

الحمد لله والمنة. کتاب مطالب که در علم عقائد و طریقت اهل سنت و جماعت حقائق و معارف
و مسائل اهل سلوک اهل معرفت و حقیقت - مع حج قاطعه بر این ساطعه عقلی و نقلی و تفاسیر بعض
آیات قرآنی و کلام ربانی و احادیث خیرت نبوی صلی الله علیه و سلم با حقائق و معانی و اصول صحیح که
مستقل با نه است بسی می باشد.

تذکرہ

ماہنامہ

مطالع و قمر بر یک و طالع طالع کرم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
صحت نامہ کتاب تذکرہ الحق مع ترجمہ کتاب ہدیتہ الحق

۵۱۶

صحیح	غلط	۲	۳	صحیح	غلط	۲	۳
من	من	۱۲	۱۵	من	من	۲	۱
عقیدہ اور اس کا	عقیدہ اس کا	۲۳	"	المحبوبین	المحبوبین	۱۴	"
وورد کہا	وورد کہا	۶	۱۴	التابعین	التابعین	۱۶	"
معنیات	معنیات	۴	"	فقہ	فقہ	۸	"
فہم گئے	فہم گئے	۹	۱۹	فرمودہ	فرمودہ	۱۹	"
ہمارے	ہمارے	۲۰	"	دیباچہ	دیباچہ	۱۱	۲
اصلی اور دلی	اصلی اور دلی	۱۶	۲۰	ترجمہ دیباچہ	ترجمہ دیباچہ	۱۲	"
ذکر	ذکر	۶	۲۱	معلق	معلق	۱۳	۵
وجود و ہستی	وجود و ہستی	۱۴	"	ترجمہ دیباچہ من کتاب	ترجمہ دیباچہ من کتاب	۱۴	"
ما فی نفسی	ما فی نفسی	۲۳	"	ترجمہ دیباچہ من کتاب	ترجمہ دیباچہ من کتاب	۲۰	"
از بعض مواد	از مواد	۱	۲۳	موفق	موفق	۲	"
موجودہ حادثہ	موجودہ حادثہ	۳	۲۴	دل	دل	۲	۸
سے اسکا فنا	سے اسکا	۱۸	"	درمند	درمند	۱۰	"
واقع شود	واقع شود	۳	۲۵	النجیہ السلیہ	النجیہ	۲	۹
ایمان آورد	ایمان آورد	۸	۵۰	عرضداشت	عرضداشت	۱۰	"
از بہرہا	از بہرہا	۱	۲۸	ترجمہ	ترجمہ	۳	"
ادبیتیں کے	ادبیتیں کے	۱۶	"	جماعۃ مبنی	جماعۃ مبنی	"	۱۱
یحب	لا یحب	۲۱	"	اعزہ	اعزہ	۲۱	۱۳
ان اسلام یحب الکافرن	یحب الکافرن	۱۴	۲۹				

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۳	فی المصدر	۱۰۳	۱۰۳	۱۳	اضافت	۱	۹۵
۶	کیفیت ذات کازو	۱۴	۱۴	۱۴	اضافت	۱	۹۵
۱۹	یعنی	۲۲	۲۲	۲۲	باخبار	۱۹	۹۵
۱	ووجب التوحید	۲۲	۲۲	۲۲	حکم او	۱	۹۵
۲	مفهوم	۲۲	۲۲	۲۲	خود و وجود	۲	۹۵
۲-۴	نظر	۱۱	۱۱	۱۱	اجمال	۲-۴	۹۵
۱۳	یکدیگر و به تنج	۱۲	۱۲	۱۲	متکثر	۱۳	۹۵
۲۲	حقیقی یا حکمی بمقابلہ	۸	۱۰۵	۸	متکثر و	۲۲	۹۵
	یکدیگر	۸	۸	۸	میکنند		۹۵
	حقیقی یا حکمی بمقابلہ	۸	۸	۸	ذکر بیان توحید		۹۵
	یکدیگر	۸	۸	۸	وحدت او		۹۵
۱	وکان ما به حکما	۱۳	۱۳	۱۳	وحدت او	۱	۹۵
۳	وجود	۱۵	۱۵	۱۵	واحد متوحد	۳	۹۵
۴	وجود	۱۸	۱۸	۱۸	نماند	۴	۹۵
۱۶	و اگر آنچه	۳	۱۰۶	۳	فتنیت	۱۶	۹۵
۲	الاجزاء	۱۱	۱۱	۱۱	خواه	۲	۹۵
۳	منطبقه توصفا	۱۲	۱۲	۱۲	وز وجودی	۳	۹۵
۲	جنس	۶	۶	۶	قیام	۲	۹۵
۱	و بنا برین گفته شود	۱۶	۱۶	۱۶	قدرت	۱	۹۵
۳	صفت و لا مابیت	۱۴	۱۴	۱۴	متعدد	۳	۹۵
	الذاتية	۱۸	۱۸	۱۸	بشمار		۹۵
۹	محیل	۱۴	۱۴	۱۴	مخلوق	۹	۹۵
۲	معرفه	۲	۱۰۴	۲	بنفسه	۲	۹۵
۱۰۲	معرفه	۹	۹	۹	عدم	۱۰۲	۹۵
۱۰۳	علم البعین باضافه	۱۳	۱۳	۱۳	بعد از بجا	۱۰۳	۹۵
	علم الیقین باضافه				حادث		۹۵

فصل	باب	موضوع	موضوع	موضوع	موضوع	موضوع	موضوع
۱۲۱	۲۲	جزر جزر	نه جزر جزر	۱۲۷	۹	مزالپت ش	مزالپت ش
۱۲۲	۱۰	بیان کیفیت جبر	بیان کیفیت جبر و قدر	۱۲۸	۱۳	همچین	همچین
		و قدر الخ		۱۲۹	۱۱	لا نهما	لا نهما
	۱	قنی کاسبه	قنی کاسبه	۱۳۰	۱۳	لا نه بمقابله	لا نه بمقابله
	۸	و سبتی	و سبتی	۱۳۱	۵	لمترم اذا اختیار	لمترم اذا اختیار
	۱۲	بوسه خود	بوسه خود	۱۳۲	۱۲	آنگه	آنگه
	۲۵	عمر است	عمر است	۱۳۳	۷	فقی الایجاد	فقی الایجاد
	۵	حقیقت جبر و قدر	حقیقت جبر و قدر	۱۳۴	۸	خطا مبتدا مع	خطا مبتدا مع
	۱۲۳	ای مخلوق	ای المخلوق	۱۳۵	۱۹	این غطاء است	این غطاء است
		ان تفکر	ان تفکر	۱۳۶	۷	فراق	فراق
	۱۰	اسم	اسم	۱۳۷	۱۶	اشترک وحدت	اشترک وحدت
	۱۸	معلوم باشد	معلوم باشد	۱۳۸	۲۳	شد پس درین	شد پس درین
	۱۹	بمث	بمث	۱۳۹	۱	ان قائل الا اعتبار	ان قائل الا اعتبار
	۲۲	بعدم خود است درد	بعدم خود است درد	۱۴۰	۶	بما هیئت	بما هیئت
		احتیاج بعلوم خود است	احتیاج بعلوم خود است	۱۴۱	۷	غنیته	غنیته
		در و احتیاج بقیام	در و احتیاج بقیام	۱۴۲	۲۰	ان همه متغایر	ان همه متغایر
		حقیقی است به محض	حقیقی است به محض	۱۴۳	۱۰	الغضب تفکر	الغضب تفکر
	۲۳	اسماء	اسماء	۱۴۴	۲۱	از حیثیت وجود	از حیثیت وجود
	۲۴	در مرتبه	در مرتبه	۱۴۵		ایچه که او است	ایچه که او است
	۱۲۶	ان الکلام	ان الکلام	۱۴۶	۳	معنی غرض	معنی غرض
	۲۰	و ان له	و ان له	۱۴۷	۱۲	در میان قدیم و جدید	در میان قدیم و جدید
	۱۲	تجاوز کردن	تجاوز کردن	۱۴۸		مرتب است	مرتب است
	۱۹	نیاید	نیاید	۱۴۹		یعنی آنکه در میان قدیم و جدید	یعنی آنکه در میان قدیم و جدید
	۵	تجرد الطریق	تجرد الطریق	۱۵۰		مگر مخلوق است مرتبه السیف	مگر مخلوق است مرتبه السیف

[illegible]

عنوان	موضوع	صفحه	موضوع	موضوع	موضوع	موضوع
۱۸	آیا	۱۶۸	آیا	آیا	آیا	آیا
۱۵۰	اجتماع نقیضین	۱۹	اجتماع نقیضین	اجتماع نقیضین	اجتماع نقیضین	اجتماع نقیضین
۱۲	قیام	۱۱	قیام	قیام	قیام	قیام
۱۹ ج	باشد پس و نه	ح ۱۰۱	باشد پس و نه	باشد پس و نه	باشد پس و نه	باشد پس و نه
۱۵۸	هر دو اوصاف	۱۹	هر دو اوصاف	هر دو اوصاف	هر دو اوصاف	هر دو اوصاف
۱۶۰	که اصناف ذاتیه	۱۶۹	که اصناف ذاتیه	که اصناف ذاتیه	که اصناف ذاتیه	که اصناف ذاتیه
۳ ج	الشائیه	۱۶۱	الشائیه	الشائیه	الشائیه	الشائیه
۱۶۱	یقین او	۱۶۱	یقین او	یقین او	یقین او	یقین او
۱۶۳	ولا تشبه	۱۶۳	ولا تشبه	ولا تشبه	ولا تشبه	ولا تشبه
۱۵	یعنی فرسیده	۱۶۲	یعنی به فرسیده	یعنی به فرسیده	یعنی به فرسیده	یعنی به فرسیده
۱۴	سوئی ظل	۱۶۲	سوئی ذی ظل	سوئی ذی ظل	سوئی ذی ظل	سوئی ذی ظل
۱۶۵	بر تبع	۱۵	بر تبع	بر تبع	بر تبع	بر تبع
۴ ج و	بیان آنکه هر یک از اینها	۱۴	بیان آنکه هر یک از اینها	بیان آنکه هر یک از اینها	بیان آنکه هر یک از اینها	بیان آنکه هر یک از اینها
۹	التصاف جامع و حدوداً	۲۱	التصاف جامع و حدوداً	التصاف جامع و حدوداً	التصاف جامع و حدوداً	التصاف جامع و حدوداً
۱۳	مانع و بطور اصل برای	۲۲	مانع و بطور اصل برای	مانع و بطور اصل برای	مانع و بطور اصل برای	مانع و بطور اصل برای
۱۶۴	نبی در رسول است و بطور	۱	نبی در رسول است و بطور	نبی در رسول است و بطور	نبی در رسول است و بطور	نبی در رسول است و بطور
۲	عرض و تبع برای اولی است	۲	عرض و تبع برای اولی است	عرض و تبع برای اولی است	عرض و تبع برای اولی است	عرض و تبع برای اولی است
۵	عقود	۵	عقود	عقود	عقود	عقود
۱۵۰	و آنکه	۲۱	و آنکه	و آنکه	و آنکه	و آنکه
۱۳	در تیره و باشند	۱۴۵	در تیره و باشند	در تیره و باشند	در تیره و باشند	در تیره و باشند
۱۲	نه آن نگویند	۱۱	نه آن نگویند	نه آن نگویند	نه آن نگویند	نه آن نگویند
۱۶۴	و علی	۲۲	و علی	و علی	و علی	و علی
۱۲	مگر آنکه یکتا است او	۹ ج	مگر آنکه یکتا است او	مگر آنکه یکتا است او	مگر آنکه یکتا است او	مگر آنکه یکتا است او
۲۱	و بدانکه جز این	۱۶۹	و بدانکه جز این	و بدانکه جز این	و بدانکه جز این	و بدانکه جز این
۱۶۸	مشتبه	۱۶۸	مشتبه	مشتبه	مشتبه	مشتبه
۱۵۰	صفت را از ظل	۱۹	صفت را از ظل	صفت را از ظل	صفت را از ظل	صفت را از ظل
۱۲	یا فته می شود	۱۱	یا فته می شود	یا فته می شود	یا فته می شود	یا فته می شود
۱۹ ج	بیان آنکه عصمت نبی را	ح ۱۰۱	بیان آنکه عصمت نبی را	بیان آنکه عصمت نبی را	بیان آنکه عصمت نبی را	بیان آنکه عصمت نبی را
۱۵۸	لازم است که مشتبه	۱۹	لازم است که مشتبه	لازم است که مشتبه	لازم است که مشتبه	لازم است که مشتبه
۱۶۰	نی مقابله	۱۶۹	نی مقابله	نی مقابله	نی مقابله	نی مقابله
۳ ج	و کفر که او	۱۶۱	و کفر که او	و کفر که او	و کفر که او	و کفر که او
۱۶۱	و فارق در فعل عجز	۱۶۱	و فارق در فعل عجز	و فارق در فعل عجز	و فارق در فعل عجز	و فارق در فعل عجز
۱۶۳	و کرامت و معونه و	۱۶۳	و کرامت و معونه و	و کرامت و معونه و	و کرامت و معونه و	و کرامت و معونه و
۱۵	استدراج	۱۶۲	استدراج	استدراج	استدراج	استدراج
۱۴	بد آنکه	۱۶۲	بد آنکه	بد آنکه	بد آنکه	بد آنکه
۱۶۵	سوره صفت	۱۵	سوره صفت	سوره صفت	سوره صفت	سوره صفت
۴ ج و	ایمان بیاوردند	۱۴	ایمان بیاوردند	ایمان بیاوردند	ایمان بیاوردند	ایمان بیاوردند
۹	از هیچ مشتبه به	۲۱	از هیچ مشتبه به	از هیچ مشتبه به	از هیچ مشتبه به	از هیچ مشتبه به
۱۳	حدوث کرده	۲۲	حدوث کرده	حدوث کرده	حدوث کرده	حدوث کرده
۱۶۴	بجوز	۱	بجوز	بجوز	بجوز	بجوز
۲	بند سجا	۲	بند سجا	بند سجا	بند سجا	بند سجا
۵	نوتر	۵	نوتر	نوتر	نوتر	نوتر
۱۵۰	تحقق نیاید	۲۱	تحقق نیاید	تحقق نیاید	تحقق نیاید	تحقق نیاید
۱۳	و آنکه	۱۴۵	و آنکه	و آنکه	و آنکه	و آنکه
۱۲	نماز سجا	۱۱	نماز سجا	نماز سجا	نماز سجا	نماز سجا
۱۶۴	بر بنای	۲۲	بر بنای	بر بنای	بر بنای	بر بنای
۱۲	و صالحین	۹ ج	و صالحین	و صالحین	و صالحین	و صالحین
۲۱	میشبت	۱۶۹	میشبت	میشبت	میشبت	میشبت

[illegible]

صفحہ	سطر	عناص	صحیح	صفحہ	سطر	عناص	صحیح
۱۹۵	نام	سکے بعد صفحہ ۱۹۴	مطالعہ کیجیے	۲۰۴	۱۹	بجواز	بجواز
۱۹۶	۴	لتعقیب	لتعقیب	۲۲	۲۲	براه راست	براه راست
۱۹۷	۱۲	نواں شناسید	تو نواں شنائید	۳	۳	بمعنی	بمعنی
۱۹۸	نام	سکے بعد صفحہ ۱۹۶	مطالعہ کیجیے	۲۱	۲۱	بعث پس جگہ	بعث پس جگہ
۱۹۹	۱۶	آیا از کسی از شما	آیا کسی از شما	۵	۵	بحدفہ	بحدفہ
۱۹۰	۱۰	فخرت البزار	فخرت البزار	۲۲	۲۲	یعنی برآناں	یعنی تو برآناں
۲۰	۲۰	مر یاری	مر یاری	۱۲	۱۲	مقدم	مقدم
۲۱	۲۱	و فرمودند	و فرمود	۱۴	۱۴	واگر	واگر
۱۹۸	۱	اللہ رحیم اللہ	اللہ رحیم اللہ	۲۰	۲۰	واگر	واگر
۲۰۱	۵	از عباد با شند	از عباد خاصہ و احیاء	۲۳	۲۳	مقدم	مقدم
۲۰۲	۱۱	تختینا	تختینا	۲۱	۲۱	دیکھ انکے	دیکھ انکے
۱۹۹	۲۵	باطل بابت	باطل بابت	۴	۴	و ذہنیا	و ذہنیا
۲۰۰	۲	ارتفاع	ارتفاع	۱۰	۱۰	یفعلا یا شاء	یفعلا یا شاء
۲۰۱	۵	والنہایت	والنہایت	۱۴	۱۴	اولو الغر می نوت	اولو الغر می نوت
۲۰۲	۱۹	بعث اسامو اسما	بعث اسامو اسما	۲۵	۲۵	حیات دنیا و آخرت	حیات دنیا و آخرت
۲۰۳	۲۳	بیا سسی موتی از رتہ	بیا سسی موتی از رتہ	۲۶	۲۶	جواز الاختیار	جواز الاختیار
۲۰۴	۵۵	عن الایات	عن الایات	۶	۶	در ہر زمان	در ہر زمان
۲۰۵	۲۳	تسمیہ کما شارت	تسمیہ کما شارت	۲۲	۲۲	بر دست	بر دست
۲۰۶	۵	و الموتر	و الموتر	۶	۶	خبیثہ	خبیثہ
۲۰۷	۱	لا بہندی	لا بہندی	۱۶	۱۶	رضی اللہ عنہا	رضی اللہ عنہا
۲۰۸	۱۰	عدم الطلاق	عدم الطلاق	۱۹	۱۹	خبیثہ	خبیثہ
۲۰۹	۱۰	و اشارت	و اشارت	۱۹	۱۹	و مثل سخن گذر	و مثل سخن گذر

م	ک	غسل	صحیح	م	ک	غسل	صحیح
۲۳۳	۱۶	غیب عام از انبیا	غیب عام از انبیا	۲۳۳	۸	تحقق علم	تحقق علم
"	۱۸	منه المسح	منه المسح	"	۲۱	پیش	پیش
"	۲۳	مرکزیت	مرکزیت	"	۱۱	و تکمیل بهم	و تکمیل بهم
۲۳۴	۲	و تخصیص	و تخصیص	"	"	عالم الشهود	عالم الشهود
۲۳۵	۱	بصلح	بصلح	"	۲ ح	بیان الشخص	بیان الشخص
۲۳۶	۴	و اختصاص	و اختصاص	"	۲	رغت	رغت
"	منه	ذکر کیفیت العلم	ذکر کیفیت العلم	"	۱۷	مقصود است بلا	مقصود است بلا
"	"	ذکر در بیان	ذکر در بیان	"	۲۳	بر دو	بر دو
۲۳۸	۱	ای مرتبه - لا هنا	ای مرتبه - لا هنا	"	۲۷	و ظل	و ظل
"	۱۴	خود سوئے	خود سوئے	"	۳	اعتبار فی	اعتبار فی
۲۳۹	۱	حادث	حادث	"	۱۲	المعصية	المعصية
"	۱۷	ولو وجود	ولو وجود	"	"	او مجهول	او مجهول
"	۲۲	که مفعول است	که مفعول است	"	۳	موجودات	موجودات
"	۲۴	بجو اثر مخلوق است	بجو اثر مخلوق است	"	۲۰	آنکه از ظل است	آنکه از ظل است
۲۴۰	۲	شیء	شیء	"	۲۳	خمسه	خمسه
"	۱۰	لحتاج	لحتاج	"	"	و می یابد	و می یابد
"	۱۸	در و بر دو	در و بر دو	"	۱۲	بجاسته	بجاسته
"	۱۹	وجود که	وجود که	"	۱۸	مومن آئینه مومن	مومن آئینه مومن
"	۲۲	بتاخر رتبی	بتاخر رتبی	"	"	است	است
"	۲۴	بیان علم	بیان علم	"	۲۲	مذکور آمده	مذکور آمده
"	۲۵	بتاخر رتبی است	بتاخر رتبی است	"	۱۰ ح	پراست	پراست
۲۴۱	۵	التصديق	التصديق	"	۱	المنقصة	المنقصة
"	۱۸	فروضن	فروضن	"	۱۱	و یتشابه	و یتشابه
۲۴۲	۳	بختا	بختا	"	۱۹	آنچه گفته شد	آنچه گفته شد
"	۱۵ ح	بذا	بذا	"	"	نیز	نیز

صفحہ نمبر	صفحہ نمبر	صفحہ نمبر	صفحہ نمبر	صفحہ نمبر	صفحہ نمبر	صفحہ نمبر	صفحہ نمبر
من امہم	من امہم	۲۸۰	ح ۵	من امہم	من امہم	۲۸۰	ح ۵
اللہ تعالیٰ نے سورہ تحریمہ	اللہ تعالیٰ نے سورہ تحریمہ	۲۸۱	ح ۱	عالم و دانا ہیں	عالم ہیں	۱۲	ح ۱
تحریمہ	تحریمہ	۲۸۱	ح ۱	فرمایا اللہ تعالیٰ نے	فرمایا اللہ تعالیٰ نے	۲۱	ح ۱
ذکر بیان لفظیم	بیان ذکر لفظیم	۲۸۱	ح ۱	سورہ احزاب رکوع	سورہ احزاب رکوع	۲۱	ح ۱
برے خطاب	بروئے خطاب	۲۸۱	ح ۱	پنجم میں صلاکات الخ	پنجم میں صلاکات الخ	۲۱	ح ۱
منواں کرد	منواں کرد	۲۹۰	ح ۹	من نقبہ	من نقبہ	۲۹۰	ح ۹
مشاجرات	مشاجرت	۲۹۱	ح ۱۱	ترجمہ و تباہ	ترجمہ و تباہ	۲۹۱	ح ۱۱
مشاجرات	مشاجرت	۲۹۱	ح ۱۱	کیریری بیٹی کا تخت حکم	کیریری بیٹی کا تخت حکم	۲۹۱	ح ۱۱
سیاہم فی وجہ ہم من اثر	سیاہم من اثر	۲۹۱	ح ۲	رسول صلعم ہونا	رسول صلعم ہونا	۲۹۱	ح ۲
مختص ہا	مختص	۲۹۲	ح ۲	و بیان لفظیم	و بیان لفظیم	۲۹۲	ح ۲
دیکھو تو فرق	دیکھو فرق	۲۹۲	ح ۲	و ہم ازینجا است	و ہم ازینجا است	۲۹۲	ح ۲
زیرین	زیرین	۲۹۵	ح ۲	چہ نیست	چہ نیست	۲۹۵	ح ۲
مقتدی ثابت است	مقتدی ثابت است	۲۹۵	ح ۲	منع رفع صوت	منع رفع صوت	۲۹۵	ح ۲
حدیث	حدیث	۲۹۵	ح ۲	دلالت ثابہ ہورہی ہے	دلالت ثابہ ہورہی ہے	۲۹۵	ح ۲
استعجاباً	استعجاباً	۲۹۵	ح ۲	ترجمہ کسانیکہ	ترجمہ کسانیکہ	۲۹۵	ح ۲
خدایٰ عزوجل	خدایٰ عزوجل	۲۹۶	ح ۳	ذات اللہ سبحانہ	ذات اللہ سبحانہ	۲۹۶	ح ۳
ازینجا رد و تخریر است	ازینجا رد و تخریر است	۲۹۶	ح ۳	یواسطہ غیرہ	یواسطہ غیرہ	۲۹۶	ح ۳
مشاجرات	مشاجرت	۲۹۶	ح ۳	نفی ہو سکتی	نفی ہو سکتی	۲۹۶	ح ۳
منتسب	منتسب	۲۹۸	ح ۲۱	میںسند	میںسند	۲۹۸	ح ۲۱
نہ در کثرت اعمال	نہ در کثرت اعمال	۲۹۸	ح ۲۱	و حذر از اید و غیر	و حذر از اید و غیر	۲۹۸	ح ۲۱
متنازعہ کا نتیجہ چند	متنازعہ کا چند	۳۰۱	ح ۸	خود است	خود است	۳۰۱	ح ۸
تعمیم ضروری	تعمیم ضروری	۳۰۲	ح ۱۰	آوریہ ادب	آوریہ ادب	۳۰۲	ح ۱۰
یاثبات است	یاثبات	۳۰۳	ح ۵	اور خیر کیلئے مفید ہے	اور خیر کیلئے مفید ہے	۳۰۳	ح ۵
حضور کی والدین	حضور والدین	۳۰۳	ح ۵	گرمی کو دور کنند	گرمی کو دور کنند	۳۰۳	ح ۵
اقتضای	اقتضای	۳۰۵	ح ۲۵	لابد منہ سے	لابد منہ سے	۳۰۵	ح ۲۵

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
اور جو دین کی خاص گز	اور جو دین	۹۷	۳۶۲	ادار و ترک میں	ادار و ترک میں	۱۶	۳۶۸
میں نصیلت				بیان شان نزول کہ یہ	حاشیہ		
الشقاۃ	الانشاۃ	۱۳	۱۶۳	مکان لبشر الخ			
ہیچے میں	پہنچے ہیں	۳۷	=	اولیٰ تر	اولیٰ تر	۵	۲۵۰
ہوئی ہے	ہوئی	۲۷	۳۶۴	ہو وے	ہوئی	۲۰	=
بھیجنے میں	پہنچنے میں	۳۷	=	یہ کہ ان دونوں	یہ اور دونوں	۲۵	=
اور اوصال متغذر کو	اور متغذر کو	=	=	شامل ہے + اس تغیر	شامل ہے +	۲۷	۳۵۲
کہانا اور کہلانا	کہانا کہلانا	۲۷	۳۶۵	پر عبارت نظم شریف			
ہر وقت میں سب کے لیے	ہر وقت میں سب کو	۱۵	۳۶۶	کہ یہ ہوگی ولیفوق			
درست ہو جیسے کسی نے جو	شامل ہے			بالمیت العنیق یعنی			
اسد ایشمال سے در سبجاری				اور چاہیے کہ وہ اللہ کا			
کر کے خود بھی انہیں تعلیم کی				طواف واسطہ بیت			
اور دوسروں کو بھی درس کیا				عنیق کریں۔			
اور آئینہ کیلئے اسکا صرف بھی				تبرک فعل	تبرک	۵	۳۵۴
مقرر کر دیا پس یہ خبر ہر قسم کی				اشارہ ہے	اشارہ	۲۱	=
خیر کو یعنی مالی و دینی و روحی				عمل حکیم علی ثابت ہوگا	عمل نکایت نہ ہوگا	۲۵	۲۷
ہر شخص کے واسطہ خواہ آپ ہو				اگر لفظ بہا میں	اگر بہا میں	۱۳	۲۵۵
یا خیر زندہ ہو یا موتی ہر وقت				کرنا ناممکن ہے	کرنا ناممکن ہے	۲۳	۲۵۷
میں سب کو شامل ہے				و اگر ہوا	و اگر ہوا	۶	۳۵۸
اسپر اور زیادہ	اسپر زیادہ	۲۵	=	و المحققون	و المحققون	۶	=
کردند و ہر کر	کردند و ہر کر	۱	۳۶۸	قائدی کو کسی متلو	قائدی کو کسی متلو	۱۸	۳۵۹
یا شد پس او	بل شد او	=	=	والطرقان لم یخیروا	والطرقان	۱۸	۳۶۱
القصات	القصات	۴	=	و المیش	و المیش	۲	۳۶۲
در شب عید برأت	در شب برأت	۵	۳۶۹	پنا پر	پنا پر	۵۷	=
ایسا کہ	ایسا ہو کہ	۱۵	۳۷۰	راجع	راجع	۶۰	=

صفحه	سطر	عناط	صحیح	صفحه	سطر	عناط	صحیح
۲۱۰	۱۶	شده اجمال	شده اجمال	۲۶۱	ح ۱۸	قیاس لتظیم و تفریع ذکر ذکر	صحیح
۲۱۱	۲۵۷	قیاس	وقیاس	۲۶۲	۲۶۲	بر جی که نیگو	بر جی که نیگو
۲۱۱	۴	بیمارض	بیمارض	۲۶۲	۱۳۳	فوت عمل شود و	فوت عمل شود و
۲۱۲	۸	الذی	الذی	۲۶۲	۱۴	خدا می صلعم	خدا می صلعم
۲۱۲	۲	میلاد صلعم	میلاد النبی صلعم	۲۶۳	۴	علیه وسلم	علیه وسلم
۲۱۳	۱۰	لا یبطئ	لا یبطئ و حتی لا یبطئ	۲۶۳	۱۲	چاره	چاره
۲۱۳	۲۳۳	بشار	بشار	۲۶۳	۹	انبه ننی	انبه ننی
۲۱۳	۲۴۷	باطل نه کند	باطل نه کند و تا آنگه	۲۶۴	۲۰	این حدیث را	این حدیث را
۲۱۳	۲۴۷	فرمود صلعم در بنام	فرمود صلعم در بنام	۲۶۴	۲۱	بیدار کرد	بیدار کرد
۲۱۳	۲۴۷	یوسف حمادی لا یبطئ	یوسف حمادی لا یبطئ	۲۶۴	ح ۳۰	احادیث در شیوت و قوت	احادیث در شیوت و قوت
۲۱۳	۲۴۷	المؤکد یعنی عمل بود را	المؤکد یعنی عمل بود را	۲۶۴	۱۹	او صلعم بر قبور مریدین	او صلعم بر قبور مریدین
۲۱۳	۲۴۷	باطل نه کنی	باطل نه کنی	۲۶۴	۱۹	و تسبیح دیگر	و تسبیح دیگر
۲۱۳	۲۴۷	برائی	برائی	۲۶۴	۲۱	یعنی سلامتی باد	یعنی سلامتی باد
۲۱۳	۱	الفرض المطلق	الفرض المطلق	۲۶۴	۳۴	پیشینیاں و	پیشینیاں و
۲۱۳	۱	یعنی لمؤمن	جزء المطلق اولی	۲۶۴	۳۴	پشتیان	پشتیان
۲۱۳	۱	لا یبطئ	لا یبطئ و لا یبطئ	۲۶۴	۵	با جنتهم	با جنتهم
۲۱۳	۱	المؤمن	المؤمن	۲۶۴	۱۱	عند الاستوانه	عند الاستوانه
۲۱۳	۱	و المنظره الشئال	و المنظره الشئال	۲۶۴	۲۳	و همین است	و همین است
۲۱۳	۱۶	او صلی الله	او صلی الله	۲۶۴	۱۶	در و آوری	در و آوری
۲۱۳	۱	کراسته	کراسته	۲۶۴	۱۳	افضل مراتب	افضل مراتب
۲۱۳	۱۴	قیام کردند	قیام کردند	۲۶۴	۸	بصدوه	بصدوه
۲۱۳	۱۱	قیاس این تعقید	قیاس این تعقید	۲۶۴	۱۵	حالت حیات	حالت حیات
۲۱۳	۱۵	بنده سوئی	بنده که سوئی	۲۶۴	۲۲	بگوشت	بگوشت

[illegible]

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
مقید	مقید	۱۵	۴۸۳	صلعم را و داخل کرد	صلعم را و دال
بیان نقص تاویلات در	۲	۱۷	۴۸۳	اورا در جوف کعبه	او اور جوف کعبه
کریمہ مذکورہ				دروغ لبثن برادر	دروغ لبثن برادر
و چون در لحد	چون در لحد	۲۲	۴۸۴	اسد عتہا گفت حضرت	اور رضی اللہ عنہا
مارتا ہے	مارتا ہے	۱۸	۴۸۴	عائشہ رضی اللہ عنہا	
وہ طلب	وہ مطلب	۱۲	۴۹۰	قیام شکر از صلعم بر	(چھوٹ گیا)
ذکر بیان تفسیر	ذکر بیان تفسیر	۱۰	۴۹۱	ختم قرآن بروایہ ابوہریرہ	
از انجملہ	الی از انجملہ	۱۲	۴۹۵	و ابو جعفر از جبر و بد خود	
مع من احببت	مع احببت	۷	۴۹۸	رضی اللہ عنہم	
طرف	طرف	۱۲	۴۹۸	شکرہ صلی اللہ علیہ وسلم	شکرہ
از پنجا ست	از انجاست	۵	۵۰۰	المرحوم ابو الزبیر	الضروری
از متشابہات	متشابہات	۸	۵۰۱	و فرود دہندہ	شردہ دہندہ
نظر کے	نظر کر کے	۱۵	۵۰۱	و مقفی مراد	و مقفی مراد
رسول سے تھا بغرض ہوا	رسول سے تھا	۱۷	۵۰۲	افضائے	القضائے
نفس دلیل اختیار کرنا نہیں	ای حضرات			خفائق معنی کریمہ تحقیق	(چھوٹ گیا)
ہو سکتا ہے یعنی فعل حضرت				الفاظ چنانچہ اذا بشرط	
عثمان رضی اللہ عنہ ہوا کہ				مخصوص بزمانہ عام و	
نفس کے لیے دلیل نہیں گردانا				محقق الوقوع است -	
جا سکتا جو مصداق دین کی				و تعلیم دعا بطریق کردہ	
ضرورت پر مبنی نہا کہ مقبول				قرابت مخصوص صلی	
اسکا بعث رسول صلعم سے				شود	
تھا - ای حضرات -				استعارہ	استعارہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مباحث تذكرة الحق از حضرت مصنف رحمه الله عليه

صفحه	مباحث کتاب	صفحه	مباحث کتاب
۴	و بیا شرح	۶۱	اصل ذکر کیفیت اللفظ
۵	و بیا کتاب	۶۲	اصل ذکر کیفیت الاسم و الفعل و الحرف
۶	عزیز داشت بسوی محبوب باریک الله تعالى فی جماله	۶۳	اصل ذکر کیفیت الصفات
۷	ذکر کیفیت عقائد اهل سنت و جماعت رضی الله تعالی عنهم	۶۴	اصل ذکر کیفیت الاسناد
۸	ذکر کیفیت اصول الفاعل عن خطیبات الفهم فی الحقائق	۶۵	اصل ذکر کیفیت معارض الثابت
۹	انحصار و الكلام نسبیها +	۶۶	اصل ذکر کیفیت النقیض بالضم و المتخالف
۱۰	اصل ذکر کیفیت حقائق الاشیاء ثابته	۶۷	اصل ذکر کیفیت الامر
۱۱	اصل ذکر کیفیت الاقتراح +	۶۸	اصل ذکر کیفیت النہی
۱۲	اصل ذکر کیفیت الاختصاص -	۶۹	اصل ذکر کیفیت المخالات
۱۳	اصل ذکر کیفیت الجوه و العرض	۷۰	اصل ذکر کیفیت المعارض یا المخالف
۱۴	اصل ذکر کیفیت معنی المصبر	۷۱	اصل ذکر کیفیت العکس
۱۵	اصل ذکر کیفیت الوجود	۷۲	اصل ذکر کیفیت الوجود الخارج
۱۶	اصل ذکر کیفیت الثبوت	۷۳	اصل ذکر کیفیت الوجود الذمّی
۱۷	اصل ذکر کیفیت العدم	۷۴	اصل ذکر کیفیت الوجود البدیّی
۱۸	اصل ذکر کیفیت النقیض	۷۵	اصل ذکر کیفیت الوجود النظری
۱۹	اصل ذکر کیفیت السلب	۷۶	اصل ذکر کیفیت تغییر الخارج و الذمّی
۲۰	اصل ذکر کیفیت الوضع	۷۷	اصل ذکر کیفیت تغییر البدیّی و النظری +

صفحة	مباحث كتاب	صفحة	مباحث كتاب
١٣٧	مطلب ان مفهوم الذات وصداني الخ	١٤٥	الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم راعون ه ومن يقول الله ورسوله والذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون ه في سورة المائدة -
١٣٥	مطلب ما عرفناك حق معرفتك الخ		
	مطلب عرفناك حق معرفتك الخ -	١٨١	مطلب فان لم يفضل بالاستقلال والاضافت الخ
١٣٤	ذكر كيفية اثبات مرتبة الحجاب بين القديم والحادث المخلوق +	١٨٢	مطلب التولي بالولي يلزم تبعه الخ
١٣٢	ذكر كيفية تحقيق حقيقت القرآن المجيد -		تفسير كريمه ولواهم اذ ظلموا انفسهم حيا وك فاستغفروا
١٣٤	ذكر كيفية معرفة الله تعالى وقربته واحاطة بخلقته		استغفروا لهم الرسول لو جدوا اسدوا بارحيا في سورة النساء -
١٣٣	ذكر كيفية نسخ تغيير النبوي من ذات الله سبحانه والصور من خلقه -	١٨٤	تفسير الحديث الشريف من له حاجة فليحسن وضوءه
١٥٨	ذكر كيفية الرسالة والنبوة والولاية والاخبار والكرامة والاستدراج والاستئانة وما فيها من مطالب الخ		وليصل ركعتين واليقرا اللهم اني اسئلك ان تجعل لي من ربك ربك رحمة يا محمد اني توجهت بك الى ربي في حاجتي هذه لتقتضي الي اللهس
	مطلب في الرسالة والنبوة والولاية وصفهم فيهم الخ		نفسه في الحديث
١٢٥	مطلب بديل يذات على دعوى رساله الرسول الخ	١٨٩	مطلب استقص الحصر في اياك نستعين في سورة الفاتحة وتفسيره -
١٢٤	مطلب انما النبوة صفة مائة للنبى صلعم في اخبار الخ		تفسير كريمه ولا تنزع من دون الله ما لا ينفعك ولا يضرك
١٢٩	مطلب الولاية التابعة صفة مائة الخ فهي كرامة -	١٩٠	تفسير كريمه وان يمسك الله بضمير فلا كاشف له الا الله وان يردك بخير فلا راد لفضل ط
١٤٠	مطلب الايمان وصف مانع الخ فهو معونة		مطلب فالاستغانة بالانبياء ونذاهم
١٤١	مطلب الكفر وصف مانع الخ فهو استدراج	١٩٢	مطلب واما الاستغانة بالاولياء ونذاهم
١٤٢	مطلب ان الاستغانة تقتضي الدعوة الخ ليست بشرك مخصوص	١٩٣	اثبات سماعت الموتى عقلا ونقلًا من الآيات القرآنية والاحاديث الشريفة
	تفسير كريمه يا ايها الذين آمنوا كونوا الصابرين كما قال عيسى بن مريم للمؤمنين من نصارى الى الله في سورة الصف -	٢٠٥	الحجة القاطعة في سماعة الموتى
١٤٥	تفسير كريمه انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا		

نصف	مباحث كتاب	نصف	مباحث كتاب
٢٥٩	بيان منشار في موجودات حادثه هو حادث اول فيها منشار	٢٦٧	بيان منشار في مسلوبات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمننا
٢٦٠	استزاع لغيره كله تضمننا والشرائعه	٢٦٨	بيان ان التوسع بتعدد المثال والجسم لا ياتي وحدته
٢٦١	الآية الكرمية قل يا عبادي الذين اكرموا على انفسكم لا تقطعوا من رحمة الله ط	٢٦٩	الشخص فلا يابس في قول الذي نسب الى ابن عباس رضي الله تعالى عنهما في تحت تفسير الآية الكرمية
٢٦٢	ان الله يعقر الذنوب جميعا	٢٧٠	الله الذي خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن الاية سبع ارضين في كل ارض نبي كنبيكم
٢٦٣	بيان لابن اول في كل واحد من المركز والاول الذي في موجودات حادثه هو هيجل صلعم	٢٧١	وادم كادكم الحزم وتفسير الآية الكرمية مع بحث آخر
٢٦٤	بيان في مركز ارضي الذاتية وقوله صلعم	٢٧٢	ذكر كيفية تعظيم وارث ومجتبى حضرت عيسى عليه السلام
٢٦٥	نتائج في قائم الشهود في الآخر على ترتيب ضروري من آدم عليه السلام الى محمد صلعم	٢٧٣	مطلب تفسير قوله تعالى اولى بالمؤمنين
٢٦٦	بيان من ضمن ما ذكر في صدر الكلام من غير صلعم مطلقا	٢٧٤	الفسوضه
٢٦٧	بيان تفسير الآية الكرمية ليس كمثلها شيء الاية في منع نظيره صلعم	٢٧٥	مطلب تفسير قوله تعالى ولا يرعبوا بانفسهم
٢٦٨	بيان دلائل اخرى في منع نظيره صلعم قبل ان يمكن ظهور الذات مكررا الخ	٢٧٦	عن نفسيه
٢٦٩	بيان دلالات النصية في ختم نبوة صلعم وفي منع نظيره صلعم	٢٧٧	مطلب تفسير قوله تعالى انا ارسلناك شاهدا و مبشرا ونذيرا
٢٧٠	فاكتفاء بامتناع نصي اولي قسما آياته ولكن رسول الله وخاتم النبيين ومنها اذ اخذ الله عتاق النبيان لما استكملون	٢٧٨	وتفردوا وتوفروا وتبجحوا بكرة واصيلا
٢٧١		٢٧٩	مطلب تفسير قوله تعالى فاما الذين امنوا وعملوا
٢٧٢		٢٨٠	ونصروه واستغوا نور الذي انزل معه اولئك هم المفلحون مع توضيح
٢٧٣		٢٨١	مطلب تفسير قوله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تقدر مواثيق يدي الله وانقوا الله
٢٧٤		٢٨٢	ان الله سميع عليم

نمبر	مباحث کتاب	نمبر	مباحث کتاب
۳۴۳	مطلب تفسیر حدیث شریف قال دخل رسول الله صلى الله عليه وآله مكة حائطا لا يضارى الى ان قال فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لا ينبغي لاحد ان يسجد لاحد الا لله تعالى .	۳۴۳	مطلب ایصال نفع اعمال از اجبار بموات - و از اموات با حیار و از اموات بموات - تفسیر کریمه کُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ وَ اَنْ لِّیْسَ لِلْاِنْسَانِ اَلَمْ مَاسَعًی - وَ اَنْ لِّاَکُلَ الْاِنْسَانِ وَ اَنْ اِنْسَانٌ بِمَا لَمْکَ - وَ از تسبیح سبزه بر گور بصاحب گور - و تفسیر حدیث شریف ان رسول الله صلى الله عليه وآله علیه و سلمه هجر علی قنبرین الخ مطلب در تحقیق معنی کریمه قَا اِهْلَیْ بِه لِغَیْرِ اللّٰهِ وَ مَا اِهْلٌ لِّخَیْرِ اللّٰهِ بِه مطلب معنی کریمه مَا ذِیْ مَیْجَ عَلَی الْمَضْمَبِ - مطلب معنی کریمه ذَا لَکُمْ فَنَشِقْ مطلب معنی کریمه مَا جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحْیْرَةٍ ذکر کیفیت فضل ذکر میلاد حضرت سید العالم صلی الله علیه و سلم مطلب وقت المولدات اکرم الاوقات بکرامته کلّیة فیومها و لیلها و شهرها - مطلب البدعة کلها سنیة و تفسیر الحدیث کُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ مطلب بیان المفسد لقول عمر بن الخطاب علیه السلام مطلب فی ذمات ان ذکر ولادته صلعم حسن الذکر و تفسیر کریمه وَ اَذْکُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَ مَا اَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکُتُبِ وَ الْحِکْمَةِ یُعِظْکُمْ بِه مطلب التظیم لصلعم بما اُنْزِلَ بِنَا اللّٰهُ تَعَالٰی -
۳۴۴	مطلب تفسیر حدیث شریف عن قیس بن سعد رضی الله عنه قال انبت الحبیرة الى ان قال فقال لی امرأیت لو مررت بقبری اکنس التراب من علیّ فقال لا تفعلوا	۳۴۴	مطلب در انچه فقهاء رجح فرمودند -
۳۴۵	مطلب در کیفیت طواف و تفسیر کریمه و لیطوفوا بالبيت العتیق الایه - وَ اَنْ اِیْصِفَا وَ المروءة من شعائر الله الخ	۳۴۵	مطلب بیان در دخول علیه لاجتناح - مطلب بیان شعائر - ذکر کیفیت جواز انتساب لغیر الله تعالی بوجه تعالی و فصل تخصیص موهوب به و موهوب له و تخصیص زمانی و اصابه نفع عمل لغیر عامل یا دیگر مطالب -
۳۴۶	مطلب تفسیر کریمه یا ایها الذین امنوا اذا جاءکم الرسول فقدتوا بآیین یدی	۳۴۶	مطلب تفسیر کریمه یا ایها الذین امنوا اذا جاءکم الرسول فقدتوا بآیین یدی
۳۴۷	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۴۷	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۴۸	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۴۸	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۴۹	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۴۹	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۵۰	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۵۰	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۵۱	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۵۱	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۵۲	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۵۲	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۵۳	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۵۳	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۵۴	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۵۴	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۵۵	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۵۵	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۵۶	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۵۶	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۵۷	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۵۷	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۵۸	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۵۸	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۵۹	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۵۹	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۶۰	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۶۰	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۶۱	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۶۱	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۶۲	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۶۲	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۶۳	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۶۳	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۶۴	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۶۴	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۶۵	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۶۵	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۶۶	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۶۶	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۶۷	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۶۷	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۶۸	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۶۸	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۶۹	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۶۹	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۷۰	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۷۰	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۷۱	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۷۱	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۷۲	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۷۲	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۷۳	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۷۳	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۷۴	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۷۴	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۷۵	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۷۵	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۷۶	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۷۶	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۷۷	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۷۷	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۷۸	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۷۸	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۷۹	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۷۹	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۸۰	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۸۰	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۸۱	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۸۱	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۸۲	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۸۲	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۸۳	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۸۳	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۸۴	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۸۴	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۸۵	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۸۵	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۸۶	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۸۶	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۸۷	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۸۷	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۸۸	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۸۸	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۸۹	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۸۹	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۹۰	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۹۰	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۹۱	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۹۱	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۹۲	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۹۲	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۹۳	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۹۳	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۹۴	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۹۴	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۹۵	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۹۵	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۹۶	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۹۶	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۹۷	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۹۷	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۹۸	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۹۸	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۳۹۹	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۹۹	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ
۴۰۰	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۴۰۰	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ

صفحه	مباحث کتاب	صفحه	مباحث کتاب
۴۱۰	مطلب انکار اجابت دعا کفر است	۴۹۶	تفسیر حدیث شریف لا یخفد و اقبر فی عیدنا
۴۹۱	ذکر کیفیت تفسیر حدیث شریف لا یخفد و اقبر فی عیدنا	۴۹۷	تفسیر کرمه یا بنی اذ صعدوا اربابینک عند کل مسجدا لای
"	و حدیث شریف لا یخفد و اقبر فی عیدنا	"	بیان آنکه هجوم و زینت بخود حضرت هم ناگزیر است
"	تفسیر حدیث شریف لا یخفد و اقبر فی عیدنا	"	ذکر کیفیت منع نوشن قرآن مجید از نجاست و سون
۴۹۷	تفسیر حدیث شریف اللهم لا تجعل قبری و ثنای	"	آن بادیگر مطالب

فهرست مطالب ترجمه ماهیة الحق کتاب تذکرة الحق از جانب حسین

۱	دیباچه کتاب ماهیة الحق ترجمه تذکرة الحق از ترجم	۴۶	اصل ثبوت حقائق اشیاء و معانیش مع اشغال و
۴	ترجمه دیباچه شرح مع علامات و روابط		حدود و غیره و معنی و هم
۱۰	ترجمه دیباچه متن کتاب	۵۰	اصل تحقیق انتزاع مع اقسام و معنی او و ثبوت
۱۱	عرضداشت مصنف کتاب بسو و محبوب بابرک		قیام مع اقسام او و تقریب لغزش و التزام
	السدقانی فی جماله	۵۲	اصل بیان اختصاص مع حدود و اقسام شان الخ
۱۲	ذکر کیفیت عقائد اهل سنت و جماعت مبنی بر کتاب	۵۵	اصل بیان جوهر و عرض و تقریب شان مع کیفیت
	الانقائیر نظامیه ترجمه حضرت مولانا محمد فخر الدین		جزر لا یتجزی و کیفیت قیام حقیقی و مجازی در بیان
	دبوی رحمة السعیدیه از فقه اکبر حضرت امام اعظم		شان و آنکه اطلاق شان در حوادث است
	ابو حنیفه کو فی رضى الله عنه مع محقق		در ذات و آنکه صفات باز بتعالی توفیقی اند
	دیباچه مصنف روح	۵۷	اصل بیان معنی صمد و تقریب و مراتب و تقدیم
۱۳	ترجمه دیباچه کتاب عقائد نظامیه حضرت مولانا		و تاخر او بر فعل
	ممدوح رم مشعل بکیت صدر رسد عقیده	۵۸	اصل بیان وجود و الکی پر دو بیان ضد او و باریت او
۱۴	ذکر کیفیت اصول عاصمه الخ مشعل بر خواجه و یک اصول		

ردیف	مطالب کتاب	فصل	مطالب کتاب
	فصل صد و نهم در تنبیه است -		بش با اتحاد مجازی است نه حقیقی -
۶۹	اصل بیان آنکه خلاف وجود مثل وضد و عکس است و باید	۷۶	ثبوت تجرد و تجدد بدیهه مفهوم جدید بمقتضای مفهوم قدیم
	بلکه غیر مثل او باشد خلاف خلاف و اجتماع هر دو ضلالت		و تعلیق بینهما بجهت تجدد نه از دیگر اگر چه باشد -
	در محل واحد -		بیان ظهور حدوث از تجدد و بعد هم سابق و حال و ظهور
۷۰	اصل بیان معارض و اقسام اوج تاویل و عدم تاویل		حادث و زمان حال -
	اصل بیان عکس که وجود مثل او است بعکس -	۷۷	تعریف تشخص مع فانی و بقای و اقسام او -
	اصل بیان وجود خارج و اقسام بود بمصادیق متقدم		بیان حقیقت تجدد بمثل فانی و نفی وجود و بقای غیر
	و متاخر و تعریف هر دو مع دلایل -		محتاج مع دلایل بسیطه -
۷۱	اصل بیان حصول وجود و ذهنی و احتیاج و توفیق	۷۸	دلیل اول نفی خود فانی و بقای غیر محتاج -
	او بر مصادیق متقدم و آنکه ذهنی را وجودی است نیست		محل عوارض اقامت به است نه اقامت فیه که بدو
	اصل بیان بدیهی مع تعریف و تقسیم مادی و اقوال دیگر		اول بقای شال متعین است بسبب قیام حقیقی -
	بر و نظرات با دلایل -		قیام ماهیت بنفس خود است حاجت محل ندارد و فانی
۷۲	اصل بیان وجود نظری و انتزاعی و عدم و تعریف او		نفس او غیر مسلم -
	بذرات او و آنکه خارج از علم بدیهی است با دلایل		و برای ماهیت محل اقامت فیه لغو است -
	و امثال انتزاع و نسبت و انباء و جبهین و بطوریکه	۷۹	بیان آنکه محل را محل نیست -
	و آنکه نظری را حالت قبله است قبل نیانه - و اجتماع		دلیل دوم نفی خود فانی و بقای غیر محتاج مع وجود
	هر دو بنیاد یا ثبوت او که -		و هر براسه دهر به -
۷۵	اصل بیان تغییر خارج و ذهنی بوصف شال که در آن	۸۰	بیان وجود و ظهور ماضی و مستقبل -
	بماط علم است بوجود شال -		تجدد بمثل بدیهی است و فانی فانی بنفس خود است
	اصل بیان تغییر بدیهی و نظری بوصف شال که در آن	۸۱	تفسیر آیه مَا نَسْتَعِزُّ مِنْ آيَةٍ اَوْ نُنْصِتُهَا نَا انْ
	بماط وجود است فقط -		يُخَيَّرُ مِصْرَعَا الْخ -
	اصل بیان تجدد مثل غیر و غیره با مطالب دیگر		تفسیر کرمیه افضیة بالخلق لا اول ط بل هم
۷۶	تجدد مصفت متجدد است که در عوارض مع الذات بقیام		فی الکیس الخ -
	حقیقی باشند نه صفت وجود سابق از - و تجدد	۸۲	بیان تجدد محسوس و نظری -
			بیان تفسیر درود شریف که از مصفت رحم است

صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب
	واجب از بمقابل کل خود و افراد بمقابل در میان خود پس نیست یکی دیگر است -	۱۰۴	تقریب حادث و آنکه غیر ماده از عدم کیفیت مجهول آمده و لا تجزئ بنفسه و بغیره است و قدم بر می است مع دلائل -
۹۴	اصل بیان مفهوم جنس که بر افراد است و در فرد واحد بمقابل یک ذکر موصوف بعینیه منطبق با غیر منطبق	۱۰۵	بیان کیفیت تجزئ بنفسه و بغیره -
	بنابر توصیف وصفی که عارضی باشد یا اصلی یا مجازی مجازی در میان شان که شرط مثبت است مفهوم جنس را مع تقریف و بیان افراد حقیقی و مجازی		معنی لفظ بدایع -
	او و مصدر جعلی و اصلی و حاصل و وصفی او	۱۱۰	تقریف وصف جامع و مانع
۱۰۰	اصل بیان مفهوم نوع مع حدود و صفات او	۱۱۲	شیء ذات حاصل نمیشود مگر بعد از ارض او و مرتبه و احدی
	اصل بیان هوئی و صورت بمقابل ماهیت و عارض نسبت بقیام حقیقی که ثابت با ماهیت باشد مع اقسام عرض - و اگر عارض بقیام مجازی است		مصادقش متقدم است و سپس واسطه احداث است و در دو است تا از صفات بنابر زیادت بر ذات که مرتبه لا عین است -
	از ماهیت مسلوب است و از صفات مسلوب		مرتبه احدیت نه واسطه احداث نه در دو تا از صفات بنابر لزوم عینیت نه غیریت -
۱۰۲	پیشینه افکار یعنی تواند که اجتماع اعداد لازم آید	۱۱۳	منزوح بود و خود لزوم وحدت و اورد و تقدیر انشا
	اصل بیان اطلاق و تقید و معرفت شان	۱۱۴	تقریف توافق مع اقسام او -
۱۰۳	اصل بیان اضافت و معرفت او -		توافق متوافقتین و متخالفین -
	اصل بیان دلالت و تصدیق و تسلیم و یقین مع اقسام یقین و معنی شان -		تقریف تقرض -
	اصل بیان حکم تصدیق - ایمان اجمالی و تفصیلی مع اجمال و تفصیل مصدق - و وجود واحد و کثرت و تعدد کثرت و عکس بر او -	۱۱۵	اشترک در نفس نسبت قیام نیست و در نسبتین برای قیام وجود مشترک یا شده نه وجود برای وجه ثابت گردد که به نسبت دیگر ثابت آید -
۱۰۵	ترجمه متن ذکر بیان توحید حق سبحانه و تعالی -		تحقیق معنی وحدت در کثرت و عکس او -
۱۰۶	شرح و توضیح مع ایراد متن به تفصیل	۱۱۶	تحقیق معنی مثل -
	لوقت علم قدیم بدالات حادث -		ترکیب لفظ سببها فانه

صفحہ	مطالب کتاب	مطالب کتاب
۱۳۷	قاعدہ حرف اِذَا وَاذَاتِ او کہ متضمن معنی شرط و موضوع برای زمان است	ذکر بیان تحقیق حقیقت قرآن مجید
۱۳۸	بیان آنکہ امر و آراء و اقوال او تعالی از فعل قدیم او بہ تعلقی کہ در میان شان است و بقا مدیہ	بیان آنکہ یکے قرآن مجید کلام قدیم و صف نفس قدیم او است تعالی زائد بر ذات
	اِذَا حادثی است ظاہر از فعل فاعل قدیم زحار است کائن اثر امر الخ	بیان آنکہ شنیدن کلام قدیم و ادراک حقیقت او از حادث ممکن نیست و این کم و بیش نمی شود و نہ بعض تواند و نہ نفی
	تعریف حادث ظاہر کہ از فعل فاعل قدیم است	بیان آنکہ یکی قرآن مجید حادث غیر مخلوق است در مرتبہ
	تعریف حادث کائن کہ اثر امر است	حجاب مع حروف و ترکیب صوت ایچہ لائق او است
	بیان حادث غیر مخلوق کہ حجاب است در میان فعل فاعل قدیم و حادث مخلوق	تعالی و انہیم و صف نفس کریم قدیم زائد بر صفت ذاتیہ
۱۳۹	بیان آنکہ حادث مخلوق دلیل است بر حجاب قدیم	معنی کریمہ ماکان لَبِشْرَانِ یَکَلَّہُ اللّٰہُ لَا وَجِیًّا الخ
	بیان آنکہ حجاب واسطہ تعلق است میان قدیم و حادث و بغیر او حفظ حدین عقلاً ممنوع است	بیان تکلم روح بصفت ذاتیہ است کما فی انفسکم
	بیان آنکہ امر و اثر او قدیم نیست مع دلائل او	الآیہ کہ میجو کلام حجابی است
	معنی حدیث شریف کان اللّٰہ و لہ یکرمہ الخ	کلام حجابی بسبع عالم مثال شنیدہ می شود و تحقیقش مفہوم بصل کریمہ
	بیان آنکہ کونیت حادثہ اثر امر است	و تفسیر کریمہ لَا یَسْأَلُہُ الْمَطْہَرُونَ الْآیہ و اینجا لَا یَسْأَلُہُ بمعنی مضارع است
۱۴۰	تفسیر کریمہ لَا یَسْأَلُہُ الْخَلْقُ وَاَلَا مَرُ الخ	و این کلام حجابی کم و بیش میشود نہ بعض تواند و نہ نفی
	بیان آنکہ بخلی مذکورہ کریمہ فَلَمَّا جَعَلْنَا رَبَّہُ الْمَجِیْلِ الخ حجاب حادث است	کتاب مائی او تعالی و کلام او باینبار و او لیاء و غیرہ حادث غیر مخلوق مع حروف و جبرہ است حسب حیثیت او است کہ لائق شان امر است تعالی از مرتبہ حجاب
۱۴۱	بیان آنکہ حجاب معبر بطل است بقیام حقیقی بزی ظن چنانچہ قول او سَجَانِہُ کَیْفَ مَلَأَ الْفَضْلَ الْآیہ و مخلوق ظل الفضل او	دلیل بر کلام حجابی حدیث حضرت عبدالمطلب بن سعود رض است اِذَا نَکَلَّہُ اللّٰہُ بِالْوَحْیِ سَمِعَ اَہْلُ سَمَآءِ الدِّنِیَا کَیْفَ السَّلْسَلَةِ الخ
	بیان امکان آنکہ ظل کہ در کریمہ است ہر دو ظل تعبیر شود بتفاوت لحاظ بقیام حقیقی و مجازی	

<p>۱۲۹</p> <p>استوار بر شرف و تقاضای آن است از هر اقله</p> <p>و تان لغوی و غیره و آنرا در هر</p> <p>از و فقط و صفتی که در آن است</p> <p>۱۳۰</p> <p>۱۳۱</p> <p>۱۳۲</p> <p>۱۳۳</p> <p>۱۳۴</p> <p>۱۳۵</p> <p>۱۳۶</p> <p>۱۳۷</p> <p>۱۳۸</p> <p>۱۳۹</p> <p>۱۴۰</p> <p>۱۴۱</p> <p>۱۴۲</p> <p>۱۴۳</p> <p>۱۴۴</p> <p>۱۴۵</p> <p>۱۴۶</p> <p>۱۴۷</p> <p>۱۴۸</p> <p>۱۴۹</p> <p>۱۵۰</p> <p>۱۵۱</p> <p>۱۵۲</p> <p>۱۵۳</p> <p>۱۵۴</p> <p>۱۵۵</p> <p>۱۵۶</p> <p>۱۵۷</p> <p>۱۵۸</p> <p>۱۵۹</p> <p>۱۶۰</p> <p>۱۶۱</p> <p>۱۶۲</p> <p>۱۶۳</p> <p>۱۶۴</p> <p>۱۶۵</p> <p>۱۶۶</p> <p>۱۶۷</p> <p>۱۶۸</p> <p>۱۶۹</p> <p>۱۷۰</p> <p>۱۷۱</p> <p>۱۷۲</p> <p>۱۷۳</p> <p>۱۷۴</p> <p>۱۷۵</p> <p>۱۷۶</p> <p>۱۷۷</p> <p>۱۷۸</p> <p>۱۷۹</p> <p>۱۸۰</p> <p>۱۸۱</p> <p>۱۸۲</p> <p>۱۸۳</p> <p>۱۸۴</p> <p>۱۸۵</p> <p>۱۸۶</p> <p>۱۸۷</p> <p>۱۸۸</p> <p>۱۸۹</p> <p>۱۹۰</p> <p>۱۹۱</p> <p>۱۹۲</p> <p>۱۹۳</p> <p>۱۹۴</p> <p>۱۹۵</p> <p>۱۹۶</p> <p>۱۹۷</p> <p>۱۹۸</p> <p>۱۹۹</p> <p>۲۰۰</p> <p>۲۰۱</p> <p>۲۰۲</p> <p>۲۰۳</p> <p>۲۰۴</p> <p>۲۰۵</p> <p>۲۰۶</p> <p>۲۰۷</p> <p>۲۰۸</p> <p>۲۰۹</p> <p>۲۱۰</p> <p>۲۱۱</p> <p>۲۱۲</p> <p>۲۱۳</p> <p>۲۱۴</p> <p>۲۱۵</p> <p>۲۱۶</p> <p>۲۱۷</p> <p>۲۱۸</p> <p>۲۱۹</p> <p>۲۲۰</p> <p>۲۲۱</p> <p>۲۲۲</p> <p>۲۲۳</p> <p>۲۲۴</p> <p>۲۲۵</p> <p>۲۲۶</p> <p>۲۲۷</p> <p>۲۲۸</p> <p>۲۲۹</p> <p>۲۳۰</p> <p>۲۳۱</p> <p>۲۳۲</p> <p>۲۳۳</p> <p>۲۳۴</p> <p>۲۳۵</p> <p>۲۳۶</p> <p>۲۳۷</p> <p>۲۳۸</p> <p>۲۳۹</p> <p>۲۴۰</p> <p>۲۴۱</p> <p>۲۴۲</p> <p>۲۴۳</p> <p>۲۴۴</p> <p>۲۴۵</p> <p>۲۴۶</p> <p>۲۴۷</p> <p>۲۴۸</p> <p>۲۴۹</p> <p>۲۵۰</p> <p>۲۵۱</p> <p>۲۵۲</p> <p>۲۵۳</p> <p>۲۵۴</p> <p>۲۵۵</p> <p>۲۵۶</p> <p>۲۵۷</p> <p>۲۵۸</p> <p>۲۵۹</p> <p>۲۶۰</p> <p>۲۶۱</p> <p>۲۶۲</p> <p>۲۶۳</p> <p>۲۶۴</p> <p>۲۶۵</p> <p>۲۶۶</p> <p>۲۶۷</p> <p>۲۶۸</p> <p>۲۶۹</p> <p>۲۷۰</p> <p>۲۷۱</p> <p>۲۷۲</p> <p>۲۷۳</p> <p>۲۷۴</p> <p>۲۷۵</p> <p>۲۷۶</p> <p>۲۷۷</p> <p>۲۷۸</p> <p>۲۷۹</p> <p>۲۸۰</p> <p>۲۸۱</p> <p>۲۸۲</p> <p>۲۸۳</p> <p>۲۸۴</p> <p>۲۸۵</p> <p>۲۸۶</p> <p>۲۸۷</p> <p>۲۸۸</p> <p>۲۸۹</p> <p>۲۹۰</p> <p>۲۹۱</p> <p>۲۹۲</p> <p>۲۹۳</p> <p>۲۹۴</p> <p>۲۹۵</p> <p>۲۹۶</p> <p>۲۹۷</p> <p>۲۹۸</p> <p>۲۹۹</p> <p>۳۰۰</p>	<p>۱۲۹</p> <p>۱۳۰</p> <p>۱۳۱</p> <p>۱۳۲</p> <p>۱۳۳</p> <p>۱۳۴</p> <p>۱۳۵</p> <p>۱۳۶</p> <p>۱۳۷</p> <p>۱۳۸</p> <p>۱۳۹</p> <p>۱۴۰</p> <p>۱۴۱</p> <p>۱۴۲</p> <p>۱۴۳</p> <p>۱۴۴</p> <p>۱۴۵</p> <p>۱۴۶</p> <p>۱۴۷</p> <p>۱۴۸</p> <p>۱۴۹</p> <p>۱۵۰</p> <p>۱۵۱</p> <p>۱۵۲</p> <p>۱۵۳</p> <p>۱۵۴</p> <p>۱۵۵</p> <p>۱۵۶</p> <p>۱۵۷</p> <p>۱۵۸</p> <p>۱۵۹</p> <p>۱۶۰</p> <p>۱۶۱</p> <p>۱۶۲</p> <p>۱۶۳</p> <p>۱۶۴</p> <p>۱۶۵</p> <p>۱۶۶</p> <p>۱۶۷</p> <p>۱۶۸</p> <p>۱۶۹</p> <p>۱۷۰</p> <p>۱۷۱</p> <p>۱۷۲</p> <p>۱۷۳</p> <p>۱۷۴</p> <p>۱۷۵</p> <p>۱۷۶</p> <p>۱۷۷</p> <p>۱۷۸</p> <p>۱۷۹</p> <p>۱۸۰</p> <p>۱۸۱</p> <p>۱۸۲</p> <p>۱۸۳</p> <p>۱۸۴</p> <p>۱۸۵</p> <p>۱۸۶</p> <p>۱۸۷</p> <p>۱۸۸</p> <p>۱۸۹</p> <p>۱۹۰</p> <p>۱۹۱</p> <p>۱۹۲</p> <p>۱۹۳</p> <p>۱۹۴</p> <p>۱۹۵</p> <p>۱۹۶</p> <p>۱۹۷</p> <p>۱۹۸</p> <p>۱۹۹</p> <p>۲۰۰</p>	<p>۱۲۹</p> <p>۱۳۰</p> <p>۱۳۱</p> <p>۱۳۲</p> <p>۱۳۳</p> <p>۱۳۴</p> <p>۱۳۵</p> <p>۱۳۶</p> <p>۱۳۷</p> <p>۱۳۸</p> <p>۱۳۹</p> <p>۱۴۰</p> <p>۱۴۱</p> <p>۱۴۲</p> <p>۱۴۳</p> <p>۱۴۴</p> <p>۱۴۵</p> <p>۱۴۶</p> <p>۱۴۷</p> <p>۱۴۸</p> <p>۱۴۹</p> <p>۱۵۰</p> <p>۱۵۱</p> <p>۱۵۲</p> <p>۱۵۳</p> <p>۱۵۴</p> <p>۱۵۵</p> <p>۱۵۶</p> <p>۱۵۷</p> <p>۱۵۸</p> <p>۱۵۹</p> <p>۱۶۰</p> <p>۱۶۱</p> <p>۱۶۲</p> <p>۱۶۳</p> <p>۱۶۴</p> <p>۱۶۵</p> <p>۱۶۶</p> <p>۱۶۷</p> <p>۱۶۸</p> <p>۱۶۹</p> <p>۱۷۰</p> <p>۱۷۱</p> <p>۱۷۲</p> <p>۱۷۳</p> <p>۱۷۴</p> <p>۱۷۵</p> <p>۱۷۶</p> <p>۱۷۷</p> <p>۱۷۸</p> <p>۱۷۹</p> <p>۱۸۰</p> <p>۱۸۱</p> <p>۱۸۲</p> <p>۱۸۳</p> <p>۱۸۴</p> <p>۱۸۵</p> <p>۱۸۶</p> <p>۱۸۷</p> <p>۱۸۸</p> <p>۱۸۹</p> <p>۱۹۰</p> <p>۱۹۱</p> <p>۱۹۲</p> <p>۱۹۳</p> <p>۱۹۴</p> <p>۱۹۵</p> <p>۱۹۶</p> <p>۱۹۷</p> <p>۱۹۸</p> <p>۱۹۹</p> <p>۲۰۰</p>	<p>۱۲۹</p> <p>۱۳۰</p> <p>۱۳۱</p> <p>۱۳۲</p> <p>۱۳۳</p> <p>۱۳۴</p> <p>۱۳۵</p> <p>۱۳۶</p> <p>۱۳۷</p> <p>۱۳۸</p> <p>۱۳۹</p> <p>۱۴۰</p> <p>۱۴۱</p> <p>۱۴۲</p> <p>۱۴۳</p> <p>۱۴۴</p> <p>۱۴۵</p> <p>۱۴۶</p> <p>۱۴۷</p> <p>۱۴۸</p> <p>۱۴۹</p> <p>۱۵۰</p> <p>۱۵۱</p> <p>۱۵۲</p> <p>۱۵۳</p> <p>۱۵۴</p> <p>۱۵۵</p> <p>۱۵۶</p> <p>۱۵۷</p> <p>۱۵۸</p> <p>۱۵۹</p> <p>۱۶۰</p> <p>۱۶۱</p> <p>۱۶۲</p> <p>۱۶۳</p> <p>۱۶۴</p> <p>۱۶۵</p> <p>۱۶۶</p> <p>۱۶۷</p> <p>۱۶۸</p> <p>۱۶۹</p> <p>۱۷۰</p> <p>۱۷۱</p> <p>۱۷۲</p> <p>۱۷۳</p> <p>۱۷۴</p> <p>۱۷۵</p> <p>۱۷۶</p> <p>۱۷۷</p> <p>۱۷۸</p> <p>۱۷۹</p> <p>۱۸۰</p> <p>۱۸۱</p> <p>۱۸۲</p> <p>۱۸۳</p> <p>۱۸۴</p> <p>۱۸۵</p> <p>۱۸۶</p> <p>۱۸۷</p> <p>۱۸۸</p> <p>۱۸۹</p> <p>۱۹۰</p> <p>۱۹۱</p> <p>۱۹۲</p> <p>۱۹۳</p> <p>۱۹۴</p> <p>۱۹۵</p> <p>۱۹۶</p> <p>۱۹۷</p> <p>۱۹۸</p> <p>۱۹۹</p> <p>۲۰۰</p>
---	---	---	---

ردیف	مطالب کتاب	نوع	مطالب کتاب
۱۵۳	بیان آنکه عارض زائد بر صفت ذاتیه بقیام حقیقی عرض ماهیت است بواسطه صفت ذاتیه و این از هر دو حادث است مع امثال -		برای هیولی قدیمه که باطل است و اثباتش هم نمیکردم - در صورت عدم تسلیم تفسیر مذکوره و اقرار حدوث اجتماع نقیضین در هیولی بصورت متضاده پیش آید که اینهم محفول نیست -
۱۵۴	بیان آنکه ماهیت آنست که قائم بنفس خود باشد و عارض با و در مغایرت خود -	۱۵۷	ادعای وحدت وجود هیولی قدیمه مع صورت ابقیای مجازی یا فنی وجود غیر این باطل است -
۱۵۵	بیان ماهیت و عارض هر دو با هم نسبت بقیام حقیقی دارند نه نسبت بقیام مجازی -	۱۵۸	ماهیت با همیت بطور عرض عارض نشود و نه ماهیت بجز نام نهاده شود - و نه در هر دو قیام مجازی باشد - و نه ماهیت برای ماهیت بقیام حقیقی عارض است - پس صورت برای هیولی چگونه است -
۱۵۶	محدوده هیولی و صورت در ذات و صفات او سبحانه بمرتبه حجاب موافق آید ولیکن ارباب اجتناع محاوره مثال در کلام نباید -	۱۵۹	ذکر بیان رسالت و نبوت و ولایت و اعجاز و استزاج - و استقامت و آنچه در و است بادیگر مطالب -
۱۵۷	نور او صلعم که مخصوص نباتات اوست مخلوق است از عدم که منسوخ از موجودات قدیمه بقیام مجازی بطور مشبه است -	۱۶۰	بحث رسالت و نبوت و ولایت و صفت و لغت آنها - معنی لغوی رسالت و نبوت مع حاصلش - معنی اصطلاحی هر دو مع حاصلش - بیان وقوع مرکز و مشار لغینات این هر دو - بحث لغینات که در و مقدم لغین ذات است - بیان لغین صفات حقیقیه - بیان لغین صفات شانیه - بیان لغین صفات فعلیه - بیان لغین صفات تمیزیه - بیان مشار اولی العز می و غیر اولی العز می و لغین رسالت و نبوت و ولایت - الخ - بیان حقیقت ابراهیمی اولیت مشار نموده اوضاع میدو مشار
۱۵۸	و غیر او صلعم بچنین از و است صلعم که از لغین موجودات او صلعم یا از لغین مسلوکات ملزم بوجودات او استزاع یافته و مخلوق از عدم است	۱۶۱	تفسیر هیولی از موجودات قدیمه و صورت از نور او صلعم و غیر او موافق نیاید مگر در حد ذات او و عوارض او صلعم بسبب قیام حقیقی و برود - درین صورت مذکوره که تفسیر هیولی و صورت از ذات و عوارض او صلعم شود هر دو حادث مخلوق اند و نه انکار آید از مرتبه خلق که او بدلال لغیه و عقلیه ثابت مذکور آمده - یا از و م مسلوکات آید

ردیف	مطالب کتاب	ردیف	مطالب کتاب
۱۴۱	بحث تعریف و حقیقت کفر و استدراج یقیناً و طنائی بنا بر سجده عبودیت در ازل -		نه بختی محبت و قرب که اول واجب است مقصوداً و سبباً و دوم با اضطرار
۱۴۲	استدراج از کفر غیر منقطع است یقیناً و طنائی	۱۴۸	بیان آنکه اباحت یا خبیثا است
۱۴۳	انچه از وصفت کافر در هیچ وقت یافتن نشود است از خداست عزیز و حکیم -	۱۴۹	بیان آنکه تولی با اعتبار منعی و ولایت علم را با اختیاری خواهد بنا بر شعور و قدرت
۱۴۴	تاریق در میان اعجاز و کرامت و معنوت و استعجاز بهمین وصف مانع است +	۱۵۰	بیان ترکیب کیمیه مذکوره بالا آنکه او یکبارگی با آن بیان آنکه اعجاز و کرامت گاهی بعلم واقع شود و گاهی بجهل و غلبه یقینی خدائی راست که ظهورش بتضمن از صفات او در اوصاف اولی - و نه از خطاب تقسیم و ولایت علم برای خدا باطل و چگونه عجز است سوئی که اسے خلق فعل عباد و شرک مخصوص سوئی رسول و مؤمن بعفت جامع
۱۴۵	بیان آنکه اعراض از نصرت نبی کفر است -	۱۵۱	بحث آنکه در مستحکم با استقلال و اوصاف آنکه فصل نکرده شود در استقلال عدم شرک و مجاز شرک لازم نیست
۱۴۶	تفسیر کریمه یا ایها الذین آمنوا کونوا انصارا لله الخ	۱۵۲	بحث آنکه تولی بولی ترجیح ولی را لازم کند و نصرت برین موقوف که شورش با حقیر آمده -
۱۴۷	تفسیر کریمه اقموا لکم الله و مرا ستوله و الذین آمنوا الخ -	۱۵۳	استقامت از کافر حاضر نیست اگر چه سوئی کفر نکند و از مؤمن فاسق تا آنکه سوئی فسق نکند بکرامت حاضر نیست - و از اولیاء و غیبا و غیبت و قرب و نکو بیاهمی شای اولی ترجیح بیان نفوس آیات و ترکیبیه شال -
۱۴۸	بیان معنی لغوی ولایت و تحقیق و تخصیض و انحصار مقصودیت عامه برای خدا و رسول و مؤمنین صاحبین ازین آیه کریمه بالا اشارت و انتقاد را - و تخصیص ایسان بر کونج بعضی ولایت وجود و نصاری کنایه +	۱۵۴	تفسیر کریمه و کونوا انصارا لله الخ و انصارا لکم الله الخ
۱۴۹	نمود سنجیدگی عبادات بدیهیه و رکوة همه عبادات الهیه و صلاح سنجیدگی هر دو خشوع غار شده - و اینکه تولی با حقیران به هم سبب انحصار صفات بحیثیت دوام بر آن در هر حال و زمان و مکان برای اینها با شایستگی و حرمت و اقتدار این کریمه بالان -	۱۵۵	بیان آنکه تولی حقیران کفایت است بنابر توفیق

[illegible]

ردیف	مطالب کتاب	ردیف	مطالب کتاب
	موتی وَمَنْ فِي الْقُبُورِ کافران مرادند و از اسماع معنی مجاز انفعال یا اسماع در وجه مقصود ایمان بر لغت مرادند تخصیصاً که در تعلیم ایمان معنی موضوع است بر لال اضی قرآنی +	۲۰۵	بیان آنکه نفی اسماع عام از این آیت کریمه ان لا تسمع الا من یؤمن
۱۹۹	تفسیر کریمه و مَا اَنْتَ بِمَادِی الْعَصَى الْجَنَّةِ که درین از اعمی معنی مجاز مراد اند نه موضوع که اشتباه اعمی از قرآن ثابت است	۲۰۶	بیان آنکه در سمع و اسماع برای موتی احوال معروف است و تعلق روح بحدیث کبفیت دیگر بمقابل اولی
	بیان آنکه اسماع برای بعث مخصوص ماول بمعنی مجاز یعنی انفعال با جابت الحق بالاسماع است و نه بمعنی مجاز صحت نفی و بعث نیاید و محال است ثابت و بدیه است مقصود بعث و احوال بعث نشود	۲۰۷	بیان آنکه اگر گفته شود که مدد نه کردن و نشینیدن در وقتی چند از اوقات ممکن است بعدم عصمت و احتمال سلب حفظ با تفصیل جوابش
۲۰۰	تفسیر کریمه لَا تَسْمَعُ الْمَوْتِ وَلَا تَسْمَعُ الصَّوْتِ الَّذِی عَاءَ الْجَنَّةِ	۲۰۸	بحث آنکه اگر گفته شود یاری کردن و نشینیدن در وقت ممکن است با احتمال حفظ مع جواز ثبوت بعقل و نقل تفصیلاً الی آخره
۲۰۱	بیان معنی موضوع عام اسماع که بعث محقق نشوند که این بعث یحیی و آخر آیت انهم لم یحیی	۲۰۹	بیان آیات کریمه در ثبوت حفظ و سلب او از اولیا و اهل بیت
۲۰۲	بیان مایل معنی محقق اسماع بمعنی مجاز که اوافناع با جابت حق است بجهت سبب بجای منسب آمده	۲۱۰	بیان استقامت از اهل قبور بنابر حدیث و بقول امام حجت الاسلام محمد طهرانی
۲۰۳	بیان معنی موت و موتی و قسم و عاقله و آداب و اولاد و ثبوت مجاز و حقیقتاً الحقیقی		بیان ثبوت استقامت و قلم و شعور و قدرت و لغت برای اهل متبرخه و صفا اولیا را انداز مختصه طبیبی
	بیان اختلاف کیفیت تشبیه موتی و قسم و عقی بنا بر اختلاف مشبه و شبهه و بیان تفاوت و فرقی نسبتاً بهم		بحث آنکه اعجاز و کرامت هر دو از احوال است تا نهایت محیط اند و در وجه حادش خارجی و در مینی با تحت مرکز خود ظاهر و با در نهایت احوال و ذاقه صفا و تعاد و در ذم می
	موتی وَمَنْ فِي الْقُبُورِ کافران مرادند و از اسماع معنی مجاز انفعال یا اسماع در وجه مقصود ایمان بر لغت مرادند تخصیصاً که در تعلیم ایمان معنی موضوع است بر لال اضی قرآنی +		تفسیر کریمه و مَا اَنْتَ بِمَادِی الْعَصَى الْجَنَّةِ که درین از اعمی معنی مجاز مراد اند نه موضوع که اشتباه اعمی از قرآن ثابت است
	بیان آنکه در سمع و اسماع برای موتی احوال معروف است و تعلق روح بحدیث کبفیت دیگر بمقابل اولی		بیان آنکه اسماع برای بعث مخصوص ماول بمعنی مجاز یعنی انفعال با جابت الحق بالاسماع است و نه بمعنی مجاز صحت نفی و بعث نیاید و محال است ثابت و بدیه است مقصود بعث و احوال بعث نشود
	بیان معنی موضوع عام اسماع که بعث محقق نشوند که این بعث یحیی و آخر آیت انهم لم یحیی		بیان مایل معنی محقق اسماع بمعنی مجاز که اوافناع با جابت حق است بجهت سبب بجای منسب آمده
	بیان معنی موت و موتی و قسم و عاقله و آداب و اولاد و ثبوت مجاز و حقیقتاً الحقیقی		بیان اختلاف کیفیت تشبیه موتی و قسم و عقی بنا بر اختلاف مشبه و شبهه و بیان تفاوت و فرقی نسبتاً بهم
	موتی وَمَنْ فِي الْقُبُورِ کافران مرادند و از اسماع معنی مجاز انفعال یا اسماع در وجه مقصود ایمان بر لغت مرادند تخصیصاً که در تعلیم ایمان معنی موضوع است بر لال اضی قرآنی +		تفسیر کریمه و مَا اَنْتَ بِمَادِی الْعَصَى الْجَنَّةِ که درین از اعمی معنی مجاز مراد اند نه موضوع که اشتباه اعمی از قرآن ثابت است

بیان آنکه اسماع بمعنی موضوع است بر لال اضی قرآنی +
تفسیر کریمه و مَا اَنْتَ بِمَادِی الْعَصَى الْجَنَّةِ که درین از اعمی معنی مجاز مراد اند نه موضوع که اشتباه اعمی از قرآن ثابت است
بیان آنکه اسماع برای بعث مخصوص ماول بمعنی مجاز یعنی انفعال با جابت الحق بالاسماع است و نه بمعنی مجاز صحت نفی و بعث نیاید و محال است ثابت و بدیه است مقصود بعث و احوال بعث نشود
بیان معنی موضوع عام اسماع که بعث محقق نشوند که این بعث یحیی و آخر آیت انهم لم یحیی
بیان مایل معنی محقق اسماع بمعنی مجاز که اوافناع با جابت حق است بجهت سبب بجای منسب آمده
بیان معنی موت و موتی و قسم و عاقله و آداب و اولاد و ثبوت مجاز و حقیقتاً الحقیقی
بیان اختلاف کیفیت تشبیه موتی و قسم و عقی بنا بر اختلاف مشبه و شبهه و بیان تفاوت و فرقی نسبتاً بهم
موتی وَمَنْ فِي الْقُبُورِ کافران مرادند و از اسماع معنی مجاز انفعال یا اسماع در وجه مقصود ایمان بر لغت مرادند تخصیصاً که در تعلیم ایمان معنی موضوع است بر لال اضی قرآنی +

صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب
	در ذوق و رازق و مرزوق به و آنچه و او شانرا مطلق و عام است بعموم نشان و آناں از بیرات امر اند +	۲۲۵ =	ذکر بیان غیب و علم او به آنچه در و است + اقسام غیب و تعریف او که بمعنی حضور و شهود است تعریف خلاف و غیب که بمعنی خلاف حضور است + تعریف معنی غائب و حاضر و استعمال مجازی او + بیان جواز و عدم جواز استحضار و وجوبش و تنبأ غیب و غائب مع تعریف حقیقی نشان - اقوال در تعریف غیب و غائب وجوب استحضار غیب و غائب و علم او سبحانه بیان غیب بمعنی خلاف شهود بیان فضیلت نشان از ملائکه و تمازج ذاتی شهود و مثال در روح و تمازج ظاهر و باطن + بیان شناخت قدیم و ایمان غیب و اوتقائی - بیان فرق غیب خلاف شهود و خلاف حضور تفسیر عالم الغیب و الشهادة - بیان حضور غائب بمعنی خلاف حاضر - بیان حضور غائب بمعنی خلاف شهود بیان انکشاف مغیبات که بر رفع حجاب است با آنچه که رسول آورد و اینکه انجمن کشف را رسول اولی است و رسول ما صلعم اعلی و خدای برتر احق و احاطه ال بعلم آتی و جوباً غیر او تعالی را ممنوع و بطور جواز با صلعم در آوان جائز + بیان آنکه کشف مغیبات در خلاف حکم خدا در و استدراج است که موصل بمساوات است و مشترک ال اسم و در ادائی حکم الهی موصل بوجودات و مشترک الوصف +
۲۲۱	بیان آنکه حیات و جملة صفات ذاتیه روح با مقتول و غیر مقتول بهر کسی عموماً در بر رخ باقی مانند علی السویه بخلاف حیاتی که براسه مقتول مخصوص فی سبیل الله است +	=	
۲۲۲	بیان آنکه از موت تعطل برای جسد لازم نیاید بیان آنکه در قتل نفس که از قتل جسد اولی و اعظم است نصرف جسد شهودی و مثالی مستبعد نیست و انبیاء بنابر اصل اعلی الحیات از قتل نفس فی سبیل الله + قتل نفس جهاد اکبر است از قتل جسد در راه خدا که جهاد اصغر است + بیان آنکه انبیاء در گورهای خود زنده و نماز خوانا هستند بجسد و روح و تصرف و سیر در ملکوت و این عالم همچنان میکنند که پیش از وفات و زمین جسدشان نمی خورد و باین مسئله قطعی است بخواهر اخبار + تفسیر کریمه و اعید ربک حتی یاتیک الیقین + بیان آنکه از یقین موت مراد نیست لیکن بر مقصودی مراد شود و از موت عبادت مطلقه ساقط نشود بلکه سقوط معنی و وجوب عبادت و یقین +	۲۲۸ ۲۲۹ =	
۲۲۳		۲۲۳	

صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب
۲۴۶	بیان آنکه بعد از نظری جائز است بعد حقیقی و نه فنائی حقیقی -	۲۵۳	بیان آنکه مثل تقیید تنزل و صورت بر هیولی آنچه تفاوت چهار حقائق است نیست اما تقیید ذات بصفا تا غیر تا و تنزل ذات بصفا لا عینها و تنزل صفات امریه حجاب متغییر در در خود ما صحیح است و صورت بر هیولی بر مرتبه حجاب اصل خود صادق
۲۴۸	کیفیت شهودی -	۲۵۴	تقیید و تنزل و ذات بحث و نه هیولی مرتبه سفلیه تحت امر که تفاوت چهار حقائق امریه بیان اعتقاد در مسئله وحدت وجود -
۲۴۹	بیان معنی حدیث شریف من عرف ربک و کمل لسانه - و المؤمن مرءة المؤمن در ضمن کلام	۲۵۵	بیان آنکه اختلاف صوفیه در مسئله وجود و شهودی یکیش را در حدیث تقیید با تنزل حقیقی و مجازی از گفته قیامیهات نظریه است که معذور اند نه در قدیم با سواد و صفات او مگر پیوسته به کیفیت صفات در عین و غیر بذات پس در اصل بیان الهی توحید که بغیر کیفیت ربط است تراعی نیست و لیکن از خطا در تفصیل بطلاق صحت صواب اجمال است -
۲۵۰	اکشاف مریه حجاب -	۲۵۶	بیان کافر دعا بریت او و منبر برای او و خذلان و وجود کافر و تعلق خذلان
۲۵۱	اکشاف بامیت بنا بر علت -	۲۵۷	بیان حجاب کافر از موجودات بنا بر وصل و رجوع باصل خود -
۲۵۲	بیان وجود خاص و عام -	۲۵۸	بیان معنی حدیث شریف کل شیء یرجع الی اصله المحدث و کل مصیر لما خلق له الحدیث و من عرف نفسه عرف ربه الحدیث در ضمن کلام +
۲۵۳	بیان اطلاق و تقیید و تنزل و صورت بر هیولی در باب قدم و صورت او -	۲۵۹	اکشاف مریه حجاب -
۲۵۴	اطلاق نیست زایوت بخلاف تقیید که ترا بر بامیت خدای سبحان از اطلاق و تقیید در ذات و صفات خود انزیه است -	۲۶۰	اکشاف بامیت بنا بر علت -
۲۵۵	اطلاق بامیت و تقیید بوصف صادق نمی آید -	۲۶۱	بیان وجود خاص و عام -
۲۵۶	اطلاق و تقیید بر همینین بیانیه و نه قدم و صورت او -	۲۶۲	بیان اطلاق و تقیید و تنزل و صورت بر هیولی در باب قدم و صورت او -
۲۵۷	برود درست آید -	۲۶۳	اطلاق نیست زایوت بخلاف تقیید که ترا بر بامیت خدای سبحان از اطلاق و تقیید در ذات و صفات خود انزیه است -

صفحہ	مطالب کتاب	صفحہ	مطالب کتاب
۲۷۲	تفسیر کریمہ النبیؐ اُولٰٓئِکَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ اَلْقِسْمِ صَحْرَ الْاٰیَةِ +	۲۷۷	الخ و دلیل بر تعظیم و ادب حضور صلعم۔ تفسیر کریمہ فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِهِمْ وَعَزَّرُوْهُ وَنَصَرُوْهُ الخ مذکورہ آیہ کی تائید میں۔
۲۷۳	بیان یہ کہ نبی کو مطلق بہتری حاصل ہے ہرگز پر ہر وجہ میں ولایت کے معنی لغوی کے اعتبار سے بصراحت و اقتضاء و التزام آیت +	۲۸۰	دبیان تعظیم و توقیر حضور صلعم میں۔ و بیان جوع ضائر کا حضور صلعم کی طرف سے دلائل و توضیح بیان مذکورہ۔
۲۷۴	بیان رد اسیات کا کہ وہ دنیوی امور میں اپنی مصاحت میں حضور صلعم سے زیادہ دانا ہیں دلیل حدیث سے حالانکہ حدیث بمقابلہ نص آیت میں ماول موع بیان تاویل +	۲۸۱	تفسیر کریمہ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ لَا تَقْدِمُوْا عَلَیْکُمْ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَاَنْتُمْ اَللّٰهُ ط الخ۔ تفسیر کریمہ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَلَا تَرَ کُفْرًا اَصَوَّا تَکُمْ فَوَاقِ صَدَقَ النَّبِیُّ الخ
۲۷۵	بیان اسکا کہ حکم خدا و رسول کے بعد اختیار و حُضت نہیں سوا بغیر حکم کے بغیر کریمہ مَا کَانَ لِلْمُؤْمِنِیْنَ وَلَا لِلْمُؤْمِنٰتِ اِذَا قَضٰی اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ اَمْرًا الخ +	۲۸۲	بیان رد کلام آنکہ تعظیم حضور صلعم سچو تعظیم برادگان است یہ دلیل حدیث شریف کہ اَنْ مَآوِلَ بَاشِدِ بُو جِی وَ رَسُوْلَ مَاضِی بَعْضِ قَطْعِی شُوْد تفسیر کریمہ اِنَّ الَّذِیْنَ یَفْعَلُوْنَ اَصْوَابًا مَّ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ الخ۔
۲۷۶	بیان یہ کہ محبوبیت بقدر محبت حضور صلعم ہے اور یہ کہ حضور کے حقوق ہماری آپس کے حقوق کے ہر وجہ میں غالب ہیں اور یہی صحت ایمان ہے بحکم حدیث۔	۲۸۳	ذکر بیان ایضاً حضرت حبیب الرحمن صلعم کہ جب نقصان ہر دو جہان است مع فوائد دیگر۔ تفسیر کریمہ اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ الخ وَوَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنٰتِ یَعَذِّبُ مَا لَکُمْ مِّنْ اَمْرٍ +
۲۷۷	قول حضرت صدیق بفر غلبہ حقوق پر حضرت صلعم کے سبب غلبہ محبت و ایمان کے تمام اشیاء پر تفسیر کریمہ وَلَا یُکْرِهُوْا بِالْاَنْفُسِ صَحْرَ عَنِ نَفْسِہِ الْاٰیَةِ۔	۲۸۵	سببان آنکہ مضادات آخرت ایمانی بحضور صلعم منع است رد دلیل حدیث بمقابلہ آیت ماول اِنَّ اَکْبَرَ اَنْفُسِ خُودِ خَاصِّ صَلَّعِ و ایمان بر غیر فرق بین و تخصیص رسول ظاہر۔

صفحہ	مطالب کتاب	صفحہ	مطالب کتاب
۲۹۸	بیان وجوب تعظیم و محبت سلطان عادل	۳۰۳	پس بخلاف حقیقت چگونہ متضمن شرکت نشود
۲۹۹	بملاحظہ نسبت دائرہ تاحضر صلعم نبوی صلوٰۃ اللہ علیہ	۳۰۴	آذن زیارت مقتضی ایمان است و مشرکین را ممنوع مبض قرآن۔
۳۰۰	بیان معانی عالی و جانی کہ الفاظ حدیث اند	۳۰۵	بیان آیات و احادیث متوافق نسبت نقاست
۳۰۱	تفسیر کریمہ اخفَضَ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ	۳۰۶	نسب اجداد نبوی صلعم
۳۰۲	بیان آنکہ بدترین خصائل در مرتبہ شریعت و طریقت محاصمہ در تفاضل از یکدیگر انبیاء و اولیاء اللہ خلاف فضل است بر رتو او	۳۰۷	تفسیر کریمہ الذی یریدک حین تقوم لا و نقبلک فی الشاکدین مع حدیث متوافق مصنون در باب نگاہداشت نوزیدی صلعم بصلب ساجدین۔
۳۰۳	و این مجموعہ مگر آنچه قطعیات معلوم در اعتقادات است برائی محاصمہ در مقابل	۳۰۸	بیان آنکہ البوت از رسلم الکفر ممنوع المغفرت نسبت بابرہیم علیہ السلام حقیقتاً صحیح نیاید مگر مجازاً از آنکہ پدر حقیقی تاریخ است و از رحم کہ مشہور و محقق است +
۳۰۴	ذکر بیان ایمان والدین رسول اللہ صلعم حاصل قضیہ متنازعہ موقوف بر اصل جنید	۳۰۹	تفسیر حدیث شریف جس میں حضور کے والدین کی نسبت آپ کا سوال ہے ان کے لیے اعطاء حق کا ثرہ۔
۳۰۵	بیان قضیہ متنازعہ حدیث +	۳۱۰	حدیث احیاء و ایمان آوردن والدہ او صلعم
۳۰۶	بیان تحقیق نزول کریمہ ماکان للنبی و الذین امنوا ان یشغفوا و الخ	۳۱۱	حدیث احیاء و اسلام آوردن والدین او صلعم
۳۰۷	البوطالب را است نسبت والدین حضور صلعم	۳۱۲	بر و بر وایت بعض اصحاب۔
۳۰۸	بیان آنکہ کلیہ است کہ اجتماع دو امر در یک وقت مستلزم اشتراک ہر دو نہ تواند مگر اشتباہ ہے تواند آورد کہ بمقابلہ وجہ اتحاد و اختلاف رنمش تواند شد۔	۳۱۳	قاعدہ تقدم دخول جنت نواز شد بمنع خروج مگر تقدم دخول بار بخرج لازم پس رفع تعارض مثبت ایمان است +
۳۰۹	منع ضروری استغفار تخصیصی نسبت بانی طب در تعظیم منع ضروری استغفار مشرکین را با اتحاد حقیقت الفع شرکت نہ تواند شد۔	۳۱۴	قاعدہ بعد ثبوت اخبار نبوی صلعم و آثار قولی و فعلی و حالی فالذی المسکونین صلعم اخبار دخول نار
۳۱۰	تخصیص چوں در تعظیم با اتحاد حقیقت مندرج نشود	۳۱۵	مخرج لازم

مخرج لازم تواند شد و دخول از دلجی بر او دم بخورد یعنی ایمان متواتر شد۔

نمبر	مطالب کتاب	مطالب کتاب
۳۱۶	بیان یہ کہ اعتبارات شخص نہ رہے میں رویت حجاب کا فرق نہ ہے گا۔	بیان آنکہ مکہ معظمہ محل نور حجابی و مسجود الیہ است مع تفصیل نور حجابی۔
۳۱۷	بیان فضیلت انبیاء کا اولیاء پر۔	۳۱۷
۳۱۸	بیان نماز تراویح میں رکعت۔	۳۱۸
۳۱۹	بیان یہ کہ بمقام ابتداء مبتدعین دیگر آثار اہل سنت و جماعت اور بھی ایسے ہیں جو مذکورہ بالا پر محصور نہیں ہو سکتے۔	۳۱۹
۳۲۰	ذکر بیان تعظیم و محبت شہداء و رسول و غیرہ تعظیم و محبت قبلتین بمض کریمہ اور جو ان دونوں سے متعلق ہیں۔	۳۲۰
۳۲۱	تعظیم و محبت کتب منزلہ حق۔	۳۲۱
۳۲۲	تعظیم و محبت دین خدا بالفہم بقاوت مرتب تعظیم و سجود مع حقوق متعلقہ سجدہ بمض کریمہ	۳۲۲
۳۲۳	بیان ملائکہ بے ادبی شہداء خدا بمض کریمہ تعظیم و محبت آثار انبیاء و اولیاء اور تبرک از ان بادلائل۔	۳۲۳
۳۲۴	تعظیم و تبرک آثار رسول اللہ تعالیٰ صلعم بمض حدیث۔	۳۲۴
۳۲۵	تعظیم و تبرک آثار صحابہ رضی اللہ عنہم و پیران طریقت بدلیل عمل صحابہ و بمض کریمہ کہ نسبت تابوت سکیہ است۔	۳۲۵
۳۲۶	تعظیم و محبت مدینہ منورہ و مکہ معظمہ بمض احادیث اخلاص فضیلت در بیان مدینہ و مکہ مکرمہ و مکہ بمض حدیث مع قول فیصل۔	۳۲۶
۳۲۷	تعظیم و محبت مدینہ منورہ و مکہ معظمہ بمض احادیث اخلاص فضیلت در بیان مدینہ و مکہ مکرمہ و مکہ بمض حدیث مع قول فیصل۔	۳۲۷

<p>مطابق</p>	<p>مطابق</p>	<p>مطابق</p>
<p>۳۲۵</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>
<p>۳۲۴</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>
<p>۳۲۳</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>
<p>۳۲۲</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>
<p>۳۲۱</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>
<p>۳۲۰</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>
<p>۳۱۹</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>
<p>۳۱۸</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>
<p>۳۱۷</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>
<p>۳۱۶</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>
<p>۳۱۵</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>
<p>۳۱۴</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی</p>

۳۳۳ تفسیر حدیث حضرت ابی خزیمه در خود باب سجده نمودن بر جبین مبارکش صلعم بنا بر تصدیق رویار -

۳۳۴ تفسیر حدیث شریف از حضرت عاقله نظر در سجده شتر و سوال صحابه و جواب آنحضرت صلعم مع ثبوت سجده بخت بدلائل مستنبطه حدیث ومع رد و قدح بتقظیم ۴

۳۳۵ بیان جواز سجده بخت و قیام دست بسته و سلام یا بخار و تدریجی و قربانی برای اکرام مکرّم -

۳۳۶ تفسیر حدیث شریف حضرت انس در سجده غنم مع جواب حضرت صلعم بر سوال حضرت صدیق مع نسبت سجده بخت مع بیان رد و قدح در جواز بیان استعمال آنکه لفظ ینبغی و لا ینبغی در محل جواز است و در وجوب -

۳۳۷ تفسیر حدیث شریف حضرت قیس بن سعد در قیاس سجده بخت رسول بر سجده برای مرزبان و سوال از صلعم و جواب بر همین مشتمل بجواز مع رد و قدح بجواز ۴

۳۳۸ بیان آنکه منع که بعضی دیگر مخصوص است نه در ذاتش آن منع مخصوص بسبب منع عموم ثابت قوی را معارض نشود -

۳۳۹ تفسیر حدیث شریف از حضرت صهیب نسبت حضرت معاذ رضی در سجده بخت بحضور صلعم بر قیام

بیهود و نصاری که بر ائمه علماء و غطاه خود میگردند بیان احکام در سجده بخت و عبودیت آنچه فقها مع فرمودند -

۳۳۷ سجده بخت در زمین بوسی پیش سلطان گناه کبیره است زکفر - از عبارت فتاوی هندیه -

۳۳۸ سجده عبودیت سلطان کفر است - از جوهر خطای در سجده عبودیت با کراه سجده نه کردن افضل است چنانکه اقرار کفر با کراه صبر افضل است از گفتن و در سجده بخت و تقظیم با کراه سجده کردن افضل است - از فتاوی قاضی خان -

۳۳۹ زمین بوسی پیش علماء و زما در فعل جهل است و فاعل در اصبی گنهگار اند - از غرائب -

۳۴۰ سوای سجده تقظیم بر قسم چو قیام و دست بستن و خمیدن برای عزیز بطور خدمت جائز است - از غرائب ۴

۳۴۱ حاصل و مختار آنکه سجده بخت کفر نیست و در وجوب نزاع نیست ولیکن بر کبیره بودنش انتظام صحت و ثبوت اصله بر آن است ۴

۳۴۲ حکم کفر بر سجده بدون تحقق نیت مخالف حدیث لا تمّا الا جمعا لا یلذّیکات و نیز دلیل بر کفر بودنش باید بر قول ابو جعفر مع -

۳۴۳ استادان و خمیدن و دست بردن چو اکتفا بر بقا رقیب جائز است بخیر را و بدین عبادت کفر نیست بر استثنای سجده از جواز دلیل باید آورد ۴

صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب
۳۵۶	جسم شریف انبیاء و بعض اولیاء اعدا شرف رست از صفا و مروه از آنکه محل قلب است و قلب محل نور حجابی ربوبیت است پیچوبیت عقیق در اجز	۳۶۱	نذر و نسبت بغیر خدا مشرف و لا بد منه است و تفسیر کریمه یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول الخ
۳۵۷	قاعده ثبوت شئی بشئی از وجه نفی بیاورش نکته تا نفی صریح نباشد الخ	۳۶۲	صدقه هدیه رسول معظم صلعم را مقبول لکن ... صدقه غیر هدیه محذور
۳۵۸	بیان جواز طواف قبر مؤمن صلح و اولویت طواف برای اعیان صالحین	۳۶۳	اثبات استدلال عرض حاجت و مناجات و هدیه بمضور صلعم بقایای حیات و تصرف و نفرت دامی صلعم
۳۵۹	بیان اخلاف علمای مشهور و محققین در تحریم و کراهت و در اباحت و استحباب طواف	۳۶۴	هدیه مخصوص برای صلعم مکرم تعظیماً و تکریماً اولی است
۳۶۰	قبر شریف و تقبیل آستانه علیاء و حسن و حسین مالیدن دس و دیوار طواف و غلطیدن بر آستانه و غیره و آنکه حکم تحریم و کراهت بغرض احتیاط است و کراهت و کراهت است	۳۶۵	بیان فتنل تخصیص موهوب به موهوب به بیان آنکه تعیین زمانی سفت مستحب است و در ایصال ثواب و نذر و نیاز و زیارت
۳۶۱	ذکر بیان جواز انتساب غیر فدای را برای وجه او تعالی و فصل تخصیص موهوب به موهوب به در تخصیص زمانی و اصابت وقع محل بغیر عاجل یا دیگر منافع	۳۶۶	جواز زیارت قبر و ایصال ثواب و شرکت اعزای و اولویت قریب را و ایصال معتذر را روز سوم بخانه اهل عز از فتن و دعای خیر کردن او طعام فرستادن سنت است
۳۶۲	بابی که ساخته فاشکی فضیلت نماز روزه کمالی که ثواب بسیار است	۳۶۷	تفسیر موهوب موهوب و فاشکی خواندن بطعام پیش از خوردن در دفع بدین اسم برده و تقسیم و اعلام و ایصال ثواب از جهاد مالی و بدنی همه سنت است
۳۶۳	اولویت فاشکی خاص چینی	۳۶۸	بیان تفسیر کرمه و اقله ای که کرمه تحریم از روزه در هر وقت نموده درست است
۳۶۴	اثبات اخلاص چیزی از موهوب به غیر از کمالی	۳۶۹	روز سوم و دوم و یکم و چهارم و غیره بخوردن فتنل سنت است

نمبر	مطالب کتاب	نمبر	مطالب کتاب
۳۸۳	اللّٰهُ - وَمَا أَهْلَ لَعْنِ اللَّهِ بِهِ -	۳۸۳	العين است تا آنکه غیر ماکول اللهم هم منزلی شود در حد خود نه بهم خوردن -
"	معنی لغوی اهل و اطلاق و تقید او و تعبیه و غیره - معنی جمله و مقوله و غیره مع امثال -	۳۸۴	تفسیر و معنی کریمه مآذیج علی النصیب و آنکه تعیین مکان فرع سبب حرمت و کراهیت نیست -
۳۸۴	بیان تقید اهل بربح با قول مفسرین -	۳۸۵	بجز افعال بت به نیت و توافق کفار -
۳۸۵	بیان وجوه و اقسام اهل به نیت خدا و غیر خدا بنام خدا و بنام غیر خدا - و تفصیل حکم حلت حرمت بر او +	۳۸۶	توافق و تفارق بر سر کریمه مآذیج علی النصیب و مآ اهل به لَعْنِ اللَّهِ اهل و مآ اهل لَعْنِ اللَّهِ به -
۳۸۶	حاصل معنی کریمه مآ اهل به لَعْنِ اللَّهِ عموم جمله و فاعل با افاده نسبت صله لام -	۳۸۷	تعلق معنی آله مآذیج به توافق مفسرین معنی ذلک فندقی بمحاطه خطاب مومنین مع افادت صراحت و اشارت معنی ذلک -
"	حاصل معنی کریمه مآ اهل به لَعْنِ اللَّهِ به و خصوص جمله مع عموم فاعل با افاده نسبت از صله لام +	۳۸۸	تفسیر معنی کریمه مآ جعل الله من یحیرته و لا ساریة و لا وصیة و لا حاکم -
"	رجوع ضمیر منقول سوی بعید خلاف نص است بغير فاعله ملاغت مرام -	۳۸۹	سایه و هم جانور که مرفوع الانتقاع بغير خیر گذاشته شوند همچو سائیه حرام نیست در حدش -
۳۸۸	ثبوت افاده نسبت از صله لام -	۳۹۰	افترای صریح کفار است - و همچنان جانور که بنام بزرگان مخصوص باشند حرام نیند و نه در حکم سائیه اند +
"	افعال ضمیر است -	۳۹۱	همه افعال ظاهر و باطن لوجه الله معلق بغير او تعالی هستند بجز ایمان و نماز و روزه و مع متعلقات او بنفس حدیث و امثال -
"	اهل اهل برانستاب که امر منوی است و لا نیست پس بر بنای معنی نسبت از اهل ثبوت حرمت نیست +	۳۹۲	خروج براه شنی از ملک مخرج بشرط بقبض فالص غیرش نیست مگر بعرض قصد بشرط بیان حقیقت فقیض که امر منوی است بطرف حدیث حقیقت فقیض بجهت معرفت از روح معلوم است و این فقیض
۳۸۹	در مقابل مخصوص فقیض تعظیم لغت غیر مختار است پس زعم تعظیم مآ موصوله مرتفع است -	۳۹۳	تستیمت با سه شرط فرع و مرکبی از آن غیر نجس
۳۹۰	تستیمت با سه شرط فرع و مرکبی از آن غیر نجس	۳۹۴	

نمبر	مطالب کتاب	مطالب کتاب
۴۰۶	بیان مراد قول حضرت عمر رضی الله عنه و فطش روضه تراویح از جماعت اعاده است در برعت -	حسن هموست که در کتاب و سنت است بطرح و اقتضای یا باشاره یا قیاس بقول رضی کریمه قیاس بر حسن حسن است در ضمن اكمال دین است
۴۰۷	تقریف برعت و مسامحت به تنبیه حسنه - در بیان اثبات آنکه ذکر ولادت او صلعم حسن و کرامت و تفسیر کریمه	از رفتار و اكمال تا قیاس است در رفتار بر احادیث شریفه عرویه -
۴۰۸	و اذکر و انعم الله الیهم - و کریمه لفظ من الله علی المؤمنین اذ بعثت فیهم خیرا ذکر او صلعم فرض مؤبر است و او صلعم نعمت خدا است	تقریف منالیت - و اینکه برعت در اصول اولیه مسئله بنیانه شمرده و اجماع بر ذکر میلاد بقول او صلعم
۴۰۹	ذکر فضائل و شایسته صلعم و سبیل تقرب خدا عموما و اخصا از اینها است - و در مجالس انبیاء و اهل بیت که پس ذکر بود بنص کریمه و مملو شایسته ذکر است با خلاف احکام	برعت حسنه بقول او صلعم ثابت نه بلکه حسن و سنت حسنه - خواب ثقات هم دلیل صحت عمل و اینکه محسن است بر اصل حدیث که او را بنیاده بخواب دید و عمل حضرت مصنف رحمه الله
۴۱۰	و افعیات و ولادت او صلعم اعظم اخبار از غیر مستحبه بعضی نقل و بعضی ذکرش موجب شفاعت در رحمت و استغفار طایفه -	روای مصنف رحم در احادیث او صلعم بخوابانی محفل میلاد شریف - و روایت او صلعم بخواب روایت حقه است - امر بخواب دلیل صحت عمل است و دلیل عمل باو بنص کریمه -
۴۱۱	ذکر ولادت در قرون اولی اثبات حسن است بر حاصل شرح مع دلائل اصول بنص احادیث حدیث نقالی صلحا و تقریف او که حسن است بنابر سنت حسنه موجب حصول اجر خود و آسیر عامل او است - حسن نزد مسلمانان حسن نزد خدا است - و اگر است او صلعم بر ضیالان جمع نه مشور -	ذکر ولادت شریف بعد ادائی فرض مطلق مستحب است و هر که او را لازم گرفت باطل نگند و فرد نگذارد بنص کریمه - مهرت شخص او صلعم - و غیر اینهاست و او دیگر ولادت و اولین او صلعم بر آید

ردیف	مطالب کتاب	مطالب کتاب
۴۴۸	بیان اتفاق علما بر حیات و علم او صلعم در قبر	بیان آداب زیارت اهل بیت نبوت و سلام بر او رض
۴۴۹	شریف و زود آوردن باو و پشت دادن بکعبه و خطیب را پشت بکعبه بست و غیر را استدار بکعبه و استقبال بحدس مستحب است	بیان آفرات و تقریب که هر دو حرام کرده و دم کرده شده اند - ولیکن بیان آفرات در تعظیم الخ بیان تقریب و تعظیم
۴۵۰	بیان دست راست بر چپ نهادن در زیارت یحیی	بیان امور مشتمله بر بیان آفرات و تقریب که در رو دلائل معارض آمده و اقوال مختلف
۴۵۱	اتفاق جمهور بر وقوف زائر بنی صلعم به بیت نماز - وقوف زیارت بنی صلعم همچو وقوف عرفه و مزدلفه و مشاعر عظام است که خدای راست -	بیان راه صواب در بیان آفرات و تقریب است مستنده
۴۵۲	احادیث و آثار بسلام و در سلام بحضور و از حضور صلعم و علم او صلعم از رو - تاکید آداب و نشستن در زیارت شریفه بحضور قلب	بیان آنکه در احادیث بنی قیام و ثبوت قیام هیچ تناسب نیست و بیان ضعف و تاویل آنها - قول شیخ الاسلام حافظ ابن حجر در شرح و تفسیر حدیث قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ
۴۵۳	و جوارح طریق صلوة و سلام بر او بر اصحاب و آل او -	جواب طبری بحديث لا تلقوا مصاحبا تنقوم الا عاجم الخ و من احب ان يقتل الخ قیاماً الخ
۴۵۴	طریق سلام بحضور سرور عالم صلی الله علیه و سلم از صلحا و علماء -	جواب ابن قتیبه در معنی حدیث عدم قیام که همچو عجیبان است -
۴۵۵	بیان طریق ادب و سلام در زیارت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه	حجت ابن بطال در جواز قیام از حدیث حضرت عائشه رضی الله عنها نسبت حضرت سیده -
۴۵۶	بیان طریق ادب و سلام در زیارت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه	قول علامه طاهر فتنی در استحباب قیام مع تاویل آن معنی حدیث قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ
۴۵۷	بیان بازگشتن سوسه نزد روی بنی صلعم و از دست بردار و استغفار و استدرعای خود - و زیارت حضرت سیده رهمی الله عنها و آداب زیارت	قول قاضی در تاویل احادیث بنی قیام مع تاویل تفسیر طاعلی قاری در حدیث قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ مع اقوال تاویلی علمای
۴۵۸	بیان آداب زیارت اهل بیت و شهداء اعد رضی الله عنهم	

نمبر	مطالب کتاب	نمبر	مطالب کتاب
۴۸۴	ذکر بیان دعا و اجابت مع دیگر مطالب	۴۸۷	بیان آنکه از خیر و شر و نفع و ضرر از و نقای را هیچ بسوی حکمت معلوم از نقای است نه بوجوب و حق و غرض که مستلزم خبر و اضطراب باشد بمقتضای کرم و رحم او سبحانه و کرامتی بحال بعضی حقیر واجب که شایسته از بوجوب دارد در وقایع که بحق فلاں گفتن ممنوع است تا بر نقای از کسی حق نباشد الخ
۴۸۵	کیفیت اجابت دعا	۴۸۶	بیان الزام ترتیب اثر دعا با اجابت او سبحانه
۴۸۶	تفسیر حدیث شریف لا یرد القضاء الا الله	۴۸۸	بیان انصابت دعوات کفار
۴۸۷	تحقیق معنی قضاء و دعا مع حدود	۴۸۹	تفسیر کریمه فیکشف ما تدعون الیه ان شاء الایه
۴۸۸	بیان قضاء بمعنی اجراء	۴۹۰	تحقیق معنی آیت کریمه و مبادع الکافرین الا فی ضلاله
۴۸۹	قضاء قدر هر یک صفت مخصوصه بمعنی مخصوصه است نه بمرتبه اجمال و تفصیل	۴۹۱	انکار مقبولیت دعا کفر است بنا بر انکار ارض قطعی
۴۹۰	تفسیر آیت کریمه و اذ استلک عبادی عنی فانی قریب الخ	۴۹۲	ذکر بیان هر دو حدیث لا تتخذوا قبوری و ثنأ و لا تشتموا و افتری عیدا
۴۹۱	ترجمه کریمه از مصنف رحمه الله	۴۹۳	تفسیر حدیث شریف لا تتخذوا قبوری و ثنأ
۴۹۲	مطلب و خلاصه از مترجم	۴۹۴	بیان لفظ اقد و اتخاذ که مفید معنی بوازد و تاکید است بنا بر اصل لغت و همی مقتضی ثبوت مقدم است
۴۹۳	بیان آنکه ایمان صفت اختیاری بنده است	۴۹۵	بیان لطائف با اختیار لفظ و ثن با حذف حرف تشبیه و اسم غیر صفت را بر تفع مفعول اول مفعول ثانی آمدن منع است
۴۹۴	مقائن معنی کریمه تحقیق الفاظ چنانچه آداب شرط مخصوص بزبان عام و محقق الوقوع است	۴۹۶	دلیل توسل و استغاثت ازین کریمه بوسیله انبیاء و اولیاء و ملائکه و به توسل مقیمان عالم ارواح و مشهود بر زخ مع ثبوت با حدیث نبویه
۴۹۵	و تقسیم دعا بطریق که در و قربت مخصوص حاصل شود		
۴۹۶	ترکیب نحوی آیه کریمه مذکوره		
۴۹۷	آیات و احادیث دیگر در تأیید دعا در باب دعا و استجابت بواسطه او صلعم		
۴۹۸	بیان دفع دخل از دیگر معانی آیه مذکوره		
۴۹۹	بیان نقص تا و بلاست در کریمه مذکوره		
۵۰۰	دلیل توسل و استغاثت ازین کریمه بوسیله انبیاء و اولیاء و ملائکه و به توسل مقیمان عالم ارواح و مشهود بر زخ مع ثبوت با حدیث نبویه		

رَبِّهِ كِتَابُكَ يَا هُدَى الْحَقِّ تَرْجُمُ ذِكْرَ الْحَقِّ بِرَبِّهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدى بنا طردا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله * فأرسل
رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله * ولو كفر المشركون
والصلاة والسلام على جيبه * ورسوله محمد بن المصطفى رحمة للعالمين خاتم
الأنبياء نور من نور الله * فهو سيد المرسلين شفيع المذنبين حبيب
على المؤمنين شاهدا ومبشرا * وذلك من اتخذ عند الرحمن عهدا
لقد من الله على المؤمنين إذ بعث فيهم رسولا من أنفسهم يتلو عليهم
آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتب والحكمة * ومن آمن بالله وبنوره
فقد استمسك بالعمدة الوثقى * والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم
فل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون * وعلى الله
أصحابه نجوم الهدى ومصابيح الدنيا والأخيرة * خصوصاً خلفاء
الراشدين المهديين وبقية العشرة المبشرة * والسبطين المقبولين
الخبويين مع إمام الزهراء البتول الطاهرة بنت رسول الله * وجميع
أهل البيت المؤمنين أزواج خيرة خلق الله * وعلى أتباعهم التابعين و
تبع التابعين خيار أهل الأرض إلى يوم الأخرة * وأولئك الذين آمنوا
وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا * لهم ما يشاؤون عند ربهم
فقد خلصهم ربهم في رحمة * ذلك هو الفوز المبين * رضوان الله تعالى

[illegible]

شرمسار که نه بهره ادب و نه از علم بایه دار - و شوق دامنگیر که بگریه بر آید - که بکار آید - پس یکم یابی و از
 بے استغرافی خود در خود نگویسار - و از محبت و شوق خود بقتل و کرم حق افتتاح کار را طلبکار -
 سحر اند که نسیم رحمت حق و زید و غنچه باب امید شگفتند و اگر دید شمع رحمت هزار جان بامید مآلی
 محروم از درت نه شود هیچ سائل - ناچار دیدم بعض مسائل که بزبان فارسی بعبارت سهل آمده نظر
 بر چینم و اورا بزبان اردو نگاشتم شمع هر چه هست از قامت ناساز و بے اندام ما است - و در نشر
 تو بر بالائے کس کوتاه نیست - و محبت و فیضان حضرت مصنف رحمه الله که مؤیدین الله است یا
 آمده رهبری فرمود و بسوی اشتیهای شوقم افزود کشتاں کشتاں بتدبیر و تفکر برگزیده کتاب در هر مسئله
 بخود آردم محبت که یکم کار فرما آمد - اگر چه حل مشکل از هر چه باید نیامد اما ترجمه اش بزبان اردو از فارسی
 و بعباری از عربی کرده آمد - آنقدر بر استغداد خود سنجیدم از پیروی یافتن - شکر نعمت باری بجا آوردم
 شمع مشت من که خدمت سلطان همیکنم - دست بردار اینکه بخدمت برداشت -
 باز و دوسه بار نظر نمودم تبسم در آوردم - رحمت خدا بر و باد که همش مرا یار آمد و در نه ازین بے مایه چه
 آید - الحمد لله علی ذلک - پس کتاب تذکرۃ الحق با ترجمه اش که ناش صاهیه الحق با هر دو
 به ترتیب فوق و تحت علیحدہ علیحدہ ازین ناچیز دوست محمد جمیری که یکے از بندگان خواجه بزرگ
 حبیب الله محمد معین الدین حسن چشتی بهجری جمیری است قدس الله سره العزیز
 نوشته آمد - و درین مجلد دو فهرست نهادیم یکی از مصنف رحمه الله تعالی که برای اصل کتاب ترتیب داده -
 و دوم از مترجم که او را بسط نموده تا هر یکی را در طلب مقصود آسانی شود و بالله التوفیق و هو خیار
 الرقیق تمنا از انصاف مدبران ناظرین است که اگر سهو و خطائے در ترجمه این بسامه بمطالعہ کتاب
 ملاحظه فرمایند بفرمائی کریمه اذا قرؤ بالبعوضه اگر اما خب عائی متن صحت فرموده بجان منت نهند
 العفوعه کرام الناس و مولی را که فرموده در گزارند که انسان بپشیمان در آمده - و چون ازین جمیع
 کشف مطالب کتاب بر آید و بهره از وی بپای بند و حفظ و نفع بردارند از دعای خیر این فرومایه را فراموش
 ندارند و الله و لی التوفیق یهدی من یشاء و انه لذو الفضل العظیم - و الحمد لله رب العالمین آمین

الیہ مضمنا و از موصوف موصو و از صفت صدف و از مینر قہم و از تمیز قہم
 و از ذوالحال قہم پیوستہ و از حال حہا و از معطوف علیہ صفع و از
 معطوف صفع و از متعلق بہ متعجب و از متعلق صفع و از مزد و ہر
 و از مزد وید قہم و از تبدل منہ صبد و از بدل بدہ و از اسم ان و مثلہا لغہم و از
 خبر ان و مثلہا حجب بر لفظ و از متن قہم و از شرح متن قہم و از حاشیہ ح میان سطر و از
 رابط ہر گر علامت ہندسہ موافق بر نیش و از مقدم قہم و از موخر خ بر علامت و از
 مرکب در مرکب خطی۔۔۔ بر علامتین و از مرجع ضمیر ہندسہ موافق زیر نیش ہنہی تا نہ در
 متن و در شرح جدا ازال و در حاشیہ جدا ازال۔ و باید کہ ترتیب نگاہ دارد و بضرورت
 رجوع بدو رسابق تکرار ہندسہ و چون بسر آید از سر آید و ہن اللہ العلی التوفیق
 اللہ صلی و بارک وسلم علی محمد بنی الرحمة و علی جماعہ کما تحبہ و ترضاہ
 و شفعا فینا و ترحمنا

ترجمہ الیہ کی مضمنا اور موصوف کی موصو اور صفت کی صدف اور مینر کی قہم اور تمیز کی قہم اور
 ذوالحال کی قہم ملا ہوا اور حال کی حہا اور معطوف علیہ کی صفع اور معطوف کی صفع اور متعلق بہ کی
 متعجب اور متعلق کی متعجب اور مزد کی تا اور مزد وید کی قہم اور تبدل منہ کی صبد اور بدل کی بدہ اور
 اسم ان اور اسکے مثل کی لغہم اور خبر ان اور اسکے مثل کی حجب یہ علامتیں مذکورہ لفظ کے اوپر ہیں۔
 اور متن کی قہم اور متن کے شرح کی قہم اور حاشیہ کی حہا یہ سطر کے درمیان ہیں۔ اور علامت کی پس
 رابط کی غرض ہے انہر اسی کے موافق ہندسہ کر دیا گیا ہے اور علامت مقدم کی قہم اور موخر کی خ علامت
 کے اوپر۔ اور علامت مرکب در مرکب کی ایک خط ایسا۔۔۔ دو علامتوں پر ہے۔ اور مرجع کی ضمیر کا
 موافق ہندسہ اسی ضمیر کے نیچے کہ نہ ۹ تک پورا ہوتا ہے متن میں علیحدہ ہے اور شرح میں اس سے جدا
 اور حاشیہ میں اس سے جدا۔ اور چاہیے کہ ترتیب نگاہ رکھے اور ضرورت کی صورت میں تکرار ہندسہ کا
 اسی پہلے دور پر رجوع کرتا ہے کہ جب عدد مذکور نہ ۹ تک تمام ہوتے ہیں تو ابتدا سے شروع ہوتے
 ہیں۔ اور خدا سے برتر سے ہے توفیق کا ملنا۔

خداوند رحمت اور برکت اور سلاستی بھیج محمد صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم پر جو نبی رحمت ہیں اور آپ کے جمال پر
 جیسا تو اس محبوب رکھتا ہے اور اس پر جنتی ہو اور اسکو ہم میں شفیع کر اور اس کے سبب ہر پھر رحم کرے

و حضرت علی کرم اللہ تعالیٰ وجہہ تفضلہ آن و کفایت کرد در صفات اصحاب و آل
رضی اللہ تعالیٰ عنہم بر ترتیب تخصیص حقیقہ شان کہ موقوف این اسرار را در مجلس تواند
در یافت والا کار دشوار تر از دشوار۔

ہم اما بعد این مکتوب مسنی بتذکرۃ الحق از درویند عائد موسوم بہ محمد عبد الوحید
از والدیہ بش ابن محمد نور الاحد ابن مولوی محمد حسین ابن قاضی محمد نعیم ابن مولوی محمد
عبد القادر رحمہم اللہ تعالیٰ ہم و مخاطب بہ امیر از مرشدیہ بش یعنی جناب حضرت
سید شاہ غلام رسول رضی اللہ تعالیٰ عنہ و جناب حضرت مولوی محمد عبد الرزاق رضی
اللہ تعالیٰ عنہ ہم قریشی نسباً کیانی لقباً بش از عمی حضرت عبد الاحد رحمہ اللہ
نعالی شہیدم کہ یکی را از بنار حضرت جعفر طیار رضی اللہ تعالیٰ عنہ سلطنت کیاں مسلم
از اولادش ہستیم ازین باعث قریشی نسب و کیانی لقب ہستیم واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب
ہم کرسوی وطن بش کرسی قضبہ است قریب لکھنؤ۔ ہم اجپری مسکن بش
بامر خواجہ غریب نواز حضرت محمد معین الدین حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ بدرالخیر اجپری مسکن گرفتہ

نوجوانہ اور حضرت علی کرم اللہ وجہہ تفضلہ اسکے ہیں۔ اور اصحاب اور آل رضی اللہ عنہم کی صفات میں انکی حقیقت
کی ترتیب تخصیص پر کفایت کی یعنی ایسی خاص ترتیب پر کہ انکی حقیقت مرتبہ کہ صاحب توفیق ان مجید و مکمل کے
محل میں معلوم کر سکا ہے ورنہ کام مشکل سے بھی زیادہ مشکل ہے۔

اسکے بعد معلوم ہو کہ یہ کتاب جس کا نام تذکرۃ الحق رکھا گیا اس درویند عائد یعنی پناہ دھوڑھن و آ
سو ہے جسکا نام والدین کی طرف سے محمد عبد الوحید ہے۔ اس نسب نامہ کے ساتھ کہ ابن محمد نور الاحد ابن مولوی محمد
ابن قاضی محمد نعیم ابن مولوی محمد عبد القادر رحمہم اللہ تعالیٰ اور لفظ امیر کے ساتھ اپنے دونوں مرشد یعنی
حضرت سید شاہ غلام رسول رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ اور جناب حضرت مولوی محمد عبد الرزاق رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی طرف
خطاب پای ہو رہی ہے۔ نسب میں قریشی اور لقب میں کیانی ہے۔ کہ میرے چچا حضرت عبد الاحد رحمہ اللہ تعالیٰ سے
ہیئے سنا ہے کہ حضرت جعفر طیار رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی اولاد سے کسی ایک کو کیانی سلطنت مسلم و حاصل حق
ہم انکی اولاد سے ہیں اسی باعث سو قریشی نسب اور کیانی لقب ہیں واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب۔ اور وطن
کے اعتبار سے کرسوی کہ کرسی ایک قضبہ ہے لکھنؤ کے قریب اور مسکن کے اعتبار سے اجپری ہے کہ حضرت
خواجہ غریب نواز محمد معین الدین حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ کے حکم سے دارالخیر اجپری میں مسکن اختیار کیا۔

اللَّهُمَّ أَنْتَ حَقٌّ وَخُحُّ الْحَقِّ فَيَا أَيُّهَا النَّاطِرُ لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ
وَانْظُرْ إِلَى مَا قَالَ تَنْبِيهِهِ بآيدو انست خیر کثیر کہ عبارت است از علم حقائق خبر با

تجربہ کما قال سبحانه ذَلِكُ الْكِتَابُ فِيهِ هُدًى
لِّلْمُتَّقِينَ ۝ الْآيَةُ - پس بے ادب را نہ سزد کہ تقصیباً یا کلام در د و ریزہ در چہ دلالت لفظی بے

علم باہیت مختصہ نتواند شد۔ ہما کریمہ یُضِلُّ بِہِ کَثِيرًا وَيَهْدِي بِہِ کَثِيرًا
وَمَا يَضِلُّ بِہِ إِلَّا الْفٰسِقِيْنَ ۝ الدِّينُ يَنْقُضُوْنَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ

بَعْدِ مِيثَاقِہِ ۝ الْآیہ تنبیہ فرماست بیت معشوقہ چوں نقاب زرخ بر

نہ کردہ است ۛ ناداں حکایتے بقصور چیرا کند ۛ وظاہر انست نہرا تچہ نداند صبر چوں

تواند آن آداب دانی فائز الحقائق مؤید العلم اگر در تحقیق حقائق ۛ یا تعبیرش

خطائے دریا بد بکرم عظیم در اصلاح التفات فرمودہ بے نحو عبارت محررہ رابط

مناسب تحریر فرماید بجان منت ازاں انصاف مند و دعا بخیرش ازیں در دمند

ترجیح کمال اے میرے خدا تو حق ہے اور حق کو حق کرتا ہے۔ اور اے دیکھو والے تو اس کتاب

میں یہ نہ دیکھ کہ کس نے کہی بلکہ جو کچھ کہا اُس میں نظر کر۔ تنبیہ سمجھنا چاہیے خیر کثیر کہ عبارت حقائق

علم سے ہے وہ بجز آداب دانوں کے غیر کو نہیں بخشتے ہیں جیسا کہ فرمایا حق سبحانہ ذَلِكُ الْكِتَابُ الْبَیِّنِ یہ وہ

کتاب ہے جس میں شک و شبہ نہیں اُس میں پرہیزگاروں کے واسطے رہنمائی ہے۔ پس بے ادب کو لائق نہیں کہ در دمند

کے کلام میں تقصیب کی راہ سوا تجھے کہ لفظی دلالت بغیر علم باہیت کے منعقد نہیں ہو سکتی ہے یعنی خصوصیت

نہیں پاتی ہے۔ یہی وجہ ہے کہ کریمہ یُضِلُّ بِہِ کَثِيرًا وَيَهْدِي بِہِ کَثِيرًا الہ جو سورہ بقرہ کو ع ۳ میں تنبیہ

فرما رہا ہے۔ یعنی اُسی سے بہتر نہ گراہ کرتا ہو اور بہتر نہ راہ پر لاتا ہو۔ اور نہیں گراہ کرتا ہو اس سے گرا نہیں بچاؤ
کو جو خدا کے عہد کو مضبوط کر کے بعد میں توڑ ڈالتے ہیں بیت معشوقہ نے نقاب نہ الٹا ابھی رخ سے ۛ
نادان بات کرتا تصور یہ ہر کیسے ۛ اور یہ بات ظاہر ہے کہ جو چیز نہیں جانتا ہے اُس پر صبر کیسے کر سکتا ہو۔ آن
کوئی آداب دال کہ حقائق کو پہنچا ہو اور علم سے قاید پائے ہو سب ہو اگر حقائق کی تحقیق یا اُس کی
تعبیر میں کچھ خطا معلوم کرے تو بخشش عام سے اصلاح میں التفات فرما کر لکھی ہوئی عبارت
کو بغیر مثلے مناسب رابط کے ساتھ تحریر فرما دیوے تو اُس صاحب انصاف کا احسان جان پر
ہے اور دعاے خیر اُسکے لیے اس در دمند سے ہے ۛ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا إِذْ هَدَانَا
 لَهَذَا لَكُنَّا مِنَ الْخَاسِرِينَ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَخَصِّهِمْ
 بِكَرَمِكَ وَجَنِّبْهُمْ عَذَابَ جَهَنَّمَ
 إِنَّ عَذَابَ جَهَنَّمَ كَانَ مَكْنُونًا فِي
 إِنْشَائِهِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا إِذْ هَدَانَا
 لَهَذَا لَكُنَّا مِنَ الْخَاسِرِينَ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَخَصِّهِمْ
 بِكَرَمِكَ وَجَنِّبْهُمْ عَذَابَ جَهَنَّمَ
 إِنَّ عَذَابَ جَهَنَّمَ كَانَ مَكْنُونًا فِي
 إِنْشَائِهِ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

میرزا علی قزلباش نے اپنے مخالفین کو مجبور کیا کہ ان کی طرف سے
خدا اور اس کے رسول و جلال پر برا بھلا نہ کہیں اور نہ کہیں

عزیز ارشد حضرت مولانا محمد رفیع صاحب دہلی
اسد نظامیہ فی جمیع احوال۔

باشد کہ ہیں بہانہ روز کے چہ بر خط نگری و یادیم آری چہ روئے ندارم کہ
تراخواہم روئے داری کہ مراخواہی۔ وَالْعُدَّةُ عِنْدَ الْمَحْبُوبِ مَقْبُولَةٌ
وَالرَّحْمَةُ مِنْهُ مَأْمُولٌ كُلُّ يَكْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ
وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ لَدَيْكَ۔ اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ
نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلَى اَجْمَلِهِ كَمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَشَفِّعْهُ فِينَا وَتَرْجُمْنَاهُ۔

ذکر کیفیہ عقاید اہل سنت و جماعت رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُمْ اَجْمَعِیْنَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نَحْمَدُ اللّٰهَ وَنُسْتَعِیْنُہُ وَنُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِہٖ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَغْفِرُہُ وَعَلٰی
اٰلِہٖ وَاصْحَابِہٖ وَاتَّبَاعِہٖ اَجْمَعِیْنَ۔ دہریں وقت مراط مستقیم صحتہ عقائد مجاہد
اہل سنت و جماعت بحجت و معمرقہ محبوب حقیقی تعالیٰ شانہ کہ از بیان کمال تحقیق حق است
بخاشاک اختلاف مبتدیان محرومش و اختلاط مطالب شان مستور شد

ترجمہ کسی دن اس بہانہ سے تو شاید مراخط دیکھ لے اور بارگاہ تہذیب کی مانند جو حقوق پاہوں یہ
تیری ہی خوبی اور نور ہوئی ہے جو میری پرستش و آبرو ہے۔ اور قدر مجھ سے سب سامنے مقبول ہے۔ اور حجت
اس سے امید موصول ہے۔ ہر کوئی اپنے ڈھنگ کا کام کرتا ہے۔ اور سنا ہی تجھ اور اپنے جو نہیں ہے۔ پس
ہو جو اللہ وصل وسلم علی محمد بنی الرحمة و علی اجماله کما تحبہ و ترضاہ و شفعہ فینا و ترجمنا

ترجمہ

یہ ذکر اہل سنت و جماعت کے عقیدوں کے بیان میں ہر خدا کے پرترائے رضی و خوشنود ہے

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نَحْمَدُ اللّٰهَ وَنُسْتَعِیْنُہُ وَنُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِہٖ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَغْفِرُہُ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَاصْحَابِہٖ وَاتَّبَاعِہٖ اَجْمَعِیْنَ
اس زمانہ میں سیدھا راستہ مجاہدان اہل سنت و جماعت کے صحیح عقیدوں کا محبوب حقیقی تعالیٰ شانہ کی محبت و فخر
کی طرف جو تحقیق کی پوری حد کو پہنچ کر حق ہے۔ وہ اس کے مبتدیان محروم یعنی بدعتی
لوگوں کے خاشاک اختلاف کے سبب اور ان کے مطالب کے اس میں مل جانے سے
پوشیدہ ہو رہا ہے۔

ذکر کیفیہ عقاید اہل سنت و جماعت
رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین

یہ ذکر کیفیہ عقاید اہل سنت و جماعت
رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین
عقائد اہل سنت و جماعت کے صحیح عقیدوں کا محبوب حقیقی تعالیٰ شانہ کی محبت و فخر
کی طرف جو تحقیق کی پوری حد کو پہنچ کر حق ہے۔ وہ اس کے مبتدیان محروم یعنی بدعتی
لوگوں کے خاشاک اختلاف کے سبب اور ان کے مطالب کے اس میں مل جانے سے
پوشیدہ ہو رہا ہے۔

[illegible]

سید احمد علی خان صاحب

منه و النسخه بمكة من كتابه في تاريخه في تاريخه في تاريخه

[illegible][illegible]

پیشہ و پستہ

منہ سے کہتا ہے کہ

۱۳۱۳ خورشیدی ۱۲۹۱ شمسی

از این دستم که متعلق به

پیر پسر، خستہ، شکر پاپڑ، چھوٹا سا کچرا، ۱۹۰۱ء - ۱۹۰۲ء

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم آية في الدنيا والآخرة

الحمد لله الذي جعل القرآن كتاباً هادياً للذين آمنوا

[illegible]

مختصر کتاب عقائد نظامیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حاجید و ثنائی بیحد و خالق و دود جل شانہ راہ و درودنا محمد و در مجسود
کونین رسول الثقلین محمد مصطفیٰ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و برآل و اصحاب و
اما بعد ہر گاہ این مؤلف بے بضاعتہ محمد فخر الدین کہ تولید صوری و معنوی
در بین السالکین شیخ المشائخ تاج الواصلین محمد العاشقین حضرت نظام الدین
اورنگ آبادی قدس سرہ العزیز دارد و برائے زیارت قدوۃ العارفین
حربق الحجتہ شیخ الاسلام و المسلمین حضرت مخدوم فرید الدین شکر بارسعود الاحوذ
ایڈنی اللہ بلطفہ الحنفی و الحسلی کہ در حق طالبان حق کبریت احمر است از اورنگ آباد
نجدتہ بنیاد حضرت پاک پٹن رسیدہ بہرہ یاب سعادت جناب ہدایت مآب گشت اکثر
اعزہ آنحضرت از راہ کرم و عنایت فرمودند کہ عقائد اہل سنتہ و جماعتہ کہ پہنچ قدوہ انام

ترجمہ کتاب عقائد نظامیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعارف جس کا پرنہ ہوا اور تاج کا شمار ہو خاص خالق و دود جل شانہ کو یعنی پیدا کرنے والے کو کہ دوست و مہربان ہو
اسکی بہت بڑی شان ہو اور سجدہ و درود محمد و کونین یعنی دود و جہان کے سر ہو پیر اور رسول الثقلین یعنی حربق انسان
ہر دو مخلوق کیلئے پیچ ہو کہ نام پاک آپ محمد مصطفیٰ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم ہی اور آپکی آل و اصحاب پر ہو جو ہو سکے
بیان ہے کہ جب یہ مؤلف ہمایہ محمد فخر الدین جنکی ظاہری اور باطنی پیدائش میں السالکین شیخ المشائخ تاج الواصلین
فخر العاشقین حضرت نظام الدین اورنگ آبادی قدس سرہ العزیز سر ہوئے ہے زیارت کیلئے قدوۃ العارفین حربق الحجتہ
شیخ الاسلام المسلمین حضرت مخدوم فرید الدین شکر بارسعود الاحوذ صحتی کی (خدا بزرگ کے لطف خفی و صلی سہ میری مدد کری)
کہ زیارت حق کے طلبکار ہو کہ حقیقت کبریت ام یعنی الیسیس اورنگ آبادی بنیاد و درگاہ پاک پٹن میں پہنچا اور جناب ہدایت
مآب کی سعادت بہرہ یاب ہوا اس شانہ کے اکثر اعزہ نے کرم و عنایت کی راہ سے فرمایا کہ اہل سنتہ و جماعتہ کے عقیدے
جو خلق کے پیشوا

ترجمہ کتاب عقائد نظامیہ

ترجمہ کتاب عقائد نظامیہ

عقیدہ - اصل توحید و مایضہ الاعتقاد بہ ترجمہ خیریکہ صحت
می یابد اعتقاد بآن ہے اس است کہ زبان را موافق دل ساخته بگوید کہ ایمان آوردن
بتوحید حق تعالی در ذات و تفرید در صفات و بلا لنگہ کہ بندہ مائے حق تعالی اند و
مبرا اند از ذنوب و معاصی و منترہ اند از ذکورت و انوثت و بجا بہائے حق تعالی
مثل نوریت و انجیل و زبور و فرقان و غیر ما بلا تعین عدد و جمیع انبیاء و رسل و بزرگ
بعد موت و آمدن قیامت و تقدیر خیر و شر از اللہ تعالی یعنی تقرر جمیع مخلوقات
بمرتبہ کہ یافتہ می شود بش صمیم عاید بسوئے مرتبہ ہم از حسن و قبح و نفع و ضرر
بش اینہ بیان مرتبہ بصلہ از بیانہ ہر بقید زمان و مکان - **عقیدہ** حساب
افعال و ترازوئے اعمال و بہشت و دوزخ و صراط و حوض حق است -

عقیدہ حق تعالی واحد است بش نہ بطریق عدد کہ توہم شود بعد
او دیگر ہر یعنی کسے اور اشریک نیست نہ در ذات و نہ در صفات - **عقیدہ**
و مشابہ نیست اور کسی از مخلوقات قال نعیم ابرجھا من بشب اللہ بشی من مخلوق

ترجمہ - **عقیدہ** توحید کی اصل اور جس سے اعتقاد صحیح ہوتا ہے یہ ہو کہ زبان کو دل کے موافق کر کے
یوں کہو کہ میں ایمان لایا حق تعالی کو ذات میں ایک جانی پر اور صفات میں یکتا سمجھتا ہوں - اور میں ایمان لایا ہوں
پر کہ وہ حق تعالی کے بند ہیں - اور گناہوں اور نافرمانیوں سے بری ہیں - اور مرد اور عورت ہونے سے پاک ہیں اور میں
ایمان لایا حق تعالی کی کتابوں پر جیسے نوریت اور انجیل اور زبور اور قرآن مجید وغیرہ جکا شمار تقرر نہیں
اور میں ایمان لایا تمام نبیوں اور رسولوں پر - اور میں ایمان لایا ہر نیکے بعد زندہ ہونے پر - اور میں ایمان
لایا قیامت پر - اور میں ایمان لایا خداے تعالی کی طرف سے نیکی اور بدی کے اندازہ کر دینے پر
یعنی تمام مخلوقات کا ایسے مرتبہ میں ٹھہرا جس میں زبان و مکان کی فید کے ساتھ بھلائی اور برائی اور
نفع اور نقصان پایا جاتا ہے - **عقیدہ** فعلوں کا حساب اور عملوں کی ترازو اور بہشت اور
دوزخ اور بیل صراط اور حوض کوثر حق ہے **عقیدہ** حق تعالی ایک ہے نہ ایسا کہ کئی کی طرح
اس کے بعد دوسرے کا وہم پیدا ہو یعنی کوئی اس کا شریک نہیں ہے نہ ذات میں اور نہ صفات میں
عقیدہ اس کا مخلوق سے کوئی مشابہ نہیں ہے کہ کہا ہے نعیم ابن حمار نے جس نے خدا تعالی کو
اسکی مخلوق سے کسی کے ساتھ مشابہ کیا یا تشبیہ دی کسی خیر کے ساتھ اس کی مخلوق میں سے

عقیدہ ۵۔ صفات حق تعالیٰ ازلی اند غیر حادث و نہ مخلوق ہے پس ہر کہ گفت صفات حق تعالیٰ مخلوق اند یا حادث یا توقف کرد یا شک کرد درین مسئلہ برابریست کہ طرفین او مستوی باشند یا ترجیح و ہر یک طرف را پس کا فر است **عقیدہ ۶۔** قرآن مجید لفظی درینجا از قرآن مجید کلام نفسی مراد است از شرح فقہ اکبر ملا علیؒ کہ شان او از ہمہ بزرگ است در مصاحف مکتوب است بہستہا بواسطہ نقوش حروف و اشکال کلمات و رد ہا محفوظ است نزدیک تصور معنیات لفظی آنچہ غائب باشند و شاید کہ این لفظ معنیات باشد ہر بالفاظ متبذلات و برزبانہا مقروء است از حروف محفوظ کہ مسموع می شود و بر نبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم منزل است بواسطہ حروف مفردات و مرکبات در حالات مختلفات **عقیدہ ۷۔** تلفظ باقرآن مجید مخلوق است و کتابتہائی ما قرآن مجید را و خواندنہا بے لفظی شاید کہ بجائی لفظ خواندنہا لفظ حفظ باشد از شرح فقہ اکبر ملا علیؒ ہر ما قرآن شریف را مخلوق است

ترجمہ ۵۔ عقیدہ ۵ حق تعالیٰ کی صفات سب ازلی ہیں۔ حادث اور مخلوق نہیں ہیں تو جس نے کہا کہ حق تعالیٰ کی صفات مخلوق ہیں یا حادث ہیں یا اس مسئلہ میں توقف کیا یا شک کیا خواہ حالت شک میں آکر شک کی دونوں طرفیں برابر ہوں مآں اور نہیں کہنے میں یا شک کی ایک طرف کو ترجیح دیتا ہو حادث کے مآں یا نہیں کہنے میں تو وہ کافر ہے۔ **عقیدہ ۶۔** قرآن مجید کہ اس سے مراد بیان کلام نفسی خدا تعالیٰ ہی جیسا شرح فقہ اکبر ملا علی قاری ہیں ہے۔ اسکی شان سب سے بڑی ہے۔ کتابت میں باحقوں سے لکھا گیا ہر نقوش حروف کے واسطہ سے کلونکی صورتوں میں۔ اور دلو میں حفظ کیا گیا ہے غائب چیزوں کا تصور کر کے یا معنی دار کا تصور کر کے خیالی لفظوں میں۔ اور زبانوں پر پڑھا جاتا ہے انہیں خیالی لفظوں کے حروف کے ذریعہ سے کہ سننے میں آتا ہے۔ اور نبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم پر مختلف حالتوں اور وقتوں میں مفرد اور مرکب حروف کے وسیلہ سے اتارا گیا ہے اور نازل ہوا ہے **عقیدہ ۷۔** ہمارا لفظ یعنی لفظ کر کے بولنا قرآن مجید کو مخلوق ہے اور ہمارا لکھنا قرآن مجید کو۔ اور ہمارا پڑھنا یا حفظ کرنا جیسا شرح فقہ اکبر ملا علی قاری میں ہے قرآن شریف کو مخلوق ہے۔

حقیقت ۱۶۔ تحقیق بود اللہ تعالیٰ متکلم در اول و نہ بود کلام باموسی بل اصل موسیٰ۔ **حقیقت ۱۷۔** تحقیق بود اللہ تعالیٰ خالق در ازل پیش از پیداکردن خلق **حقیقت ۱۸۔** ہر گاہ کلام کرد اللہ تعالیٰ باموسی کلام کرد اللہ تعالیٰ موسیٰ را بکلام قدیم خود کہ حق تعالیٰ را قبل از خلقت موسیٰ بود۔ **حقیقت ۱۹۔** صفات حق تعالیٰ بنامہا واقع اند بخلاف صفات مخلوقین کہ صفات ایشان ہیچ وجہ مشابہت بخلاف منزہ نیستند اگرچہ اشتراک اسمی واقع است۔ **حقیقت ۲۰۔** اللہ تعالیٰ میدانہ حقائق اشیا را و کلیات اشیا را و جزئیات اشیا را و ظاہر اشیا را و باطن اشیا را بعلم ذاتی کہ ازلی است و ابدی است نہ مانند علم ماتمیر کہ مابعد انیم اشیا را بالآلات و تصور صورتہائے کہ در ذہنہا موافق فہمائے ما حاصل آید۔

حقیقت ۲۱۔ قادر است اللہ تعالیٰ نہ مانند قدرت مازیر کہ قدرت اقدیم است بدون آلات و بدون مشارکت و با مخلوقان قادر نیستیم مگر بر بعضی اشیا انہم بالآلات و مددگار۔

ترجمہ ۱۔ **حقیقت ۲۲۔** بیشک خدا تعالیٰ متکلم تھا ازل میں اور یہ کلام موسیٰ علیہ السلام کے ساتھ تھا بلکہ اصل موسیٰ علیہ السلام کے ساتھ تھا۔ **حقیقت ۲۳۔** بیشک خدا تعالیٰ خالق تھا ازل میں مخلوق کے پیداکرنے سے پہلے **حقیقت ۲۴۔** جب خدا تعالیٰ نے موسیٰ علیہ السلام کو کلام کیا تو اسے کلام قدیم کے ساتھ خدا تعالیٰ نے کلام کیا کہ وہ کلام قدیم حق تعالیٰ کا موسیٰ علیہ السلام کی خلقت سے پہلے کا تھا۔

حقیقت ۲۵۔ حق تعالیٰ کی ساری صفاتیں مخلوقات کی صفاتوں کے برخلاف واقع ہوئی ہیں کہ ان کی صفاتیں کسی وجہ میں اس جناب پاک کے مشابہ نہیں ہیں اگرچہ اسمی یعنی فقط نام کا اشتراک واقع ہے **حقیقت ۲۶۔** خدا تعالیٰ جانتا ہے چیزوں کی حقیقتوں کو اور ان کی کلیات کو اور ان کی جزئیات کو اور ان کے ظاہر کو اور ان کے باطن کو علم ذاتی سے جو ازلی اور ابدی ہے نہ ہمارے جاننے کی مانند کیونکہ ہم چیزوں کو جانتے ہیں اپنے حواس کے آلوں سے اور ضرورتوں کے تصور کرنے سے جو موافق ہمارے فہموں کے ذہنوں میں آتی ہیں۔ **حقیقت ۲۷۔** خدا تعالیٰ قادر ہے نہ ہماری قدرت کی طرح کیونکہ اس کی قدرت قدیم ہے بدون آلوں کے اور بدون مشارکت کے کہ اس کو ان کی احتیاج نہیں۔ بخلاف ہمارے کہ ہم مخلوق قادر نہیں ہیں مگر بعض چیزوں پر وہ بھی آلوں کے وسیلہ سے اور مددگاروں کی مدد سے۔

[illegible][illegible]

اثبات وجود ذات حق تعالیٰ بغیر جسم و بغیر عرض و جوہر است چنانچہ اشار
صاحب جسم اند و عرض اند و جوہر۔ و حق تعالیٰ از ہنم منزہ است و لا شریک
لہ در ذات و در جمیع صفات۔ **عقیدہ ۲۳**۔ نیست حد و نہایت حق تعالیٰ
و نیست ضد و منازع و مانع در بدایت نہ و نہایت و نیست شبیہ حق تعالیٰ
عقیدہ ۲۴۔ حق تعالیٰ را بد است و وجہ است و نفس است چنانچہ لائق
ذات او است **قَدْ كَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ مِنْ ذِكْرِ الْوَجْهِ** كَقَوْلِهِ
تَعَالَى **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**۔ **وَالْيَدِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى**
يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ وَالنَّفْسُ كَقَوْلِهِ تَعَالَى حَكَايَتًا عَنْ
عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمْ مَا فِي نَفْسِكَ
وَلَهُ صِفَاتٌ بَلَا كَيْفَ تَرْجِمُهُ از آنجہ ذکر کردہ تعالیٰ در قرآن از
ذکر وجہ یعنی رومثل فرمودن او تعالیٰ ہر چیز فانی شونده است مگر روئے او۔ و
از ذکر بد یعنی دست مثل فرمودن او تعالیٰ دست خدا بردستہائے شان است۔
و از ذکر نفس مثل فرمودن او تعالیٰ حکایتاً از حضرت عیسیٰ علیہ السلام میدانی آنجہ نفس است

ترجمہ ۲۵۔ ذات حق تعالیٰ کی وجود ہستی کا اثبات بغیر جسم اور بغیر عرض اور جوہر کے ہے جیسا اشار
صاحب جسم اور عرض اور جوہر ہیں۔ اور حق تعالیٰ ان سے پاک ہے۔ اسکا ذات میں اور تمام صفات میں کوئی
شریک نہیں ہے۔ **عقیدہ ۲۶**۔ حق تعالیٰ کی حد اور انتہا نہیں ہے۔ اور ضد اور منازع یعنی کوئی جھگڑ
والا اور مانع یعنی کوئی متعثر نہ ہو الا اسکا نہیں نہ انتہا میں نہ انتہا میں۔ اور نہ حق تعالیٰ کے کوئی شبیہ و شکل ہے
عقیدہ ۲۷۔ حق تعالیٰ کے بد اور وجہ اور نفس مبارک ہے جیسا اسکی ذات کے لائق ہے
ہے سب سے کہ خدا کے برتر نہ قرآن مجید میں ذکر کیا ہے وجہ یعنی منہ کی نسبت یہ ذکر چنانچہ
اُس کا قول ہے **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ** یعنی ہر شے ہلاک ہونے والی ہے مگر روئے مبارک
اُس کا۔ اور بد یعنی ماتہ کی نسبت یہ ذکر جیسا اُس کا قول ہے **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**
یعنی خدا کا ماتہ ان کے ماتھوں کے اوپر ہے۔ اور نفس کی نسبت یہ ذکر جیسا خدا تعالیٰ کا یہ قول
کہ عیسیٰ علیہ السلام کی بابت بطور حکایت **تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي** یعنی تو جانتا ہے جو میرے جی میں ہے

حالانکہ خلقت بعض اشیاء از مواد منافی عقیدہ سابق نیست زیرا کہ اصل مواد از مخلوق غیر موجود است۔ عقیدہ ۳۱۔ بود اند تعالیٰ عالم در ازل بایشان قبل وجود اشیاء در ازل حال کہ مفتر کرده است اشیاء را موافق ارادہ خود و حکم کردہ مطابق علم خود در اشیاء پس علم اللہ تعالیٰ قدیم است و بعض متعلقات آن علم حادث است چنانچہ نص صریح دال اوست وَلَا یَعْرِبُ عَنْهُ مُتَقَالِ ذَٰلِکَ فِی السَّمٰوٰتِ وَلَا فِی الْاَرْضِ وَلَا اَصْغَرَ مِنْ ذَٰلِکَ وَلَا اَکْبَرَ اِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبٰیْنٍ ترجمہ پوشیدہ نکرد از و برابر ذرہ در آسمان و نہ در زمین و نہ خورد و نہ ازل و نہ بزرگتر از ازل مگر آنکہ مکتوب است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ خلاصہ از تفسیر حسینی۔ عقیدہ ۳۲۔ نمیشد در دنیا و نہ در آخرت هیچ موجودی حادث در جمیع احوال مگر بمشیت او و علم او و قضاء او یعنی حکم او و قدر او یعنی بمقدار تقدیر او و کتابت او در لوح محفوظ کہ بوصف است نش اے بوصف موجود حادث ہر نہ بحکم یعنی نوشتہ است تحت تعالیٰ در جمیع اشیاء۔

ترجمہ ۱۔ تو اس کلیہ میں مادہ بھی داخل ہے اور مادہ کا خالق بھی وہی ہے پس ابتدا ہر چیز کی بے مادہ ہے۔ حالانکہ پیدائش بعض چیزوں کی بعض مادوں سے پہلے عقیدہ کی نفی نہیں کرتی کیونکہ اصل مواد مخلوق کا غیر موجود ہے۔ عقیدہ ۳۱۔ خدا تعالیٰ جانتا تھا اشیاء کو ازل میں اشیاء کے وجود کے پہلے اس حال میں کہ مفتر کیا ہے اشیاء کو اپنی ارادہ کے موافق اور حکم کیا مطابق اپنی علم کے اشیاء میں۔ پس علم خدا تعالیٰ کا قدیم اور اس علم کے بعض متعلقات حادث ہیں جیسا نص صریح اسکی دال ہے کہ سورہ سبحان ہے وَلَا یَعْرِبُ عَنْهُ مُتَقَالِ ذَٰلِکَ فِی السَّمٰوٰتِ اِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبٰیْنٍ اور اس سے چھپا نہیں رہتا ہر ذرہ برابر آسمانوں میں اور نہ زمین میں اور نہیں ہے اس سے خرد تر اور نہ اس سے بزرگتر مگر یہ کہ کھا ہوا ہے کتاب روشن میں یعنی لوح محفوظ میں۔ یہ خلاصہ ہر تفسیر حسینی کا عقیدہ ۳۲۔ نہیں رہتا ہے یا ہوتا ہے دنیا میں اور نہ آخرت میں کوئی موجود حادث تمام احوال میں مگر اس کی مشیت اور اس کے علم اور اس کی قضاء سے یعنی اس کے حکم سے۔ اور اس کے قدر سے کہ موافق مقدار اس کے اندازہ کرنے کے ہے۔ اور اس کے لکھ دینے کے ہے اور محفوظ میں جو موافق وصف موجود حادث کے ہے۔ نہ موافق حکم کے۔ یعنی حق تعالیٰ نے ساری اشیاء کے حال میں یہ بات لکھ رکھی ہے کہ

و امثال آل از افعال پیدا می شود در مخلوقین ۳۶ - پیدا کرد حقیقتاً
 خلق را سادہ از آثار کفر و انوار ایمان باینکہ گردانید ایشان را قابل اینکہ ازینہا
 عصیان و احسان نش عبادت بحضور دل ہر واقع شود بعد از ان خطاب
 کرد حق تعالی ایشان را در وقت تکلیف نش اینوقت در شرع بلوغ است
 کہ تقدیر کردندش علماء یہ پانزدہ سال ہر عبادت و امر کرد ایشان را با ایمان و طاعت
 و منع کرد ایشان را از کفر و معصیت پس ہر کہ کفر کرد کفر کرد بہ فعل خود و اختیار خود
 و انکار خود و اصرار خود بر جہل و استکبار خود بخدایان اللہ تعالی یعنی ترک نصرت
 اللہ تعالی اورا و ہر کہ ایمان آورد بفعل خود و انقیاد خود و اقرار بر زبان خود و
 تصدیق بچنان پس بفتح جیم بمعنی دل ہم خود موافق امر اللہ تعالی از توفیق
 اللہ تعالی آنرا و یاری اللہ تعالی اورا بمقتضائے فضل خود حکما قال اللہ تعالی
 اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ ترجمہ تحقیق اللہ تعالی ہر آئینہ صاف
 فضل است بر آدمیان ۳۷

ترجمہ ۳۷ اور اس جیسے افعال کے مخلوقات میں پیدا ہوتا ہے۔ محقق ۳۶ پیدا کیا حق
 تعالی نے خلق کو سادہ آثار کفر اور انوار ایمان سے یعنی بے رنگ کفر و ایمان اس طرح کہ انکو قابل اسکے
 بنادیا کہ انہیں عصیان اور احسان واقع ہووے یعنی نافرمانی اور عبادت جو حضور دل سے ہو۔ بعد
 اسکے خطاب کیا حق تعالی نے انکو تکلیف کے وقت میں عبادت کے ساتھ۔ اور وقت تکلیف کا شرع
 میں بلوغ ہے جس کا اندازہ علمائے پندرہ برس کیا ہے۔ اور حکم کیا انکو ایمان اور طاعت کا اور منع
 کیا انکو کفر و معصیت سے۔ پھر جس نے کفر کیا کفر کیا اپنے فعل سے اور اپنے اختیار سے اور اپنے
 انکار اور اپنے اصرار سے اور اپنے جہل و استکبار پر یعنی نادانی اور غرور پر خدا تعالی کے خدایان
 سے یعنی اسکے لینے خدا تعالی کی نصرت و مدد کے ترک یعنی چھوٹ جانے ہے۔ اور جو گویا ایمان
 لایا ایمان لایا اپنے فعل سے اور اپنے اقرار اور تصدیق ہونے سے اور اپنی زبان پر اقرار کرنے اور
 اپنے دل سے تصدیق کرنے یعنی سچ ماننے سے موافق حکم خدا تعالی کے خدا تعالی کی توفیق
 اور اسکی مدد سے اسکے لیے اپنے فضل کے موافق جیسا فرمایا خدا تعالی نے اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ
 عَلَی النَّاسِ یعنی یقینی خدا تعالی البتہ صاحب فضل ہے لوگوں پر ۳۷

[illegible]

حقیقہ ۳۹۔ جبر نہ کر دہا ہے کہ اسے پیچس را از خلق خود بر کفر و نہ بر ایمان و سپردا
نہ کر دہا ہے کہ اللہ تعالیٰ ایشان را مومن و نہ کافر بلکہ پیدا کر دہا ہے کہ ایشان را
اشخاص **حقیقہ ۴۰**۔ ایمان و کفر فعل عبد است یعنی باعتبار اختیار ایشان نہ
بر وہ مضطر **حقیقہ ۴۱**۔ می داند کہ تعالیٰ شخصی را کہ کفر میکند کافر
در حالت کفر و ہر گاہ ایمان می آرد بعد از ارتکاب کفر میداند کہ تعالیٰ او را
مومن در حال ایمان او از غیر تغیر علم او تعالیٰ و صفۃ او تعالیٰ بش یعنی غضب
در منا جنین است در شرح فقہ اکبر ملا علی۔ ہم یعنی از کفر بندہ و ایمان بندہ علم
حق تعالیٰ متغیر نمی شود و نہ صفۃ او تعالیٰ بش یعنی غضب و برضا ہر۔

حقیقہ ۴۲۔ جمیع افعال عباد از کفر و ایمان و طاعت و عصیان کسب ایشان
است بر سبیل حقیقہ و نیست بر طریق مجاز و نہ بر سبیل اکراہ و غلبہ بلکہ اختیار ایشان است
بر فعل ایشان باعتبار اختلاف و میلان ذاتہائے ایشان **لہما ما کسبت و**
علیہما ما اکسبت ترجمہ ہر اکراہ باشد آنچه کسب کرد از بیکو یہا و بر وہ باشد آنچه کسب کرد

ترجمہ ۳۹۔ **حقیقہ ۳۹**۔ خدا تعالیٰ نے جبر نہیں کیا ہے کسی کے لیے اپنی مخلوق کو کفر پر اور نہ
ایمان پر اور نہ انکو مومن پیدا کیا ہے اور نہ کافر بلکہ پیدا کیا ہے انکو اشخاص۔ **حقیقہ ۴۰**۔ ایمان
و کفر بندہ کا فعل ہے یعنی باعتبار ان کے اختیار کے نہ مضطر کی وجہ پر **حقیقہ ۴۱**۔ خدا تعالیٰ
اس شخص کو جو کفر کرتا ہے کافر جانتا ہے کفر کی حالت میں۔ اور جب کفر اختیار کر نیکی کے بعد ایمان
لاتا ہے تو خدا تعالیٰ اسکو مومن جانتا ہے اس کے ایمان کے حال میں یعنی متغیر ہونے خدا تعالیٰ کے
علم کے اور خدا تعالیٰ کی صفت کے یعنی صفۃ غضب و برضا کے۔ شرح فقہ اکبر ملا علی قاری ہیں اسی
طرح ہے۔ یعنی بندہ کے کفر و ایمان سے حق تعالیٰ کا علم متغیر نہیں ہوتا ہے اور نہ اسکی صفۃ غضب
و برضا۔ **حقیقہ ۴۲**۔ بندوں کے تمام افعال خواہ کفر و ایمان کے ہوں خواہ طاعت او
عصیان اپنی بندگی اور ناقربانی کے حقیقت کی راہ سے یہ انھیں کا کسب ہی۔ اور مجاز کے طریق
پر نہیں ہے اور نہ زبردستی اور غلبہ کی راہ سے بلکہ ان کے فعل میں انکا اختیار ہونے کے اختلاف کے
اعتبار سے اور ان کی ذاتوں کے اسطرح میلان کرنے سے **لہما ما کسبت و علیہما ما اکسبت**
یعنی جو کچھ نیکیاں انھوں نے کسب کیں وہ انھیں کے لیے ہو گئی اور جو کچھ کوشش کر کے ہوئی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

وَبَشِّرِ الصَّادِقِينَ الَّذِينَ إِذَا أُتُوا بِالْحَقِّ قَالُوا هَذَا الَّذِي كُنَّا نَقُولُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

یَحِبُّ الْكَافِرِينَ ۝ ترجمہ تحقیق اللہ تعالیٰ دوست بنیدارد کافران را دوستند
 معاصی برضائے حق تعالیٰ لقولہ تعالیٰ وَلَا یَرْضَی لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ سورہ زمر
 رکوع ۱۰۷ نامہ او تعالیٰ چنانچہ در کلام مجید واقع است اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی الْفَاسِقَ
 ترجمہ تحقیق اللہ تعالیٰ حکم نمی فرماید بهیمیائی بد عقیدہ ۴۲ جمیع انبیاء علیہم
 السلام پاک اند از صغائر و کبائر و قبایح مانند قتل و زانی و لواطت و سرقت و غیر
 محصنه و سحر و فرار از جہاد و ظلم بر عباد و قصد فساد در بلادش عہدا و سہوا از
 کبائر نہ سہوا از صغائر بعد تشرف بہ نبوت نہ قبل و معصوم اند از کفر قبل از نبوت
 و این ہمہ بالا جماع است خلاصہ از شرح فقہ اکبر ملا علی ہم

عقیدہ ۴۳ - تحقیق بود از بعض انبیاء علیہم السلام قبل از ظهور نبوت یا بعد
 مناقب رسالت و زلات و خطیبات - عقیدہ ۴۴ محمد رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم ابن عبد المطلب ابن ہاشم

ترجمہ ۴۵ یَحِبُّ الْكَافِرِينَ یعنی یقینی خدا تعالیٰ کافر و مکرور دوست نہیں رکھتا ہے۔ او
 معصیتیں خدا تعالیٰ کی رضا اور خوشنودی سے نہیں ہیں بسبب فرمانے خدا تعالیٰ کے سورہ زمر
 اول رکوع میں وَلَا یَرْضَی لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ یعنی خدا تعالیٰ اپنے بندوں کے لیے کفر کو پسند نہیں کرتا ہے
 اور نہ یہ خدا تعالیٰ کے حکم سے ہیں جیسا کلام مجید میں واقع ہے اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی الْفَاسِقَ
 یعنی خدا تعالیٰ بے حیائی کے لیے حکم نہیں دیتا ہے عقیدہ ۴۶ تمام انبیاء علیہم السلام صغیرہ
 اور کبیرہ گناہوں اور برائیوں سے پاک ہیں جیسے قتل اور زانی اور لواطت اور چوری - اور پارسی
 عورتوں پر ہتھ پائی باندھنے - اور جادو اور جہاد سے بھاگنے - اور بندوں پر ظلم کرنے - اور شہر و
 دیہات پھیلانے سے انہیں کبیرہ گناہوں سے جانکر اور بھوکہ و نوں طرح گناہ کرنے سے انہیں پاک
 رہی - اور صغیرہ سے جانکر پاک ہیں دیکھو لکن نبوت سے بزرگی حاصل کرنے کے بعد یعنی نبی ہونیکے بعد
 اس سے پہلے - اور معصوم ہیں انبیاء کفر سے نبی ہونیکے پہلے بھی - اور یہ سب مسائل بالا جماع ثابت ہیں -
 اور یہی خلاصہ ہے شرح فقہ اکبر ملا علی قاری کا - عقیدہ ۴۷ بیشک ہو بعض انبیاء علیہم السلام سر زلات
 یعنی لغزشیں اور خطیبات یعنی خطا میں میرۃ ظاہر ہونے سے پہلے یا مناقب رسالت کے بعد یعنی رسالت کے اوصاف حمیدہ کے بعد
 عقیدہ ۴۸ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابن عبد المطلب ابن ہاشم

بنام خداوندگار عالم که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار

بنام خداوندگار عالم که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار

عقیدہ - بعد خلفاء اربعہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم باقی دوام بتبعیت حق
اند چنانچہ بودند در زمان ماضی یعنی حضور جناب نبوی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ
وسلم تغیر حال ایشان و نقصان در کمال ایشان شد نقصان عظیم است بر
تغیر یعنی بے نقصان ہمیں ہو قورع مشاجرات وغیرہ تغیر کے بحال و نقصان
در کمال واقع نشد **عقیدہ** دوست پیدار ہم با اصحاب رضی اللہ تعالیٰ عنہم
راش آل نیز شامل اصحاب است ہم وزشت نمیگوئیم کہ را از ایشان بخلاف
روافض و خواص بقولہ تعالیٰ وَ السَّائِقُونَ إِلَّا وَلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ
وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُواهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
وَرَضُوا عَنْهُمْ ترجمہ پیشی کنندگان پیشینان کہ از ہجرت کنندگان انداز
کہ ہجرت نہ و اند مددگار ان کہ اہل مکہ را مدد کردند و آنانکہ متابعت کردند سابقان را در
ایمان و طاعت مراد سائر صحابہ خوشنود شد خدا تعالیٰ از ایشان بقبول طاعت ایشان
و خوشنود شد از ایشان از خدا تعالیٰ با نچہ یافتند از نعم و مینویہ خلاصہ از تفسیر حسینی

ترجمہ - **عقیدہ** بعد چاروں خلیفہ یعنی اللہ تعالیٰ عنہم کے باقی اصحاب حضور صلعم کے ہمیشہ
حق کی پیروی پر ہیں جیسا گذشتہ زمانہ یعنی حضور جناب نبوی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم میں تم بھی بغیر تغیر ہوئے کچھ
حال کے اور بدون نقصان کے انکے کمال میں ہیں پس مشاجرات وغیرہ معرکوں کے واقع ہونے کے سبب کچھ تغیر انکے ظاہر
اور کچھ نقصان انکے کمال میں نہیں واقع ہوا۔ **عقیدہ** ہم اصحاب رضی اللہ تعالیٰ عنہم کو پست
رکھتے ہیں۔ اور آل بھی شامل اصحاب میں ہیں۔ اور ہم ان میں سے کسی کو برا نہیں کہتے ہیں۔ بخلاف افضیاء
اور خارجیوں کے کہ اول اصحاب کی جناب میں اور دوم آل کے حضور میں گستاخ و بے ادب ہیں۔ اور ان کی
دوستی اس فرمان خدا تعالیٰ کے سبب **وَالسَّائِقُونَ إِلَّا وَلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ**
وَالَّذِينَ اتَّبَعُواهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُمْ انکوں میں آگے رہنے والے مہاجرین جو مکہ سے ہجرت کرنے والے ہیں مدینہ کو اور انصار یعنی مدد کرنے والے
حضور نے اہل مکہ کی جو مہاجر ہو کر آئے تھے مدد کی۔ اور جنہوں نے آگے رہنے والوں کی متابعت اور پیروی کی
ایمان اور طاعت میں کہ مراد تمام صحابہ ہیں رضی ہو گیا خدا تعالیٰ ان سے انکی طاعت کو قبول فرما کر۔ اور رضی ہو
گئے خدا تعالیٰ سے اس چیز پر جو دینی اور دنیوی نعمتیں انھوں نے پائیں۔ یہ خلاصہ ہے تفسیر حسینی کا۔

شش اسے وصفت ایمان از شرح فقہ اکبر ملا علی ہم چنانچہ معتزلہ گویند شش کہ مرتکب کبیرہ بیرون شود از ایمان و نہ در آید در کفر پس ثابت نمیکند مرتبہ میان کفر و ایمان بآنکہ اتفاق دارند برینکہ صاحب کبیرہ ہمیشہ در دوزخ ماند از بشرح فقہ اکبر ملا علی ہم بلکہ نام میداریم مرتکب کبیرہ را مومن از روی حقیقتہ از روی مجاز۔ **عقیدہ ۵۳**۔ نمیکوئیم کہ ضرر نمیکند مومن را گناہ بعد حاصل شدن ایمان و مومن گنہگار داخل نخواہد شد در دوزخ شش چنانکہ مرجیہ و ملاحدہ و اباحتہ گفتہ اند از شرح فقہ اکبر ملا علی **عقیدہ ۵۴**۔ مسح بر خفین ثابت است از سنت برائے مقیم یک روز و یک شب و برائے مسافر سہ شب و روز۔ **عقیدہ ۵۵**۔ تراویح در شبائے ماہ رمضان سنت است۔ **عقیدہ ۵۶**۔ نماز عقب صالح و طالح از مومن جائز است۔ **عقیدہ ۵۷**۔ مومن گنہگار ہمیشہ در دوزخ نخواہد ماند اگرچہ فاسق باشد در آنحال کہ مردہ باشد بحسن خاتمہ **عقیدہ ۵۸**۔ ماقابل نیستیم باینکہ تحقیق حسنات ما مقبول اند و سیئات ما مغفور مانند قول مرجیہ

تذکرۃ جیسا معتزلہ کہتے ہیں کہ گناہ کبیرہ کر نیوالا ایمان سے باہر ہو جاتا ہے اور نہ کفر میں داخل ہوتا ہے پس روئے در میان ایمان اور کفر کے ایک مرتبہ ثابت کرتے ہیں۔ باوجود اسکے انکار سیات پر اتفاق ہے کہ گناہ کبیرہ ہمیشہ دوزخ میں رہتا ہے چنانچہ شرح فقہ اکبر ملا علی قاری میں اسی طرح ہے۔ بلکہ گناہ کبیرہ کر نیوالو کا نام ہم مومن رکھتے ہیں حقیقت کی راہ سے زنجاری کی رو سے۔ **عقیدہ ۵۹**۔ ہم نہیں کہتے ہیں کہ مومن کو بعد ایمان حال ہو نیکی گناہ ضرر نہیں کرتا ہے اور مومن گنہگار دوزخ میں داخل نہ ہوگا جیسا کہ فرقہ مرجیہ اور ملاحدہ اور اباحتیہ نے کہا ہے۔ اسی طرح شرح فقہ اکبر ملا علی قاری میں ہے **عقیدہ ۶۰**۔ مسح بوزوں پر سنت ہے ثابت ہے مقیم کے لیے ایک دن اور رات اور مسافر کے لیے تین رات دن۔

عقیدہ ۶۱۔ تراویح ماہ رمضان کی راتوں میں سنت ہے۔ **عقیدہ ۶۲**۔ مومن نیک بخت اور گنہگار دونوں کے پیچھے نماز جائز ہے۔ **عقیدہ ۶۳**۔ مومن گنہگار ہمیشہ دوزخ میں نہیں رہے گا اگرچہ فاسق ہو وے مگر اس وقت کہ اچھے خاتمہ کے ساتھ مرا ہو وے۔ **عقیدہ ۶۴**۔ ہم اس بات کے قابل نہیں ہیں کہ سہاری نیکیاں یقینی مقبول ہیں اور برائیاں بخش دی جاتی ہیں مانند قول مرجیہ کے۔

[illegible]

باینکہ دیگر سیئات الباطل حَسَنات نمیکند از مخرج فقه اکبر طاعی ص ۶۳
معجزات از انبیاء علیہم السلام و کرامات از اولیاء رضی اللہ تعالیٰ عنہم ثابت
گردیده است از کتاب و سنت - عقیدہ ۶۲ - خرق شش دریدن یعنی خلافت
عادت هم عادت کہ ظاہر شود از اعدائے حق تعالیٰ مثل ابلیس در طغی ارض و فرعون
در ردائی نیل و دجال در کشتن و زنده کردن و چنین روایت کرده شدہ است
در اخبار کہ بودند بعضی خوارق از ایشان پس نام مبنی نہیم آل خوارق را بمعجزات
نیز کہ معجزات محض یا نبیاء علیہم السلام اند و نہ بکرامات نیز کہ کرامات
محض یا صغیا اند لیکن نام میزاریم انخوارق را از قضا و حاجات مراعدارا
از روی استدراج مگر یُصْرِفُ الدُّنْيَا وَ عَقُوبَةُ لَوْحِ فِي الْآخِرَةِ
ترجمہ فریب است بآنها در دنیا و عذاب است برائے آنها در آخرت و کما
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ترجمہ نزد

ترجمہ اس بات کہ کہ دوسر گناہ نیکو کو باطل نہیں کرتے ہیں جیسا شرح فقه اکبر طاعی قاری ہیں - عقیدہ ۶۱
معجزے انبیاء علیہم السلام کے اور کرامتیں اولیاء رضی اللہ تعالیٰ عنہم کی ثابت ہو چکی ہیں کتاب اور سنت سے -
عقیدہ ۶۲ - خرق عادت - خرق کے معنی لغت میں پھٹنے کے ہیں اور مراد یہاں خلافت عادت کی ہیں جو حقیقتاً
کے دشمنوں سے ظاہر ہوتی ہیں مانند ابلیس کے زمین کے ٹکے کرنے میں اور فرعون کے دریائے نیل جاری کرنے میں اور
دجال کے ارڈائے اند جلانے میں اور اسی طرح اخبار میں یعنی حدیثوں میں مروی ہے کہ ان سے بعض خوارق ہو
میں - پس ہم ان خوارق کو معجزات کے نام سے نہیں پکارتے ہیں کیونکہ معجزات انبیاء علیہم السلام کے ساتھ خاص
ہو گئے ہیں - نہ ان کا نام ہم کرامات رکھتے ہیں کیونکہ کرامات اصغیا یعنی برگزیدہ اور پرہیزگار لوگوں کے
ساتھ خاص ہو گئے ہیں - لیکن ہم ان خوارق کو استدراج کہہ کر پکارتے ہیں اور یہ دشمنانِ خدا کے لیے
انہی حاجتیں پوری کر کے خدا تعالیٰ کا انکو دھیل میں ڈال رکھنا ہے گویا صَکْرٌ یُجْهِدُہُمْ فِی الدُّنْيَا وَ عَقُوبَةُ
لَوْحِ فِي الْآخِرَةِ دُنْیَا میں ان کے ساتھ فریب ہے اور آخرت میں ان کے لیے عذاب ہے کَمَا قَالَ اللَّهُ
تَعَالَى سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ جیسا فرمایا خدا تعالیٰ نے عنقریب ہم انکو آہستہ آہستہ
یعنی مہوڑا مہوڑا کر کے پکڑے لیتے ہیں اور ہلاکت سے نزدیک کیے دیتے ہیں ایسے دھنک ہو کہ دیکھنا نہ سکیں گے

[illegible]

و انچه در این کتاب است از کتب دیگر است و این کتاب است از کتب دیگر است

[illegible]

حقیقہ ۲۹ ایمان اہل ایمان از ملائکہ و اہل جنت و اہل زمین از انبیاء و اولیاء و سایر مومنین زیادت و نقصان نمی پذیرد **حقیقہ ۳۰** - جمیع مومنین مستوی اند در اصل ایمان توحید و ستفاضل اند در اعمال - **حقیقہ ۳۱** - اسلام تسلیم نشی اے قبول باطن هم و انقیاد نشی فرمانبری ظاہر هم امر و نہی اللہ تعالیٰ را میگویند پس در طریق لغت اسلام و ایمان فرق است لیکن در شریعت یافتہ نمی شود و ایمان بغیر اسلام پس ایمان و اسلام مانند شے است کہ ہرگز نیک دیگر جدا نمی شود چنانچہ پشت باشکم **حقیقہ ۳۲** - دین اطلاق نشی گفتن یا صدقہ تقدیر هم کردہ میشود برایمان و اسلام و شریعت بتامہ -

حقیقہ ۳۳ - می شناسیم حق تعالیٰ را چنانکہ حق معرفت است حسب مقدور خود و طاقت خود چنانچہ وصف کردہ است حق تعالیٰ نفس خود را بتمام صفات ثبوتیہ - نشی اے صفاتی کہ در ذات اوست تعالیٰ هم و سلبیہ نشی او صفاتی کہ در ذات او تعالیٰ نیست هم در کتاب خود و در قرآن مجید آئین است

ترجمہ - **حقیقہ ۲۹** ایمان ایمان و الوہد کلم و زیادہ نہیں ہوتا ہر دسے فرشتوں میں و پہلے جنت والوں میں سے یا زمین والوں میں سے از قسم انبیاء ہوں خواہ اولیاء یا تمام مومنین **حقیقہ ۳۰** تمام ایمان والے اصل ایمان توحید میں برابر ہیں اور اعمال میں ایک دوسرے پر فضیلت رکھتے ہیں - **حقیقہ ۳۱** - اسلام خدا تعالیٰ کے امر و نہی کے تسلیم کرنے یعنی باطن یا دل سے قبول کرنے اور انقیاد یعنی ظاہر میں حکم بجالانے کو کہتے ہیں - پس لغت کے طریق سے ایمان اور اسلام میں فرق ہے لیکن شریعت میں ایمان بغیر اسلام نہیں پایا جاتا ہے - پس ایمان اور اسلام مانند ایک شے کے ہے کہ ایک ہونے سے ہرگز جدا نہیں ہوتا ہے جیسے پیٹھ پیٹ سے - **حقیقہ ۳۲** دین اطلاق کیا جاتا ہے یعنی یوں لایا جاتا ہے یا بے قید ہوتا ہے ایمان اور اسلام اور تمام شریعت پر سبکیو **حقیقہ ۳۳** ہم حقتعالیٰ کو پہچانتے ہیں جیسا پہچاننے کا حق ہوا اپنے مقدور اور اپنی طاقت کے موافق جیسا کہ وصف کیا ہے حق تعالیٰ نے اپنے نفس کا تمام صفات ثبوتیہ اور سلبیہ کے ساتھ اپنی کتاب میں - ثبوتیہ وہ صفات ہیں جو خدا کر تعالیٰ کی ذات میں موجود ہیں اور ثابت ہیں اور سلبیہ وہ صفات ہیں جو خدا تعالیٰ کی ذات میں موجود نہیں ہیں بلکہ اُس سے منسوب ہیں - اور قرآن مجید میں آیا ہے

[illegible]

عقیدہ ۷۔ اللہ تعالیٰ فضل کثندہ است بر بعض بندگان بفضیل خود و عذاب کثندہ است بر بعض بندگان بعد از خود بے زیادت بر استحقاق و گناہ عطا میکند از ثواب و اجر و چنداں چیزیکہ مستحق ہست ہاں از فضل خود و گناہ ہے می پوشد گناہ از فضل خود بواسطہ شفاعتہ و بلا واسطہ۔ **عقیدہ ۸۔** شفاعتہ جملہ انبیاء علیہم السلام و شفاعتہ پیغمبر مصلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم ہر اسے مؤمنین گنہگار ان و برای اہل کبار از مؤمنین کہ مستوجب عقاب اند حق است۔ **عقیدہ ۹۔** شفاعتہ ملائکہ و علماء و اولیاء و شہداء و فقراء و اطفال مؤمنین صابرین علی البکوی ثابت ہست **عقیدہ ۱۰۔** وزن اعمال بر ترازو کہ ہر دو کفہ خواہد داشت در روز قیامتہ حق است **عقیدہ ۱۱۔** قصاص میان نوع انسان در روز قیامتہ حق است یعنی حنات ظالم مظلوم خواہند داد بمقابلہ ظلم اذ لیس هناك الدارہم والدنائر ترجمہ برائے اینکہ نیست اینجا در مہا و دینار با یہ **عقیدہ ۱۲۔** حنات اگر نخواہد بود ظالم راستیات مظلومین بگردن ظالمین نہاد حق است۔

ترجمہ ۱۔ عقیدہ ۱۱ خدا تعالیٰ فضل کثندہ است بر بعض بندوں پر اپنی فضل سے۔ اور عذاب کثندہ است بر بعض بندوں پر اپنے فضل سے بیز زیادتی کے استحقاق پر۔ اور کبھی عطا کرتا ہے دو گنا ثواب اور اجر اس چیز کا جسکے کو مستحق ہیں اپنے فضل سے۔ اور کبھی چھپاتا ہے گناہ کو اپنی فضل سے بواسطہ شفاعتہ یا بلا واسطہ۔ **عقیدہ ۲۔** شفاعت تمام انبیاء علیہم السلام کی اور شفاعت ہمارے پیغمبر مصلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم کی گنہگار مؤمنین کے لیے اور مؤمنین کو گناہ کبیرہ کرنے والوں کے لیے کہ لائق سزا ہیں حق ہے۔ **عقیدہ ۳۔** شفاعت ملائکہ اور علماء اور اولیاء اور شہداء اور فقراء اور اطفال مؤمنین صابرین کی یعنی ان مؤمنین کے بچوں کی جتنکے والدین نے انکی وفات پر صبر کیا اپنے والدین کے لیے علی البکوی ثابت ہے یعنی اس شفاعت کے ثابت ہونے پر سب کا اتفاق ہے **عقیدہ ۴۔** اعمال کا وزن ہونا یعنی ثلث ترازو نہیں جسکے دو پل ہونگے قیامتہ کے دن حق ہے۔ **عقیدہ ۵۔** قصاص یعنی بدلہ ملنا درمیان بنی نوع انسان کے قیامت کے دن حق ہے یعنی نیکیاں ظالم کی مظلوم کو دینگے مقابلہ ظلم اذ لیس هناك الدارہم والدنائر اسلئے کہ وہاں درہم اور دینار نہ ہونگے کہ اسے انکا بدلہ ہو سکے۔ **عقیدہ ۶۔** اگر ظالم کی نیکیاں نہ ہونگی تو بدلہ ظلم میں مظلوم کی ہدایاں ظالموں کی گردن پر رکھنا حق ہے۔

[illegible]

عقیدہ (۸۸) سوال منکر و کبر صبح ربک و صا دیاتک و من نبیک ترجمہ کیت رب تو وحیت دین تو و کیت پیغمبر تو در قبر یا برستقر شائے جائے قرار یعنی ہر جا کہ باشد چنانکہ عزیز و حریق و خوردہ اگر گنہگار حق است **عقیدہ (۸۹)** اعادہ روح بسوی جسد بندہ در قبر حق است **عقیدہ (۹۰)** صغطہ شش ہندی دبانہ - صغطہ قبر برائی مومن مانند معافیہ مادر مشفقہست از شرح فقہ اکبر طاعلی ہر قبر جمیع مومنان راحق است **عقیدہ (۹۱)** عذاب قبر حق است جمیع کافران را و بعضی عصات مومنین را - و بعضی تنجیم بعض مومنین حق است **عقیدہ (۹۲)** در تعبیر تمام اسماء کہ ذکر کردہ اند از اعلام بزرگان فارسی از صفات حق تعالی عزت اسماء و تعالت صفاتہ جائز است مگر یکد کہ تعبیر یکد بفارسی جائز نیست - **عقیدہ (۹۳)** جائز است کہ گوید بروئے خدا بلا تشبیہ و بلا کیف - **عقیدہ (۹۴)** نیست قرب اللہ تعالیٰ از ارباب طاعت و لبس اللہ تعالیٰ را از اصحاب معصیت

عقیدہ (۸۸) سوال منکر و کبر صبح ربک و صا دیاتک و من نبیک حق ہے یعنی کون ہے تیرا رب - اور کیا ہے تیرا دین - اور کون ہے تیرا نبی - قبر میں یا برستقر میں یعنی ٹھہرنے کی جگہ جہاں کہیں کہ ہو وہ جیسا کہ دیکھا میں ڈوبا ہوا - اور آگ میں جلا ہوا اور بجھنے پر کاکھایا ہوا وغیرہ **عقیدہ (۸۹)** روح کا قبر میں بندہ کے جسد کی طرف خود کرنا حق ہے **عقیدہ (۹۰)** صغطہ قبر یعنی دبانہ قبر کا نسب مومنین کے لیے حق ہے - مومنین کے لیے صغطہ قبر شفیق ہاں کے گلے لگا لینے کی مانند ہے شرح فقہ اکبر طاعلی قاری میں اسی طرح ہے **عقیدہ (۹۱)** قبر کا عذاب سب کافروں کے لیے حق ہے اور بعض گنہگار مومنین کے لیے - اور اسی طرح بعض مومنین کو نعمت دینا حق ہے **عقیدہ (۹۲)** تمام نام باری تعالیٰ کی صفات کے عزت اسماء و تعالت صفاتہ یعنی غالب اور بزرگ میں نام اسکے اور بزرگ میں صفات اسکے - علماء نے جسکی تعبیر فارسی میں بیان کی ہے وہ تعبیر اسماء کی جائز ہے مگر یکد کہ تعبیر یکد کی فارسی میں دست کے ساتھ جائز نہیں ہے **عقیدہ (۹۳)** جائز ہے کہ کہے بروئے خدا بلا تشبیہ و بلا کیف یعنی خدا کی رو کے سامنے جو تشبیہ و تشبیہ اور بدون کیف ہے **عقیدہ (۹۴)** خدا تعالیٰ کی نزدیکی فرمان برداروں سے اور دوری گنہگاروں سے

ولیکن بعض آیات را فضیلت ذکر و مذکور است مانند آیت الکرسی زیرا کہ مذکور در
آیت الکرسی جلالت و عظمت اللہ جل جلالہ و صفۃ اللہ تعالیٰ است کہ خاص بآیت
حق تعالیٰ است پس مجتمیع شد در آیت الکرسی دو فضیلت یکی فضیلت ذکر و دوم فضیلت
مذکور و بعضی آیات را فضیلت ذکر است فقط نہ فضیلت مذکور چنانچہ سورہ تہ
یٰٰدَا وَنَاثِبِینِ اِذَا حُوِّلَ فُجَّارٌ عَقِیْبُہٗ ۵۔ اسماء اللہ تعالیٰ چنانچہ اللہ و احمد
وصفات حق تعالیٰ چنانچہ لَہُ الْمُلْکُ وَلَہُ الْحُکْمُ بِمَا سَمِعْتُمُوْا اِنَّہٗ دَرُ فَضِیْلَہٖ وَ
عَظَمَہٖ شَیْءٌ مُّطْلَقًا یعنی بقطع نظر از وجوہ فضیلت بعض بر بعض ہم نیست
تفاوت در اطلاق آنها بر ذات و صفات حق تعالیٰ و این منافی عظمیہ بعضی
اسماء و صفات بر بعضی اسماء و صفات نیست شَیْءٌ عَظَمَہٗ جَزِئَیَّۃٌ یعنی مع لحاظ
وجہ فضیلت و عظمت بعض بر بعض ہم عَقِیْبُہٗ ۵ و اَلدِّیْنِ رَسُوْلُ اللّٰہِ تَعَالٰی
صلی اللہ علیہ وسلم مَرَدُّہٗ بِرُکُوفِہٖشِ دَرِیْنِ مُسْئَلَہٗ اَخْتِلَافِہٖ اَسْمَاءُ اَسْتِ وَ جَاہُ
صَحَّۃِ اِیْمَانِ وَالِدِیْہِ الْمَکْرَمِیْنِ صَلَیْعُ مَرَجِّہٖ بِدَلَالِہٖ وَ زِیَادَۃُ فَرْقِہٖ اَسْتِ ۵

ترجمہ ولیکن بعض آیات کو ذکر و مذکور دو نوع کی فضیلت پر جیسے آیت الکرسی اس لیے کہ آیت
الکرسی میں خدا کے جل جلالہ کی جلالت و عظمت اور اس کی اس صفت کا ذکر ہے جو حق تعالیٰ کی ذات کے
ساتھ خاص ہے۔ پس آیت الکرسی میں دو فضیلتیں جمع ہو گئیں ایک فضیلت ذکر کی دوسری فضیلت مذکور کی
اور بعض آیات کو فقط فضیلت ذکر حاصل ہے نہ فضیلت مذکور جیسا سورہ تہ یٰٰدَا وَنَاثِبِینِ اِذَا حُوِّلَ فُجَّارٌ عَقِیْبُہٗ ۵ اور اسی جیسی اور
آیتیں پرکاروں کے احوال کی نسبت۔ عَقِیْبُہٗ ۵ خدا تعالیٰ نے نام جیسے اَفْعَدَاوُا حُدَّہٗ اَوْرَ
خدا تعالیٰ کی صفیت جیسے لَہُ الْمُلْکُ اَوْرَ لَہُ الْحُکْمُ یعنی اُسی کے لیے تکرار ہے اور اُسی کے لیے حمد
ہے۔ یہ تعلق فضیلت اور عظمت میں برابر ہیں یعنی اُن وجوہ سے قطع نظر کر کے جس وجہ سے بعض کی
بعض پر فضیلت ہے۔ اور ذات و صفات حق تعالیٰ پر اُن کے بولے جانے میں تفاوت نہیں ہے۔ اور
یہ مساوات منافی نہیں ہے بعض اسماء و صفات کی عظمت کی جو اُن کو بعض اسماء و صفات پر جزی
عظمت کے طریق پر ہے یعنی مع لحاظ وجہ فضیلت و عظمت بعض کے بعض پر نہ عَقِیْبُہٗ ۵ وَالِدِ
رَسُوْلُ اللّٰہِ تَعَالٰی صلی اللہ علیہ وسلم قوت ہوئے کفر پر۔ اس مسئلہ میں علماء کا اختلاف ہے ولیکن
خصوص صلی اللہ علیہ وسلم کے والدین مکرمین کے ایمان صحیح ہونے کی جانب دلیلوں کی ترجیح پائی ہوئی ہے

عقیدہ ۳۰۔ خروج و جمال و یا جوج و ماحوج و طلوع و شمس از غرب و نزول
عیسیٰ علیہ السلام از آسمان و ستار علامات روز قیامت بنا بر چیزیکہ وارث
آں اخبار صحیحہ بلکہ آیات صریحہ حق است و ثابت است۔

عقیدہ ۳۱۔ اللہ تعالیٰ ہدایت میکند ہر کس را کہ می خود اہر لبوس صراط
ستقیم نشین ختم شد عبارت فقہ اکبر از شرح ملا علی۔ زین پس
دعا است از مترجم و صلوة از درود سند

اللَّهُمَّ اهْدِنَا صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَدِينًا قَيِّمًا
يُخْرِجُهُ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
اللَّهُمَّ صَلِّ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ دَائِمًا اَبَدًا
عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُوْلِكَ وَحَبِيْبِكَ وَعَلَى
اٰلِوَارِهِ كَمَا تَحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَ
شَفِّعْهُ فَيُنَاوِلْ تَرْجُمَانِي

ترجمہ عقیدہ ۳۰ خروج یعنی نکلنا و جمال کا۔ اور یا جوج ماحوج کا۔ اور طلوع ہوا وقت
کا مغرب سے اور اترتا عیسیٰ علیہ السلام کا آسمان سے۔ اور ستاری علامتیں روز قیامت
کی جن میں اور ثابت ہیں اس بنا پر کہ اخبار صحیحہ حدیث کے بلکہ صاف آیتیں اسکی نسبت واری ہیں
عقیدہ ۳۱۔ اللہ تعالیٰ جس کیلئے چاہتا ہے سیدھے رست کی طرف ہدایت کرتا ہے۔ عبارت
فقہ اکبر شرح ملا علی قاری کی ختم ہو گئی۔ اس کے بعد مترجم کی دعا ہے اور درود مذکور درود

دعا کے مترجم
اللَّهُمَّ اهْدِنَا صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَدِينًا قَيِّمًا يَخْرِجُهُ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
اللَّهُمَّ صَلِّ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ دَائِمًا اَبَدًا
عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُوْلِكَ وَحَبِيْبِكَ وَعَلَى
اٰلِوَارِهِ كَمَا تَحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَ
شَفِّعْهُ فَيُنَاوِلْ تَرْجُمَانِي

راستہ کے۔ اور جانوں کے پالنے والے قبول فرما۔ درود و درود اللہ صلی و باریک
و سلمہ دایمہ ابد علی محمدی رسولک و حبیبک و علی ائوارہ کما تحبہ و ترضاہ و
شفعہ فینا و ترحمنایہ خدا یا رحمت اور برکت اور سلامتی ہمیشہ نہ ہمیشہ کن بھیج محمد صلعم
تیرے رسول اور میرے حبیب پر اور ائوارہ پر جیسا تجھ وہ محبوب اور تو اس سے خوشنود ہو اور اسکو ہمارا سفارشی کر اور

[illegible]

١
اعل ان كركيفيت حقايقا
الاشيا انا

٢
ذكر كركيفيت الوصول العاصم عن خيالات الفهم في الحقايق
الحقيقة واكللهم تسليما

والعلم بما متحقق ش فیہ اشارۃ الی ثبوتہا بل ثبوتہا بالاحصافۃ
اذا العلم لا یتحقق بالعدم فاذا تحقق فصہ الحکم فالحقیقۃ
اما بمعنی الذی ہو مصداق متقدم حصول شئی لصنع شئی
فہو ثابت۔ واما بمعنی علت معلول کما فی قیام محتاج بمحتاج
الیہ قیاماً حقیقیاً او مجازیاً و ہوا ظہر شئی ای لا یحتاج الی
دلیل ہر واما بمعنی ماہیۃ شئی و ہی وجود نفسہا الواقع
فان تکتہن و ہمیۃ ای متحصلاً من و ہم فمعنی و ہمیۃ
اما ان لا یكون لہا وجود مطلقاً فالعدم مجهول فکیف حکمہ
واما ان یكون لہا وجود منتزعا غیر مستقر بذاتہ فالوجود
بہذا الوجه واقع ش وان لم یکن واقعاً فالعلم بہ منتزع

ترجمہ

و علم بانہا متحقق است۔ و درین اشارت است بہ ثبوت حقایق اشیا بلکہ ثبوت ہر دو بنا بر
رابطہ اضافت از آنکہ علم بعد ممتحقق نمی شود و ہر گاہ کہ تحقق یافت پس حکم صحیح شد کہ آن ہر دو ثابت اند یعنی اشیا
و حقایق اشیا۔ اکنون حقیقت یا بمعنی آنکہ او مصداق متقدم است برای حصول شئی یعنی چیزے
پیش شونده کہ از و برای صنع و ساخت دیگر شئی شئی حاصل کنند تا او مصداق یعنی تصدیق کنندہ پیشین باشد
و ثابت است و برہ شئی از کجا حاصل آید۔ یا حقیقت بمعنی علت معلول است یعنی علت اشیا چنانچہ در قیام
محتاج بمحتاج الی این علت ظاہر تر است کہ احتیاج دلیل ندارد و خواہ قیام حقیقی باشد چوں قیام عرض بوجہ یا فعل
بصفت و صف بذات۔ یا بخلافی چوں قیام حادث بقدم و سیاہی بکافور یا حقیقت بمعنی ماہیۃ شئی است و
او بودن نفس شئی است کہ واقعی باشد۔ پس اگر آن ماہیت و ہمیۃ است یعنی از و ہم حاصل شدہ چنانچہ بعض
عقیدہ کردند۔ پس معنی و ہمیۃ یا آنکہ او را وجود مطلق نباشد۔ پس عدم مجهول است و در حکم چگونہ باشد
و یا آنکہ او را وجودے منتزع باشد کہ غیر مستقر بود بذات خود یعنی بذات خود قرار پذیر نباشد۔
پس درین وجہ وجودے کہ منتزع است گو بذات خود قرار ندارد اما واقعی است چرا کہ اگر واقع
نست پس علم بہ و منتزع است حالانکہ علم بہ است پس این وجود ضرور واقع است۔

فاما الكلام في وجود خارج من علم ووجود ذهني فان لم
يكن لمعلومات حادثة وجود خارج فالحس اي المكس وان كان
منزعا بقيام مجازي من حاس وحسوس او بقيام حقيقي من روح و
جسد باطل لان الحس لا يوجد الا في وجود خارج وهو مجمع على
وجوده به اهتيا واما بمعنى اثر شيئ مثلا في مبرد برودت فان
قيل الاثر بالنسبة لا بالحقيقة فنحقق الاثر بالنسبة بسلب الاثر
بالحقيقة من الطرفين باطل فكيف واما الثبوت متقدم
على السلب بش لان السلب لا يوجد الا يتقدم الثبوت
محقق انه ثابت بحقيقته ومسلوب بنسبة ش
لان الحقيقة اقدم من النسبة اذ النسبة لا تقوم
الا بالحقيقة واما التأثير وسلبه بالنسبة لا بالحقيقة

نترجمه ولكن سخن است در وجود خارج از علم ووجود زمینی - پس برای معامات حادثه اگر چه
خارج نیست - پس حس یعنی مکس که سودن است باطل باشد اگر چه این حس از حاس و محسوس بقیام
مجازی منزع است یا بقیام حقیقی از روح و جسد از آنکه این حس یافته نه شود مگر در وجود خارج
حال آنکه بر وجود او مجمع است که او از بهر اهت است -
یا حقیقت بمعنی اثر شئی است چون در مبرد برودت یعنی خنکی در غلگ شئی - و اگر گفته شود که اثر ثابت
بسنبت است بحقیقت که قول بعض حکما است این چگونه راست آید - از آنکه تحقق اثر که بسنبت است بسلب اثر
بحقیقت از طریقین باطل است و به ثبوت به پیوسته که اثر بحقیقت از این هر دو اشیا که در و این سنبت قائم
است اگر سلب بود بدو نش اثر به سنبت - تحقق یا بهر پس اثر به سنبت بدون اثر بحقیقت نمی راست شود
و همین است که ثبوت متقدم است یعنی پیش میونده بر سلب و تا وقتی که ثبوت پیشتره آید سلب
از کجا آید لهذا سلب بغیر تقدم ثبوت یافته نه شود - پس حق است که اثر ثابت بحقیقت خود
است و مسلوب به سنبت است از آنکه حقیقت از سنبت اقدم یعنی پیشتر است زیرا که سنبت
بدون حقیقت قیام نیاورد - و جز این نیست که تاثیر و سلب تاثیر به سنبت آمده نه بحقیقت

پیش از این در این کتاب

[illegible]

ان الله لا يهدي القوم الضالين
والله اعلم بالصواب

و الزیادت شرطیه فیہ لان الاشتساب لا یحقق الا فی
الموجودین و مجازی و هو لیس كذلك ش ای کتحقق
النسبة بالعینة بوجه مع الزیادت هر بل مع المغایرت
ولا یحقق الا یحقق واسطه ما بالقیام الحقیقی الذی یسبغ
فهو حاجب موصل بین القایم و القایمیه - فاما من جهة
ش ان الاستزاع الذی یحقق من جهة هر اما تضمنی
وهو استزاع من وجود من حيث ترتب الوجود نظما منه
فاما قیاما حقیقا كالفعل من الصفة والصفة من الذات
فلزم محذو و تنهما ش ای المنترع والمنترع منه
هر او قدما سبما علی حکم منترع منه و محذو و تنترع
کوجود الحاجب الموصل و قدّم منترع منه علی سألهم

ترجمه و وجه زیادت در قیام حقیقی اوّل شرط کرده شد که انتساب متحقق نیاید
مگر در موجودین پس نسبت در میان موجودین که منسوب و منسوب الیه باشند زیادت را میجویم
و قیام حقیقی عینیه را و دیگر قیام مجازی که او را تمجین نیست که مذکور آمد یعنی تحقق نسبت بعینیه
و وجه زیادت بلکه تحقق این نسبت با مغایرت آمده - و این نسبت متحقق نباشد مگر تحقق واسطه
چیزه که با منسوب الیه قیام حقیقی دارد و منسوب مجازی را هم در خود فرد گیر و یعنی او را گنجایش
و فراخی دارد پس او حاجب موصل است که در میان قائم و قائم به وصل و پیوند دهد و نیز محذو
آورد - و او نیز است که از جهت متحقق - یا تضمنی است و آل استزاع و اتخاذ است یعنی بیرون کشیدن و
فرا گرفتن بحیث ترتب وجود از وجودی بضمفش در گرفته یعنی این استزاع با اینطور است که وجود
از وجودی ترتب دادن است بعضی او در گرفته - و در این استزاع تضمنی با قیام حقیقی است چون
فعل از صفت و صفت از ذات پس بقیام حقیقی حدوث هر دو لازم یا قدیم هر دو بنا بر حکم منترع
منه و منترع یعنی اگر منترع منه قدیم است قدّم منترع هم لازم آید و اگر آل حادث این هم حادث
و حدوث منترع چون وجود حاجب موصل و قدّم منترع منه چون ذات و صفات واجب
بقالی پس در حدوث یا در قدّم هر دو بر حال خود اند +

١٥٠ (١٥) ١٥٠

اصل ذکر کیفیت اختصاص

ش ای الاختصاص الحقیقی هر لا محتاج فیما فیہ ش
ای فیما وقع فی الاختصاص الحقیقی هر الی اختصاص محض
فی شرط علم محتاج من جهة محتاج الیه ضرورتا ش ای
وجوبا هر لا عکسه و هذا ش ای الاختصاص الحقیقی هم بمقتضی
ربط بینهما ش ای بین الشیئین او بین المحتاج والمحتاج الیه
و هنا الاختصاص بمعنی لازم ش ای الذي بمقابله متعد
و بمعنی اختصاص محض ایضا فی شرط علمها بربطهما
الدائر ش ای بینهما قیل اختصاص المحض و هنا
الاختصاص بمعنی متعد ش ای الذي بمقابله لازم و فی شبهه
مجازی ش ای الذي بمقابله الحقیقی هم و مجازی و هو اختصاص
مخصص شیئا بشیء و لا احتیاج بینهما قیاما حقیقا و لا مجازیا

ترجمه در این اختصاص حقیقی محتاج بسوی اختصاص محض نباشد یعنی بسوی خاص گردانید خاص
کننده در آنچه که او در این اختصاص حقیقی واقع آمده پس علم محتاج از جهت محتاج الیه ضرورتا شرط باشد یعنی
این شرط واجب است نه عکس او یعنی از جهت محتاج علم محتاج الیه که این شرط واجب نیست و این اختصاص
حقیقی بمعنی ربط است در میان روشنی یا در میان محتاج و محتاج الیه و اینجا اختصاص بمعنی لازم است یعنی
خاص شدن که مقابل متعدی باشد چون اختصاص فعل به صفت و صفت بذات که در این اختصاص لازم
بسبب ربط در بیانی ذات را علم صفت یعنی دانستن صفت واجب است نه عکس او و این اختصاص حقیقی
معنی اختصاص محض هم آید پس بسبب ربطی که پیش از اختصاص محض در میان هر دو دائر است علم
محتاج و محتاج الیه هر دو شرط باشد و اینجا اختصاص بمعنی متعدی است یعنی خاص گردانیدن که مقابل
لازم باشد و این اختصاص مشابه مجازی میشود که در مقابل حقیقی آید که بیان من می آید چون اختصاص
اسم زبیر به زبیر که پیش از مخصص باو خاص است پس در این اختصاص متعدی مشابه مجازی
و نسبت اختصاص محض را علم ذات و اسم هر دو بسبب ربطی که در میان ذات و اسم پیش از اختصاص
مخصص دائر است مشروط باشد همچنین علم اختصاص لفظ الله بذات واجب
دوم مجازی و او خاص کردن مخصص چیزی را بچیز است و در میان این هر دو احتیاج قیام حقیقی و مجازی نیست

هم می تحقق اختصاص بتحقق شرط معلومین معا وقت
 اختصاص لا بشرط معلومین معا قبل الدلالة ولى الممكن
 ليس كذلك **ن**ش ای تقاب العلم الى محتاج اليه هو الممكن
 محتاج ليس بضروري لعدم حصول الدلالة القطعية
 في تحقق اختصاص بتحقق شرط معلومین معا وقت الاختصاص
 مع شرط معلومین قبل الدلالة وفي ما يشبه بحقيقى يكون
 تقدم علم للماهيتين متعاضرتين متعاضرتين متعاضرتين
 اختصاص الذى بدلالة والذى لا بها **ن**ش ای بدلالة هم
اصل - ان الجوهر والعرض موجودان معا بان الخصوصية
نش ای خصوصية النسبة فيهما وخصوصية اللفظ للمعنى
 هو الا فاهيتان موجودتان وبالحال لا حاجة في تعبيرها هية
 بانها جوهر او عرض فقد يطلق لفظ الجوهر على عينها لا يراد فيها
 الخصوصية المذكورة ففى التى لا يتجزئ اذ هي غير متجزئة

اصل ذكر كيفية
 الجوهر والعرض

نش ای اختصاص بتحقق شرط معلومین معا وقت اختصاص بتحقق شرط معلومین معا وقت
 كى معلومین معا پیش از دلالت بتحقق باشد و سوكى این چنین نیست یعنی تقاب علم بسو محتاج اليه كى كى
 است محله را بسبب عدم حصول دلالت قطعية ضرورى نیست پس این اختصاص بتحقق می شود باين شرط كه معلومین
 معا وقت اختصاص بتحقق باشد بشرط كه معلومین پیش از دلالت موجود باشند و در آنچه كه مشابه حقيقى است
 تقدم علم بر اى هر دو ماهيت متعاضرتين باشد و این بحث مشتمل است در اختصاص كه او بدلالة است و انك
 بدلالة نیست

اصل بر آینه جوهر و عرض هر دو البته موجود اند كه بقیر کرده شوند بخصوصیت نسبت كه
 هر دو است و خصوصیت لفظ برائى معنی - در نه این دو ماهیت اند كه هر دو موجود اند و در خیال
 در تعریف ماهیت این كه این ماهیت جوهر است یا عرض حاجت نیست - و كاسه لفظ جوهر
 بر عین ماهیت گفته شود كه در خصوصیت مذكوره مراد نه بود - پس اوها نیست كه لا
 يتجزئ باشد یعنی جزر جزر نه شود

اصل كيفية جوهر و عرض
 و تعریف شان مع كيفية
 و حقيقة جزر لا يتجزئ و
 كيفية قيام حقيقى و مجازى
 فيما بين شان و انيكه
 اطلاق شان در جوارش
 است نه در ذات و صفات
 باری تعالى كه آن توصیفی اند

[illegible][illegible]

والمسئلة تشير الى مسئلة قيام الاله فاعال بالصفات والصفات بالذات والصورة بالهيولى في وجه القيام تليجاً فاقصرت على الاشارة فان قصدت فهمت لكنهما يطلقان في حوادث واسماؤه وصفاته سبحانه توقيفية فلا يجوز اطلاقهما في ذات وصفاته واسماؤه سبحانه - او تجاوزاً ففي الحال موجود واقبح لا نأيد بل مغائر في حقيقته لا تحقق عينيته فالجواز لا يتحقق الا بان يتضمنه باقيام حقيقي في موجود آخر وهو استعداد له لقيام النسبة به والاخر يجوزها شئ اى يعبر بجوهر هو هو محل قيام عرض فقط فالجواز لا يتحقق بمرتبة قدسية *

اصل ان المعنى المصدر هو صفة لمنبئ عليه من فعل فاعله لانه منشأ انتزاعه فهو قوة واستعداد بالفعال في فاعله ولا نقى الله به

ترجمہ واپر مسئلہ دروجہ قیام بطور تلج اشارت میکند سوئی مسئلہ قیام افعال باصفات حقیقیہ و صفتی غیر باذات - و قیام صورت باپیوستگی - پس بریں اشارت کوتاہ کردم اگر قصد کنی نفی - و لیکن ہر دو معنی جوہر و عرض در حوادث اطلاق کردہ شوند - و ہمارا وصفات حق سبحانه توفیقی ہستند یعنی بواقف گردانیدن شائع متوقف آمدند و از بریں غیر کشارع از وجودہ گشتہ نشاند اگرچہ در وجود محدود نہیامند پس اطلاق ال ہر دو معنی جوہر و عرض در ذات و صفات و اسمائ حق سبحانه جائز نیست - یا قیام عرض جوہر خود کایں جوہر از وجود دیگر است بطور مجاز باشد بخلاف قیام حقیقی کہ او چنانست کہ گذشت - پس این عرض کہ یا خود قیام مجازی دارد ہم در حال موجود واقع است نہ زائد بلکہ در حقیقت خود منفا کر عینیتش متحقق نمیشود - پس این مجاز متحقق نمیشود باینکہ متضمن باو نمیزی باشد کہ در موجود آخر قیام حقیقی است و ہمارا استعداد او بر قیام نسبت باو - و ال آخر کہ موجود دیگر است بجوہر تعبیر کردہ شود - و ہمہ عمل و جاعل قیام عرض است فقط پس مجاز بمرتبہ قدسیہ ثابت نشود

اصل بر آئینہ معنی مصدر کہ اوصفت است کہ از فعل فاعل او برود البتہ آگہی کردہ آید از آنکہ آن معنی مصدر انتزاع فعل را شش ہست کہ نشود فعل از اینجا است پس ال معنی مصدر قوت و استعداد ہست بالفعال خود در فاعل فعل یعنی قوت و استعداد بفعل را آمدن و بکار بردن حق خود است در فاعل فعل - و نیز قوت و استعداد ہست بالفعال فاعل فاعل بالفعال یعنی بر کار کردن فاعل بواسطہ قوت الفعل معنی مصدر جاصل آنکہ معنی مصدر قوت

اصل ذکر کیفیت
معنی مصدر

اصل کیفیت معنی
کہ تعبیر و مرتبہ و
تقدیر و تاخرش بر فعل
در وجود کور است

ولا يقتضي نقيضاً بمقابلته الا سلباً فالشكوت هو بوضع
 خارجاً بمقابلته سلباً عن موضع فالتشكوت بدقيق
 اصل ان العدم كعدم الوجود فلا يقتضي الوجود ولا يمتنع
 به فنبني عليه من معدوم حقيقي او حكمي شك الحقيقي لعدم
 لاحق والحكمي لعدم سابق هر ملزماً بوجود حادث من جهة
 حدوثه لا منتزع منه لان الانتزاع لفي اتحاد فالعدم
 نظري

اصل ذكر كيفية العدم

اصل ان النفي لا يجري على عين ثابت وشك
 الواحالية لبيان حالت الثبوت وحكمته في ضمن
 الثابت عطفاً على الثبوت المنفي عليه منه ثابت
 ولا على عدم فقط شك لانه عليهما عيب بمعقول

اصل ذكر كيفية النفي

ترجمه واثبات ثبوت بمقابلته خود نفی را میخیزد بر سلب را پس ثبوت آنکه او بر وضعی باشد بطور خارج
 بمقابل سلب خود از موضع (یعنی ثبوت در خارج بر وضعی است که سلبش بمقابل او از موضع است بین تقابل
 سلب یعنی ضد خود در خارج ثابت بر بی امره از آنکه بر ثبوت از ثابت آگهی است بنا برین در ضمن ثابت
 او هم ثابت است) پس معلوم شد که این ثبوت که بر او از ثابت آگهی است بر بی است

اصل بر این عدم البینه ضد وجود است پس وجود را نمی خواهد در باو گرد آید (که متخالف حدین
 متع است) و او از معدوم حقیقی یا حکمی منفی علیه است یعنی آگهی داده شده یا اینکه این عدم ملزم آمده
 یعنی لازم شده است وجود حادث را از جهت حدوث آن وجود نه از و منتزع است از آنکه انتزاع وجود
 یعنی گرفتن شیء ز شیء بر آئینه در اتحاد آید (و در وجود و عدم متعارضت کلی است بعد پس اتحاد چگونه بر آئینه
 وجود حادث را این عدم از جهت حدوث التزام یافته که حدوث را از عدم سابق و لاحق چاره نیست معلوم

اصل كيفية عدم وضع
 او و آگهی بود و تشریف
 معدوم حقیقی و حکمی و
 اینکه عدم نظری است

حقیقی آن باشد که عدم و لاحق بود یعنی بدنبالش پیوسته و باو هم شده باشد و حکمی آنکه در سابق او عدم
 یعنی عدم پیش او سبقت کرده پیشش حکم عدم کرده شد پس معلوم شد که این عدم ذکر بر او از معدوم حقیقی
 و حکمی آگهی است بالترام وجود حادث (نظری است نه بر بی) اصل بر آئینه نفی بر عین ثابت و
 ثبوت هر دو جاری می شود که از ان ثابت بر ثبوت که او هم ثابت است آگهی داده شده است پس در ضمن
 ثبوت ثبوت هم ثابت است پس باعتبار بیان حالت ثبوت که وصف و حالش گذشت در ضمن ثابت حکمش

اصل كيفية نفی و ثبوت
 تقدم وضعی و ثبوت تاخر
 او و اینکه نظری است كيفية
 آگهی بود و اینکه نفی بر ثابت

و ثبوت عدم جاری نمی شود و
 بر ترتب اثر تاخر و آنکه نفی توصیف می شود نه ذات و به توصیف
 منطقی

ولا بالوصف المنطبق بالذات عیناً اذ هو مع الذات عیناً
 ثابت + اصل - ان السلب لا یجری الا علی ثبوت الذی
 هو منبئی علیه من ثابت و یقتضیه قبله و بمقابلته خارجاً
 فالسلب هو عن موضع بمقابلة ثبوت بموضع خارجاً فمبئی
 علیه من مسلوب ملزماً بثبوت مما ثبتت شئ ای مثبتاً
 حاصل مما ثبتت هو فالسلب نظری - اصل ان الواضع بالتخصیص
 شئ شیئاً لشیء حال الوضع هو لتحقق دلالة شئ من شئ
 علی شئ هو لیقتضی دلالة استلزماً والدلالة لا توجد الا بالوضع
 شئ المعرف علی وصف التخصیص هو اصل ان اللفظ بالوضع
 الدال ان اعتبر فیه دلالة علی معنی مفرد فهو کلمة ولو
 کان مرکباً علی اصل معنی فان دل علی معنی ای مفرد اقام بنفسه
 ولم یفهم به تقید زمان کالذات فهو اسم

اصل ذکر کیفیت السلب

اصل ذکر کیفیت الوضع

اصل ذکر کیفیت اللفظ

ترجمه و زنفی از وصفی باشد که با ذات منطبق بعین باشد از آنکه او یا ذات عین ثابت است و ثابت
 نفی نکرده شود - حاصل وصفیکه از ذات منطبق بعین باشد در ثابت پیچو ذات است و نفی از عوارض
 باشد از ذات و ذات وصفیکه با ذات منطبق بعین باشد چرا که ذات بحث کرده نشود مگر از عوارض +
 اصل - بر آئینه سلب جاری نمیشود مگر بر ثبوتیکه و نبی علیه ثابت است یعنی از ثابت برواگهی است - و این سلب ثبوتی
 در خارج پیش از خود نموده و بمقابلة خود - پس سلب آنست که او سلب است از موضع بمقابلة ثبوت که او در خارج است
 موضوعی - و این سلب از مسلوب منبئی علیه است یعنی از مسلوب برواگهی است - و این ملزم آمده یعنی لازم شده است
 ثبوت را که او از چیز حاصل است که ثابت آمده - پس سلب معلوم که نظری است نه بر بی چیز که از مسلوب برواگهی است
 و باینکه او بر ثبوت ملزم آمده که از ثابت برواگهی حاصل است - اصل بر آئینه وضع که خاص کردن چیز بر بی چیز است
 تا دلالت از چیزی بر چیزی ثابت و متحقق شود این وضع دلالت را البته بطور استلزام میخورد و همچنانکه گفتم - باینکه
 دلالت نیافته شود مگر باین وضع - پس این وضع بنابر وصف تخصیص معرفت است یعنی خاص کردن چیزی بچیز معرفت حاصل
 کرده معر کرده شد و همین است که بلام تقریب اینجا آورده شد + اصل بر آئینه لفظی که بنا بر وضع دلالت کننده است
 چون در دلالت بر معنی مفرد اعتبار کرده شود پس آن کلمه است اگر چه آن لفظ بر اصل معنی مرکب باشد - و اگر دلالت کند بر معنی

اصل کیفیت سلب و اگر
بر بی و اینکه نظری است
و تعریفش و التزم

اصل ذکر کیفیت تحقیق
وضع و دلالت و لزوم
نیایین و تخصیص
وضع -

اصل ذکر کیفیت تحقیق
و انضمام او و حدود
و عمل و حرف و کلام

مشبه مع دلالت حق و تحقیق قیام بعین

* كذا ما قاله عليه السلام
فانما انما من الله تعالى وانه لا اله الا هو واليه المرجع والمآب
والله اعلم بالصواب

عليه السلام

احول بیفتند آنکه اسم اجناس در صورتی که نام
است و تجزیه فیصل و تلفظی که در لغت است
مقتضی است و حرف که در وقت و فاعل و مفعول و
اول آنکه اندوه و حکم فیصل و تلفظی است

اصل ذکر بقیۃ الحقیقہ

اصل ان الصفة تكون عيناً للذات من وجه قيامها الحقيقي
بها فبها الاخبار اثباتاً او نفياً فقد تكون عيناً منطبقاً بالذات من
كالوجود فلا يمكن نفسها الوجودية في ذاتها

۱۵ اصل ذکر کیفیت الادب

اصْل ان الاسناد هو اقامة نش على الجاز من شئ بشئ
نوعان نش احدهما الاسناد الحقيقي وهو بقاء الحقيقة
مسند اليه ولكن من التكرار مسند به اصلاً فيحكم معترفاً
او مختصاً على حكم مسند اليه عرضاً و نش

ثانيهما الاسناد المجازي وهو بقيامه المجازي بمسند اليه ولكن الاسناد المجازي لا يتحقق الا بان يتضمنه ما بالاسناد الحقيقي فهما يصحان في المعرفة بالاصل

اصل السبقية اخبار صنفه
بقي اثبات بوجه قيام
وعشيت ذات وبيان
منطبقه بذات وعدم
لحق از و نه

ترجمه اصل هر آینه صفت برای ذات عین باشد بوجه قیام حقیقی خود بذات پس بدو هست اخبار بطور
اثبات یعنی خبر دادن اثبات و نفی بصفت است و پس - و گاه برای صفت عین باشد منطق
بذات چوں وجود - پس نفی این صفت نمی تواند بود بسبب لزوم نفی ذات را یعنی این صفت با ذات
چنان منطبق بعین باشد که نفی این صفت نفی ذات لازم آرد - پس بسبب لزوم نفی صفت نفی ذات را نفی
این صفت ممکن نباشد حال آنکه اخبار از ذات هست یعنی از ذات خبر داده شود بواسطه صفت از آنکه ذات
خود بحث کرده نشود مگر بعوارض پس اخبارش از و بعوارض و صفات باشد و از آن صفات که هم بذات
بعین باشد چوں کل صفات خبر داده نشود لکن این صفات که بطور عین منطبق بذات شده اند نفی کرده
نمی شوند مثل دیگر صفات که از آنها اثبات و نفی هر دو کرده اند

۱۵
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

اصل بر آینه اسناد که او قاعده کردن چیز بر چسب است بنا بر مجاز و او بر دو قسم است یکی ازل هر دو
اسناد حقیقی است و او بمسئله الیه تعلیم حقیقی خود باشد و او را نکره بودن لازم است با مسئله بطور اصل یعنی
مسئله که فعل و صفت باشد و اسناد بر و کرده شود بسبب لزوم اسناد بمسئله که در اصل خود نکره است
اسناد حقیقی را نکره بودن نیز بدو لازم است پس بنا بر قیام حقیقی حکم کرده شود بر حکم مسئله از و نحو تعریف یا
بطور عرض و دوم ازل هر دو اسناد مجازی است و او بمسئله الیه تعلیم مجازی خود باشد و لیکن اسناد مجازی
ثابت و متحقق نباشد مگر با آنکه متحقق باشد و چیز که با اسناد حقیقی است پس هر دو یعنی اسناد حقیقی و مجازی صحت می

1754

1

منكر محض

10

و بقیرینه رجل قائم - و المجازی هذا الغلام للرجل و
 الغلام لرجل - و غلام رجل فالمقصود في الكلام بالاستناد
 المختص بقیرینه من هو قائم - و من هو مملوك لرجل ما اليك
 لا الجنسية فتعلق العلم بالمعلوم بوجه الذي لا يزيل العموم
 هو التقریف تعيین من حيث الذات فلا يقبل التعميم اصلاً
 فالعرف منه - و التذكّر تعيید من حيث الوصف فلا يقبل
 التعيین اصلاً فالمنكر منه - و التخصیص تعيین مقتضى العموم
 بمقابلته لا یزید - فتقریف المعرف تأكيد و تقریف المنكر
 ش لاقتضائه التعميم اصلاً فالتمارض و لكن جازاً
 تخصیصه لاقتضائه العموم

ترجمه و بقیرینه رجل قائم بوجه تقرینه من هو قائم یعنی بوجه کسی که برپا کیست که او
 استاده است گفته شده استاده است - و بر سرش مثل استاده حقیقی از دو جهت صحت یافته - و مثال استاده
 مجازی و مختص مذکور نیست چون باسم هذا الغلام للرجل یعنی این غلام برای مرد است و معرف و
 الغلام لرجل یعنی غلام خاص برای مرد است - و بقیرینه غلام رجل بوجه تقرینه من هو مملوك
 لرجل مالک یعنی کیست او که ملک کرده شده بر اسر مردی که مالک او است گفته شود
 غلام لرجل یعنی غلام مرد است - و بر سرش مثل استاده مجازی از دو جهت صحت پذیرفته
 پس مقصود درین کلام با ستاد که بقیرینه خاص کرده شده بقیرینه من هو قائم است یعنی کیست
 که او قائم است و بقیرینه من هو مملوك لرجل مالک است یعنی کیست که او مملوك است
 بر اسر مردی که مالک او است - پس مقصود در کلام ازین قرائن تخصیص است نه جنسیت که تخصیص را
 نشاید و بسبب تنکر استاده مملوك گردد - پس علم بالمعلوم با چنین وجهی متعلق شده که عموم را آن وجه را از آن نمیکند
 پس حاصل آنکه تقریف تعین است یعنی مقرر کردن است از جنسیت ذات پس تعین آن تعین از دو جهت
 پذیرد و از دو جهت این معرفت - و تنکیر تعیم است یعنی عام کردن است از جنسیت و وصف پس تعین را در مملوك و غلام
 می پذیرد - و این منکر او است - و تخصیص تعین است که عموم را بمقابل خود می پذیرد و از آن نمیکند آن تعین - و تقریف
 مالک است - و تقریف منکر مملوك است از آنکه خواسته و تعیم از دو جهت است - پس تعارض پیدا می شود و بر این تعیم
 و تقریف - و تعیم حاصل از منکر است تقریفاً یعنی باطل گرداند و تعین تخصیص منکر جاز است بجز او و عموم را

حد تقریف و تنکیر تخصیص
 و مقصود تقریف معرف
 و تخصیص معرف و منکر

[illegible][illegible]

لا شئ يجوز ان المنكر هو المخصص بالاسم والحرف اذ
 هما كصرفه بل ان ثابت في ثابت شئ ولا نفى عن نفس ثابت
اصل ان معارض الثابت ياوّل بهما لا يعارضه
 لا الثابت لتقدمه على المعارض والا الثابت باطل
 وكيف بطلانه -

اصل ذکر کیفیت معارض
 اثبات +

اصل - ان نفياً بضد ثابت باطل شئ اذ لا يجري
 نفى بضد ثابت على ثابت فعدم والعدم لا يحكم باطل
 هو بخلافه شئ اى ثابت هو ما دل شئ اذ له الوجود
 فيحكم بتاويله بما لا يعارض ثابتاً فليتأمل في الضد و
 الخالف فيضيب ان شاء الله تعالى - **اصل** ان الامر طلب
 لترتيب اثر جائز امكان من ثبوت ذهني صالح له حاصل
 من ثبوت متقدم خارج معلوم شئ امر و ما مورا.

اصل ذکر کیفیت نفی
 باضد و الخالف

اصل ذکر کیفیت الامر

ترجمه و نفی منکر که باسم و حرف مخصوص یعنی خاص کرده شده است جائز نیست از آنکه آن در
 در ثابت چیزی معروف بالذات اند - نیست نفی از نفس ثابت یعنی از نفس ثابت نفی نیاید - **اصل** بر آئینه
 معارض ثابت تاویل کرده شود با آنچه که آن ثابت را معارض نباشد نه ثابت تاویل کرده شود که او بر معارض
 تقدم و پیشی یافته است و نه ثابت باطل است و بطمان او چگونه می شود که از پیشتر ثابت آمده
اصل - بر آئینه نفی که ضد ثابت است نفیش باطل است از آنکه آن نفی بر ثابت جاری
 نمی شود پس آن نفی عدم است و عدم حکم کرده نه شود پس باطل آمد - و نفی که بخلاف
 ثابت است ما ولی است از آنکه براسه او وجود است پس تاویل حکم کرده شود با آنچه که ثابت
 را معارض نباشد پس باید که در ضد و بخلاف فکر کنی و اگر خواست خدا تعالی است پس سبی
اصل - بر آئینه امر طلب است برای ترتیب اثر جائز امكان یعنی آن اثر که ترتیب شد
 بر اثرات در در امكان بود - از ثبوت ذهنی که آن براسه ترتیب اثر صلاحیت دارد و آن از
 از ثبوت متقدم حاصل شده باشد - و این ثبوت که در خارج متقدم
 از ثبوت ذهنی است معلوم امر و ما مورا باشد +

اصل کیفیت در تاویل معارض
 ثابت و نه ثابت بسبب طلب

اصل کیفیت نفی بنسب و نفی بخلاف
 و بطمان نفی بنسب بسبب عدم
 اجزای حکم بعدم و اثبات نفی بخلاف
 و امكان تاویل او بنا بر وجود او
 و عدم معارضت ثبوت -

اصل کیفیت تقریباً هر تغییر و تبدیلی
 بسبب وجود آن و این ظاهر و عدم اختیار
 جواز ما مورا و در حد و تعیین امر پس
 موجود و معارض و در موضوع امكان بنا بر
 طلب و ترتیب البته با ترتیب خطاب
 بر او تاویل و انتفاع - امر برای مجهول ثبوت متقدم و این که معلوم
 نظر داشت - و امر بعد از آن که معلوم است -

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

مفتی محمد امجد علی

حاصل من ثبوت متقدم خارج معلوم بشی ناه و منهی
 ممن در اهل المنع و یقصد و لا یجوز الجوز باختیار
 للمنهی و لا دلیل علی استعلاء المنع و عدم استعلاء ظاهره
 فمن هو لا یقصد تنبیه احتمالاً لا مکان القصد لا المنع
 فالتمی عن عین موجود معلوم و عن ممنوع امکان متنعاً و
 ترتب لغو و قصد ایضاً بشی ای ممنوع امکان قصد لغو
 ممکنه قد یأول تشریفاً بالخطاب و عن مجهول ثبوت متقدم
 خارج موجوداً او متعدها متنع فالتمی به نظری + اصل
 ان الخلاف خلافه شی الضمیر الی الخلاف ای وجود غیر مثله
 و لیس بصدده فیقتضی وجوداً غیر مثله هر و لیس بعکسه
 فلیوجدان فی محصل واحد +

اصل ذکر کیفیت الخلاف

ترجمه و از ثبوت متقدم حاصل شده باشد - و این ثبوت که در خارج متقدم از ثبوت نهی است معلوم نمی شود
 باشد یعنی آنکه منع کننده است و آنکه منع کرده شده است با دو انشعاب باشد پس این منع ترتب از آن کسی است که او را
 منع آن الهیت داشته باشد و در یک قصدش بدو این نهی بر آن نهی یعنی نهی کرده شده جو از اختیار را اجازت نماید
 یعنی نهی را بعد از نهی اختیار نیست و در جو از تعلیل و برای استعلاء منع یعنی بر غلبه آن و بر استعلاء نبودن آن از رد
 ظاهر و لیس ثابت نیست پس از آن کسی که او منع ترتب از قصد نمی کند پس تنبیه است بر آن قصد کردن بنا بر ارضاء بر آن
 امکان قصد یعنی تنبیه از این احتمال است که ممکن است که قصد کند و باز خانه نهی در صورت بر آن قصد کردن اگر است
 نه برای منع است پس نهی از عین موجود معلوم و از ممنوع امکان که از روی منع و ترتب است یعنی آنکه منع و ترتبش
 غیر ممکن و محال است لغو باشد و از ممنوع امکان قصد یعنی آنکه قصدش غیر ممکن و محال است نهی او نیز لغو باشد اگر
 باشد در آن قصد گاه تاویل کرده شود چنانچه متن فرموده لکن آن قصد که ممنوع امکان است از روی تشریف خطا
 گاه تاویل کرده شود و نهی از مجهول ثبوت متقدم خارج که از راه موجود باشد یا معدوم متنع است یعنی ترتب
 در خارج متقدم است و مجهول ای نهی که ثبوتش خواه از موجودش بود یا از معدومش نهی متنع است پس نهی آن
 نظری است اصل بر این خلاف خلاف خلاف است یعنی وجودی که غیر مثل او باشد و شش نباشد و قصدش
 نباشد پس وجودی که غیر مثل خود و آن خلاف خلاف است عکس خلاف نیست پس این بر دو خط در محال یافته شود

اصل کیفیت خلاف که در جو از نهی و در ضد و عکس از نهی
 که در جو از نهی و در ضد و عکس از نهی و در ضد و عکس از نهی

محال و اصل

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۲

وَلَا يُمْكِنُ أَنْ يُقَالَ لَيْسَ لِلذَّهْنِ وَجُودٌ أَيْ وَجُودٌ مُسْتَقِلٌّ وَأَنْ يُقَالَ لِلذَّهْنِ وَجُودٌ أَيْ وَجُودٌ غَيْرُ مُسْتَقِلٍّ فَإِنْ يُفْهَمُ كَذَا فَلَا نِزَاجَ وَالْأَفَالِقُولَانِ بِاطْلَانِ وَعِلْمِهِ مِنْ هَذَا أَنَّ الذَّهْنَ فِي حَالِ مَعْلُومِيَّتِهِ خَارِجٌ لَا لَهُ مَصْدَقٌ مُتَقَدِّمٌ لِمَا فِي عِلْمِهِ لَمْ يَشَأْ أَيْ لِلذَّهْنِ هُوَ مَصْدَقٌ مُتَقَدِّمٌ أَيْ عِلْمُ آخِرُهُ مَرُورًا لِجُودِ الذَّهْنِ إِنْ كَانَ مَصْدَقٌ مُتَقَدِّمٌ مَعْدُومًا لَا مُتَأَخِّرًا أَصْلًا إِنْ الوجود البدیہی ما تحقق وجودہ واما حسیا و غیرہ وَاَنْ لَمْ یُمْکِنْ غَیْرُ حَسِیِّ بَدِیْہِیًّا فَمَا أُطْلِقَ عَلَی اسْتِزَاعِیِّ صَنِہٖ لَمْ یَشَأْ اِی قَوْلُہٗ اَنَّ الْبَدِیْہِیَّ مَا یُدْرَکُ بِنَفْسِہٖ وَالنَّظَرِیَّ مَا یُدْرَکُ بِدَلَالَةِ فَحْسِیِّ بَدِیْہِیِّ وَغَیْرِ حَسِیِّ نَظَرِیِّ فِیْقُولُ الْحَاجِبُ اِنْ لِنَظَرِیَّتِی فِی تَعْرِیْفِ النَّظَرِیِّ وَجَدْتَهُ بِعَرَضٍ دَلَالَتِی وَتَفْکِیْ کَمَا قَالُوا تَوَقَّفَ اِدْرَاکُہٗ عَلَی دَلَالَةِ وَتَفْکِیْرِ فَقَطْ

اصل ذکر کیفیت الوجود
البدیہی +

ترجمہ و آریں رو ممکن است گفته شود کہ برای ذہنی وجودی نیست یعنی مستقل نیست و اینکه گفته شود ذہنی را وجودی است یعنی غیر مستقل پس اگر بچین گفتہ شد فہمیدہ شود درون را نیست و نہ پس ہر وقت باطل نہد و آریں دانستہ شدہ اینکہ ذہنی در حال معلوم شدن خود خارجی است از انکہ این ذہنی مصادق متقدم است برای آنچه کہ در علم است کہ برای ذہنی این علم آمدہ یعنی این علم آخر کہ برای ذہنی است ازین علم آخر ذہنی مصادق متقدم واقع شدہ و آریں وجود ذہنی حاصل نیاید اگر مصادق متقدم معدوم باشد مصادق متاخر یعنی این وجود ذہنی برای حصول شئی خود موقوف بر مصادق متقدم است نہ بر مصادق متاخر پس ہر وجود مصادق متقدم حاصل نیاید بلکہ در حصول شئی با مختلج است لهذا در صورت معدوم شدن علم باشد و برکت مصادق متاخرہ او را اختیار نمی است و نہ بر موقوف است + اصل ہر آئینہ وجودی آنکہ وجودش از روی واقع بطور حسی یا غیر حسی تحقق آمدہ و اگر غیر حسی بدیہی نہا شد پس بر وجودش اثری کہ از غیر حسی است چہ گفتہ و اطلاق کردہ شود یعنی قول آنان اینکہ بدیہی آنست کہ بنفس خود ادراک شدہ باشد و نظری آنکہ بدالات ادراک شود پس حسی بدیہی است و غیر حسی نظری و تمیز دیگر عین کہ تقریف نظری اگر تو نظری نظری را بعرض دالات و تفکر ہائی یعنی موقوف بعارض شدن اینہا اورا بدیہی چنانچہ گفتہ کہ ادراکش بدالات و تفکر موقوف آمدہ و پس

اصل کیفیت بدیہی
مع تقریف تقسیم او
و اقوال دیگر ال کہ تقریف
او است و نظر بر ال
مع دلائل +

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳

هذا التعريف بذاته ^{بشيء} اعم مما قال في المتن فاذا تحقق وجود
 ما هو بائناؤه خارجا من علم فواقع بوصفه فهو في الحال بدیهی
 بل قال ما قال ففيه نكتة ای ما هو بالانتزاع في علم حكما عقليا
 الى ان يتحقق انتزاعيته ^{لا يشترک} خارجة من علم نظري فاذا تحققت
 خارجة من علم فواقع بوصفها فهو في الحال بدیهی لان منشاء
 الثبوت للنظر هو الانتزاع الحال بين المنتزع والمنتزع منه
 لا وجود المنتزع المتحقق ولكن كما تحقق فتتحقق انتزاعيته
 خارجة من علم بمجمله به بدیهی ^و وكذلك نسبة وانباء
 مثل مثلا ان الملك مفهوم انتزاعي من جهتين من مالک وملك
 فالى وان لا يتحقق خارجا من علم نظري فاذا تحققت انتزاعيته
 خارجة من علم فهو في الحال بدیهی ^{فان} مثال للنسبة والانتزاع
 والانباء كلها في الجهتين ومثلا ان فعلا لان ما مفهوم انتزاعي
 من جهة من صفته وذات

فزحمة این است ^{بشيء} تعريف وجود نظري كذات اوست - بل انك دري تعريف نظري كه گفته شد این
 نگفت كه چون وجوديكه او بائناؤه خود خارج از علم تحقق شد پس بوصف خود واقع آمد پس او في الحال
 بدیهی است - لیکن گفت آنچه گفت كه درو نكتة است یعنی آنچه كه او بائناؤه است و در علم از روی حكم
 عقلي تا آنكه انتزاعیتش خارج از علم متحقق شود نظري است و چون خارج از علم متحقق شد پس
 بوصف خود واقع آمد پس او في الحال اسے در این حال بدیهی است از آنكه منشاء ثبوت
 براسه نظر هو انتزاع است كه در میان منتزع و منتزع منه حال است یعنی فرو و آئیده -
 نه وجود منتزع متحقق - لیکن چون متحقق و ثابت شد پس ثبوت و تحقق انتزاعیتش خارج
 از علم متحقق خروج از علم او بدیهی گرداند - و همچنین است نسبت و انباء - مثلا آنكه ملك مفهوم
 انتزاعي است از جهت كه از مالک و مملوك است پس تا آنكه او خارج از علم متحقق نیاید نظري است
 و چون انتزاعیتش خارج از علم متحقق شد پس او در این حال بدیهی است - و این مثال است
 و انتزاع و انباء و بهر كه درجهتین باشد - و مثلا آنكه فعل لازم كم مفهوم انتزاعي از جهت است كه از صفت و ذات

[illegible]

* في قوله تعالى انما ارسلنا رسلنا بالبينات وانزلنا معهم الكتاب والميزان ليقولوا بالحق انما ارسلنا رسلنا بالبينات وانزلنا معهم الكتاب والميزان ليقولوا بالحق

هو ان السجیع النظری والبداهة شیء واحد ای ما هو بلا نزاع
فی علمه تجوابه انما اذا كان النظری قبل البداة فما استجبهما
هو علی الاصل العلمیات بدیهة فی حدها

اصل ذکر کیفیت تغییر
البدیهی والنظری

اصل - ان تغییر الخاج والذهنی بوصفهما مع لحاظ العلم
بوجودهما اصل - ان تغییر البدیهی والنظری
بوصفهما بالحاط وجودهما فقط وکلا المجعولین

اصل ذکر کیفیت تغییر
البدیهی والنظری

اصل - ان التجدد لا یوجد بوجود الذي ووجد
الا بوجود الذي یجد مجازا ^{مقتله ۱۲} نش
الذي مصدر لفعله ای تجدد و مجازا همیشه
باجزاء مجازی لا حقیقتا نش متمیز من تجدد الذي

اصل ذکر کیفیت التجدد

بما ص

ترجمه اینجا این توهم پیدا اند که نظری و بدیهت هر دو جمع آمده شی واحد برآمد یعنی نظری و بدیهت
شی واحد است که جمع آوردن آن نیست یعنی آنچه که اجازت تراست و علم هرگاه که در علم نظری نماید و چون
خارج از علم شد بر کسی گفتند پیش و احدا را باعتبار محل نامش بود گفتند و در خارج همان اند که در علم بود پس
جوابش همین است که چون نظری پیش از بدیهت ثابت شد فما استجبه لهما یعنی نظری و بدیهت هر دو
مضمون ایچند آنچه که او با متراع است جمع نیارود از آنکه نظری پیش از بدیهت است و این پیشی پس
در میان هر دو قاری است - و این قاعده مسلم بر بنای اصل است که علمیات در حد خود همه بدیهی هستند

اصل کیفیت تغییر خارجی و بدیهی که توصیفشان شد
در این لحاظ علم است و وجودشان

اصل - هر آینه تغییر خارج و ذهنی بوصف خود با لحاظ علم است بوجود هر دو یعنی
تغییر خارج و ذهنی بوصف این هر دو است مع لحاظ علم بوجود هر دو

اصل کیفیت تغییر بدیهی و نظری
که هم بوصف است و در این
لحاظ وجود است فقط

اصل - هر آینه تغییر بدیهی و نظری بوصف همین هر دو است فقط بلحاظ وجود
اگرچه هر دو مجهول نیند یعنی تغییر بدیهی و نظری بوصف همین هر دو است فقط بلحاظ وجود
هر دو اگرچه مجهول هر دو نیستند و لحاظ علم درین هر دو در کار نیست

اصل کیفیت تجدد
و غیره بطالب دیگر

اصل هر آینه تجدد یافته نشود بوجودی که یافته شد بگر بوجودی که متجدد میشود از روی سجد و مجازی
وجودی که یافته شد بسبب اتحاد مجازی - نه بوجودی که از راه تجدد حقیقی تجدد میشوند نه با آنکه از راه مجازی

ای وجود الزمان حال صرح بقاء تشخص حاصل نہ اندک علی
 الماہیۃ منہا ولا ہو عین نفسہا بشخص التشخص هو لغین معیار
 من غیر اعتبار عرض بآئی وجہ من زیادت علی الماہیۃ فلا
 یجدد معها او عینہ بالماہیۃ فی تجدّد معها فالنجدد
 بمثل فانی حق لا یعود فانی عن محل و آن لم یست
 ای ان لم یکن التجدد بمثل فانی و هو یستلزم عدلاً سابقاً
 حقاً و کان عود الفانی عن المحل من بقاء غیر محتاج فی
 مستقر بشخص المحرور متعلق ثابت خبر المبتدء فجزاء
 الشرط من فنی جهة الموجود شرك افعال و فی جهة
 الموجد تعطل و هذا باطل

ترجمہ وجود زمان حال ازینجا است۔ و آنجاالت مع بقا تشخص حاصل کہ ازماہیت
 است و اندربرماہیت است۔ و دہ این تشخص عین نفس ماہیت است یعنی حادث را در میان عین و نفس
 و لاحق کہ بریں ہر و بجا دہ آگہی حاصل آید حالتی است فرارکنندہ کہ گاہی اورا قرار نیست و ہمیں حالت وجود
 زمان حال است باوجود آنجاالت تشخص اوباقی ماند و این تشخص عین نفس ماہیت نیست بلکہ زاید برماہیت
 است حالانکہ ازماہیت حاصل است۔ و این تشخص کہ اولتین معین است کہ معین از غیر اعتبار عرض یک
 وجہی آمدہ یعنی تشخص تعین معین است حالانکہ آن معین از غیر اعتبار عرض ہیج وجہی معین آمدہ
 است ای در لغتین خود آن معین ہیج وجہی اعتبار عرض ندارد۔ این تشخص یا از زیادت است برماہیت
 پس با ماہیت متجدد نشود یا از عینیت است با ماہیت پس با ماہیت متجدد باید۔ پس متجدد کہ بمثل فانی است
 حق است نہ یعود فانی از محل یعنی متجدد بہ متجدد کہ کچھ شئی فانی یا شر حق است نہ ایکہ متجدد یعود فانی یا شر
 بعد فاشان شرفانی خود کرد و متجدد یعود فانی شد این لغو است ہرگز راست نیاید و حق نباشد۔ و اگر بریں
 متجدد بمثل فانی نیست حق نباشد حالانکہ او عدم سابق را مستلزم است بولوش خواہ بلکہ عود فانی باشد از محل یعنی
 ہجہ کہ از محل فنا شدہ عود کرد پس فانی از محل عود کرد و بضرورت بقا کو غیر محتاج ماہیت درستقر باشد یعنی در قرار گاہا
 ثابت آید کہ محتاج کہی نباشد۔ پس در جہت موجود یعنی مخلوق شرک افعال پدید آید و در جہت ہو جد یعنی خالق
 کہ نہ آورندہ مخلوق است تعطل و نماید یعنی بیکار ماندن و این بقاے غیر محتاج درستقر باطل است

تعریف تشخص من فانی و

بقاے او و اقسام او

و حقیقت متجدد بمثل فانی

و نفی یعود و بقاے غیر

محتاج مع دلائل بسیطہ

چند اسماء و جملاتی که در این کتاب آمده است و به شرح آن

۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or name, located at the bottom of the page.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय
 श्रीमद्भगवद्गीता

لان التجدد واقع فی نفس المتجدد لا من حیث انتقال من المكان والزمان والقیام فیہما ولزم البقاء غیر محتاج لعدم التجدد فی نفسہا ^و التجدد باطل ^ش ان تقرض انتقال المكان والزمان والقیام فیہما فالجديد الذي انما لا يقع الا فی نفس المتجدد باطل ^و ليس المحل للحل ^ش ولو من ما قامت به او ما قامت فیہ لان المحل متجدد وليس له محل اخر لقیام ما فنی ^و وان العلم بالمعلوم فی حده ان انتقال منه فعاد الیه فكيف فی علم المعلوم الذي لا یفک عنه ^و لو لا الجهل فی حد من الانتقال الی العود ^ش ان معطوف علی ان مجرور اللام علة نفي عود فانی ومن الابتداء الانتقال والی لغاية العود ^و فالدهر موجود واقعا فی زمان حال واقعا ^ش لان التجدد لا يقع الا فی وجود واقعا فی زمان حال

ترجمہ اگر کہ تجدد واقع است بنفس متجددہ از حیث انتقال از مکان و زمان و نہ از حیث قیام درین پردہ است۔ و بقای غیر محتاج بسبب عدم تجدد بنفس مابیت لازم آید۔ و تجدد باطل شود یا اینکه انتقال مکان و زمان و قیام درین پردہ فرض کرده شود پس تجددی کہ او جز این نیست کہ واقع نشود مگر بنفس متجدد باطل است۔ و اگر محل محل نیست اگر چه از ما قامت به یا از ما قامت فیہ باشند از آنکہ ہر آئینہ محل متجدد است و برای او محل دیگر نیست بسبب قیام ما فنی یعنی محل تجدد را محلی دیگر نیست از آنکہ قیام بجزئی است کہ فانی شدہ در تجدد خود۔ این اول دلیل از مصنف بر آن نفي عود فانی از محل۔ و ہر آئینہ نفي بقا در محل از محل کہ سابق در شرح عبارت عربی بدو اشارت فتنہ از الفاظ تحلیل نفي عود فانی الخ و در ترجمہ ہندسہ اینجا اورا با تمام رسانید۔

دو کین دوم بطور عطف از اینجا در بیان آورد چنانچہ گفت۔ و ازینکہ ہر آئینہ علم بہ معلوم در حد خود است اگر از او منتقل شدہ باز سوئی او عود کرد پس چگونہ این انتقال و عود است در علم معلومی کہ از معلوم الفاظک نمی پذیرد یعنی جدائی نمی یابد اگر چه در حدی کہ از انتقال تا عود است جہل نیست پس این دہر است کہ موجود واقع است در زمان حال کہ واقع است او از آنکہ تجدد واقع نمی شود مگر در موجود واقع در زمان حال +

بنا بر آنکہ محل را محلی نیست +

دلیل دوم نفي عود فانی و بقای غیر محتاج بہ وجود ہر باطل برائے دہرہ +

۴۰۰

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم منارة للهدى

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَأَعْلَمَ أَنَّ النِّسْخَ يَتَنَاوَلُ بِخَيْرِ مِثْلِهَا أَوْ مِثْلِهَا لَا شَيْءَ أَحْكَمُ تَنَاوُلَ هَرِ الْجَدِّ إِلَّا بِصِدِّ مِثْلِهَا فَقَطْ فَبَخِيرَ مِنْهَا وَالْقَدِيرُ هُنَا يَدْفَعُ لِبَسِّ عَجَزٍ فِي خَلْقِ الْعُودِ شَيْءٌ يَتَخَلَّقُ بِلِبْسٍ هَرِ كَمَا قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لِبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ هُمْ يَرْجِعُ إِلَى مَشْخَصَاتٍ مَوْجُودَةٍ بَعْدَ فَا فِي وَفِي لِبْسٍ أَى التَّبَاسِ بِالْعَانِي بِتَجْدِيدِ مِثْلِهِ ذُنَا وَعَرَضًا أَوْ فِي لِبَاسٍ أُخْرَ قَبْلُ لَتَرْفِي أَوْ هُمْ إِلَى الْكَفَارِ وَفِي لِبْسٍ أَى فِي شَيْءٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ أَى خَلْقٍ يَوْمَ الْبَعْثِ قَبْلُ لَا ضَرَابَ عَلَى قَوْلِ الْعَدَمِ فَار

ترجمہ
تفسیر
ما نَسَخَ مَا نَسَخَ

مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (در سورہ بقرہ رکع ۱۳) یعنی چوں کہ آیتوں نسخ و موقوف کنیم یا اور فراموش گردانیم بهتر از او یا مثل او می آید یا برسانیم یا انداختنی که هر آینه خداوند برتر بر همه چیز قادر و بزرگ است - پس بدانکه هر آینه نسخ و موقوف و شال شود بخیر مِثْلِهَا أَوْ مِثْلَهَا را یعنی به بهتر از او یا مثل او - نه تجدید که فراموش کرد و شال نمیشود مگر صادق شود فقط مِثْلِهَا را یعنی تجدید بمثل است و بس - و لفظ بَخِيرَ مِثْلِهَا و لفظ قَدِيرٌ اینجا لبس عجز در خلق مجدد و عجز را دفع و دور میکند یعنی التباس و شک عجز در خلق مجدد یعنی نو آمده که از عجز و پیدای شدن از پس هر دو الفاظ دفع میشود چنانچه فرمود خداوند سبحان (در سورہ ف رکع ۱) أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لِبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ یعنی آیا پس مانده شدیم با فرمایش اول - نخین نیست - بلکه ایشان از آفرینش نو در لبس یعنی شک افتادند - اینجا ضمیر هم سوئی شخصاً از میگرد که بعد فانی موجود آمده - و مراد از فی لبس التباس است بقانی بسبب تجدید بمثل او که از رو ذات و عرض است - یا مراد به فی لبس فی لباس آخر است یعنی در لباس دیگر است و لفظ بَلْ برای ترقی است - حاصل اینکه مانده شدیم از خلق اول بلکه این شخصاً موجوده که بعد فانی از خلق جدید مانده در لباس دیگر اند - یا این شخصات موجوده بعد فانی اول بسبب تجدید مثل خود در التباس و شک اند بقانی که آیا فانی شده اند یا نه - یا ضمیر هم راجع کفار است - و به فی لبس مراد فی شایستگی خلق مجدد است یعنی خلق یوم البعث - و بَلْ برای ترقی است است یعنی روگردانیدن از قول کفار - حاصل اینکه مانده شدیم از خلق اول بلکه کفار در شک و شبه مانده اند از حق

تفسیر
أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ

و بهر پند و اندرز که از این کتاب بخواند و در حق او عمل کند و در حق دیگران...

و بهر پند و اندرز که از این کتاب بخواند و در حق او عمل کند و در حق دیگران...

و بهر پند و اندرز که از این کتاب بخواند و در حق او عمل کند و در حق دیگران... و بهر پند و اندرز که از این کتاب بخواند و در حق او عمل کند و در حق دیگران...

و بهر پند و اندرز که از این کتاب بخواند و در حق او عمل کند و در حق دیگران...

و بهر پند و اندرز که از این کتاب بخواند و در حق او عمل کند و در حق دیگران...

و بهر پند و اندرز که از این کتاب بخواند و در حق او عمل کند و در حق دیگران... و بهر پند و اندرز که از این کتاب بخواند و در حق او عمل کند و در حق دیگران...

و بهر پند و اندرز که از این کتاب بخواند و در حق او عمل کند و در حق دیگران...

ش لا نهما ان تغايرتا حقیقتاً فالافتاد بينهما مجازاً فكيف المتغاير
 في حد هما يتحدان حقیقتاً یا رب الا مجازاً بوصف جامع هر دو
 حقیقه واحد لا تقتضي التغاير والافتاد في حدها فكيف هي دائرة
 فيما به الامتياز وهو التغاير وفي ما به الافتاد وهو في شیین
 یا رب واما اشتراك العارضین فالعارضان اما بقیام حقیقی
 واما بقیام مجازی علی حقیقه او حقیقتین فيما منع اشتراك
 الحقیقتین من منع الافتاد ومن دونه ان یکن العارضان في
 ماهیه قديمه فلزم حدوهما بتغیرهما عن حد هما فرضاً
 باطلاً ^{بما لا یغیر} لان الاشتراك یغیرهما عن حد هما الذي یمتاز
 به وهما لا یغیران ^{بما لا یغیر} وان یكونا في ماهیه حاد ^{بما لا یغیر} ش
 منقضاء لا یبطلهما حتی یستحیلا وما ترى مستحیلاً
 ش كما فی قوله تعالى

ترجمه

اذا که هر دو اگر متغایر بحقیقت اند پس افتاد در میان هر دو بطور مجاز است - پس می پروردگار من
 دو متغایر در حد خود با از دو که حقیقت چگونه متغیر شوند مگر بطور مجاز بوصف جامع متغایر - و حقیقت واحد
 تغایر و افتاد هر دو را در حد خود نمیخوانیم پس اگر پس او در چیزی که امتیاز بدو است و او تغایر است و
 در آنچه که افتاد بدو است و این در دو چیز باشد چگونه داور شود یعنی این حقیقت واحد در تغایر و افتاد با دو
 چنین امتیاز و بعد شیین موجودین چگونه داور باشد - ولیکن اشتراك عارضین پس این هر دو عارضان
 یا بقیام حقیقی و یا بقیام مجازی بر حقیقت یا حقیقتین عارض شده اند - پس با آنچه اشتراك حقیقتین مجموع
 است اشتراك عارضین ممکن آمده مگر مجازاً - و از سوا او اگر این هر دو عارض در ماهیت قدیمه باشند پس
 به تغیر هر دو از حد خود با بطور فرض باطل حدوشت ماهیت قدیمه لازم شود از آنکه اشتراك تغیر میابد هر دو
 عارض را از حد آن هر دو که بدو و ممتاز اند حال آنکه این هر دو عارض متغیر نمی شوند - و اگر این هر دو
 عارض در ماهیت حادثه باشند پس فنا میباشند یعنی هر دو را تا آنکه استحال یا بند یعنی هر دو از حال بگردند
 آنچه لومی بینی مستحیل یعنی گردیده از حال او شخص اند بر ماهیت است - چنانچه در قول و نقلی است (در سوره
 مومن رکوع ۱)

[illegible]

جہاں سے اس وقت کے لوگ آئے تھے وہاں سے آئے تھے۔

[illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

وَعَلَى الْقَائِلِ أَنْ يَأْتِيَ عَلَيْهِمَا بَدَلِيلٌ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي عَنْ الْحَقِّ
شَيْئًا. **أَصْلُ** - أَنَّ الْبَرَزَخَ فِي الْمَتَغَايِرِينَ تَغَايِرُهُمَا فَهُوَ
وصف مانع في نفسها لا الثالث بينهما مستجمع بوصفها
والدليل عليه لفظاً وجود المتغايرين ومعناً مفهوماً وهذا البرزخ
حقيقي ولا يحتاج إلى غيرها للفرق والمعرفة وإن يكن ثالثاً بينهما
مستجمعاً بوصفها كقولهم لا مستجمع المتغايرين في وجه
التغاير وهو مانع فلا يمكن أن يكون عين الآخر شئاً من التغاير الآخر
هم فلما كان التغاير باهية عينها فلا يمكن عينتها بوصف التغاير
الآخر انتهى وإن يكن ثالثاً بينهما مستجمعاً بوصفها على وجه مجهول
بقياهما الحقيقي به أو المجازي فالوجود مستجمع المتغايرين في نفسه
ومتغاير المتغايرين غائبة فلزم برزخ بينهما مستجمع لتغايرهما
فكان التسلسل والدور.

ترجمه و برگزیده است اینکه بر فنانی محل و استحاله هر دو دلیل آورد - **وَاللَّطَّنُ** که یعنی **من الخشب شینا** (در مورد پنجم که ۲۶) یعنی **دهر آینه نطن** از خن و راستی پنج به نیاز نمیکند که در سندی اورا انگل کام نام او **و حیجک** است
پس کچر اصل بر آینه پنج و متغایرین تغایر هر دو متغایرین است و آن تغایر حسی است - مانع که نفس آن بر دو ویرست ثالث
است در میان هر دو که وصف آن هر دو را مستخرج یعنی گرد آرنده باشد - و دلیل بر دوز و وی لفظ وجود هر دو متغایر
است دوز و وی معنی مفهوم او - و این بر پنج حقیقی است و این برای فرق و معرفت سوئی غیر آن هر دو متغایر
نباشد - و اگر این بر پنج در میان هر دو ثالث باشد همچو قول شال مستخرج بوصف هر دو - پس قول شال اینکه
دو وجه تغایر این ثالث هر دو متغایر را مستخرج نیست که تغایر مانع است پس ممکن نیست که تغایر عین تغایر
دیگر باشد - و هر گاه که تغایر با همیت عین با همیت باشد پس عینیت او بوصف تغایر دیگر ممکن نباشد یعنی
وصفیکه همان تغایر است چون عین با همیت یکی باشد پس ممکن نباشد که عینیت با همیت وصف تغایر دیگر باشد
او چون تغایر عین با همیت با پس نمیتواند که عینیت با همیت که تغایر است و وصف تغایر دیگر گرد و نهی - و اگر
این پنج در میان هر دو متغایر ثالث است مستخرج بوصف هر دو و وجه مجهول بقیام حقیقی هر دو ثالث یا بقیام
محازی - پس این ثالث وجودی است که مستخرج تغایرین است و نفس خود و هم متغایر متغایرین است که هر دو

اسل ذکر کیفیت
البرزخ

و در کوفتۀ هرنج حقیقی که نقاش کار فرین بر پشت سر مویع نشان میدهد و بر سر بخاری و ستونی که وجود بسیار منظره منتظر رخ از نقاش برین میجوید اگر فرین و دهقان است و علم و صنعتی مثل فرین را این بر سر بخاری مثل است

بگیریم و بچود جمع آمد پس در میان هر دو مقابر کبریا ایستاد و بر سر می دیگر از نام خود که در سجده آنرا
 به گفتن عزت خدای تعالی گفت و در مقابر کبریا ایستاد و بر سر می دیگر از نام خود که در سجده آنرا


و هو علم مستجمع مثال الطرفين فالمثالان لا يتحدان فيما يتأزكان
 به الا بجانزاوش المثال هو الواحد لا يوافق لمصدر ايتين
 متقدمين لعلم الا لمصدر اتي متقدم ومتأخر لصنع بتوات
 مجازي بجامعية لا حقيقي بمانعية ولا يساويان في حد هبها
 ان كانا ماهية واحدة فلزم الدوران بان الماهية شش الالف
 واللام للعهد الذهني صر كانت ماخذ وجود الشبه فالشبهه
 شش الالف واللام للعهد الذهني صر كان ماخذ وجودها
 ومثال الذي لصنع ليحتاج الى مثال الذي لعلم وفي المثال
 برزخ حقيقي كما ذكر ولطافة المقاصد في البحث لا يدرك الا
 اللطيف اصل ان المنع ليس بخصوصيته على تعميم مسلم
 في وجه الاشتراك لان الممنوع منه فكيف شش اي فكيف
 المنع على المسلم الا في وجه غير مشترك

اصل ذكر كيفية المنع

ترجمه و او علم است متجمع مثال طرفین پس این هر دو مثال در اینجا که بدو شناخته شوند
 هر دو متحد نشوند مگر مجازاً - و این مثال واحد موافق نمیشود برائے هر دو مصداق که برای علم هر دو متقدم
 اند مگر موافق برائے مصداق متقدم و متأخر که برای صنع است بتواتر مجازی که بجامعیت است
 بتواتر حقیقی که بمانعیت هست - و هر دو مصداق متقدم و متأخر در حد خود مساوی نباشند
 و اگر هر دو مصداق مذکوره ماهیت واحد باشند پس دور لازم آید باینطور که این ماهیت
 معهود ذهنی ماخذ وجودش باشد و این شبهه که برای معهود ذهنی است ماخذ وجود
 او نباشد - و ماخذ مثالی که برائے صنع است برآینه محتاج سوئے مثالی شود که برای علم است
 و درین هر دو مثال برزخ حقیقی است چنانچه مذکور آمد - و لطافت مقاصد که درین بحث
 است ادراک کنند مگر لطیف

اصل کیفیت برزخ تعمیم مسلم از خصوصیتش
 در وجه اشتراک

اصل برآینه منع نیست بخصوصیتش بر تعمیم مسلم در وجه اشتراک که تعمیم مسلم است برین مسلم
 از خصوصیتش منع نیاید از آنکه ممنوع از و است که مسلم است یعنی مسلم است که منع از و
 ممنوع است مگر در وجه مشترک یعنی در وجهیکه اشتراک نباشد

[illegible]

۱۵۱

والمستثنى شامل للوجه الاستثنائي فثبت وجود
 الاستثناء بالضم للمعنى المذكور وتفسير المستثنى
 منه والمستثنى بالفتح خلاف ضروريات وأن لفظة الاستثناء
 باهمل معناه فلا استثناء يفيد الحصر وتحقيق لما فيه من اثبات لا من نفي
 اذ ليس الحصر والتحقيق الا في وجود
 مثلاً جاء في نريدن العالم
 الا عمرون الباهل
 وعكسه

ترجمه: مستثنیٰ ہر دو رافق دارند لیکن نہ بنا بر وجه استثنائی یعنی لفظی شامل ہر دو پر وجه استثنائی
 نہ ہوتا ہے۔ پس ضمیر استثنائی ہر فعل و در وصف شامل باشد کہ قیام وصف بظاہر فی
 باشد و با مفعول بطور مجاز لفظی و ضمیر استثنائی و وصف استثنائی منہ ہر دو از فاعل مفعول۔ و در واقع
 در جمیع باشد برای ہر دو شامل ہر دو باشد ہر دو ضمیر استثنائی۔ پس لفظی و ضمیر استثنائی را برای معنی مذکور لفظی
 ضروری و ضمیر استثنائی منہ و مستثنیٰ بخلاف ضروری است یعنی ہر دو جملہ استثنائی متغایر کہ اگر باشند کہ
 در ان متغایرت و ضمیر استثنائی را معنی خدا از اول ضروری باشد مستثنیٰ منہ و مستثنیٰ را درین متغایرت معنی خدا
 باہر کہ ضروری است۔ و اگر چنین باشد کہ گفته شد در وجه متغایرت بالضم و بالخلاف ضروری پس استثنائی
 باطل شود و بعین جمیع گردد۔ و این استثنائی برای آنچه کہ در ازا اثبات است حصر تحقیق را قائمہ دہندہ کہ
 نفی است نیز کہ حصر و تحقیق نیست مگر موجود۔ پس استثنائی در جملہ مثبتہ ہر کہندہ و اورا تحقق گردانندہ
 منفی را از انکہ ہمہ تحقیق در ثابت موجود آید نہ در نفی کہ او غیر موجود است۔ مثلاً جاء فی منہ بابل
 العالم الا عمرون الباهل یعنی نريدن عالم است نردم امر مگر عمرون کہ باہل است نیاورد۔ و عکس از چوں
 جاء فی عمرون الباهل الا نريدن العالم یعنی عمرون کہ باہل است نردم نیاورد مگر نريدن کہ عالم است بیاورد
 استثنائی و استثنائی را در صورت انفراد نسبتی منہ و مستثنیٰ متغایر کہ مثالش گہ نیست۔ و در انفضال
 و انقطاع فریقین مذکورین منفعتی و تنفیض چوں در انفضال مثلاً جاء فی القوم الا نريدن القوم یعنی قوم نردم
 الا نريدن القوم کہ در جنسیت قوم و کار انفضال است کہ از جنس نیند و باہم فضل دارند۔ و در انقطاع چوں لا یملکون
 انفسا عت الا من اتخذه عندا الرحمن عیلاً یعنی با اختیار ندارند خواستن کس را مگر با اختیار دار و کسی کہ
 استوار گرفت از رحمت کندہ عالمیان بیان۔ کہ تفصیلش در تفسیر این آیت است۔ اما چوں از جنسیت قوم مذکور

[illegible]

اصل ذکر کتبہ الہیہ

قله ان يتغاير المستدرك منه من المستدرك فيذكر وجوده
 الاستدراك والمستدرك والمستدرك منه وجوباً بعدم دلالة
 عليهم بتغايرهم بشئ مثلاً جاء في زيد لكن عمر اذهب الى
 خالد هو اوله يتغاير بشئ المستدرك منه هو فقد يحذف
 جوازاً فصاحته بوجود الدلالة عليه بتوحد شئ ما
 جاء في زيد لكن ذهب الى عمرو ولكنه ذهب الى عمر وقد
 يحذف وجه الاستدراك العام بشئ الذي ما يستقيم
 المعنى به هو في الجملة المستدرك وجوباً فصاحته وبلاغة
 لتوسعه بشئ مثلاً ما زيد الا عالم هو وان كان تغاير وجهه
 الاستدراك بالضد للمعنى المذكور فله ان لم يتغاير المستدرك
 منه من المستدرك

توضيح ليس ادراك مستدرك منه از مستدرك متغاير باشد و در صورت واجب است که وجه
 استدراك و مستدرك منه هر شئ مذکور آید که بسبب تغايرت مثال دالات برین همه مانده
 چون زید نزد آمد لکن عمرو سوئی خالد رفت - یا مستدرك منه متغایر نباشد و در صورت جائز است که
 روی فصاحت گاهی آن حذف کرده شود که بوجه یگانگی و توحدش دالات بر وجود است چون
 زید نزد نیامد لکن سوئی عمرو رفت - اینجا ویر که مستدرك منه است در جمله ثانی بوجه اتحاد محذوف
 شد - و هم جائز است که ضمیر بجایش آورده مذکور گردد چون زید نزد نیامد لکن او سوئی
 عمرو رفت - و حضرت مصنف هر دو امثال مذکور را در عبارت شرح کتاب یکجا جمع آورده
 همچنین فرمود مثلاً ما جاء في زيد لکن ذهب الى عمرو ولكنه ذهب الى عمر وقد
 و لیکن سوئی عمرو رفت و لیکن او رفت الخ - و گاهی وجه استدراك که عام باشد چنانکه معنی بدو است
 آید و قیام برین در جمله مستدرك که از روی فصاحت و بلاغت واجب است که برای توضیح وجه استدراك
 حذف گردد چون زید نیست مگر عالم اینجا وجه استدراك در جمله اولی مستدرك - و در جمله ثانی مستدرك منه
 هر دو محذوف است یعنی مستدرك منه بوجه توحد - و وجه استدراك بسبب عموم معنی مستقیمه یا و که اصلش چنین
 بادیر جلال الا در عالم یعنی زید جلال نیست لیکن زید عالم است - و اینجا در وجه استدراك تغایر الجلال است
 و مستدرك منه محذوف و اگر تغایر وجه استدراك بر مقتضی مذکور باشد یعنی وجه استدراك زید و جمله

توضیح اینست که وجه استدراك و مستدرك منه هر شئ مذکور آید که بسبب تغايرت مثال دالات برین همه مانده

[illegible][illegible]

وان له يتغايرو وجهه الاستدراك للمعنى المذكور من جهة
الا استينافا لمقصدا اخرا الذي يذكروا له يذكرون شي وجهه
الاستدراك هو وجود الدلالة عليه بعدم التغاير
فصاحته جوارها مثل مثلا لو شئت لضررتكم لكن
لا كما امكرو لو شئت لضررتكم لانه اذ فيكم زيدا
ما ضررتكم لا كما امكروا ان فيكم زيدا

اصل - ان في المفضل والمفضل عليه تغايرو
حقيقيا واتحادا حجازيا **ن** كما نريد اعلم من عمرو
هو قد يحدف المفضل عليه للتوسيع
ن كما الله اكبر هو والا فبطلا

ترجيها واگرچه استدراك براي معنی مذکور متغایر نیست پس مهمل است مگر بطور جمله استینافا
یعنی جمله نو برای مضمون دیگر ذکر کرده شود و وجه استدراك در صورت جائز است که براس
فصاحت نیاید که سبب متغایر نبودن و از منزه شدن دلالت بر وجود دست چپ اگر خواستی
بر اینکه زدی شمارا لکن برای اکر ام شما - و اگر خواستی البته زدی لکن برای آنکه زید در میان شما هست
یعنی من شمارا نزوم برای اکر ام شما - و برای اینکه زید در میان شما هست - این آخر جمله های مستأنف
اند که در هر دو مثال مذکور به حدوت وجه استدراك بنا بر نحو حدش بالا جمال آمده بودند با وجود تغایر
وجه استدراك هر دو جمله مستند به بنا بر استیناف بمقصود آخر رفع اجمالش بخوده راست آوردن
در نه اجمال ظاهر به **اصل** - هر آینه در مفضل و مفضل علیه یعنی فضیلت داده شده
و آنگاه بر فضیلت داده شود - تغایر حقیقی و اتحاد مجازی است چنانچه نمادیم احکام من عمرو یعنی
دیر از عمرو و انا قناست - پس زید و عمر که اول مفضل و دوم مفضل علیه است تغایر حقیقی و در
ظاهر است و در جنسیت با یکدیگر اتحاد مجازی است - و گاهی مفضل علیه بنا بر توسع حذف کرده شود
چنانچه الله اکبر یعنی خدا از همه بزرگتر است - اینجا مفضل علیه محذوف شده توسع آورد - و در نه در
عدم تفسیر توسع اجمال هر دو آید یعنی مفضل و مفضل علیه چرا که مفهوم تفصیل که متوقف است بر تقابل
است از حدوت یکی تقابل نمائند و توقف مفهوم تفصیل بر و پس از مفضل باشد نه مفضل علیه -
و این درست نه آید مگر در گرفتن توسع در صورت حذف مفضل علیه *

اصل ذکر کیفیت المفضل و المفضل علیه

اصل کیفیت مفضل و مفضل علیه و اتحاد
با یکدیگر و افاد در حدوت مفضل علیه *

[illegible][illegible][illegible]

وہم کہتے ہیں
اس کی کیفیت
جو اراکہ جانی
ایک لکھ چوبیس
اگر دیکھی ہو

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

سید احمد علی

۱۰۰
 ۱۰۱

۱۲۱
اضل ذکر بنیتہ المستصر و انشا کہ یہ ہے

اصل بر آن الذات لا تبحث بنفسها لمفهوميتها بالوجدان
 علما بالضرورة الابعوار عنها فلا تتبع الابعوار عنها وهكذا
 العوارض لا تتبع بنفسها الا بما قامت به لانها لا تقوم الا بما هيته
 والعرض على العرض ممنوع وان اقرها هيته فالعرض مفقود وان
 وجد فاما نقول - اصل ان التعميم لا يقع في الذات نفسها الا
 في اختصاصها بوجه جائز نشي هي ليست بضرورية فيجب
 سلبها من اوجبه نشي هي كانت ضرورية فلا يجوز سلبها هم
 اصل ان التبیین يقع من العوارض لا من الذات فمن
 عوارض جائز نشي هي ليست بضرورية فيجب سلبها من
 الابعام في وجه مخصوص ومن واجبه نشي هي كانت ضرورية
 فلا يجوز سلبها من رفع الجمل عن وجه مخصوص

در بحث
 سبب

اصل که کیفیت
 التعميم

اصل که
 کیفیت التبیین

اصل که
 کیفیت که از
 بنفس خود بحث نماید
 مگر بعوارض هم دلایل

ترجمه - اصل - بر آن ذات بنفس خود بحث نمیکرد و شود از آنکه مفهوم نیست یعنی ذات
 شدن و فهمیدن ذات بوجدان است بطور علم ضروری از آنکه وجدان بعلم است پس ضروری است
 که ذات را بعلم دریا بد مگر ذات بحث کرده شود بعوارض خود - پس ذات تتبع کرده نشود مگر بعوارض خود
 و چنین عوارض بنفس خود تابع و پیرو نمی شود مگر به صاقامت به یعنی پیروی که با و قائم اند از آنکه
 عوارض قیام نمی یابند مگر با هیئت - و هر آنکه عرض بر عرض ممنوع است - و اگر با هیئت اقرار کرده شود
 پس بر عرض مفقود و کم است - و اگر یافته شود پس انجیز است که ماسیکوئیم یعنی ما هیئت ۴

اصل که
 کیفیت تبیین که در ذات نفس
 ذات واقع و گردد مگر با اختصاص
 او بوجه جائز یا واجبه بخود
 سلب و عدم سلب ۴

اصل بر آن هیئت تعمیم در ذات واقع نمی شود نفس ذات مگر در اختصاص اولی و
 جائزه یعنی تعمیم در ذات نفس ذات واقع نگردد مگر این تعمیم در ذات واقع گردد در خاص شدن
 او از وجه جائزه ۲ که نیستند ضروری پس سلبش جائز است یا از وجه واجبه آنکه ضروری
 هستند پس سلبش جائز نیست ۴

اصل که
 کیفیت تبیین میان کردن از عوارض واقع شود از ذات پس یا واقع شود از عوارض جائزه آنکه
 ضروری نیستند و سلبش جائز باشد این تبیین مذکور بر آنکه ایها هم یعنی برداشتن شک و پیچیدگی است در وجه
 از واجبه بر آنکه ضروری نیستند و سلبش جائز باشد این تبیین از عوارض واقع بر آنکه جمل است از وجه
 واجبه است و وجه فوجیه سلبش
 است با کمترین

اصل بر آن تبیین یعنی میان کردن از عوارض واقع شود از ذات پس یا واقع شود از عوارض جائزه آنکه
 ضروری نیستند و سلبش جائز باشد این تبیین مذکور بر آنکه ایها هم یعنی برداشتن شک و پیچیدگی است در وجه
 از واجبه بر آنکه ضروری نیستند و سلبش جائز باشد این تبیین از عوارض واقع بر آنکه جمل است از وجه
 واجبه است و وجه فوجیه سلبش
 است با کمترین

مكتبة
الشيخ
الشيخ
الشيخ

مکان مایہ مفہوم جزئیہ لہ موجود حکمیاً شی ای غیر
موجود متفرضاً بالوجود ہر غیر ضروری فی حدہ تبعاً بوجود
مایہ مفہوم کل ان لم یکن امکان جواز وجودہ مختلفاً
وہو افراد حکمیۃ وآن کان مایہ مفہوم جزئیہ موجوداً
حقیقتاً ضروریاً فی حدہ وہو افراد حقیقیۃ فکان مایہ
مفہوم کل موجوداً حکمیاً شی ای غیر موجود متفرضاً
بالوجود ہر غیر ضروری فی حدہ تبعاً بوجود مفہوم جزئیہ
ان لم یکن امکان جواز وجودہ مختلفاً وہو واحد حکمی فان لم یکن
التبع لا متنازع الوجود الحکمی فالتوقف شی الفاء لتقید المعنی
على التبع والتجاء لشرط مقداری اذ لم یکن التبع بافتناع الوجود الحکمی
بطل بعضہما فلم یکن التوقف بینہما المتوقف علی وجودہما بطل
مفہوم کل وجزء لعدم وجود بعضہما لعدم التبع ولعدم وجوبہما لعدم التو

ترجمہ پس ایچہ کہ باو مفہوم جزر است برای ایچہ کہ باو مفہوم کل است موجود حکمی غیر ضروری باشد
در حد خود بطور تبع بوجود ایچہ کہ مفہوم کل باو است از آنکہ موجود حکمی تبع باشد موجود حقیقی را۔ اگر امکان جواز
وجود موجود حکمی متبع نباشد و آن موجود حکمی افراد حکمیہ است یعنی افراد اند غیر موجودی کہ بوجود فرض
کرده شدہ اند و اگر ایچہ کہ باو مفہوم جزر است موجود حقیقی ضروری در حد خود باشد حالانکہ او افراد حقیقیہ
از او مفہوم کل پس ایچہ کہ باو مفہوم کل است موجود حکمی باشد یعنی غیر موجودی کہ بوجود فرض کردہ
کہ غیر ضروری است در حد خود کہ حکمی است۔ بطور تبع بوجود ایچہ کہ مفہوم جزر باو است
اگر امکان جواز وجود او متبع نباشد و آن موجود حکمی واحد حکمی است۔ پس اگر بنا بر التنازع وجود حکمی این
تبع کہ یکی را ب دیگر سے است نہ باشد بعضی ہر دو باطل گردند پس توقف کہ متوقف است ہر دو ہر دو
در میان ہر دو یکی را ب دیگر بنماید۔ و بدون توقف مفہوم کل و جزر باطل گردند از آنکہ بسبب
عدم تبع۔ وجود بعض ہر دو مفہوم مفہوم عدم توقف وجود ہر دو مفہوم
شود۔ یعنی بسبب امتناع وجود حکمی متبع نہ اند و از ال ہر دو بعض باطل شود پس این توقف کہ در بیان
ہر دو است کہ یکی ب دیگر متوقف است نہ باشد و بسبب نبودن این توقف وجود ہر دو مفہوم کل و غیر

تذکرۃ الحق

۲۵
اصل ذکر کیفیت
مفهوم عین

اصل ان مفهوم جنس شش ثابت مافراد حقیقیه
شش ای لها وجود واقع متقابله موصوفه
بعینه منطبقه توصفا عارضیا بوصف بمعنی مصاد
جعلی و اصلي منبی علیه بها یكون اتحاد مجازی
بینهما فلا یفرق شش ای لا یتبث مفهوم جنس بفرای
واحد مرفا لا اتحاد المجازی شرط مثبت مفهوم جنس
فمغايرت مجازیة فی افراد مجازیة شش ای مآلها وجود
واقع لا تحقق افرا دية حقیقیة فبطل مفهوم جنس حقیقی
الاجزاء فافراد الوصف المقيدة بافراد موصوفة به توصفا
عارضیا موصوفة توصفا ذاتیا جنس ایضا

ترجمه | فصل بر آئینه مفهوم جنس که ثابت است با افراد حقیقیه یعنی افراد ص که برای آنها وجود واقع است و آن افراد حقیقیه متقابل یعنی متقابل بهرگز باشند و توصیف لعینیت منطبقه یا غیر منطبقه بطور تو صیف عارضی بوصفی باشد یعنی این موصوف شدن افراد بطور عارضی بوصفی باشد که معنی مصدر جعلی یا اصلی است که بر معنی بآل افراد حقیقیه آگهی می شود و این مفهوم جنس در میان افراد اتحادی مجازی باشد پس مفهوم جنس از فرد واحد ثابت نمی شود - هر آید آنکه مفهوم جنس که ثابت با افراد حقیقیه می باشد یعنی ازاں افراد که وجود آنها واقع باشد از فرد واحد و اتحادی است مجازی در میان همان افراد که آنها با هم تقابل دارند و اینکه لعینیت منطبقه یا غیر منطبقه بطور عارضی وصف شده موصوف بوصفی باشد که معنی مصدر جعلی آید یا اصلی که اینبار آگهی بر آل مصدر با افراد حاصل شود - پس این اتحاد مجازی شرط مثبت یعنی ثابت کننده آمد برای مفهوم جنس - و مغایرت مجازی در افراد مجازی یعنی افرادیکه آنها را وجود واقع نیست افرادیت حقیقیه مستحق و ثابت نکند پس مفهوم جنس حقیقتاً باطل گردد و لکن مجازاً - و آثار وصفیه مقید با افرادی است که موصوف بر آل وصف از راه تو صیف عارضی اند یعنی بطور شدن عارضی آل افراد و وصف مقید که موصوف از راه تو صیف ذاتی یعنی بطور وصف شدن ذاتی آنهم از جنس از راه یعنی چنانکه افراد بوصفی از راه تو صیف عارضی موصوف شده مفهوم جنس در می یابند که گذر بمحال افراد این وصف مقیده مذکوره از راه تو صیف ذاتی بر آل موصوف شده نیز جنس می باشد

[illegible]

وَأَنَّ كَانَ مَرَاتِدًا عَلَى صِفَةٍ ذَاتِيَّةٍ بِقِيَامِ حَقِيقَتِي بِهَا حَصْلًا
لِمُنْشَأَنِهَا لَهُ فَبِالْمَاهِيَةِ عَرْضًا بِوَاسِطَةِ الصِّفَةِ الذَّاتِيَّةِ
فَهُوَ حَادِثٌ مِنْهَا شَيْءٌ كَمَا زَيْدٌ قَائِمٌ وَقَاعِدٌ فَلَا تَعْبُرُ صِفَتُهُ وَلَا
بَاهِيَةِ الذَّاتِيَّةِ لَكِنْ تَغْيِيرُ قِيَامِهِ وَقَعُودُهُ قَائِمَانِ بِقِيَامِ حَقِيقَتِي
بِصِفَةِ الذَّاتِيَّةِ أَصْلًا لِمُنْشَأَنِهَا لِهَمَّا فِيمَا هِيَ بِوَاسِطَةِ
صِفَتِهِ الذَّاتِيَّةِ عَرْضًا فَهَمَّا يَحْدِثَانِ مِنْهَا هُمَا هُوَ بَقِيَامِ
مَجَازِي لَيْسَ بِصُورَةٍ لَهَا إِذَا هُوَ مَاهِيَةٌ أَوْ عَارِضٌ فَإِنْ كَانَ
مَاهِيَةً فَهِيَ قَائِمَةٌ بِنَفْسِهَا فِي مَعْنَاهَا شَيْءٌ أَيْ مَاهِيَةٌ
لَا عَارِضٌ هُوَ وَإِنْ كَانَ عَارِضًا فَلَهُ مَحَلٌّ قِيَامُهُ قَائِمٌ
بِقِيَامِ مَجَازِي وَهُوَ مَاهِيَةٌ قَائِمَةٌ بِنَفْسِهَا فِي
مَعْنَاهَا فَهَمَّا عَلَى سَبِيلِ بَقِيَامِ حَقِيقَتِي بَيْنَهُمَا فِي
مَعْنَى طَبَوِي وَصُورَةٍ فَلَا عَلَى سَبِيلِ بَقِيَامِ مَجَازِي

ترجمه و اگر آن عارض زاید بر صفت ذاتیه است بقیام حقیقی آن صفت بطور اصل بنا بر آنکه
برای عارض آن صفت منشأ واقع شده پس این عارض بواسطه صفت ذاتیه عارض ماهیت
آمده و او حادث است از هر دو یعنی از ماهیت و صفت ذاتیه او - چنانچه زید قائم و قاعد
است پس درین مثال مستغیر نمی شود و صفت ذاتیه و نه ماهیت زید را ولیکن قیام و وقوع او تغییر
شده که پرو و بقیام حقیقی بصفت ذاتیه بطور اصل قائم اند از آنکه این صفت ذاتیه برای پرو
منشأ ظهور و جاسه نشو است پس بواسطه صفت ذاتیه با پیشش بطور عارض قائم اند -
پس پرو و قیام و وقوع او از هر دو یعنی از ماهیت و صفت ذاتیه حادث می شوند - پس آنچه که او
بقیام مجازی است نیست صورت برای او یعنی براسه ماهیت از آنکه او ماهیت است
یا عارض - پس اگر او ماهیت است پس او قائم نیست بنفس خود در معنای خود یعنی در معنای ماهیت است
و عارض - و اگر او عارض است پس براسه او است محل قیام که قائم بقیام مجازی است
و این محل ماهیت است قائم بنفس خود در معنای خود - پس پرو و یعنی عارض مع محل که ماهیت است بنا بر
نسبت بقیام حقیقی اند که در میان پرو و است معنی طوی و صورت و نیستند بنا بر نسبت بقیام مجازی در میان پرو و

۲۹ اصل

ان الاضافة لا تضم بين عام وخاص وعامين
 ولا بين موجود ومعدوم ومعدومين الا بين موجودين
 خاصين فغليك تامل في البيان اصل انما الدلالة
 الى مدلولها قاطعة عن غيره فمتضمنة اخبار محتمل تصديق
 شئ لا تكذيب هم فالصدق متضمن تسليم فحصل
 يقين شئ هو علم يدعيه اي واقع هو فقد يكون
 شئ تامم هو علم اليقين باضافة الى مفعول وقد
 عين اليقين باضافة بيانية شئ اي نفس اليقين هم
 وقد حق اليقين باضافة الى فاعل للمحصل اصل الحكم
 هو تعيين شئ يدور بين فاعل ومفعول فحكم كصدق
 باجمال مصدق هو لازم تفصيل وجود واحد في حد
 تفصيل مصدق لازم اجمال وجود متكرر في حده

۴۴ اصل ذكر كيفية الاضافة

۴۵ اصل ذكر كيفية الدلالة

۱۵ اصل ذكر كيفية الحكم

ترجمه - اصل بر آينده

اصاف يعني نسبت درميان عام وخاص و درميان
 دو عام صحت نمي پذيرد و درميان موجود و معدوم و دو معدوم مگر درميان دو موجود
 كه هر دو خاص باشند پس درين بيان بر تو تامل لازم است -

اصل

دالات همين است كه سوئي مدلول خود از غير او قاطع باشد يعني برآمده پس
 اين دالات متضمن اخبار باشد يعني خبري از و حاصل آيد كه محتمل تصديق باشد نه تكذيب
 و تضمين متضمن تسليم است پس يقين حاصل آيد كه او علم بديهه است يعني واقع - و اين يقين
 كه هر علم اليقين باشد باضافت سوئي مفعول يعني در اجمال اصافت علم مصدر سوئي
 يقين مفعول بمعني يقين را دانستن است - و گاهي عين اليقين باضافت بيان يعني
 نفس يقين - و گاهي حق اليقين باضافت سوئي فاعل بر او حاصل كشيده يعني حاصل كشيده يقين را
 يقين محقق شد - اصل حكم او يقين يعني مقرر كردن چيزي است كه دائر باشد درميان فاعل و
 مفعول پس حكم تصديق مع اجمال مصدق كه آن اجمال تصديق شده لازم تفصيل است در حد خود
 وجود واحد است - و تفصيل مصدق كه لازم اجمال است اين در حد خود وجود متكرر است يعني بسيار رسيده
 و تكرر متكرر عكس او يده

۴۶ اصل كيفية دالات و تصديق و تسليم و يقين و علم اليقين و عين اليقين و حق اليقين و معنى شان

۴۷ اصل كيفية حكم تصديق و ايمان اجمالي و تفصيلي مع اجمال و تفصيل مصدق و وجود واحد و تكرر و تكرر متكرر عكس او يده

[illegible][illegible]

تذکره کیفیه توحید الله سبحانه و تعالی عما
 یصِفون و یُشَرِّحون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَحْمَدُ اللَّهَ وَتُسْتَعِينُهُ وَتُضَلِّي عَلَى أَرْسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَتُسْتَنْفَعُهُ
 وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ أَجْمَعِينَ بِأَعْلَى الْقَوْلِ عَمَّنْ
 يَهْدِينِ أَنَّ الْحَادِثَ يَقْتَضِي قَدِيمًا وَاحِدًا أَحَدًا مُتَوَحِّدًا
 بِضُرُورَةٍ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَالْحَادِثُ مَمْدُوحٌ وَالتَّوَافُقُ مُسْتَمْتَعٌ

تذکره کیفیه توحید الله سبحانه
 و تعالی عما یصِفون و یُشَرِّحون

متن کیفیه توحید

نتیجه تذکره کیفیت توحید خدا که پاکیزگی است او را برتری از آنچه که وصف کند مع متن شرح و ترجمه
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ متن بتفصیل

تذکره کیفیه توحید
 متن بتفصیل

تا پیش کنیم خدای را و باری خواهیم از او و در دو خوانیم بر رسول او و محمد صلعم و بدو شفاعت خواهیم و بر آل او و پیروان او
 بر ما خواهد آمد و این قول از آن است که در این باب میگوید اینک هر آینه حادثات بالضرور و مستدریم و احداً متوحداً بحدی که در
 پس اینها حادثات ممنوع بود و از آنکه تخلفی قدیم موصوف وجود گرفته پس احتیاجش بالضرور لازمی است و در صورت علم احتیاج تکلیفی
 باطل و حدوث حادث ممنوع و هم در صورت نبودن قدیم یا وجود لزوم تمنای در و زمان هم حادث او وجود و احتیاج نیز منع باشد حال آنکه
 موجود ظاهر مدعی است پس چگونه ممنوع شود و آنی قدیم و وحدت چگونه آید و ناچار باشد که این حادث قدیم موصوف بالضرور مقتضی شود
 و توافق متعین است یعنی اگر قدیم واحد متوحد نباشد و چند بشرکای قدیم اتفاق آفرزد توافق نموده است این توافقش بوجوه
 منع آید یا میگوید که آنهمه با هم موافقت دارند یا مخالفت و در صورت موافقت جائز باشد که ایشان بنا بر رفع معارضت توافق کرده
 اند که احتیاج برود داشتن یا معارضت قدرت نداشته اند اگر سبب رفع معارضت محتاج توافق آمدن پس لزوم احتیاج
 قدرت قدیم را باطل میکند چوین قدرت قدیمه باطل شد قدیم هم نماند پس توافقش چگونه آید و بنا بر عدم قدرت
 بر معارضت عجزشان ظاهر است و این عجز قدرت قدیمه و قدیم هر دو را باطل میکند و از ابطالان قدیم و قدیم بطلان
 توافق پیدا و در صورت مخالفت از آنکه توافق متخالفین در اینجا ایشان مخالفت نموده اند بوجه مخالفتشان توافق
 با هم چگونه بند و همدار و هیچکدام ایشان مخالفت روا داشته اند توافق متخالفین ممکن است
 پس توافق قدیم در هر دو صورت موافقت و مخالفت ممکن آمد و قدیم بجز واحد احد متوحد نیاید
 و شرکت و کثرت در و ممنوع و توافق ممکن است

فشرح الله
 اعلم انما علم توحيد قد يتوقف على دالة الاحداث بنفسه
 اليه فقال هم ان الاحداث شئ اعلم ان معرفته حدوث
 وقد يتوقفه بعدمين شئ اي عدم سابق وعدم
 لاحق شئ فالاحداث ما هو بين عدمين و العدم
 بالتغير بدائي فكيفية خلقه مجهولة والمادة له معدومة
 ولا يتجزئ بنفسه شئ اي لا ينقسم شئ ولا يتغيره شئ اي لا
 يتركب شئ من بدو ووجوده من عدم شئ سابق شئ الى
 فناءه الى اعلام شئ لاحق شئ وجوبا و التجزئ بغيره لازم
 تركيب والترکب يقع في الاجسام لا في البسائط

ترجمه - اکنون شرح او است يعني ترجمه شرح مع متن وحاشيه وعينه تفصيل بزبان پارسی

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد بجا آوردن حمد و صلوة و تسليم بدانکه يقيني است که دانستن توحيد قدیم بر دلالت حادث توقف یافته تا
 نفس خود جانب قدیم دال نباشد ختم علم توحيد محال باشد پس علم حادث مقدم باشد بر دال دلالت
 لهذا حضرت امان حادث را مقدم فرمود و گفت ان الاحداث يعني تحقيق اين حادث. يه انکه هر گاه
 معرفت حدوث و قديم متوقف است بر زمانه است که یکی از ازل عدم سابق باشد و ديگر لاحق. پس
 حادث آنست که در ميان عدمين واقع شود. و عدم که ازل و آخر حادث است از تغير حادث واقعي معلوم
 می شود که ظاهر است. و کیفیت آفرينش حادث مجهول است باینکه ابتدای خلق حادث از عدم واقع
 شده. و باده برای او معدوم از آنکه باده سبقت میجو اهر و عدم سابق از خلق است پس باده
 در عدم معدوم. و متروکي است که حادث از ابتداء آفرينش خود از عدم سابق تا قیام
 بعدم لاحق نتواند که بنفس خود جزو وجود شود که منقسم باشد و نه بغيرش اجزا پذیرد که مرکب
 باشد. زیرا که بغير خود اجزا گرفتن ترکیب را لازم گرداند. و ترکیب در اجسام
 واقع شود نه در بسائط

شرح متن مذکور که علم توحيد
 بر دلالت حادث
 متوقف است و توقف
 حادث و خلق او
 مجهول و باده معلوم
 بغيره است و باده
 ناشد و عدم سابق
 مع دلائل

توضیح شرح و حاشی مع
 ایراد متن بالتفصيل -

توقف علم توحيد
 بر دلالت حادث

توضیح حادث و آنکه
 غیر ماده از عدم
 کیفیت مجهول آنکه
 و لا تجزئ بنفسه
 بغيره است و باده
 ناشد و عدم سابق
 مع دلائل

کیمیائی ذخیرہ بنفستہ
و بنفستہ ۵

نہر خضیہ بدیع و نئے

تفسیر آیہ اَمْ خُلِقُوا مِنْ
مَعِ اخْتِلَافٍ مَعْنًی غَرِثَہُ

فالكلام في تحقيق كيفية تجزئ بنفسه وبغيره فانهما في
مرتبة شخص ^{مصر} رائد على ماهية ^{مصر} لا في مرتبة تشخص ^{مصر} ماهية اذ هي
سبعة في فناءها كما يفهمان في ذكر كيفية الاصول ^{مصر}
ذكر كيفية اتحاد ^{مصر} حتى تمهل للتركب فتى حال التماس
ماهية التي في مرتبة يدا وجودها غير متجزئة مطلقا
بنفسه وبغيره ^{مصر} ولو جوده الى غيره محتاج كما قال
سبحانه بديع السموات والارض والابديع من مخلوق
المخلوق من غير مواد كما قال سبحانه امر خلقوا من غير
شئ هو عدم اعلم ان الشئ يطلق على ماله وجود فغيره
عدم فثبت خالق بوصف مانع وبتوحيده بتخليق من
عدم ما به من ع

ترجمه زیر این سخن است در تحقیق کیفیت تجزیه بنفسه و بغيره و البته این هر دو در مرتبه تشخص هستند که باید
 مابین آنها تمایز بود در مرتبه تشخص مابین آنها اینست که مابین در فحای خود چنان سبک سیر است که برای ترک تمایز
 نمی آید چنانچه در ذکر کیفیت اصول و حاصل ذکر کیفیت تجزیه مفهوم می شود پس در وقت ترکیب آن مابین که
 در مرتبه وجود و خود بودن مطلقا غیر تجزیه ای است یعنی جزو پذیر نیست نه بنفس خود و نه بغيرش - زیرا
 وجود خود جانب غیرش محتاج - زیرا که هر چه از عدم بوجود آید خود نیاید مگر با احتیاج غیر چنانچه فرموده است
 در سوره انعام رکوع ۳۱ - **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا بِهِ** یعنی تو آفریده آسمانها و زمین هست - اینجا
 لفظ **بِشَيْءٍ** یعنی زمین اسم جنس هم دلالت بر کثرت از اسموات میکند اگر جمع آمده خلاف فصاحت
 و کلام الهی قبل جلال یعنی بر کمال فصاحت و بلاغت است - و دیدیم کسی است که آفریننده خلق را بغير او دانستن
 چنانچه فرموده است در سوره طه رکوع ۲ - **إِنْ يَشَاءُ يُخْلِقهَا مِنْ شَيْءٍ** آفریده شده آن از چیزی که آن عدم
 است چنانکه شمس اطلاق کرده نشود و گفته شود بر چیزه که دور وجود باشد پس غیر او عدم باشد
 اکنون نابت شد که بغير او از عدم آفریننده همان خالق است که وصف مانع دارد و مستوحذ باشد
 زیرا که از عدم بوجود آوردن سوائه خالق حقیقی دیگر در محال است پس چنین خلق را فاعل ناقص و
 مستوحذ باید که وصفش بر غیر ممنوع و برای غیر مانع باشد و تو حضرتش توسع را نخواهد دید

در بیان کیفیت شجره‌ی مرغی
و لعل‌پر

بمعنی بدیہی۔

تفسیر آیہ اَمْ خُلِقُوا مِنْ مَّعِ
اجْزَاءٍ مِّنْ شَيْءٍ غَيْرِ ذَٰلِكَ
وَلَقَدْ رَفِثْتُمْ

میقتضی **ش** لا یتحتاج وجوده صریحاً **ش** ای مثلاً هو ليس
 بین عدسین فکیفیه قدمه مجهولة و آنری بلا بدلیت و آیدی بلا
 نهایت و ليس له مواد ولا یتحتاج لوجوده الی غیره و لا یتحدیه
 واحداً **ش** هو یتصف بصفات لها من ائدة على ذات بغيرها
 منها الخاثرها بنفسها هنا فکانها محدث و لا یقابله عدد و هو
 واسطة احداث لها علیته **ش** ح اللة المجارة لعله والضمیر
 المضاف الیه الی واحد **ش** لفظاً ح تميز من الفاعلية
 ای بناء على لفظ فاعل الذي یستعمل لحدوث فعل فهدا
 دلیل على معنی کانها محدث **ش** ومعناح معطوفه ای
 بناء على معنی فاعل الذي یتحتاج الی شبه مفعول

ش یقتضی قدیم یا میخواب قدیم را - یعنی اقتضای حادث برشی قدیم نیاز احتیاج وجود است
 و قدیم است که در میان عدسین نباشد پس کیفیت قدم او مجهول است - و آنری است بی بدایت از آنکه
 حد برایت میز است از عدم سابق - و آیدی است بی نهایت از آنکه حد نهایت میز است از عدم لاحق - و
 نیست برای او اداة چه عدم ماده نتواند کرد و وجودی باشد که وجودی نام نهاده شود حالانکه او لغائی و
 الوجود است - و احتیاج ندارد بر کسی وجود خود جانب غیر خود - و نه متحدی شود بغير خود چه اتحاد
 شیان ممکن است فلیکف اتحاداً حادثاً بالقدیم لکن اجتماع الصدیقین یعنی اتحاد حادث با قدیم
 متعجبند و ندین چگونه صورت بندد - بناء علیه فرمود و احداً یعنی آن قدیم که مطلوب حادث است
 و احداً است - و او موصوف است بصفات که برای آنها بر ذات ازال صفات زیادت باشد که از ذات غیر
 دارند چه غیر نیست بصفات متمایز است پس گویا این صفات حادث یافته حالانکه این حدوث زیادت
 می باشد و او را عدد مقابل باشد یعنی ثانی و غیره - و او واسطه احداث است بنا بر فاعلیت خود از رو
 لفظ معنی - چه در لفظ لفاعلیته لام جاره بر اثر علت آمده - و تسمیه لاحقه بمصداق الی راجع بر اثر واحد و لفظاً که در شرح
 است تميز من الفاعلية - یعنی صفت واحد واسطه احداث است بر بنابر لفظ فاعل که مستعمل میشود بر امری
 فعل - پس این دلیل است بر آنکه گویا آنها حادث می شوند و لفظ معنای معطوف است از لفظاً
 مذکور یعنی صفت واحد واسطه احداث است هم بر بنامی معنی فاعل که محتاج جانب شبه مفعول می شود

[illegible][illegible]

شیرازت بخواهش آید
و بعد از آن بقیه
و ادبیت و غیره
و اسطر و ادبیت

نشان و معنای معطوفه ای بنا بر این معنی احدیه فیها
 لیس تمامین صفات بلزومها بعیدیت فلا یحصل شبهه لصنع
 من ذات فلا تكون واسطه احداث هر متوحدا نشان
 هو تلزمه وحده فی وجوده فلیس بمتعدد هر ضروری
 نشان متعلق بفعل یقتضی هر وان لم یکن نشان
 التوا حالیة فحال من قدیم اد للعطف علی الحمله
 وان شرطیه و کم یکن تامه و الضمیر المستتر
 الی قدیم واحدی احدی متوحدا فاعله اونا قصه
 فوجود اخبره حدوث هر فالحادث ممنوع نشان
 فهذا الحادث بعدم القدیم او بتنازع فیہ لعدم وحدت
 ممنوع الوجود و انما هو بدیهی و التوافق ممنوع

متوجه در خود خود
 لزوم وحدت دارد

ترجمه و لفظ معنای اینجا معطوف بر لفظ مذکور است که تمیز از لزوم است یعنی بر بنای معنی احدیت
 که در تمام صفات نیست بسبب لزوم صفات که بعیدیت است پس برای صنع شبهه از ذات فاعله نشود
 که او خود صفت مشبه بذات است پس واسطه احداث نخواهد شد. متوجه و نیز صفت متوجه قدیم را ضروری
 و او نیست که وحدت و یکسانی در وجود او لازمی بود پس قدر در و نگنجید بصرفه و این متعلق بفعل
 یقتضی است که خبر حادث است یعنی ناجاری خواهد از آنکه حادث را بجانب قدیم که واحد احد و متوجه
 ضرورتا محتاج است و اگر نبود آن قدیم که واحد احد و متوجه است اگر آن قدیم موجود نیست اینجا و او حالی است
 که از قدیم حال است و برای عطف بر جمله و ان شرطیه بنا بر استدلال قدیم از حادث. و لم یکن فعل تام که
 فاعله ضمیر مستتر است راجع جانب قدیم واحد احد متوجه یا فعل ناقص که موجود آخرش بخذوف است
 فالحادث کما هو پس راجع این حادث ممنوع بود یعنی اگر آن قدیم واحد احد متوجه است نباشد پس
 وجود این حادث بسبب عدم قدیم یا بوجه تنازع در بعضی در قدیمین متمنعین که در احداث حادث بنا بر
 عدم وحدت لازمی است ممنوع خواهد شد حال آنکه حادث با البیاد است ایست با لواقعی موجود است
 و التوافق ممنوع و توافق ممنوع است

متوجه بود خود از خود و
 دارد و لغیر در انشای

تشریف تہذیبی مع باطنی -

تحریر تواتر مع القضاء

صلا دلیل علی المتوافقین **ش** لانّ لیس اشتراک فی نفس نسبت قیام و لو حقیقتاً او مجازاً و لیس الوجود مشترکاً فی نسبتین لقیامه و لا یتحقق وجود الوجود محقق **ش** نسبتاً اُخری و ان تفرض خالق فرداً **ک** ل فرد و هم لا یعارضون فی خلق علی وجه مفارقة نسبت قیام فاحتیاج رفع معارضة ظاهر و لا دلیل علی المتوافقین **ا** علی واحد - **هـ** و المتوحد لیس بمتعدد **ش** او کالاولی و الجواب عن التثلیث ای المتوحد لا یقبل التثلیث عدداً و اعلم انّ وحدتاً فی کثرت و عکسها فمعناها اما انّ وحدتاً فی نفس کثرت ای فی نفس کثرت و عکسها **ا** ای انّ کثرتاً فی نفس وحدت **ش** فباطل و اما انّ وحدتاً فی کثرت ای فی نفس کل فرد من الافراد تقتضیهم فجوک عکسها

ترجمہ - **ا** دلیل علی المتوافقین - دلیل بر متوافقین نیست از آنکه در نفس نسبت قیام خواه حقیقتاً باشد یا مجازاً اشتراک نیست ورنه وجودی میان دو نسبت برای قیام خود مشترک باشد و نه وجودی برائے وجود که محقق شد از نسبت دیگر ثابت گردد - و اگر فرض کرده شود که برای هر فرد خالق علیحدہ هست و ایشان با هم دیگر در افرینش معارض نمیند چرا کہ نسبت قیام هر فرد جدا گانه آمده در احوال احتیاج رفع معارضة ظاهر چنانچہ بر بطلان قدرت قدیم و قدم و توافق از لزوم احتیاج رفع معارضة مذکور شد پس بر متوافقین هیچ دلیلی دانسته نشود مگر بر واحد و این فرض واقعی باطل است هیچ نوع پسندیدگی و پیرای را نشاید و **و** المتوحد لیس بمتعدد - و مستعد متعدد نیست - این دو هم بنا بر عطف بر جمله است - و این جمله جواب از تثلیث هست یعنی منو بطور عدد جز و جزو منی تواند و تجسّس می نمی پذیرد و بدانکہ ہر آئینہ وحدت و کثرت و کثرت در وحدت پس مراد از ال یا وحدت در نفس کثرت و کثرت در نفس وحدت است و ال باطل است - قیام مراد از وحدت و کثرت اینکہ وحدت در نفس ہر فرد از افراد است کہ کثرت آنها را میخواہد پس حق است نہ عکس او

اشتراک و نفس نسبت قیام
نیاید و خود در نسبتین برای
قیام مشترک نیاید و نه وجود
برائے وجودی ثابت شود
کہ نسبت دیگر ثابت آید

حقیقۃ معنی وحدت و کثرت و عکس

اشتراک و نفس نسبت قیام
نیست - و نه در نسبتین برای
قیام وجود مشترک باشد
و نه وجود برای وجودی
ثابت گردد کہ بر نسبت
ثابت آمده

تحقیق معنی وحدت
و کثرت و عکس

تحقیق معنی

وَأَعْلَمُ أَنَّ الْمَثْلَ يَقْتَضِي اتِّخَاذًا وَتَغَايِيرًا وَلَكِنَّ التَّغَايِيرَ حَقِيقِيًّا
وَالِاتِّخَاذَ مُجَازِيًّا فَإِنْ فَقَدَ أَحَدُ الْوَجْهَيْنِ بَطَلَ الْمَثْلُ
فَقِيدَ وَالَّذِي بَعِيَ وَصِفُهُ لِأَنَّ الْإِتِّخَاذَ أَقْوَى فِي وَجْهِ
التَّنْبِيهِ وَالْجَمْعُ لِأَنَّهُ وَجْهُ تَشْبِيهِ فِي الْمَثْلِ وَهُوَ مَقْصُودُ
وَالضَّمِيرُ فِيهِمَا إِلَى الْقَدِيمِ **وَاللَّهُمَّ اللَّهُ وَاحِدٌ**
شَهِيدٌ وَالْوَحَالِيَةُ عَنْ مَقُولَةِ الْقَوْلِ أَوْ كَالْأَوَّلَى فَمَا ثَبَتَ
بَعْدَ الرَّدِّ بِالْحَقِيقِ **إِنَّمَا اللَّهُ** وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ
شَهِيدٌ هَذَا تَخْفِيفُ الْكَلَامِ عَلَى سَبِيلِ الْحَاوِرَةِ أَيْ سَبَّحْتَ سُبْحَانَ
وَالْوَحَالِيَةُ وَالْجَمَلَةُ الْفَعْلِيَّةُ حَالٌ عَنْ ضَمِيرٍ لَاحِقٍ فِي سُبْحَانَ
وَضَمِيرٌ مُسْتَرٌّ فِي يَصِفُونَ عَامٌّ إِلَى مَعْنَى ذَهَبِي -
اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلَى الْوَارَةِ كَمَا
يُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَشَفَعَهُ فِينَا وَتَرْجَحْنَا بِهِ.

ترجمہ لفظ سبھا

تجدید معنی

ترجمہ لہذا یہ ہے کہ مثلاً اتحاد و تغایر زہنی خواہد لیکن باید کہ تغایر حقیقی باشد و اتحاد
مجازی - پس اگر کسی ازین دو وجه فقداں باید مثل باطل گردد پس قید و تاکید و صفت بمثل
ازین سبب آمد کہ وصف اتحاد در وجه تنبیه و جمع قوی تر است زیرا کہ در مثل ہیں و تشبیه
واقع شد و همین مقصود است - و ضمیر در تنبیه و جمع جانب قدیم است - **وَاللَّهُمَّ اللَّهُ**
وَاحِدٌ - حال آنکہ این یقینی است کہ اسدالہ واحد است - این و او حالیه است از مقولہ قول
یا مثل سابق عطف است - پس انچه ثابت شد بعد از تحقیق ہمیں است کہ **اللَّهُمَّ** است **إِلَهُ**
وَاحِدٌ و معبود یکتا و کسی دیگر معبودیت و پرستش را نہ سبزو - **سُبْحَانَكَ** و **تَعَالَى** عَمَّا يُصِفُونَ
برای ستودم و اورا اینچنانکہ پاک است حال آنکہ او برتر است از انچه کہ وصف میکنند در توصیفش یا انچه کہ
وصف میکنند بوضف محدود - این تخفیف کلام در سبھا آنکہ بر سبیل محاوره است کہ از سبھا
سبھا نا آمدہ - پس این و او حالیه است کہ بعد از جملہ فعلیہ حال ماق شدہ از ضمیر لاحقہ کہ در
سبھا نا آمدہ - و ضمیر مستتر در یصِفُونَ عام است کہ سوئی معبود زہنی است - **اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ**
وَسَلَامٌ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلَى الْوَارَةِ كَمَا يُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَشَفَعَهُ فِينَا وَتَرْجَحْنَا بِهِ.

ترجمہ لفظ سبھا

ترجمہ لفظ سبھا

بسم الله الرحمن الرحيم

228-

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لَكَ شَاكِرِيْنَ

کتابخانه عمومی

بیان آنکه نفس حق تعالی است و او را
چهار شمع زان منع است و

سرگزشت و حال امیر کبیر

خداوند عالم به عباد صالحین
در این روز بزرگوار

تحقیق مفهوم کل و جز و این صدق است

وَأَنَّ مَفْهُومَ كُلِّ مَتَوَقَّفٍ عَلَى مَفْهُومٍ جُزْئِيٍّ لَهُ فَإِنْ كَانَ مِثْلَهُ مَفْهُومٌ كُلِّ مَوْجُودٍ أَحَقِّقًا ضَرُورِيًّا فِي حِدَةٍ وَهُوَ وَاحِدٌ حَقِيقِيٌّ فَكَانَ مِثْلَهُ مَفْهُومٌ جُزْئِيٍّ لَهُ مَوْجُودٌ أَحْكَمِيًّا غَيْرَ ضَرُورِيٍّ فِي حِدَةٍ تَبَعًا بِوُجُودِ مِثْلِهِ مَفْهُومٌ كُلِّ إِنْ لَمْ يَكُنْ امْكَانُ جَوَائِزٍ وَجُودِهِ مَمْتَنًّا وَهُوَ أَفْرَادٌ حَكَمِيَّةٌ وَمَفْهُومٌ جُزْئِيٍّ لَا يَتَحَقَّقُ إِلَّا بِمُقَابَلَةٍ مِثْلِهِ وَهُوَ جُزْئِيٌّ فَلَا يَحْصِلُ إِلَّا بِأَفْرَادٍ

این تحقیق مفهوم کل و جز و این صدق است

ترجمه و البته اینکه مفهوم کل متوقف است بر مفهوم جز و که برای کل است پس آن چیز که مفهوم کل است اگر حقیقتاً موجود باشد که ضروری است در حد خود و او واحد حقیقی است پس آنچه جز که بر مفهوم جز است برای او حکماً موجود شود که غیر ضروری است در حد خود بسبب تبع وجود آن چیز که بر مفهوم کل است بشرطیکه امکان جواز وجودش ممکن نباشد و او افراد حکمی است و از اینجا معلوم شد که مفهوم کل بر مفهوم جز متوالی است چرا که فهم هر دو واحد دیگری متوقف آمد اگر یکی موجود حقیقی باشد دیگری برای فهم آن بنا بر توقف فهم یکی دیگری بر تبعاً موجود حکمی خواهد شد یعنی وجود فرضی پیدا شده موجود اصلی و آنچه جز وجود حقیقی باشد در حد خود ضروری باشد که همین واحد حقیقی است و آنچه موجود حکمی باشد در حد خود غیر ضروری باشد چرا که آن بر تبع وجود حقیقی ضروری بنا بر توقف فهم فرضاً پیدا شده آمد لهذا بطوریکه افراد فرضی نگردد شود پس آن افراد حکمی باشد بشرطیکه امکان جواز وجودش ممکن نباشد بسبب متوالی وجود افراد حکمی مفهوم تبع بر نیاید و از نبودن تبع مفهوم وجود یکی از آن هر دو یعنی کل و جز حاصل نمیشود چنانچه اگر از آن هر دو عدم بود عدم توقف بالحق شود حالانکه فهم هر یک از آن دیگری متوقف بود پس تا محاله عدم هر دو پیدا آید و از این صورت مفهوم کل و جز بر باطل گردد یعنی از عدم تبع و عدم وجود یکی از آن هر دو و از عدم توقف عدم وجود هر دو الحاصل مفهوم کل و جز بر باطل شود دیگر آنکه مفهوم جز بغير مقابلۀ مثلش که آن هم جز باشد تحقق نشود و این مفهوم حاصل نیاید مگر با افراد و نیز اگر جز را بر مفهوم خود اگر چه احتیاج مفهوم کل است یا لا بتبعش بغير مقابلۀ جز دیگر که مثلش باشد ثابت نشود پس لامحاله افراد را خواهد بود بغير تحقق افراد مفهوم جز حاصل نگردد و چونکه مفهوم یکی از آن هر دو دیگری متوقف است پس در وجهیکه آنچه از و جز بر مفهوم نباشد چنانچه موجود حقیقی باشد مفهوم کل وجود حکمی گیرد و علی هذا عکس آن بنا بر این هر یک از آن هر دو در تبعی وجود حکمی حاصل است و از توقف یکی دیگر بر افراد هم متحقق است +

جز بر مقابل مثل خود می خواهد و مقتضی ما دارد

فَلَا تَنْتَبِذْ دَلَالَةَ إِلَهُهِمْ إِلَّا عَلَىٰ وَاحِدٍ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ
 فِي سُورَةِ الْأَنْبِيَاءِ رُكُوعٌ ۲ وَكَوْكَانٌ فِيهِمَا إِلَهَةٌ إِلَّا
 اللَّهُ لَفَسَدَتَا هُ فَيَا مُنْتَابِعُ وجود افراد حقیقتاً و حکماً الذي
 حصلت به الاجزاء فالتوقف ش الفاء بقاء للعطف
 على الاجزاء والجزء لشروط مقدارى اذا حصلت به
 الاجزاء فحصل التوقف الذي لمفهوم كل على
 مفهوم جزئ له ولعكسه ح اى لمفهوم جزء على مفهوم كل
 له م بطل مفهوم كل وجزء

ترجمه - پس بر اى افراد واجب دلالت ثابت نمى شود (بسبب امتناع وجود حادث) مگر بر واجب واحد
 چنانچه فرمود سبحانه که در سوره انبياء از رکوع دوم است - وَكَوْكَانٌ فِيهِمَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا هُ
 و اگر بودى در بين هر دو معبودان کثير بجز ذات احد معبود بکنار برادر شدن هر دو وقت يعنى بسبب کثرت افراد واجب
 و زمين هر دو از انزاع و مخالفت بحد گرسنا پذيرفت و از فساد و برابردى هر دو هر چه در و است و از تعدد و فنى مخلوق
 حادث ممکن بر واجب دليل نمائدى و دلالت ثابت نشدى - حال آنکه هر دو آسمان و زمين هر چه در و است بپشت
 و صراحتاً موجود است و دليل و دلالت بر واجب و صانع پيدا و ظاهر پس معلوم شد که خالق و صانع اينهمه
 که واجب است موجود است و او بجز ذات واحد افراد را نخواهد تا حادث ممکن بر جا ماند کپيرا است لهذا
 واجب را افراد منتزع آمد چنانچه از فرموده او سبحانه ظاهر است که اگر سوائى معبود بر حق الله در آسمان و زمين
 معبود و کثير بودى برادر بر او شدى پس بسبب امتناع وجود افراد حقيقى و حکمى آنکه يد و اجزا حاصل آمدند و اين
 توقف که مفهوم کل و جز و عکس آن بدو حاصل است - مفهوم کل و جز باطل گردد - احتياج فائى فالتوقف
 معقود است بر اى عطف بر اجزاء و بغير فائى جزا است شرط مقدارى يعنى چونکه از وجود افراد که حقيقى و حکمى
 اند اجزا بر آمدند چنانچه مذکور شد و از اجزا توقف حاصل آمد تا مفهوم کل مفهوم جز که بر اى است همچنين عکس آن
 يعنى مفهوم جز بر مفهوم کل که بر اى اجزاء است حاصل شود چرکه مفهوم هر يكى از ازاى بر ديگرى متوقف است و هم هر يكى بر ديگرى
 از توقف اينهمه فباين هر دو حاصل آيد - پس از امتناع وجود افراد امتناع اجزا نيز امتناع و توقف شود که هر دو
 بوجود افراد حاصل ميشوند - و از عدم اجزا و عدم توقف مفهوم کل و جز نمى ماند از آنکه تنازع و مفهوم هر يكى از ازاى
 بر تنازع و مفهوم ديگر متوقف آمده است - و ايس امر بدون اجزا بر افراد ممکن نيست چون وجود افراد متعين باشد اينهمه
 سازد و مفهوم کل و جز باطل گردد و نه کل کل ماند و جز جز سازد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والتحفة
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والتحفة
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والتحفة
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والتحفة
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



والتحفة
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والتحفة
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و نسبت به الی ماهیه التي قام بها فينسب بها اليها كما سببه كما
 كما قال سبحانه خلقكم وما تعلمون الآية ولكم ما كسبتم الآية
 فلا بد من ان هو الممنسوب بين اليهما فان نزاع من نسبة
 الى خالقه هو قدر القدرية - وان نزاع من نسبة الى ماهية التي
 قام بها هو جبر المجارية فليس لنا الجبر والقدر لكن نشا لنا
 مقدار اضافية نشا اي مخلوقة مستقلة معجزا حقيقيا مبدعا
 عليه منها فالا اضطرار والاختيار من كيف الكسب المضاف

حقیقه قار و جبر

بیان قرة اصنافی و فرق
 اضطرار و اختیار مع تمايز
 آنها -

ترجمه و نسبتی اور اسوئی ماهیت است کیدان ماهیت آن عرض قائم است پس بسوئی ماهیت بدلت
 ان عرض منسوب شود و ان ماهیت عرض به کسب کننده است چنانچه فرمود سبحانه و ربوره صافا کریم ع ۳
 خلقکم و ما تعلمون الآية آفرید شما را و آنچه عمل کنید را و لکم ما کسبتم الآية و ربوره بفر کریم ع ۱۶ و در
 شما است آنچه کسب کردید را پس چاره نیست از این که ماهیت آن عرض برای هر دو باشد که بسوئی شال نسبت کرده
 است پس اگر کسی کرد از نسبت که سوئی خالق عرض است پس قدر است که برای قریه گفته شد یعنی چو از نسبت
 که از خالق است غفلت کردند و در هر عمل فعل خود که آن عرض است پس هر فاعل و عامل است بسبب قیام حقیقی آن عمل
 و فعل که با ماهیت است از ان خود پنداشتند از آنکه عرض با ماهیت قیام حقیقی باشد پس سوئی خود گماشته خود را
 و خنای هر فعل و عمل باشند و پس نه پس اهل قدر است که در هر عمل و فعل خود را فاعل و عامل قرار دادند و راه
 غلط آمدند و از قدریه نامیدند و چو از خود را فاعل و خالق فعل و عمل پنداشتند از قادر و خالق حقیقی که نسبت غفلت
 هر فعل و عمل بدو است که فرمود و خلقکم و ما تعلمون الآية از روگردانند و راه گم کردند و اگر کسی کرد از نسبتی که
 برای ماهیت است که عرض بدو قائم است هو الی جبر است که برای جبریه گفته شد یعنی چو از نسبت که سوئی ماهیت
 است که محل و قیام آن عرض است - و هم کاسب عرض غفلت کردند و بهر فعل و عمل خیر و شر از خالق پنداشتند سوئی
 او گماشتند و خود را مجبور و محض دانستند و از نسبت کسب عرض که با ماهیت خود است روگردانند و حال آنکه در
 هر دو قیام حقیقی است که هیچ عینیت آرد انفاک و جدایی و میان شال و شوا را است و از اختیار غفلت
 ورزیده خود را مجبور و محض گماشتند جبریه نامیدند - و این است که کسی کرده راه گم کردند و جبر پنداشتند جبریه
 شدند - و برای ما جبر و قدر نیست لیکن برای ما قدرت اضافی است مثلن شده که مستلزم عجز حقیقی است که از قدر
 اصنافی بر و آگاهی میشود یعنی قدرت اضافی که از خلق خالق پیدا شده عجز حقیقی را از خالق خود لازمی خواهد که در قدرت
 اعتبار خلق بخالق دارد و این اختیار عجز و قدرت اضافی هر چه خالق است از عظیم خلق خالق است - پس اضطرار و اختیار
 که از کیفیت کسب است مضاف است

بیان قرة اصنافی و تمايز
 فرق اضطرار و اختیار

[illegible][illegible]

* منہا فیہ ویرماتہ فیتہ ویشقہ ویرماتہ
ویرماتہ فیتہ ویشقہ ویرماتہ

[illegible][illegible]

اِنَّ اَمَّا رَاٰهُ نَقْلًا لِّقَدِيْمَةٍ وَلَا مَد
بَلَا سِجَارَتِ اَلْاَحْرُفِ وَالْاَلِفِ كَسْبِيَا

[illegible]

لأنه سبحانه مستجمع بجميع الصفات في استعداده تعالى
فإن أعرض عن هذا فإنما أسماء ^{صفت} حادثة ^{مختصة} مخلوقة فليزِم
شبه خلقها من الواجب أو لا وأعرض عنه فكيف خلقها و
عجب القول إن أسماء تعالى عين الذات ومع هذا حدوث
الحروف ألا نظر إلى دلالة لفظية وهي باختصاص مجازي
في شيئين ^ش أي لفظ وماهية اقتضاء المحل ^{معلولين}
قبل الاختصاص بفعل مخصص فابنما ههنا الاختصاص
مخصص قديم بعلمه ما فيه الذي يشبه مجازي

فالأسماء قديمة قائمة بالقديم متميزة في مرتبة نزيادتها على الذات
لا في مرتبة عيذتها في الذات ولا بد للأسماء من الحروف والتركيب

فإنهم إذا لم تكن سبابة واستقل وجوده مستجمع به صفات استلحقى صفات راگرد آرنده است - و اگر این
اعراض یعنی روگردانی کرده گفته شود که این حروف و صوت صفت قدیم تر از کیف نیستند پس چرا نیست
که این اسماء که حادث اند مخلوق اند بنا بر دلیل که اسماء بحروف مرکب شده و صوت برای تکلیف ناچار آمده - و این
ترکیب و تکلیف را حدوث لازم آمده - پس لازم شود شبیه خلق اسماء از واجب اولاً یعنی بنا بر اولیت حال آنکه
از خلق اسماء روگردانی کرده گفته شد که اسماء قدیم اند پس چگونه خلق اسماء است - و بحج تر این قول
است که اسماء او تعالی عین ذات اند و با وصف این دعوی حدوث حروف - آیا نذیر او سوی دلالت
لفظیه که این باختصاص مجازی است و شبیهین یعنی در لفظ و ما یسبب بنا بر اقتضای خواست محل که در

شوم معلوم باشد پیش از خاص شدن بفعل مخصص پس خبر نیست که اینجا اختصاص بفعل مخصص قدیم که بعلم
مخصص است خبری است و مخصص که آل بر شا به مجازی شود - پس این اختصاص حقیقی مشای مجازی را در معنی اختصاص
مخصص که بمعنی متغیری است و اصل اختصاص در ذکر کیفیت اصول که در این اختصاص علم محتاج و محتاج الیه هر دو
مشروط است برای مخصص بنا بر دلیل که در میان محتاج و محتاج الیه هر دو پیش از اختصاص مخصص در آن است پس این اختصاص
مخصص قدیم که بفعل خود بعلم خود در دو محتاج بعلم خود نیست در دو محتاج بقیام حقیقی است به مخصص ثانیاً نشاء بقیام
مجازی دارد که سبب نیست - و مصنف رحمه الله علیه بر این اصل اشارت فرمود که در اصل اختصاص گفته شد پس اسماء
قدیم ثانیاً قدیم که در مرتبه زیادت اسماء بر شناخته شود در مرتبه عیذت آن اسماء در ثانی و برای این اسماء از حروف و ترکیب ناچار نیست

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

و لا تأول بل یختار فی معنی موضوع مع مجهولیه کیفیته فاذا ان
 یختار الصوت والحروف والترکیب فی مرتبة القدم من المتشابهات
 لا یخالف المختار ش فتوافق القول قول طائفة من اهل الکلام
 والحديث انه ح ای الکلام ش حروف واصوات انزلیة مجمعة
 فی الانزل کما فی شرح الفقه الاکبر لملا علی القاری فاینسجهم الطرق
 هو ان الصفات علی ثلثة فعلیه و حقیقیه و شانیة فالفعلیة هی
 اضافات ذاتیه منضمه الحقیقیة احتیاجا لوجودها انتزاعا منها
 و الحقیقیة هی منضمه الذات بقیامها الحقیقی بها من حیث انزاعها
 لا هی عین ش ای نفس الذات ش اذ الوصف لیس نفس
 الموصوف هو لا غیرها ش من حیث انتزاع الوصف بقیام حقیقی
 بالموصوف هو متحد ش بالحاء المهملة الذات
 علیها فلذلک سمیت صفة ذاتیه فقرار شخص النفس علیها

فالفعلیة ای اضافات ذاتیه منضمه الحقیقیة

والحقیقیة صفة منضمه
 الذات بقیامها الحقیقی
 بها من

ترجمه و تاویل نموده شود بلکه در معنی موضوع اختیار کرده شوند مع مجهولیت کیفیت آنها یعنی
 است آنکه اختیار کرده بشود صوت و حروف و ترکیب در مرتبه قدم از تشابهات که مخالف مختار نشود
 پس این قول موافق شد قول طائفة از اهل کلام و حدیث اینکه هر آینه کلام حروف و آواز است
 از لیه که در ازل جمع آمده چنانچه در شرح فقه اکبر است برای ملا علی قاری - پس نیستیم مگر درین طریق
 تنها نیستیم - و بد آنکه هر آینه صفات بر سه نوع اند فعلیه و حقیقیه و شانیه - پس صفات فعلیه که او
 اضافات یعنی نسبتهای ذاتیه اند متضمن حقیقیه یعنی حقیقیه را فراهم گیرند و بطنش در
 آمده بنا بر احتیاج بر آنکه وجود خود از حقیقیه بطور مستتر است و انتزاع یعنی فا اگر فن
 و حاصل نمودن - و صفات حقیقیه که او منضمه ذات اند بقیام حقیقی خود بذات
 بچشم اند که اینها عین ذات یعنی نفس ذات اند از آنکه وصف نیست نفس موصوف
 و نه این صفات حقیقیه غیر ذات اند برین حیثیت که انتزاع و انتزاع و وصف بقیام
 حقیقی موصوف است - و ذات برین صفات متحد است یعنی باز دشت به شده پس
 بنا برین صفات ذاتیه نام نهاده شدند - و قرار شخص نفس بر اینها است

باینقسام صفات و تقاطع و آنکه فعلیه
 و اضافات ذاتیه منضمه حقیقیه اند

و آنکه حقیقیه متضمن ذات
 بقیام حقیقی خود بود

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

وہی ہے جو کہ ہم نے پہلے ہی میں دیکھا ہے۔
وہی ہے جو کہ ہم نے پہلے ہی میں دیکھا ہے۔

[illegible]

والشأن به هي إضافات دائية
مستعينة على الذات

ان الترتیب وجود
نظری ملزم من
اختیار

فَاعْلَمَنَّ التَّارِكُ وَجُودَ لُظَائِي مُلْزَمًا مِنْ اخْتِيَارِ مَنْتَزِعٍ مُتَضَمِّنٍ
مِنْ صَحْتِ فَعْلٍ بِخِلَافِ التَّارِكِ لَيْسَ التَّارِكُ لَيْسَ مُنْتَزِعًا
مُتَضَمِّنًا مِنْ صَحْتِ فَعْلٍ فَسَلْبُ الْاِخْتِيَارِ بَعْدَ ثَبُوتِهِ تَرَكٌ
فَلَيْسَ التَّارِكُ مَسَاوِي صَحْتِهِ فَعْلٍ فِي صِفَتِهِ قُدْرَتِ فَوْضَحِ
حَقِيقَتِهِ مِنْ عَدَمِيَّاتٍ وَالْمُنْتَزِعَاتُ الْعَدَمِيَّةُ النُّظَرُ بِنَهْ
لَيْسَتْ مُقَاوِمَةٌ بِصَحْتِ فَعْلٍ فِي الْقَدَمِ بِمَنْعِ سَلْبِ الْاِخْتِيَارِ
اِنْتَزَاعُ التَّارِكِ مِمَّنوعِ الْوُجُودِ كَالْعَدَمِ وَمَا يَشْتَبِهُهُ بِالتَّارِكِ هُوَ
صَحَّةُ فَعْلٍ فِي أَحَدِهِمَا مِنْ قُدْرَتِهِ تَعَالَى فِي عِلْمِهِ تَعَالَى قَالَ لَقَدْ
مَا صَحَّةُ فَعْلٍ مِنْهُ فَقَطُّ كَمَا قِيلَ إِنَّهُ تَعَالَى عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
أَيُّ التَّرْتِيبِ وَجُودِهِ مِنْ صَحَّةِ فَعْلِهِ وَلَا يَحْسَبَنَّ مَنَعَ التَّارِكِ مُلْزَمًا
جَبَرًا وَاضْطِرًّا إِنْ لَمْ يَكُنْ سَبْحَانَهُ لَا تَمَّا مِنْ خِصَالِ الْحَوَادِثِ وَهُوَ
سَبْحَانَهُ مِنْزَعٌ عَنِ شَوَائِبِ الْحَوَادِثِ فَعِلْمُهُ تَعَالَى بِهِ مِنْ أَسْبَابِ الْحَوَادِثِ
بِهِ لَا تَهْ بِمُقَابِلَةِ الْقَدَمِ

ترتیب

ترتیب بر آنکه ترک وجود نظری است که ملزم از اختیار است یعنی از اختیار لازم شونده است
آن اختیار که متضمن از صحت فعل است بخلاف ترک یعنی ترک متضمن نیست از صحت فعل پس بعد از
شدن اختیار سلب او ترک است پس ترک مساوی صحت فعل نیست و صفت قدرت پس واضح شد که حقیقتش
از عدمیات است و متشرعات عدیه نظریه را بصحت فعل مقاوم نیست یعنی مساوات را بهم برابری کردن پس
قدم مسبب سلب اختیار انتزاع ترک مثل عدم ممنوع الوجود است یعنی وجودش در قیود ممنوع است و آنچه
مشا پیشوای ترک او صحت فعل است در حد خود از قدرت او تَعَالَى در علم او تَعَالَى پس قدرت چیز
است که از صحت فعل است فقط چنانچه گفته شد إِنَّهُ تَعَالَى عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی هر آینه خداوند بر هر
بسیار تواننده است یعنی بر هر ترتیب وجودی از صحت فعل خود و باید که هر کس که منع ترک ملزم جبر و نظریه
است بر آن سبانه از انگیخته و اضطرار و انحصار صیغه حوادث اند و سبانه از شوائب یعنی آمیزش و آلودگی و حوادث
نیز و پاک است پس علم او تَعَالَى بمنع ترک از انبای حوادث است بدو یعنی بمنع ترک از حوادث آبی است که علم
او تَعَالَى بدو است پس علم او سبانه بمقابله قدم است

بحث آخر ترک وجود نظری
است ملزم اختیار

نقد رقیب قدرت

[illegible]

قيل انك لو بن حبيبتيه
قيل لاييس بحبيبتيه

انما لا فضل الا للقتال
خير من الدنيا وما فيها
مفعول

جستہ چہرہ راہ استغیثہ
- دریا بہت بڑا ہے -

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

اَوْ قَدْ مَّا الْقَدَمُ بِمَفْعُولٍ بِهِ شَيْءٌ اِىْ اَنْتَزَاعُ الْفِعْلِ قَدْ مَّا يَلِمْ
 الْقَدَمُ بِمَفْعُولٍ بِهِ هُمُ الْخَدِشَةُ عَلَى الطَّرَفَيْنِ شَيْءٌ اِىْ اَنْتَزَاعُ الْفِعْلِ
 حَدُّوْنَا وَ اَنْتَزَاعُ الْفِعْلِ قَدْ مَّا هُمُ فِدْفُوعَةٌ بَايَ وَ فِعْلٌ جَمَائِيْنِ
 شَيْءٌ كَمَا ذَكَرْ حَقِيقَتُهُمَا فِى ذِكْرِ كَيْفِيَّةِ اَثْبَاتِ مَرْتَبَةِ الْحِجَابِ بَيْنَ
 الْقَدِيمِ وَالْحَادِثِ الْخَلْقِ هُمُ اِلَى مَعْلُومٍ مُتَعَلِّقٍ بِفِعْلِ فَاعِلٍ
 قَدِيمٍ كَمَا هُوَ مَعْلُومٌ وَّلَيْسَ بِوُجُودِ خَارِجٍ وَ مَخْلُوقٍ مِنْ عَدَمٍ
 وَ لَيْسَ لَهُ مَوَادُّ قَفَى الْاِيجَادِ بِقَطْعِ نَظَرٍ عَنِ الْاَمْرِ بِصَحْتِ الْفِعْلِ
 خَطَا وَّ عَنْ صَحْتِ الْفِعْلِ بِالْاَمْرِ خَطَا فَاَعْلَمْنَا اَنَّ الْحَقِيقَةَ مَادَّةُ
 الْكَشْفِ هِيَ مَا هُوَ وَ صِفُهَا كَفَى الْبَصَرِ الْبَصَرِيَّةُ هِيَ عَيْنُهُ وَ شَيْءٌ عَلَى ذَلِكَ قَادَةُ
 الْاَكْشَافِ فِى حَدِّ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنَ الصِّفَاتِ مَحْدُودَةٌ غَيْرُ مُشْتَرَكَةٍ
 بَعْضُهَا لَانَّ الْاِسْتِرَاكَ حَقِيقَةً مَمْنُوعٌ وَ حِجَابُ الْعَدَمِ وَ صِفِ
 جَامِعٍ فِيهِ صَحَابُطٌ كَمَا لَيْسَ الْبَصَرُ لِيَسْمَعَ

لَا يَجُوزُ تَقْلُصُ الْمَادَّةِ عَنِهَا
 اَنَّ الْحَقِيقَةَ مَادَّةُ الْكَشْفِ مَعَهَا

تَرْجُمَهُ بِاَنْتَزَاعِ فِعْلِ اَزْ رَوْيِ قَدِيمٍ لَزَامٌ كَرَانَهُ قَدَمٌ بِمَفْعُولٍ بِهِ لَيْسَ اِيْنِ خَدِشَةٍ كَبَرٍ بِرَوْيِ قَدِيمٍ اَيْ اَنْتَزَاعِ
 فِعْلِ حُدُوثِهَا يَشُدُّ بِاَقْدَامِ اِيْنِ دَفْعِ كَرْدِ شُدِّهِ اَمْرٌ وَ فِعْلٌ كَبَرٍ رَوْيِ جَمَائِي اِنْ اِنْجَانِ حَقِيقَتِ هَرْدِ لَيْسَ اَمْرٌ وَ
 وَ فِعْلٌ دَرْدِ كَرِ كَيْفِيَّتِ اَثْبَاتِ مَرْتَبَةِ حِجَابِ دَرْمِيَانِ قَدِيمٍ وَ حَادِثِ مَخْلُوقِ نَدْرُ كَرْدِ - وَاَلْ هَرْدِ اَمْرٌ وَ فِعْلٌ
 جَمَائِي وَ اَقْعِ شُدِّهِ اَنْدَرُ سَوْيِ مَعْلُومِ كَمَا مُتَعَلِّقٍ بِفِعْلِ فَاعِلِ اَسْتِ كَرَالِ فِعْلٍ وَ فَاعِلِ هَرْدِ قَدِيمِ اِنْ اِنْجَانِ خِيَا
 وَ اَلَسْتَدِ شُدِّهِ وَ مَعْلُومِ اَسْتِ - وَاِيْنِ مَعْلُومِ مُتَعَلِّقٍ مَوْجُودِ خَارِجِ نَيْسْتِ بَلَكَا اَفْرِيدِ اَزْ عَدَمِ اَسْتِ كَبَرِ اِيْ اَوْ
 مَوَادِّ نَيْسْتِ - لَيْسَ دَرِ اِيجَادِ وَ بَصَحْتِ فِعْلِ اَزْ اَمْرِ نَظَرِ بَرِيدِ نَظْمِ اَسْتِ - وَ بَقَطْعِ نَظَرِ اَزْ صَحْتِ فِعْلِ دَرِ
 اِيجَادِ بَا مَرِ فَعْلِ اَسْتِ اَيْ اَسْتِ پَرْدِ اَسْتِ اَيْ اَسْتِ اِيْنِ عَدَمِ اَسْتِ كَرِ دَرِ اِيجَادِ وَ بَصَحْتِ فِعْلِ اَزْ اَمْرِ نَظَرِ بَرِيدِ
 شُدُّ - وَ بَعْضِ اِيْنِ اِيْنِ دَرِ اِيجَادِ بَا مَرِ اَزْ صَحْتِ فِعْلِ قَطْعِ نَظَرِ كَرْدِ شُدُّ وَ فَعْلِ اَمْرِ اَيْ اَسْتِ - اَيْ اَسْتِ اِيْنِ اَسْتِ اِيْنِ اَسْتِ
 صِفَاتِ حَقِيقَةِ مَادَّةِ كَشْفِ اَسْتِ وَ اَوَا اَيْ اَسْتِ اَسْتِ كَرِ اَوْ وَ صِفِ صِفَاتِ اَسْتِ چُونِ دَرِ بَصَرِ بِيَانِي كَا اَوْ هِيْنِ اَسْتِ
 وَ بَرِ اِيْنِ قِيَاسِ كُنْ هِيْمِ صِفَاتِ حَقِيقَةِ اَسْتِ - لَيْسَ مَادَّةُ اَكْشَافِ دَرِ حُدُوثِ وَ اَحْدَا اَزْ صِفَاتِ مَحْدُودِ اَسْتِ وَ اَيْ اَسْتِ اَوْ
 مُشْتَرَكِ نَيْسْتِ اِنْ اَكْشَافِ اَشْتِرَاكَ حَقِيقَةً مَمْنُوعِ اَسْتِ وَ حِجَابُ اِيْنِ اَسْتِ بَرِ اِيْنِ اَسْتِ جَامِعِ نَبُودِ
 دَرِ صِفَاتِ حَقِيقَةِ مَادَّةِ كَشْفِ اَسْتِ لَيْسَ اِيْنِ اَسْتِ اِيْنِ اَسْتِ اِيْنِ اَسْتِ اِيْنِ اَسْتِ اِيْنِ اَسْتِ اِيْنِ اَسْتِ اِيْنِ اَسْتِ

بِحَسْبِ اَكْشَافِ اِيْنِ حَقِيقَةِ مَادَّةِ كَشْفِ اَسْتِ اِيْنِ
 اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ

[illegible]

وَلَقَدْ اَتَيْنَا اِيَّاهُ فَانْزَلْنَا عَلَيْهِ السُّكُوتَ

وَأَنَّ تَغْيِيرَ الْأَعْتَابِ مُحْضًا لَا مِنْ حَيْثُ الْوُجُودِ فَالْعِلْمُ بِالْعَدَمِ
وَأَعْلَمُ أَنَّ الْفَرَقَ فِي الزِّيَادَةِ حَسْبُهَا وَفِي الْأَعْتَابِ حَسْبُهُ فَلَيْسَ
هَذَا مِنْ عَنِ الْفَرَقِ فَلَمَّا سَلِمَ سَلِمَ الدَّعْوَى وَاعْلَمْ أَنَّ الذَّاتَ
مُسْتَجْمَعَةُ الْمُتَغَايِرِينَ عَيْنِيَّةٌ مَجْهُولَةٌ وَلَا تَتَعَدَّدُ بِاسْتِجْمَاعِهِمْ
وَأَنَّ قِيلَ بِتَقْدِمِ الْمَادَّةِ الْوَاحِدَةِ عَلَى مَا قِيلَ أَيْ لَوْ كَانَ يُمْكِنُ سَمْعُ
الْمُتَغَايِرِينَ فِي وَجْهِ التَّغَايُرِ وَهُوَ الْمَانِعُ فَلَمَّا كَانَ التَّغَايُرُ بِأَهْمِيَّةٍ
لَا تُمْكِنُ عَيْنُهُ بِوَصْفِ التَّغَايُرِ الْأُخْرَى لَهَا لَيْسَتْ عَيْنِيَّةُ الْمُتَغَايِرِينَ
فِي حَدِّهِمْ فَتَتَعَدَّدُ بِدَفْقِئَتِكَ شَيْءٌ فِي الْجَوَابِ هَذَا أَنَّ التَّغَايِرَ مُتَخَالِفٌ
مَعْنًا وَالْمُتَخَالِفُ يَقْتَضِي وَجُودًا بِمُقَابِلَتِهِ فَيَجْتَمِعُ الْمُتَخَالِفُونَ فِي مَحَلٍّ
وَاحِدٍ كَمَا هُوَ بَدِيهِيٌّ فِي نَفْسِكَ لَا اصْدَادُ إِذَا الصَّدُكُ لَا يَقْتَضِي
وُجُودًا بِمُقَابِلَتِهِ وَوَحْدَتُ مَادَّةِ الْكَشْفِ وَالِاشْتِرَاكُ فِيهَا تَطْهِيرُ
لِصَبْغَاتِ بَعْضِ الْأَعْيَانِ الَّتِي لَا تَهْتَبُ بِطَالَانِ *

اتقان استجماعه
المتغاييرين

بجواب تذکرات جمع متغایرین است *

ترجمه و اگر تو تغییر کنی این اعتبار محض یا اگر تغییر کرده شود این اعتبار از روی محض تا از حیثیت و حله
پس این علم بحد است و بر حکم نیست - بدانکه هر آینه فرق در زیادت و موافق زیادت است و در اعتبار موافق
اوست پس از فرق فرا نیست - پس چون فرق تسلیم کرده شد دعوی تسلیم کرده شد - و بدانکه هر آینه ذات متجمع
همه صفات متغایر است از روی عینیت مجهوله و با وجود تجلج این همه متغایر نقد نمی پذیرد یعنی عدد عدد
نمیشود - و اگر گفته شود بنا بر تقدم ماده واحده بر آنچه گفته شد یعنی اینکه در وجه تغایر مجموع متغایرین
ثابت نشد از آنکه اوصاف متغایره در وجه تغایر مستجمع نمی شوند که این تغایر و وصف مانع است پس
هرگاه که تغایر بجا است عین ماهیت باشد در صورت عینیت او بوصف تغایر دیگر ممکن نشود
از آنکه آن عینیت نیست عینیت بهره تغایر در حد آن متغایر پس ذات منفرد شود - پس در جواب
گفته شود که هر آینه متغایر در معنی متخالف است و متخالف بمقابله خود وجود را نخواهد پس تواند
که همه متخالف در محل واحد جمع آیند چنانچه او در نفس تو بدیهی است - نه آنکه ادک اینهمه در یکجا
مجمع نشوند از آنکه صد بمقابله خود وجود را نمی خواهد - و وحدت ماده کشف و اشتراک هر دو
درینها ای در صفات حقیقیه نظری اند که صحیح نیابند که آن هر دو بر اهمیت را معارض آیند پس هر دو باطل باشند

الحمد لله الذي جعل القرآن
موسمًا للذكر والذكر

١٠٠

وکنه انشی ماهیته لا یقدم ولا یأخر منه شئ فان تقدم منه
 منه لیس کنه او ان تأخر منه لیس کنه لا کن یکن ان یكون صفة
 قائمه به فلیس کنه هر فقیل لا یدارک کنه ذات الله تعالى و
 صفاته و فیل یدارک لانه سبحانه لا یجہل عن کنه فحاشا فی
 ظله فیمکن الاختلاف بحسب حال به فالعلم به سبحانه كما هو
 بالتزیه و تشبیہ لا یزیل التزیه و یملک ان یاوّل الدارک
 بالجهل عن کیف التزیه والجهل عنه بالدارک فالجهل درک
 والدارک جهل فتوافق القولان فقولہ صلعم ما عرفناک حق
 معرفتک ای عرف من حیث وجوده لا من حیث کنه ای ماهو و
 عرفناک حق معرفتک مع الجهل عن معرفته الکنه و مع معرفته
 الکنه علی حسب حال فتوافقا و یکن ان یكون هذا قول صلعم
 من المنشاہات اذ غار ضی العلم والجهل فی شئ فبقی الجهل

ما عرفناک حق معرفتک

عرفناک حق معرفتک

توضیح هر کت و حقیقت شمرنا هیت شے است که از پیش نمی شود و نه پس می آید پس اگر او پیش
 گرفت کنه اویت یا اگر از پس آید کنه اویت لیکن ممکن است که وصف او باشد قائم باو پس نیست
 کنه او و گفته شده ذات خدای برتر و صفات او ادراک نه شود یعنی دریافت نه کرده شود و
 گفته شده که اندک شود از آنکه حق سبحانه از کنه خود نادانده نیست پس در ظل او جا ز است پس
 بحسب حال اختلاف ممکن باشد پس این علم که خاص است باو سبحانه است چنانکه او را تنزیه است
 جالا تشبیہ او تنزیه طارزائل و دور بین کند و ممکن است که تاویل کرده شود درک جهل از کیف تنزیه
 و جهل از و بزرگ پس جهل درک است و درک جهل پس این هر دو قول با هم موافق آمدند که
 قول او صلعم است کاعرفناک حق معرفتک یعنی شناختیم ترا حق شناخت تو را و او صلعم
 از حیث وجود او از حیث کنه او که هو او آنچه او است و قول او صلعم حق عرفناک حق معرفتک یعنی
 شناختیم ترا حق شناخت تو را این قول یعنی شناختیم ترا ان مع جهل است از معرفت کنه با مع معرفت کنه او است
 بر حسب حال پس هر دو قول با هم موافق آمدند و ممکن است که این قول او صلعم از منشأ بهای
 از آنکه علم و جهل در چیزیست با هم عارض آمدند پس جهل باقی ماند

ما عرفناک حق معرفتک

عرفناک حق معرفتک

[illegible]

برضا و شفقت و رحمتها

و منجمله کتب معتبره و احوال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَاللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ عَلِيمٌ ذَكِيمٌ

[illegible]

Handwritten manuscript page featuring dense script in Arabic or Persian, likely from a historical document or book.

١٠٠٠

1948

the 1990s, the number of people in the world who are illiterate has increased from 1.2 billion to 1.5 billion. The number of illiterate people in the world is expected to reach 1.7 billion by the year 2015. The number of illiterate people in the world is expected to reach 1.7 billion by the year 2015.

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

۱۰۰
 ۱۰۱

10

جس کا یہاں

... ..

1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 26

၇၄၆/၁၁/၁၂/၁၃/၁၄/၁၅/၁၆/၁၇/၁၈/၁၉/၂၀/၂၁/၂၂/၂၃/၂၄/၂၅/၂၆/၂၇/၂၈/၂၉/၃၀/၃၁/၃၂/၃၃/၃၄/၃၅/၃၆/၃၇/၃၈/၃၉/၄၀/၄၁/၄၂/၄၃/၄၄/၄၅/၄၆/၄၇/၄၈/၄၉/၅၀/၅၁/၅၂/၅၃/၅၄/၅၅/၅၆/၅၇/၅၈/၅၉/၆၀/၆၁/၆၂/၆၃/၆၄/၆၅/၆၆/၆၇/၆၈/၆၉/၇၀/၇၁/၇၂/၇၃/၇၄/၇၅/၇၆/၇၇/၇၈/၇၉/၈၀/၈၁/၈၂/၈၃/၈၄/၈၅/၈၆/၈၇/၈၈/၈၉/၉၀/၉၁/၉၂/၉၃/၉၄/၉၅/၉၆/၉၇/၉၈/၉၉/၁၀၀/

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

بیان آنکه شیعی مذکور در کفر فیه از جهت بی ایمانی
الجبیلایی اگر چه جایب حارثه است *

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

فَاعْلَمْ أَنَّ الْحِجَابَ مَعْبَرٌ بَظِلِّ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ كَيْفَ
 مَدَّ الظِّلُّ الْإِلَهِيَّ وَالظِّلُّ بَقِيَامِهِ الْحَقِيقِيِّ بِهِ وَتَخْلُوقِ
 ظِلِّ الظِّلِّ بَقِيَامِهِ الْحَاضِرِيِّ بِهِ فَيُمْكِنُ أَنَّ الظِّلَّ
 الْمَذْكُورَ فِي آيَةِ الْكُرْسِيِّ يُعَدُّ بِأَحَدٍ مِنْهُمَا مَعَ لِحَاطَةِ تَقَاوُفِ
 فِيهِمَا شَيْءٌ قِيَامًا حَقِيقِيًّا وَهَجَازِيًّا كَمَا فِي ذِكْرِ
 كَيْفِيَّةِ تَقْسِيرِ الْكُرْسِيِّ أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ
 مَدَّ الظِّلَّ هُوَ وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ
 بِالصَّوَابِ يَا أَيُّهَا اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ
 عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلَى
 جَمَائِهِ كَمَا اخْتَبَرْتَ
 وَتَرْضَاهُ وَتَشْفَعُهُ فِينَا

وَتَرْجَمُهُ مَنَابِ

ترجمہ پس بدانکہ بر آئینہ حجاب بہ ظلّ تعمیر کردہ شود چنانچہ فرمود سجدانہ
 در سورہ شہ قالو رکوع پنجم کَیْفَ مَدَّ الظِّلُّ الْإِلَهِيَّ یعنی چگونه دراز کرد این سایہ
 و ظلّ بذّی ظلّ بقیام حقیقی خود داشت - و تَخْلُوقِ ظِلِّ الظِّلِّ یعنی سایہ از سایہ است
 بقیام مجازی خود بذّی ظلّ - و ممکن باشد کہ بر آئینہ این ظلّ کہ در آئینہ کرمیہ مذکور
 است بیکے از ہر دو تعمیر کردہ شود مع لحاظ تفاوت درین ہر دو یعنی از روئے
 قیام حقیقی و مجازی چنانچہ در ذکر کیفیت تفسیر این کرمیہ کہ در سورہ فرقان
 رکوع پنجم است اَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ یعنی آیا ندیدی
 سونے پر در و گار خود کہ چگونه این سایہ را دراز فرمود و اللہ
 تَعَالَى اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ و خدائے برتر بر بستے داناست +
 اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلَى جَمَائِهِ
 كَمَا اخْتَبَرْتَ وَتَرْضَاهُ وَتَشْفَعُهُ فِينَا
 و ترجمہ منابہ + ترجمہ این درود شریف بالا نوشتہ آمد

ان الحجاب معبر بظل كما
 كيف مد الظل الاله
 و الخلق ظل الظل
 فيمكن ان الظل المذكور
 يعتبر باحد منهما مع
 تفاوت فيهما
 بيان ان حجاب بظل است بقیام حقیقی
 بذّی ظل چنانچہ در آئینہ کرمیہ مذکور
 است و مستحق ظل الظل و
 سایہ از سایہ

بيان امكان ان ظل كه ذكره
 است پر و ظل لتعبير كرده
 بتفاوت لحاظ قیام حقیقی
 و مجازی +

یہ ہے میرا دوست میرا رفیق میرا
محبوب میرا عزیز میرا جان

Ḥamīd al-ḥamīd

فهو وصف قائم بنفسه الکریم القلیم بقیا حقیقی زائد
 علی الصفة الذاتية وإن لم یکن بحروف و ترکیب و صوت
 فلا تُتَکِن استفادة و افادة للمستفید
 هذا اما کان لبشر ان یُکَلِّمَهُ اللهُ اَلَا وَحِیًّا اَوْ مِنْ وَرَاءِ
 حجاب الایة کما یکلم الروح بصفته الذاتية بزیادت حادثة
 علیها بقیا حقیقی بها و فی انفسکم افلا تبصرون مع
 تفاوت کیفیة القیام فیها شئ ای کلام الله تعالی
 الذی هو حجاب و کلام الروح الذی هو حجاب هم قیاما
 حقیقیًا و مجازیًا به سبحانه فانه یسمع من سماع عالم
 المثال و یفهم حقیقته کما قال سبحانه لا یسمعه الا المطهرون

معنی آیت مآکان لبشر
 ان ینکلمه الله

تکلم روح بصفت ذاتیه کما فی
 انفسکم الایة کما یکلم کلام حجابی

و کلام حجابی سماع عالم مثال شنیده
 و تحقیقش مفهومیست و کلام حجابی
 تعبیر آیه لا یسمعه الا المطهرون
 الایة -

و کما آیه قرآن مجید لولیت غیر مخلوق
 و مرتبه حجابی مع حروف و ترکیب
 آنچه لائق اوست تعالی دایم می شود
 نفس کریم قدیم است زائد بر صفت ذاتی

معنی آیه مآکان لبشر
 ان ینکلمه الله الایة که تکریم روح به
 ذاتیه است همچو کلام حجابی است

کلام حجابی سماع عالم مثال شنیده
 و تحقیقش مفهومیست و کلام حجابی
 تعبیر آیه لا یسمعه الا المطهرون
 الایة -

تکلم روح بصفت ذاتیه کما فی
 انفسکم الایة کما یکلم کلام حجابی
 و کلام حجابی سماع عالم مثال شنیده
 و تحقیقش مفهومیست و کلام حجابی
 تعبیر آیه لا یسمعه الا المطهرون
 الایة -

اِذَا نَسَّكَ اللهُ بِالْوَحْيِ سَمِعَ اَهْلُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا صَلَٰوةَ كَجِبْرِ
 السِّلْسِلَةِ عَنِ الصَّفَا وَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ جَبْرِيلُ
 فَاِذَا اَتَاهُمْ جَبْرِيلُ فَرَّعَ عَنْ قُلُوْبِهِمْ قَالُوا يَا جَبْرِيلُ مَاذَا
 قَالَ رَبِّي فَيَقُولُ الْحَقُّ فَيَنَادُونَ الْحَقُّ الْحَقُّ هُوَ الْاَكْفِيكَ يَحْطُ
 الْحَادِثُ قَدْ يَمَّا وَكَيْفَ يَتَنَقَّى وَيَتَبَعَّضُ وَيَتَقَلَّلُ وَيَتَكَثَّرُ قَدْ يَصْ
 وَمَا هُوَ مَكْلَمٌ بِهِ عَلَيَّ وَصِفُهُ حَدَّثَنَا وَقَدْ مَاشَى
 هَذَا يُوَافِقُ بِقَوْلِ صَاحِبِ الْمُعْتَبَرِ وَالرَّازِي فِي الْمَطَالِبِ
 الْعَالِيَةِ اَنَّ كَلَامَهُ يَرْجِعُ اِلَى مَا يَحْدُثُ مِنْ قُدْرَتِهِ
 وَارَادَتِهِ لِقَائِهِ بِذَاتِهِ كَمَا شَرَحَ الْفَقْهُ الْاَكْبَرُ لِمَلَا عَلِي
 الْقَارِي اِنْهِيَ اَيَّ اَنَّ كَلَامَ اللهِ تَعَالَى الَّذِي يَرْجِعُ اِلَى مَا

تَرْجُمُهُ اِذَا نَسَّكَ اللهُ بِالْوَحْيِ سَمِعَ اَهْلُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا صَلَٰوةَ كَجِبْرِ
 السِّلْسِلَةِ عَنِ الصَّفَا وَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ جَبْرِيلُ
 فَاِذَا اَتَاهُمْ جَبْرِيلُ فَرَّعَ عَنْ قُلُوْبِهِمْ قَالُوا يَا جَبْرِيلُ
 مَاذَا قَالَ رَبِّي فَيَقُولُ الْحَقُّ الْحَقُّ بَيْنِي وَرَسُولِ خَدَّاصِلِيِّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ كَلَّمَ كُنْزُ خَدَّاجِي
 بِشَنْوَنِي اِسْمَانِ دُنْيَا صَلَٰوةَ لِعَنِي اَوَّازِي نَشْلُ كَشِيرِن زَجْرِ اَزْكَوَهُ صَفَا وَفَحْمِيْن مِيَا شَدَّ تَا اَكْبَرُ جَبْرِ
 نَزْدِ شَالِ بِيَا يَدِ - پَسِ اَرْكَاهُ كَبْرِ جَبْرِ بِيَا يَدِ نَزْدِ شَالِ وَفَعْ كَرُوهُ شُوْدِ مِ اَزْدِلِ شَالِ كُوْنِيَا يَ جَبْرِ جِسْتِ كَرَا
 كَفْتُ بِرُوْرُ دَكَارِ مِ پَسِ كُوْبِرُ الْحَقِّ لِعَنِي حِنْ هَسْتُ كَمِيْكَوِيْدِ پَسِ مَهْمَهْمَا سِيْكَنْدُ وَفَحْمَا اَنْدُ الْحَقِّ الْحَقِّ لِعَنِي اَيَّ
 حَقِّ اَسْتُ اَيَّ حِنْ هَسْتُ - اَيَّ جَا فَرَّعَ عَنْ قُلُوْبِهِمْ بِمَعْنَى دَفْعِ الْفَرَعِ عَنْ قُلُوْبِهِمْ هَسْتُ اَزَا نَكْهَ فَرَّعَ
 اَزْ تَفْرِيعَ بِمَعْنَى بِهِيْمُ كَرْدَانِيْن اَمْدَه بَصِيْلَه عَنْ كَرْدِ صِلَاحِ اَسْتُ پَسِ حَاصِلِ اَنَكْهَ سِيْمِ اَزْدِلِ شَالِ دُوْر كَرْدَه شُوْدُ
 وَهَسْتُ پَسِ چُكُوْنَه اَحَاظَه كُنْدَه عَاثُ قَدِيْمُ رَاوْچُكُوْنَه مِيْتُوَانْدَه كَفْتِي شُوْدُ وَبَعْضُ بَعْضُ شُوْدُ وَفَقِيْلُ وَكَثِيْرُ لِعَنِي كَمُ وَكَثِيْرُ
 شُوْدُ قَدِيْمُ - وَاَيَّجَهْ اَوْ كَلَامِ كَرْدَه شَدِيْدُ وَبُرُوْصِ فَخْرِ خُودِ اَسْتُ اَزْ رُوْسُ حُدُوْثِ وَفَقْدَمُ -

اَيَّنْكَ كَفْتَهْ شَدَّ مُوَافِقُ يَ شُوْدُ بِقَوْلِ صَاحِبِ مُعْتَبَرِ وَرَا زِي كِيْ دَرِ مَطَالِبِ عَالِيَه اَسْتُ كِيْ اَزْمَنَه
 كَلَامِ اَوْ كِيْ بَا زُ كَرْدَ سُوْسُ اَيَّجَهْ كِيْ اَوْرَا حَادِثُ مِيْكَنْدَه اَزْ قُدْرَتِ خُودِ وَارَادَتِ خُودِ
 اَلِيْتَهْ قَتَا مِ نَبَاتِ اَوْ اَسْتُ چِنَا نَجْهْ دَرِ شَرْحِ فَفْهَةِ الْكَبْرِ اَسْتُ كِيْ رَايَ طَاعِي قَا
 اَسْتُ - اِنْهِيَ - لِعَنِي هَرَّ اَسْتُ كَلَامِ خَدَّاصِ بَرْتَرُ اَيَّجَهْ كِيْ بَا زُ كَرْدَ سُوْسُ كِيْ چِيْ

و ای دفع الفرع عن
 قلوبهم التفريع به
 بهم گردانیدن بصله عن
 صراح ۱۲ -

بلی کلام تمام حدیث حضرت عبد
 بن مسعود است اِذَا نَسَّكَ اللهُ تَعَالَى

توافق کلام جمالی از عبارت فقد
 بقول صاحب معتبر ورازی
 آنکه کلام بر جمع الی قاصدا
 من قد مر به الخ

تذکره کیفیت مہیۃ اللہ تعالیٰ و قربتہ و احاطتہ بخلقہ تعالیٰ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ و نستعینہ و نصلي علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی
الہ و اصحابہ و اتباعہ اجمعین مرا عظمایا اللہ الہ و احد
موجود خالص شئی ای ما هو مضمداق لما فی علمہ من مقدما منہ
صبر وجودہ القدیم کما هو باسمائے و صفاتہ بغير عرضیتہ
و جوہریتہ و تقیدہ بزمان و مکان و اتحادہ و حلولہ
بغيرہ و لم یکن معہ شئی غیرہ فخلق و لم یکن محل الخلق فی بعضہ
محل لبعضہ من حیثیتہ تشخصہما الزائد علی تشخص ماہیتہما
شئی لا من حیثیتہ تشخص ماہیتہما اذ هو سریع فناء ہم

ترجمہ این ذکر بیان معیت و قربت و احاطت او تعالیٰ است بخلق او تعالیٰ یعنی
ہمہری و نزدیک و فراز گرفتن او تعالیٰ است بخلق خود

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ و نستعینہ و نصلي علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی الہ و اصحابہ و
اتباعہ اجمعین ہر آنکہ جز این نیست کہ اللہ کہ معبود واحد است کہ فرمود انما اللہ الہ و احد
الایہ در سورہ شہادہ کہ است کوہم او موجود خالص است یعنی آنکہ او مصلوق است یعنی آنچہ کہ مقدرین
بر او است برای آنچہ کہ در علم است و آری مصلوق مقدم است از آنچہ کہ در علم است پس این ذات و احد کہ مقدر
مقدم است پیش از آنکہ او در علم او است موجود خالص بودین ضروری است۔ بوجود قدیم خود چنانکہ او باسما
خود است و صفات خود است بغير عرض بودن او و جوہر بودن او و قید شدن او بزمان و مکان و اتحاد او و حلول او
بغير او یعنی در او عرض شود و جوہر نہ بزمان و مکان قید شود و نہ از غیر خود مستحق باشد و نہ در حلول کند و فرو گیرد
و نہ با او چیزی غیر او باشد کہ وصف خلق است کہ خلق شود۔ و نہ او برای خلق محل باشد چنانکہ در خلق بعضی را
محل است از حیثیت تشخص ہر دو۔ و این تشخص زائد است بر تشخص ہر دو نہ آری محل بعضی است بعضی را از خلق
از حیثیت تشخص ہر دو و از آنکہ تشخص ہر دو است الفنا است یعنی فنائی او با ماہیت خود خدایا بکرت
کہ مہلت محل گرفتن و شدن نمی یابد

تذکرہ کیفیت معیتہ تعالیٰ و
قربتہ و احاطتہ بخلقہ تعالیٰ

ہر آنکہ خدای واحد موجود
است بوجود قدیم خود باسما
و صفات خود یعنی مصلوق
مقدم است برای آنچہ کہ در علم
نہ از عرض و جوہر است و نہ
بغیر زمان و مکان

تذکرہ کیفیت معیتہ تعالیٰ
و احاطتہ بخلقہ تعالیٰ

بیان آنکہ خدای واحد موجود
بوجود قدیم خود است چنانکہ
و صفات خود است یعنی آنچہ
علم او است او مصلوق مقدم
بیان آنکہ از عرض و جوہر
و قید زمان و مکان و اتحاد
و حلول بغير او یکا
او چنانکہ غیر او بود کہ
در خلق محل است بعضی
بکثرت تشخص زائد است
بکثرت تشخص ہر دو

تذکرہ کیفیت معیتہ تعالیٰ
و احاطتہ بخلقہ تعالیٰ

کما قال سبحانه إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ الْآيَةِ وَاللَّهُ مَعَكُمْ أَيْنَمَا
 كُنْتُمْ الْآيَةِ وَإِنِّي ضَرِيبٌ إِلَيْهِ وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ وَإِنَّ اللَّهَ يَكْتُبُ
 حَيْثُ الْآيَةِ وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا الْآيَةِ وَمَعَ فَه
 استوائه تعالى شأنه على العرش بحاله كما هو عند الله
 تعالى على مذهب امامنا الاعظم رحمه الله تعالى واما
 فارق مخالفة لاهل سنة وجماعة قائله بعبية وقرينة
 واحاطة كلها وصفية بنفي ذاتية بحج عقلية
 بلزوم المجتئين في الذاتية وليس قراها بمقابله النصوص
 القرآنية ويرد عليهم في الوصفية ما تجوابه شئ اى
 لزوم المجتئين

قمر حمزة چنانچه فرمود سبحانه إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ الْآيَةِ دوسوره بقره رکوع نوزدهم یعنی بر آئینه خدا
 برتر باشد بر کسنگان است یعنی هم نشان است و بایشان معنی است الخ - وَاللَّهُ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ
 الْآيَةِ یعنی و خدای برتر باشد بر هر جا که شما باشید الخ - وَإِنِّي ضَرِيبٌ إِلَيْهِ الْآيَةِ دوسوره بقره رکوع بیست و یکم
 یعنی و بر آئینه من نزدیکم الخ - وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ الْآيَةِ دوسوره ق رکوع دوم یعنی مانزدیک تر منم
 االخ - وَإِنَّ اللَّهَ يَكْتُبُ حَيْثُ الْآيَةِ یعنی بر آئینه خدای برتر باشد بر هر چه و نازل گردیده است الخ - وَإِنَّ اللَّهَ
 قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا الْآیَةِ دوسوره طلاق رکوع دوم یعنی بر آئینه خدای برتر تر شئی را از روی علم فراز
 گرفته است الخ و باوصفاین استوائی او تعالى شأنه یعنی قرار گرفتن و ظاهر شدن او که برتر است شان او بر عرش
 بحال خود است همچنانکه او نزد خدا برتر است بر همه اشیاء اعظم است حرمت کند او را خدای برتر و جز این نیست که قرا
 که مخالف برائی این است و اما قال اندک مجت و قربت و احاطت که اینها همه از روی وصفیه اند یعنی ذاتیه یعنی
 که خدای برتر بخلق معی و قریب و محیط باوصاف است نه بذات مجتبهای عقلیه بسبب لازم شدن چنین در آئینه
 گویند که در صورت مجت و قربت و احاطت بذات در ذات و وجهت لازم شود خدا را که اینها و لای عقلیه را بمقابله
 نفوس قرآنیه قرائت کرد کرده شود بر آنان در وصفیه آنچه آنان باو حجت گرفته بلزوم چنین یعنی آنچه آنان
 در صورت ذاتیه برین صفات بلزوم چنین حجت گرفته پس این همه مجتبهای عقلیه شان همچنان در صورت و وصفیه
 بر آنان رد کرده شود و باید بطوریکه در صورت و وصفیه هم لزوم چنین لازم آید و قاعده که آنان ازو حجت گرفته اند
 بر آنان حجت شود پس ناچار مجت و قربت و احاطت ذاتیه بر جمیع کتبه با قاعده شان باطل گردد

و استوائ او تعالى بر عرش برائست
 که از او است و کس از سبب امام علم
 است و حقه الله علیه

استوائی بر عرش او تعالى بر جهان است که
 نژاد او است که از سبب امام علم است
 رحمت الله علیه

والطرف مقدم على المظروف فانظر ماذا ترى في الطرفين
وكنز فيما يرد على المخالفين الذي حجوا به مما من ضمن هذا
فالمعية والقربة والاحاطة بتجاويز بين مرتبتين لاجتهاد
لنفي المكائين وما ترى من مكان لكائن وهو بنسبة بينهما
لا بنسبة بين المكوّن والكائن لا يتأني في نفي المكائين
على الاصل المذكور فهو سبحانه ليس بداخل في
شيء غيره ولا بخارج منه ولا بهما فيه ولا كنه
سبحانه معي وقريب ومحيط كما هو مذكور فاعلم انما
المعية والقربة والاحاطة على نوعين من مرتبة قديمة فكيف
كلها مجهول وعامة لكشي ومضبوطة في عقائد اهل سنة وجماعة

شهر حرمه طرف مقدم است بر طرف پس نظر کن چیست این که به بینی طرفین - و لازم شود آنچه که از منبر است و آنچه که در
کرده میشود بر مخالفین که آنها را و جهت گرفتار یعنی قول مخالفین که بدو هم جهت است و آورده اند آنچه که در کرده شود و در
هم از این منبر لازم شود که مخالفین بر وجهت گرفتار - پس این معیت و قربت و احاطت
بجایز است در میان دو مرتبه یعنی حقیقیه و فعلیه نه در دو جهت اسمی این هر دو امکان - اذ انکه در جهت
مکون و کائن هر دو امکان لازم آید و نقد طرف بر طرف شود پس پس که در طرفین چه پیش آید در این
بجز از دو مرتبه جنین نفی از هر دو امکان تسلیم شود - و آنچه قومی میانی از امکان که برای کائن است حال نیست که
به نسبت است در میان هر دو یعنی در میان مکان و کائن نه به نسبت است در میان مکون و کائن که
این بر اعلیٰ مذکور منافی نیست هر دو مکان را - اذ انکه این همه اوصاف - تجاوز از اندامین مرتبتی دارند
این بخانه مرتبتی است نه محلی که محل و مکان فقط برای کائن است پس نسبت جهت در مکان و
کائن است نه در مکون و کائن لهذا این تجاوز مرتبتی بر اعلیٰ مذکور نفی هر دو مکان را استانی نیامد
که با هم یکی را دیگری نفی کننده پس اوجانه در چیزی غیر خود داخل نیست - و نه از خارج است - و نه در
حال است یعنی حلول کننده - ولیکن اوجانه سعی و قربت و محیط است چنانچه او مذکور آید +
پس بدانکه جز این نیست که معیت و قربت و احاطت بر دو نوع است یکی از مرتبه قدیم است که کیفیت
تمام آن مرتبه مجهول است و برای هر شی این نوع عام است و در عقاید اهل سنت و جماعت مضبوط است
یعنی سلسله این مرتبه در عقاید اهل سنت و جماعت مضبوط کرده شده است +

پیرا او عارف بجا فرمایند کہ
استیلا نہ فرمایند پس یہ کہانی

و مکان برای کائنات است
که در میان مکان و کائنات
در میان مکان و کائنات
و او سبحانه مداخل و بجزری
عزاد و خارج از دوزخ
حلول کننده است و کائنات
و فریب و محیط است و کائنات
آید

این مجموعه اوصاف بجای از ماده
دو بیان و در شرح تحقیق و تعلیل
از روی چنان سبب نفی
نکات این بر دور است

[illegible]

صيف

[illegible]

و دیگر از همه جا بیه که پیشش معلوم
و خاص است برای منی و دل داران
خود صفت در عفت از ضبط ثبات دهد شد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

ذکر کیفیت منع تعبیر الہیوں از ذات اللہ سبحانہ و الصورت

ذکر کیفیت منع تعبیر الہیوں
من ذات الہ سبحانہ و الصورت
من خلقہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

تعبیر الہیوں و صورت با صطلح
ذکر در بیان

حمد اللہ و نستعینہ و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی
الہ و اصحابہ و اتباعہ اجمعین * انما الماہیۃ الی یظهر منها
عارض تعبیر الہیوں و العارض بصورت فی محاورۃ قوم لا فی
الشریعۃ الشریفۃ فانی اصرح ای ان کان العارض زائدا علی
الماہیۃ بقیام حقیقی بہا اصلا لمنشأئنا ہالہ و ہوصفۃ ذاتیۃ
فلینبجادث منها وان کان زائدا علی الصفۃ الذاتیۃ بقیام حقیقی
بہا اصلا لمنشأئنا ہالہ فبالماہیۃ عرضا بواسطۃ الصفۃ الذاتیۃ

نقصر مع عارض زائد بر ماہیت
است بقیام حقیقی صفقت ذاتیۃ
است و آنچه زائد است بر صفت
ذاتیۃ بقیام حقیقی این عرض ماہیت
است بواسطہ صفت ذاتیۃ
مع امثال *

ترجمہ این ذکر در بیان آنکہ تعبیر الہیوں از ذات خدائی سبحانہ منع است و تعبیر صورت از خلق او

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بیان کیفیت منع تعبیر الہیوں از ذات
سبحانہ و صورت از خلق او
ذکر در بیان

حمد اللہ و نستعینہ و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی الہ و اصحابہ
و اتباعہ اجمعین نہ جز این نیست کہ ماہیتی آنکہ از عارض ظاہری شود بہ الہیوں تبیین کرد شود
و عارض بصورت در محاورۃ قومی نہ در شریعت شریفہ - پس من نقصر مع عارض
زائد است بر ماہیت بقیام حقیقی بان ماہیت کہ اصل است برای عارض بسبب منشأئیت خود
یعنی ماہیت عارض زائد منشأ واقع شدہ کہ از منشأ یعنی بایبیدی عارض است - پس این عارض
صفت ذاتیۃ است و این از ماہیت حادث نیست - و اگر این عارض زائد است بر صفت ذاتیۃ
بقیام حقیقی بان صفت کہ اصل است برای این عارض بسبب منشأئیت خود یعنی این عارض
صفت ذاتیۃ منشأ آید کہ از منشأ و بایبیدی این عارض است - پس این عارض با ماہیت بطور
عرض است بواسطہ صفت ذاتیۃ

بیان آنکہ عارض زائد بر صفت ذاتیۃ بقیام حقیقی
صفت ذاتیۃ است کہ از ماہیت حادث
نیست *

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥
 ॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲

استی
عاشق از او
نیت بیست
در این میان
نیت بیست

[illegible]

مجلس شورای اسلامی
تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۱۰

[illegible]

امام رضا

ماریا اربعہ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره معنای خود

[illegible][illegible]

The figure consists of five subplots arranged in two rows. The top row contains subplots (a) and (b), which show relatively smooth curves. Subplot (a) has a peak around \$t=0.5\$, while subplot (b) has a dip around \$t=0.5\$. The bottom row contains subplots (c), (d), and (e), which exhibit highly oscillatory and irregular behavior, characteristic of chaos. Subplot (c) shows a sharp drop followed by rapid oscillations. Subplot (d) shows a series of peaks and troughs. Subplot (e) shows a very dense, chaotic-looking pattern.

مخبر چیم یقیناً ۹۱

مخبر چیم یقیناً ۹۱

و نور محمد مخصوص بذاته صلعم مخلوق من عدم منتزع من
 تضمن موجودات قدیمه شماینها بقیام مجازی بها و غیره
 صلعم مخلوق من عدم منتزع من تضمن موجودات صلعم
 شماینها بقیام مجازی بها او من تضمن مسلوبات صلعم
 بقیام مجازی ملتزم بوجوداته صلعم شماینها
 فی ذکر کیفیت تخلیق نور محمد صلعم من نور الله سبحانه و
 الخلق کله من نوره صلعم هر فلا یوافق تعبیر الهیولی
 من موجودات قدیمه و الصورة من نور محمد صلعم و من غیره صلعم
 شماینها المجازی و ان الصورة بقیام حقیقی هر که فی حد ذات
 صلعم و عوارضها بقیام حقیقی بها و هکذا فی غیره صلعم فالهیولی
 مع صورته حادثه مخلوقه فان لا یسکم فانک من
 مراتب الخلق الثابتة فی النصیحة بقول سبحان

ترجمه و نور محمد صلی الله تعالی علیه و علی آلہ و سلم که مخصوص است بذات او صلی الله علیه و سلم مخلوق از عدم
 که منتزع از تضمن موجودات قدیمه بطور شریعت از آن موجودات و درین استخراج تضمنی او را بوجودات قدیمه
 قیام مجازی است. و غیر او صلی الله علیه و سلم که هم مخلوق است از عدم منتزع از تضمن موجودات او صلعم است
 بطور شریعت ازین موجودات و درین استخراج تضمنی هم او را باین موجودات او صلعم قیام مجازی است یا غیره
 صلی الله علیه و سلم که مخلوق از عدم است منتزع از تضمن مسلوبات او صلعم است بقیام مجازی که بوجودات
 او صلعم این مسلوبات ملتزم آمده یعنی بدو التزام یافته بسبب خروج و خلق از عدم که در اسلبا از
 چنانچه شناسایی این باور ذکر کیفیت تخلیق نور محمد صلی الله علیه و علی آلہ و سلم که از نور الله سبحانه است و
 هم مخلوق خدای سبحان از نور او است صلی الله علیه و سلم پس موافق نشود تعبیر هیولی از موجودات قدیمه
 تعبیر صورت از نور محمد صلی الله علیه و سلم و از غیر او صلی الله علیه و سلم بسبب قیام یکدگر برین هر دو مجازی است و باینکه
 هر که صورت را بر هیولی قیام حقیقی است. هر که این تعبیر موافق شود در حد ذات او صلی الله علیه و سلم و عوارض او
 ذات بسبب قیام حقیقی عوارض ذات. و همچنین و غیر او صلعم و در تعبیر هیولی مع صورته خود حادث مخلوق
 و اگر اینکه گفته شده تسلیم کرده شود پس این را کار است از مرتبه خلق که ثابت است با لای تغییر مودن او سبحانه و تعالی
 و هر که اول

نور او صلعم مخصوص بذات
 مخلوق است از عدم که منتزع
 از تضمن موجودات قدیمه
 بقیام مجازی بطور شریعت
 و غیر او صلعم مجازین از
 از تضمن موجودات یا از
 تضمن مسلوبات ملتزم بوجودات

تعبیر هیولی از موجودات قدیمه و صورت
 و غیر او صلعم موافقت کند که در
 ذات او و عوارض او صلعم بسبب قیام
 حقیقی در هر دو

و صورت مذکور هیولی مع صورت عارض
 مخلوق است در ذات او صلعم ثابت
 خلق که بدلائل عقلیه و عقلیه ثابت
 است که درین مذکور آمده یا از عدم
 تعبیر هیولی قدیمه که این باطل است

نور او صلعم که مخصوص بذات است
 مخلوق است از عدم که منتزع از
 موجودات قدیمه بقیام مجازی
 بطور شریعت است و غیره

صلعم مجازین از عدم است صلعم که از تضمن
 موجودات او صلعم یا از تضمن مسلوبات
 ملتزم بوجودات او است و از عدم است

تعبیر هیولی از موجودات قدیمه و صورت از نور
 صلعم و غیر او موافق نشود در حد ذات او
 او و عوارض او صلعم بسبب قیام حقیقی
 و صورت مذکور که ثابت است با لای تغییر مودن او سبحانه و تعالی
 که تعبیر هیولی در صورت ذات او و عوارض
 او صلعم هر دو حادث مخلوق از عدم
 انکار را در مرتبه خلق که او بر لای عقلیه و عقلیه ثابت است که مذکور
 آمده یا از عدم مسلوبات تعبیر هیولی قدیمه که این باطل است

مجلس اول

[illegible]

1992

ما تَرَى فِي عَالَمِي الْوَاسِعِ مِنْ عِلْمٍ وَفِيهِ الْإِلَهُ الْمُبِينُ
وَلَوْ أَنَّ الْعَالَمَ لَعَالَمٌ لَدُنَّ الْغُلَامِ الْوَحِيدِ
وَلَوْ أَنَّ الْعَالَمَ لَعَالَمٌ لَدُنَّ الْغُلَامِ الْوَحِيدِ
وَلَوْ أَنَّ الْعَالَمَ لَعَالَمٌ لَدُنَّ الْغُلَامِ الْوَحِيدِ

واجتماع نقیضین فی هیولی بصور متضاده منشأین لها و هو غیر
معقول و آن قبل للتخذیر بش ای لتخذیر من انکار مرتبة الخلق
الثابتة و لزوم مسلوبات هیولی قدیم بصور من مسلوبات و اجتماع
نقیضین فی هیولی بصور متضاده هو صورت بقیام مجازی بهیولی قدیم
مع خلاف باصلها فلا لزوم المسلوبات لکن ادعاء وحدت وجود هیولی
قدیمه مع صورتها یفی وجود دو نهما باطل اذا ماهیة التي بقیام مجازی
قائمة بنفسها فی معناها مع عوارضها فلیست بعارضة لها بقیام حقیقی
فلیست بصورة لها والله یهدی من یشاء الى صراط مستقیم **والله**
صلی و سلم علی محمد بنی الرحمة و علی جماله کما تحب و ترضاه و شفیعنا و ترجمناه

یا در صورت عدم تسلیم تغییر مذکور
و اقرار حدوث اجتماع نقیضین در
بصورت متضاده پیش آید که این هم
معقول نیست +

و ادعای وحدت وجود هیولی
قدیمه مع صورت او بقیام مجازی
بالتجی وجود غیر این باطل است

باهیت باهمیتی بطور عرض غرض
نه شود پس او را صورت نشود

یا در صورت عدم تسلیم تغییر مذکور
و اقرار حدوث اجتماع نقیضین
در هیولی بصورت متضاده پیش آید
که این هم معقول نیست +

و ادعای وحدت وجود هیولی قدیم
مع صورت او بقیام مجازی بقی
وجود غیر این باطل است +

باهیت باهمیتی بطور عرض غرض نشود
و نه ماهیت بعرض نام نهاده شود و نه
هر دو بقیام مجازی باشد پس نه
ماهیت برای ماهیت بقیام حقیقی
عارض است پس صورت برای هیولی
چگونه است +

ترجمه دوم در صورت عدم تسلیم هر دو از مرتبه حادث مخلوق اجتماع نقیضین شود و هیولی
سبب صورتهای متضاده بنا بر منشأیت هیولی برای صور یعنی هیولی صور را در صورت
قیام حقیقی متضاد واقع شود که از پیش و بالبدیه صورتهای اصل آید که اینها عارض زائد اند بر قیام
حقیقی پس سبب صورتهای متضاده در هیولی بقیام حقیقی که صندید در گذرد آید اجتماع
نقیضین پیش آید - و این هم معقول نیست - اگر بنا بر تخذیر از انکار مرتبه خلق ثابت - و لزوم مسلوبات
برای هیولی بصور از مسلوبات - و اجتماع نقیضین در هیولی بصور متضاده گفته شود که
صورت حادث را با هیولی قدیمه قیام مجازی است با وصف خلاف باصل هر دو گفته آمد
نسبت اصل هر دو و قیام هر دو در ابتدای این ذکر - پس در صورت لزوم مسلوبات نیست لیکن
ادعای وحدت وجود یعنی این دعوی کردن که وحدت وجود هیولی قدیمه مع صورت او است
بالتجی وجود سواهی این هر دو یعنی سواهی هر دو مذکور - از وجود نفسی کرده شود این دعوی وحدت
وجود باطل است از آنکه ماهیتی که آن بقیام مجازی است قائم بنفس خود است و معنای خود مع
عوارض خود - نه اینکه این باهیت باهمیتی بطور عرض غرض نشود و ماهیت را عرض نام نهاده
بنود در عرض و ماهیت قیام مجازی باشد حال آنکه درین هر دو قیام حقیقی باید پس این است عارضیت
برای ماهیت بقیام یعنی پس نیست صورت برای هیولی و الله یهدی من یشاء الى صراط مستقیم یعنی
مذای بزرگتر نماید هر کسی را که میخواهد سوی راه راست و درست - **اللهم صل و سلم علی محمد بنی الرحمة**
و علی جماله کما تحب و ترضاه و شفیعنا و ترجمناه

فاصطلاح فی معناهما شرعاً بشی ای هما من الله سبحانه الی خلقه ^ص علی معناهما لغتاً فالرسالة والنبوة مرکزیة تغیین منشأ افادت منزعایه بقیا هما الحقیقی والمجازی به فیتس علیهما ^ش اے علی الرسالة والنبوة حقیقتیما دلالت بهیما الیها بظلیتیهما منها۔

فهما عامتان بعمومیهما لما تحت مرکزیتیهما من موجودات و مسلوبات و مخصوصات بخصوصیتیهما بالانسان و الجن عما تحت مرکزیتیهما بحکمته تعالی و آنریکتان فی لغتیهما فی علمه سبحانه و وجودیهما فی ازل حادث ^و ان لم تکنوا معلومتین فکان الرسول مجهولاً فكیف فی الميثاق مسؤل

معنی اصطلاحی هر دو است
+ حاصلش

بیان وقوع مرکزیت
تعیینات این هر دو

ترجمه پس اصطلاح در معنای آل هر دو از روی شرع که هر دو از خدای سبحان است سوی خلق برآ معنای آل هر دو است از روی لغت یعنی معنی اصطلاحی آل هر دو در شرع بنا بر معنی لغوی آل هر دو است و آل در شرع بر بنای معنی لغوی رسالت و نبوت تعریف یعنی پیش از آن و پر فتن رسول و نبی است بنفس خود از خدای سبحان سوی خلق او پس این ارسال و فرستادن ذات رسول بنا بر اطلاق و اخبار او صحت پس این رسالت و نبوت مرکزیتی واقع شده که آن لغتین مترعات خود را منشا افادت است بسبب قیام حقیقی و مجازی این مترعات بآن لغتین۔ پس حقیقت رسالت و نبوت برین هر دو قیاس کن از روی آنکه باین هر دو سوی حقیقت است بسبب ظلیت هر دو از حقیقت یعنی حقیقت رسالت و نبوت بسبب ظن بودن مایه هر دو از حقیقت قیاس باید کرد از روی دلالت که این هر دو را سوی حقیقت است بنا برین دلالت حقیقت هر دو برین هر دو قیاس باید کرد به مطلب اینکه حقیقت این هر دو برین هر دو قیاس شود با منظر که بسبب ظن بودن این هر دو از حقیقت دلالت که این هر دو را سوی حقیقت است بنا برین دلالت حقیقت این هر دو باید فهمید و این هر دو بسبب عموم خود عام الخیرای تحت مرکزیت هر دو که از موجودات و مسلوبات اند یعنی آنچه که زیر مرکزیت هر دو از موجودات و مسلوبات۔ و مخصوص اند این هر دو بسبب خصوصیت خود با نس و جن آن آنچه که زیر مرکزیت هر دو است بحکمت او تعالی۔ و در کتبین خود در علم او تعالی هر دو را می اند و در وجود خود را در ازل حادث۔ و اگر هر دو عموم او تعالی باشند پس این هر دو را می اند و در ميثاق مسؤل که لغتین پرسیده شود

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

۱. *مجلس اول*
 ۲. *مجلس دوم*
 ۳. *مجلس سوم*
 ۴. *مجلس چهارم*

این کتاب را در سال ۱۲۸۰ هجری قمری
 در شهر تبریز و در روز پنجشنبه
 در ماه رجب و در روز بیستم
 از طرف صاحبزاده
 محمد علی خان قزوینی
 کاتب
 میرزا حسن خان قزوینی
 تصدیق

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲

استزاعاً منها هو قبحه استزاعاً وصفاً لموصوفه لا احتياجاً
 لوجوده متساوياً بذات في استقراها لا استجماعه كذات -
 فكل واحد منها تعين اول لا نشاء منشاء اولي عمره وثاني
 لغيره نشأ اي تعين ثاني لا نشاء منشاء لغير اولي عمره
 على تعدد صفات الا في تعين ذات لعدم تعددها نشأ اي
 ليس التعين الثاني في تعين ذات لعدم تعدد ذات
 حقيقة نشأ الحقيقة بمعني علو معلول على مبدئيتها
 م ابراهيمية التي تضطر عن تعين صفات حقيقة لمبدئيتها
 بتعينة عم نشأ لمبدئية تعين صفات حقيقة تعين ابراهيم
 م في اوليته منشاء بنبوت استقلال نشأ اي على استقرا
 وجود صفات حقيقة استقلالاً ماصلاً نشأ

مطلب في تعين الرسالة والذ
 والولایت و منشأ اولی عمره
 و لغيره و نبذ حقیقۃ ابراهیم
 و موسوی و عیسی و آدمی
 و محمدی علیہم الصلوٰۃ والسلام

تبرجھت تبرجھت تبرجھت

تبرجھت تبرجھت تبرجھت تبرجھت تبرجھت
 استزاع بنا بر احتیاج است برای وجود خود بلکه این وصف در استقرا خود بذات با هم مساوی میشود
 بنا بر استجماع خود همچو ذات یعنی چونکه در این وصف استجماع جمیع صفات همچو ذات است بنا بر این استجماع این
 وصف با ذات خود با هم مساوات دارد اگر چنان وصف هم برای موصوف است این استجماع - پس در
 یکی از اینها تعین اول است برای انشا که او منشأ اولو العزمی است و تعین ثانی برای غیر اولو العزم
 است که او منشأ غیر اولو العزم انشایا بر بنا بر تعدد صفات مگر تعین ذات بسبب عدم تعدد ذات
 یعنی تعین ذات همچو تعین صفات تعین ثانی نیست از آنکه در ذات همچو صفات تعدد نباشد و حقیقت
 بنا بر مبدئیت خود یعنی بنا بر محل آغاز و آشکار شدن خود بمعنی علو معلول است - پس حقیقت ابراهیمی
 که از تعین صفات حقیقیه اصطلاح کرده شود بنا بر مبدئیت تعین شان است یعنی ابراهیمی و علیهم السلام
 را یعنی تعین صفات حقیقیه مبدئیه است تعین ابراهیم علیہ السلام را بنا بر حقیقت ابراهیمی از تعین
 صفات حقیقیه اصطلاح کرده می شود پس حقیقت ابراهیمی در اولیت بطور استقلال ماصلاً منشأ بنبوت
 است مگر آنکه استقرار وجود صفات حقیقیه از روی استقلال است در اولیت یعنی وجود این صفات با ذات پس
 بخود ذات بر صفات بطور استقلال در اولیت قرار گرفته همچنین حقیقت ابراهیمی که مبدأ استزاع تعین او
 این صفات آمره در اولیت منشأ بنبوت را بطور استقلال ماصلاً مبراً بر آنچه که اول نیست

بیان منشأ اولو العزمی و غیر اولو
 العزمی تعین رسالت و نبوت و اولیت

بیان حقیقت ابراهیمی و اولیت
 منشأ نبوت و مبدی منشأ او

[illegible]

جمادی الثانی ۱۲۸۱

١٤٦
١٤٧

١٤٨
١٤٩

و حقیقه محمدیه التي تصطلح عن تعین ذات لمبدئیة
 تعینہ صلعم فی اولیة منشأ رسالہ استقلالاً اصلاً
 تضمین منشئ نبوت باعذاریها من حیث قیامهما به
 فاستکملت محبوبیة محمدیه باستجماع الحقیقتین المستقلتين
 والمنزعتين المذكورتين بالاصالة من متعلق استجماع
 ومعناها ان ليس احتیاج فی استجماع الحقیقتین المستقلتين
 والمنزعتين المذكورتين الى الغير ففی استقرار استكمال
 المحبوبة اصالتاً بل الغير یحتاج فی استقراره الى الحقیقة
 المحمدية حقیقتاً من وجه قیامه بها صدق قوله
 صلعم انا اول الاولین وانا اخر الاخرین الحديث
 فالاولیة علی الوجود والاخریة علی الظهور

مطلب استكمال محبوبیة محمدیه
 باستجماع بالاصالت هر دو
 حقیقت مذکوره مستقله
 و هر دو منشآت *

تفسیر حدیث شریف انا او
 الاولین وانا اخر الاخرین

بأن حقیقت محمدیه راوی
 و سبب و منشأ او
 بان استكمال محبوبیت محمدیه
 راوی حقیقت مذکوره مستقله و
 هر دو منشآت بالاصالت *

تفسیر حدیث شریف انا
 الاولین وانا اخر

ترجمه و حقیقت محمدیه آنکه مصطلح است از تعین ذات بنابر مبدریت اولتین او صلعم را در
 اولیت منشأ رسالت است بطور استقلال و اصل که این منشأ رسالت منضم شده است هر دو منشأ رسالت
 را که حقیقت ابراهیمی و موسوی است باعتبار هر دو منشأ رسالت از حیثیت قیام این هر دو که آن است که
 کیفیتش در سبب تعین حقیقت هر دو منشأ رسالت که تعین صفات حقیقیه و شانیه اند در حقیقت ابراهیمی
 و موسوی بمع تقارن باهمی و حیثیت قیام هر دو با ذات مذکور آمد بفکر و تامل در اینجا نظر کن بخواب
 خدا اینهمه مطالب در بابی که پس محبوبیت محمدیه سبب استجماع هر دو حقیقت مذکوره که هر دو مستقله و هر دو
 منقسمه هستند که منجمع بالاصالت آمدند استكمال یافت و تمام کردن خواست و مراد آنکه در استجماع یعنی در
 آوردن هر دو حقیقت مستقله و هر دو منشآت مذکوره بر آئینه حقیقت محمدیه را موسوی غیر احتیاج نیست
 پس در استقرار استكمال محبوبیت این حقیقت محمدیه از روی اصال است بلکه این غیر در استقرار خود موسوی
 حقیقت محمدیه حقیقتاً منجمع شود از وجه قیام خود بحقیقت محمدیه - پس صادق آمد قول او صلعم انا
 اول الاولین وانا اخر الاخرین الحديث - یعنی من اول همه اولان هستم و من اخر اخران
 نا آخر حدیث - و این اولیت بنا بر وجود است و این آخریت بنا بر ظهور *

فکل من الرسالة والنبوة والولاية جامعاً اضافة وطاق
 حدوداً منش ای تعریفاً بوصفه ^{منها} فاصلاً منش ای لا
 احتیاج الی الخیر بل غیره یحتاج الیه ^{منها} لم یبی ورسول عام
 وعرضاً منش ای هو قیام مجازی مع مرادیتہ فی ضمن النبی
 احتیاجاً الیہم ^{منها} وشیعاً منش ای الاضافۃ بصفات اللہ
 سبحانہ فی تبع صفات النبی صلعم ^{منها} لولی و تفرق نظر
 بان لم یحتاج الی اعتبار الرسالة والنبوة من اعتبار الولاية
 وهو مستجیب لہ لبعض و بان نحتاج فلم یتزل لبعض فلم
 یتجمعا بہما فالاول ناظر بفضیلۃ الولاية من الرسالة والنبوة والثانی
 بفضیلۃ الرسالة والنبوة وان یتزل فاستجمعہما ^{منها} قد لیل بذاتہ منش
 ای لیس یحتاج الی غیرہ ^{منها} ہم علی دعوی رسالة الرسول ^{منها} حسنیۃ
 الذاتیۃ منش ای لست بعض فلا یحتاج الی غیرہ باصالت

ہر یک از رسالت و نبوت و
 ولایت بطور اصل برائی
 و رسول است و بطور عرض
 و تبع برائے ولی

مطلب قد لیل بذاتہ علیہ
 رسالة الرسول الحق

چنان کہ در اعتبار رسالة و نبوت و ولایت نظر تفرق اندازد
 بعض جمیع بیرون نزول از رسالت سموات و نبوت حالات
 رسالت و اعتبار ولایت است اگر از ولایت عروج کرد از انجا
 بفضیلت ولایت از رسالت و نبوت اگر از نبوت عروج کرد از انجا
 بفضیلت رسالت و نبوت اگر از رسالت و نبوت عروج کرد از انجا

ترجمہ پس ہر یک از رسالت و نبوت و ولایت از روی انصاف جامع است ہر گز از روی جدو
 اتع یعنی از روی تعریف و وصف خود پس ہرچہ ازینہا بطور اصل است یعنی آنکہ سوئی غیر محتاج بنا
 بلکہ غیر شسوی او محتاج شود برائی نبی و رسول علیہم الصلوۃ والسلام و ہرچہ بطور عرض
 است یعنی او کہ قیام مجازی دارد مع مراد شدن خود در ضمن نبی علیہ السلام است بغرض احتیاج رسول
 نبی علیہ السلام و ہرچہ بطور تبع است یعنی موصوف شدنش بصفات حلای سبحانہ و تبع صفات
 نبی صلی اللہ علیہ وسلم ای ہر دو یعنی عرضاً و تبعاً برای ولی است رضوان اللہ علیہم اجمعین
 و تفرق و جدا شدہ است نظر اینجا آنکہ سوئی اعتبار رسالت و نبوت از اعتبار ولایت عروج نکرد و بلند نشدہ
 او یعنی اعتبار رسالت اعتبار ولایت را ستجم است برای بعضی کہ آہنہا گرد آورده آمد و بانکہ نظر عروج کرد
 و بلند شدنش نزول ذکر و پست نشدن برای بعضی پس ہر دو ہر دو ستجم نشدن یعنی اعتبار رسالت و ولایت
 با خود ما گرد دنیا مذہب پس اول ناظر بہ بفضیلت ولایت از رسالت و نبوت و دوم ناظر بہ بفضیلت
 رسالت و نبوت و اگر نزول کرد پس آن گرد آورده شد ہر دو پس دلیل کہ ثابت رسول است یعنی آن دلیل کہ محتاج
 سوئی غیر اوست ہر دو رسالت رسول و حسنات ذاتیہ رسول آنکہ باصالت اند یعنی آنکہ بہ تبع نمید
 یعنی دلیل کہ ثابت رسول است ہر دو رسالت آن تیکو بیہا و خوبیہای ذاتیہ رسول اند
 و بعضی نیستند پس سوئی غیر خود محتاج نشوند و آنکہ باصالت اند یعنی بر تبع نیستند

مجلس ششم در روز شنبه ۱۳۰۴

فَیْمَکْدِی اللّٰهُ سُبْحَانَهُ مَنْ لَّیْسَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَعَلٰی وِلَایَةِ
 تَابِعَةٍ تَتَّبِعُهَا **مَش** بِالْوَاوِ عَطْفٌ عَلٰی دَعْوٰی رَسَالَةِ الرَّسُولِ
 وَالضَّمِيرُ الْمَضَافُ اِلَیْهِ اِلَى حَسَنَاتِهِ الذَّاتِیَّةِ فَخَبَرٌ عَلَی الْعَطْفِ
 مَرَفَا لَا یَمَانٌ بِمِدَاهَةِ النُّبُوَّةِ وَالْوِلَایَةِ لِغَیْرِ النَّبِیِّ عَمَّ لَا
 یَتَحَقَّقُ اِلَّا بِادْرَاکِ صَحْبَةٍ مَنْ قَامَتْ بِهٖ فِی زَمَانِهِ وَالصَّحْبَةُ
 مِنَ التَّأَثُّرِ فَمَنْ لَمْ یَدْرِ کَمَا فِی الْجَاهِلِیَّةِ وَکَوَانَ عَامِرًا
 بِتَوْحِیدِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ فَمَا لَکُمْ فِی اعْتِقَادِ الْوِلَایَةِ اِلَّا تَفْکُرُوْنَ
 فَاعْلَمُوا اَنَّ النُّبُوَّةَ صِفَةٌ مَّاخُذَةٌ لِلنَّبِیِّ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰی وَسَلَّم
 عَلٰی نَبِیِّنَا وَاخْوَانِهِ مِنَ الْاَنْبِیَاءِ اَضَافِیَّةٌ **مَش** مِنْ
 اللّٰهِ تَعَالٰی اِیْ مَخْلُوقَةٍ هُمْ مُشْتَرِکٌ وَصِفِیَّةٌ مِنْ مَوْجُودَاتٍ قَدِیْمَةٍ

ترجمه فَمَکْدِی اللّٰهُ سُبْحَانَهُ مَنْ لَّیْسَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَعَلٰی وِلَایَةِ
 تَابِعَةٍ تَتَّبِعُهَا **مَش** بِالْوَاوِ عَطْفٌ عَلٰی دَعْوٰی رَسَالَةِ الرَّسُولِ
 وَالضَّمِيرُ الْمَضَافُ اِلَیْهِ اِلَى حَسَنَاتِهِ الذَّاتِیَّةِ فَخَبَرٌ عَلَی الْعَطْفِ
 مَرَفَا لَا یَمَانٌ بِمِدَاهَةِ النُّبُوَّةِ وَالْوِلَایَةِ لِغَیْرِ النَّبِیِّ عَمَّ لَا
 یَتَحَقَّقُ اِلَّا بِادْرَاکِ صَحْبَةٍ مَنْ قَامَتْ بِهٖ فِی زَمَانِهِ وَالصَّحْبَةُ
 مِنَ التَّأَثُّرِ فَمَنْ لَمْ یَدْرِ کَمَا فِی الْجَاهِلِیَّةِ وَکَوَانَ عَامِرًا
 بِتَوْحِیدِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ فَمَا لَکُمْ فِی اعْتِقَادِ الْوِلَایَةِ اِلَّا تَفْکُرُوْنَ
 فَاعْلَمُوا اَنَّ النُّبُوَّةَ صِفَةٌ مَّاخُذَةٌ لِلنَّبِیِّ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰی وَسَلَّم
 عَلٰی نَبِیِّنَا وَاخْوَانِهِ مِنَ الْاَنْبِیَاءِ اَضَافِیَّةٌ **مَش** مِنْ
 اللّٰهِ تَعَالٰی اِیْ مَخْلُوقَةٍ هُمْ مُشْتَرِکٌ وَصِفِیَّةٌ مِنْ مَوْجُودَاتٍ قَدِیْمَةٍ

ویدان که جنس نیست که نبوت صفت مانده هست برائے فعی
 در دو سلام خدا برتر بر نبی مابعد و برادران او که از انبیاء آند در حال که این صفت اضافیه است از خدا برتر
 یعنی مخلوق خدا برتر است و بر صفت مشترکه و صفییه است که از موجودات قدیمه و سجده اشراک و صفی دارند

مطلب از القیوة صفت مانده للنبی
 صلعم فی الحجب انداخت

حسانات ذات رسول هم دلیل دعوی ولایت و فی اند
 بنا برین اوجها که دلیل دعوی بنا بر آن است حسانات و حجب
 و بیان هر دو را در آنکه صحبت است و صحبت از آنست
 و هر که از آنکه کبر در جاهلیت است

بحثه ایست نبوة صفت مانده هست
 نبی و عباد او است صلعم و این
 بخدی نیست

[illegible]

+ لکن جو کچھ ہے وہ ہے
 ان کے لئے ہے ان کے لئے ہے
 ان کے لئے ہے ان کے لئے ہے
 ان کے لئے ہے ان کے لئے ہے

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

مطلب الولاية التابعة
صفة مانعة من كرامة

وَكَلَّهَ الْوَلَايَةَ التَّابِعَةَ صِفَةً مَانِعَةً بِإِضَافَةٍ لِمَنْ مِنْ
اللَّهِ تَعَالَى أَيْ مَخْلُوقَةً مُمَشَّرَكَةً وَصِفَةً لِنَفْسِ الْوَلِيِّ فِي
كَرَامَةٍ لَهُ فِي مَقَابِلَةِ غَيْرِهِ فَهَذَا الصِّفَةُ فِيهِ مَا دَامَتْ نَفْسُهُ
مَحْفُوظَةً وَالْحِفْظُ غَيْرُ مَنْقَطِعٍ مِنْهَا لِمَنْ أَيْ الْوَلَايَةُ التَّابِعَةُ
مَقِيَّتًا عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَشَأْ أَيْ الْوَلَايَةُ التَّابِعَةُ مِمَّنْ حَسَنَةً
قَاطِعَةً عَنْ غَيْرِهَا لِمَنْ أَيْ الْحَسَنَةُ هُمْ فَظَنَّا عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَشَأْ
أَيْ الْوَلَايَةُ التَّابِعَةُ هِيَ مَجْهُولَةٌ الْحَقِيقَةُ فِي أَنَّهُ لَمْ يَشَأْ أَيْ
الْوَلَايَةُ التَّابِعَةُ هِيَ مِنْ حَسَنَةٍ أَوْ مِنْ مَشْتَابَةٍ بِهَا - فَمَا مِنْ مَشْتَابَةٍ
لَيْسَتْ بِوَلَايَةٍ حَقِيقَةٍ وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِصَوَابِهَا لَكِنَّ الْحُكْمَ عَلَى الْمَوْجُودِ
وَالظَّاهِرِ لَمْ يَشَأْ فَالْحُكْمُ عَلَى الْعَدَمِ بَاطِلٌ وَعَلَى الْحَقِيقَةِ مَجْهُولٌ
مِمَّا كَانَتْ عَلَى تَقْدِيرِهِ لَمْ يَشَأْ بِمَقَابِلَةِ لَزُومِ صِفَةٍ لَهُ سَبْحَانَهُ
لِغَيْرِهِ تَعَالَى فَتَقْيُّهُ جَائِزٌ عَنْ غَيْرِهِ تَعَالَى وَفِي الْجَوَانِبِ جَانِبٌ أَفْضَلُ
قَوِيٍّ فَمَا وَجَدَ مِنْ صِفَةٍ حَسَنًا فِي أَيْ وَقْتُ كَرَامَتِهِ مِنَ اللَّهِ الْغَرِيبِ الرَّحِيمِ

بحث ولايت که صفت مانع است
ولي ذکر است است

ترجمه و تبيين ولايت تابعه بآي نفس ولي صفت مانع باضافت است از خدای برتر یعنی مخلوق و اقتر
شده اوست سبحان که مشترک و صفت است یعنی از موجودات قدیمه اشترک و صفتی دارد پس این کرامت
که برای ولی است در مقابل غیر خود است پس این صفت ثابت است در ولی از امیکه نفس او محفوظ است
و این صفت حفظ از ولايت تابعه یقیناً و ظناً غیر منقطع است یقیناً بر بنای آنکه این ولايت تابعه را
حسنت است که از غیر خود قاطع و برتر است و ظناً بر بنای آنکه این ولايت تابعه مجهول حقیقت است
یعنی حقیقت این ولايت تابعه مجهول است در آنکه او از حسنت است یا از مشتابه پس آنچه که از مشتابه است
آن حقیقت ولايت نیست و الله اعلم بصوابها یعنی و خدای برتر و داننا تر است بصواب او لیکن حکم بر موجد
و ظاهراً است و بر معدوم این حکم باطل و بنا بر حقیقت مجهول پس این صفت حفظ بنا بر تقدیر بمقابل لزوم
صفتی است برای حق سبحان و تعالی از این نفس جهانز است از غیر او تعالی و در جوانب اولی
است پس بچراغ شده از صفت او بطوریکه در هیچ وقت باضافت جامع یا رسول خدا بسبب تنصیف
ولی در معرفت جامع یا رسول خدا این کرامت است برای ولی از خدای غالب و رحیم

حفظ ولی یقینی و قطعی هر دو
برابر قاطعیت و اشتباه
مشتابه ولايت نیست
حقیقت ولايت است و در صفت
حکیم بود و ظاهراً است و در صفت
بنیای حقیقت مجهول و ظنی خطا است
تعالی حکمت و در جوانب اولی
یا رسول خدا در وقت
شود کرامت است از خدای غازی

[illegible]

۱۰۰ + ۱۰۰ = ۲۰۰

وَالْكَفَرُ شَيْءٌ هُوَ فِي الشَّرْعِ الشَّرِيفِ اسْتِنَارُ الْحَقِّ
وَالنَّكَارَةُ مَوْصُفٌ مَانِعٌ مُشْتَرِكٌ اسْمِيٌّ بِوُجُودِ مَسْلُوبَاتِ
الْإِثْمِ فَإِنْ غَايَ عَنْ مَوْجُودَاتِ تَضَمُّنًا لِلْكَافِرِ بِإِضَافَةِ شَيْءٍ
مِنْ اللَّهِ تَعَالَى إِلَى بَخْلَفِهِ هُوَ اسْتِنْدَاجٌ لَهُ فِي مَقَابِلَةِ غَيْرِهِ
فَهَذَا الْوَصْفُ فِيهِ مَا دَامَتْ نَفْسُهُ مُسْتَدْرَجَةً *
وَالْإِسْتِنْدَاجُ غَيْرُ مُنْقَطِعٍ مِنْهُ شَيْءٌ أَيْ مِنَ الْكَفَرِ هُمْ يَقِينًا
عَلَى أَنَّهُ مِنْ مَسْلُوبٍ قَاطِعٌ عَنْ غَيْرِهِ فَظَنَّا عَلَى أَنَّهُ جَهْلُ
الْحَقِيقَةِ فَمَا وَقَعَ فِي الْأَزْلِ شَيْءٌ مِنْ سَجَاةِ الْعِبُودِيَّةِ هُمْ
وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِهَا لَكِنَّ الْحَكْمَ عَلَى الْمَوْجُودِ وَالظَّاهِرِ شَيْءٌ
فَالْحَكْمُ عَلَى الْمَعْدُومِ بَاطِلٌ وَعَلَى الْحَقِيقَةِ جَهْلٌ هُمْ فَمَا جِدَ
مِنْ وَصْفِهِ فِي آيٍ وَقَدْ اسْتَدْرَجَ لَهُ مِنَ اللَّهِ الْغَزِيذَ الْحَكِيمَ
فَالْفَرْقُ عَنِ الْعَجَازِ وَالْكَرَامَةِ وَالْمَعُونَةِ وَالْإِسْتَدْرَاجُ بِالْوَصْفِ الْمَانِعِ

ترجمہ و کفر کہ : اور شرع شریف استنار یعنی پوشیدن حق است و انکار او وصف
مانع مشترک اسمی است بسبب وجود مسلوبات کہ این وجود شامل از روی التزام است یعنی کفر
هم وصفی است مانع کہ بنا بر وجود مسلوبات اشتراک اسمی دارد بنا بر لازم شدن مسلوبات
باین وجود و قانع است از موجودات بر او نقصان - و این وصف ثابت است برای کافر یا ضامن
از خداے برتر یعنی با فردین او تعالی - پس این وصف استدراج است برای او در مقابلہ غیر او -
و این وصف در کافر ادا می است کہ نفس او مستدرج است یعنی گزاشته شده * و استدراج از کفر
غیر منقطع است یعنی جدا شونده نیست یقیناً بر بنای آنکہ او کہ از مسلوب است از غیر خود قاطع و برتر
است پس از روی ظن بر بنای آنکہ او مجهول الحقیقت است از آنچہ کہ رازل سجود عبودیت واقع
شده و خدای برتر باین سجود دانا تر است الاکن حکم بر موجود و ظاہر است - پس این حکم بر معدوم
باطل و بر بنای حقیقت مجهول - پس انچه یافتہ شد از وصف او در هیچ وقت این استدراج است
بر کافر از خداے عزیز و حکیم یعنی غالب و صاحب حکمت بسیار - پس این فرق کہ از مجاز و کرامت و
معونت و استدراج است در میان اینها بوصف مانع اینها است *

مطلب الکفر وصف
مانع از قیاس است

بجای تعریف و حقیقت کفر و استدراج قیاس
ظاناً بر حقیقت عبودیت در ازل +

استدراج از کفر غیر منقطع
است یقیناً و ظناً

آنچه از وصف کفر در هیچ وقت
یافتہ نشود استدراج است از
خدا عزیز و حکیم و فاروق
فضل مجاز و کرامت و معونت و
استدراج پس کلام است

٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

+ سید کریم
چند روز بعد از آنکه از آنجا
آقای سید کریم
از قیام کرد و به خانه

[illegible]

که آن صلح را بین بنی له صلح آن یقول من الضاری و یو
 به قاهر بالمومنین بنفسه سبحانه لنفسه سبحانه فجانزه
 له صلح آن یقول له و بکاحترار یعلق تعظیماً او محذوفاً
 و علی مقصود متعلق بنیقضی و المقصود تعظیم بنیه حبیه
 صلح و مافی علیه سبحانه هر و فی المشبه به المذکور
 اضافة الی یاء المتکلم و هی مفعول به خص للنصرت و الی
 اللوحال من فعل الناصرین و فیهِ اشارۀ بانباء ایمان
 بالواجب تعالی و رسالتہ علیہ السلام فلا یجزم فی الفعل من بنیتین
 بل تضمنت الاولى الثانیة فقالوا نحن انصار الله بترك
 النسبة الیه عم اظهاراً لإخلاص الله سبحانه فی ضمن
 نصرتہ علیہ السلام کما اعراضاً عنها

ترجمه از آنکه منزه از نسبت او صلح را که گویند من الضاری یعنی کیست مدعاگر من حکم
 کرده شود بدو که بخین گوید پس امر فرمود بنفس او سبحانه مومنین را برای نصرت بنفس او سبحانه پس جاز است
 برای او صلح که گویند من الضاری یعنی کیست مدعاگر من - و لفظ بالاخر از اینجا به لفظ تعظیماً یا
 یا محذوفاً متعلق میشود - و علی المقصود متعلق است بلفظ یقضی - مراد آنکه حذف مشبه بغير من غیر
 از آنچه مشبه به میگردانست یا احتراز بنا بر تعظیم او صلح است - حاصل آنکه این حذف مشبه بغير من که داشت
 عظمت او صلح است پس پیش از مشبه محذوف را بر بنای مقصود میزدند - و آن مقصود تعظیم بنی او صلح
 است - و آنچه در علم او سبحانه مقصود است - و در مشبه به مذکور اضافتی که سوگواری و شکم است و آن محذوف
 به است برای نصرت خاص کرده شده است او - و الی الله حال است از فعل ناصرین - و درین اشارت است بی
 آگاهی بنیان بیان بواجب تعالی و رسالت او علیه السلام پس این فعل نصرت ناصرین از هر دو نسبت مجز و
 نخواهد شد بلکه نسبت اولی دوم را مستغن آرد - فقالوا پس بنابرین ناصرین گفتند نحن انصار
 الله یعنی ما مدعاگران خدا هستیم - و ترک نسبت او علیه السلام کردند و گفتند نحن انصار الله
 یعنی ما یا بنده مدعاگران پس این ترک نسبت که سوگواری او علیه السلام است بنا بر اظهار است برای اخلاص
 خداست سبحانه و ضمن نصرت او علیه السلام نه بنا بر اعراض است از نصرت او

بیان آنکه اعراض از نصرت بنی الله است

تشریف کرنا انا ولیک
اللہ ورسولہ کا
الذین امنوا الخ

وَفِي سُوْرَةِ الْمَائِدَةِ اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
الَّذِيْنَ يَّقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَيُوْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ ۚ وَ
مَنْ يَتَوَلَّ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا فَاِنْ حٰزَبَكُمُ الْعُلٰثُ
فَتَحَقَّقْتَ الْوَلٰيَّةَ الْعَامَّةَ عَلٰى اِخْتِصَاصِ اللُّغَةِ بِالْمَعَانِي
شَيْءٌ هِيَ قَرِيْبَةٌ وَتَكْمُلُ وَخَلَّةٌ وَمَا لِكَيْهٖ وَتَصَرُّفٌ
وَنَصْرَةٌ ۚ هُوَ بِالتَّخْصِيْرِ وَالتَّحْقِيْقِ شَيْءٌ مِنْ اِنْتِصَامٍ عَامَّةٍ
لِلّٰهِ سُبْحٰنَهُ وَرَسُوْلِهِ تَعَالٰى صَلَاحُ الْمُؤْمِنِيْنَ الصّٰلِحِيْنَ
لِلْمُخَاطَبِ الْعَامِ الْمُؤْمِنِ فِي كُلِّ حَالٍ وَزَمَانٍ وَمَكَانٍ
عَلَى الْعُطْفِ شَيْءٌ يَتَعَلَّقُ بِفِعْلِ تَحَقُّقٍ وَفِيْهِ اِشَارَةٌ
اِلَى تَحْقِيْقِ اِتِّحَادِ الْمَقْصُوْدِ ۚ لِقُدْرَةِ اللّٰهِ سُبْحٰنَهُ

تشریف کرنا انا ولیک
اللہ ورسولہ کا
الذین امنوا الخ

تشریف کرنا انا ولیک
اللہ ورسولہ کا
الذین امنوا الخ

پس دریں آیت کریمہ ولایت عامہ بر بنیادی اختصاص لغت یا معانی کہ آہنہا قرابت و تکمّل و خلّت
و الکیت و تصرف و تصرف از تحقق یافتہ است بسبب تخصیص و تحقیق از لفظ اسمی حالانکہ ہمیں
ولایت بطور عام برائے خدای سبحانہ و رسول او تعالیٰ حسب علم و برائی مؤمنین صالحین بر بنی
عطف ثابت شدہ بسبب مخاطب عام مؤمن۔ در ہر حال و زمان و مکان۔ اینجا علی العطف
متعلق است بفعل تحقیقت در عبارت اصل مصنف کتاب ۴ و دریں اشارت است سونے
تحقق اتحاد مقصود این کہ ایں ولایت عام متحقق مے شود با اتحاد مقصود بر بنیائے قدرت
خدائے سبحانہ ۴

ایمان معنی لغوی ولایت تحقیق
و تخصیص و اتحاد مقصود
عامتہ برای خدا و رسول و بنی
و صالحین ایں آیت کریمہ
بالا اشارت بر اتحاد مقصود
برای برکت یعنی ولایت ہست
و نصاریٰ سخا ۴

نادرشاهی
 در کوفه
 صلاح
 و ایام

۲۹۹۱

فاباح التولی لمن یتولّ شیء يدل علی أنّ التولی مباح
 الله ورسوله والذین امنوا فی کل حال و زمان و مکان
 شیء یستلزام من تقسیم الشخص صراحتاً فتعمیم الزمان
 و المكان اقتضاء هر علی المطف شیء یتعلق بفعل اباح
 فامشارة الی تحقق اتحاد المقصود هر لقد رت الله سبحانه
 ولا عجز النبی و کرامة الولی ببقاء صفاتهم مع تو سببها
 بدوام حیاتهم و تعلقهم بمستغین معلوماً و مجهولاً بما شاء
 الله سبحانه شیء یتبث المدعا باقتضاء لان التولی
 فی کل حال و زمان و مکان لعدم المخاطب یقتضی الاعجاز
 و الکرامة ببقاء صفاتهم بحیاتهم و تعلقهم بمستغین
 هر و التولی بمعنی تحویل تکفل المهمات علی التعدین لا بمعنی
 المحبة لا لفا و اجبة الی جهة الله سبحانه مقصداً.

ترجمه حضرت پیرای کسکه متولی گیر خدا و رسول خدا و انرا که ایمان آورند یعنی گرویدند بخدا و این تولی مباح است
 در هر حال و زمان و مکان بر بنای عطف که تعلقش با بحث میگرداند که مشیر تحقق اتحاد مقصود است
 و این تولی را صحت یتولّ مباح کرده است به تقسیم شخص و حال و زمان و مکان از آنکه من تقسیم
 بر بحث مستلزم است و تقسیم زمان و مکان را با اقتضاء و این با بحث تولی با تقسیم که بر بنای عطف
 مشیر اتحاد مقصود است بنابر قدرت حدیث است و بنابر اعجاز نبی و کرامت ولی است بسبب باقی ماندن صفات
 شان با توسع صفات بحیات دائمی شان و تعلق شان است به مستغین که اوز ایشان مدد و استغانت میجو
 خواه او معلوم شان باشد یا مجهول یا آنچه که خواست خدا و سبحانه یعنی این مدعا را که با اقتضاء ثابت می
 شود از این آیت کریمه ازان است که کفوئی در حال و زمان و مکان بنابر عموم مخاطب اعجاز و کرامت
 را مقتضی است و میجو اهر بسبب بقاء صفات شان بحیات بی پایان و تعلق شان است به مستغین
 یعنی مدد و یاری خواسته - و تولی بمعنی سپردن تکفل است یعنی سپردن
 نعمان مهمات و این بر بناسه تقدیر است - نه بمعنی محبت از آنکه محبت واجب است سوی جهت
 خدا و سبحانه بنابر مقصد و مراد

بیان آنکه تولی تخیلی تکفل با حاجات است بنابر تقدیر و تقبی
 محبت و قرب که اول واجب است مقصوداً و سبباً و در هم افتاده

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

V21

بیان آنکه توفی با اعتبار صحابی او را نیست و حکم علی
با اعتبار محلی نخواهد بود زیرا که شیعه در فخر است

မြို့ပေါ်ရှိအိမ်ရာ
အိမ်ရာ

وَلَا مِنْ غَيْرِ مَا لَيْتَ لِلتَّوَلَّى هُوَ يَقْتَضِي شَعُورًا مِنْ جِهَتَيْنِ
 مِنْ تَوَلَّى وَمَا بِهِ التَّوَلَّى شَيْءٌ أَذَلَّ تَكْفُلَ مِنْ جَاهِلٍ عَنْ تَوَلَّى
 وَمَا بِهِ التَّوَلَّى هُوَ وَقَدْ تَعْلَمُ مَا بِهِ التَّوَلَّى شَيْءٌ أَذَلَّ تَكْفُلَ مِنْ جَاهِلٍ مَا بِهِ التَّوَلَّى
 فَإِنَّ حَرْبَ اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ عِجَابًا أَوْ كَرَامَةً اخْتِيَارَيْنِ
 عَلَى انْتِصَارِ الْمُسْتَصِيرِينَ جَزَاءً شَرْطٍ مُقَدَّمٍ شَيْءٌ إِيَّاهُمْ
 يَقُولُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا هُوَ عَلَى أَنْ أَقِيمَ سَبَبُ
 مَقَامِ سَبَبٍ فَانْهَ كُنْصُورٍ فُضَاةً فِي الْكَلَامِ وَبِلَاغَةٍ
 لِلْمَرَامِ وَفِيهِ إِشَارَةٌ إِلَى اسْتِغْنَاءٍ بِهِمْ شَيْءٌ فَالْحَاصِلُ
 مِنْ يَقُولُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَانْهَ كُنْصُورٍ لَأَنَّ
 حَرْبَ اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ عَلَى انْتِصَارِهِ هُوَ فَإِنَّ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ

مترجمه در آن کسی که مالک توتی نباشد یعنی تکفل است از غیر مالک که توتی را نشاید مرا داد که تکفل است از او
 کسیکه او احتیاق توتیت ندارد - و این توتی از چنین شتور میجو اهر برای کسیکه ولایت میگیرد و چیزهای را که او
 ولایت گرفته از آنکه تکفل نیاید از جاهل از کسیکه متولی می شود و از آنچه که بدو تولیت هست - و این توتی قدر
 می خواهد بر آنچه که بدو تولی است از آنکه از عیاض برای آنچه که او را بدو تولی است تکفل نیاید - و آن حَرْبِ
 اللَّهُ هُمْ الْغَالِبُونَ پس هر آینه گروه خدا همانا هستند که غالب شوندگان اند - از روی عیاض و کرامت
 که هر دو اختیاری هستند بر نصرت دادن یاری خواهند گان - و این جمله آیه است که میگوید مذکوره جز است شرط
 مقدم را که آن مَنْ يَقُولُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا - است بر بنای آن که سبب بجای سبب
 قائم کرده شد - پس این جز سبب است که بجای سبب که هر آینه او میجو لفظ مَصْطُورٌ هیبا بدو از روی فصاحت
 در کلام و بطور بلاغت برای مقصود نهاده شد - و در این اشارت است سوی استغنائت بایشان یعنی
 بخدای تعالی و رسول او و مؤمنین صالحین - پس حاصل این شرط و جزا بصورت مفذرات این
 است وَمَنْ يَقُولُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّهُمْ مَصْطُورٌ لَأَنَّ حَرْبَ
 اللَّهُ هُمْ الْغَالِبُونَ عَلَى انْتِصَارِهِ یعنی هر که متولی کرد خدا و رسول او و آنان را که ایمان آورند
 پس هر آینه او یعنی جزا و منفعت یعنی الجزا و نعمت است از آنکه تحقیق لشکر خدا است که همانا غالب
 شوندگان اند بر داندن یاری دادن او - پس هر آینه برای خداست سبحانه است

پای ترکیب این آیه است که میگوید مذکوره

[illegible]

VI

محمد بن حسن بن محمد بن اسحاق بن عبد الله بن جابر بن

فَإِنْ لَمْ يُفَصِّلِ الْإِسْتِقْلَالَ وَالْإِضَافَةَ فِي الْمُسْتَعَانَ فَإِنَّهُ
الْإِسْتِقْلَالَ لَيْسَ بِشَرِكٍ أَوْ إِنَّهُ أَجَازَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ شَرَكًا
وَهُمَا مَجْنُوعَانِ نَفْلًا وَعَقْلًا مِنْهُ فَيَلْزِمُ التَّفْصِيلُ لِيُبَيِّنَا
شَيْءَ إِيَّايَ الْإِسْتِقْلَالَ وَالْإِضَافَةَ هُوَ الْأَشْيَاءُ إِيَّائِي
يُفَصِّلُ هُوَ فَحُكْمُ بَعِيدٍ مُفَصِّلٌ فِي مَنْعٍ وَجَوَازِ الْوَلَايَةِ وَ
التَّوَلَّى فِي نَسَبٍ مُخْتَلَفَةٍ أَقْرَابًا مَنِيعٌ وَتَكَارُرًا جَائِزًا
فِي الْأَوَّلِ شَرِكٌ وَفِي الثَّانِي كُفْرٌ عَلَى الْحَاكِمِ فَلَا مُنْصَارِفَ
النَّصْرَةِ لِمَنْ يَتَوَلَّى اللَّهُ تَعَالَى وَرَسُولَهُ تَعَالَى صَلَاحُ الْمُؤْمِنِينَ
الصَّالِحِينَ مُتَحَقِّقٌ فِي خِلَافِ الثَّابِتِ مَأْوِلٌ وَالْأَفْكَافُ أَبْطَالُهُ
شَيْءٌ إِيَّايَ خِلَافٌ مَا هُوَ الثَّابِتُ مِنْ غَلْبَةِ اللَّهِ تَعَالَى
وَرَسُولِهِ تَعَالَى صَلَاحُ الْمُؤْمِنِينَ الصَّالِحِينَ لَا مُنْصَارِفَ
الْمُسْتَقْتَصِرِينَ وَالنَّصْرَةَ يَا وَهْلٌ بِمَا هُوَ يَرْفَعُ الْخِلَافَ

ترجمه و اگر فضل و فرق نکرده شود با استقلال و اضافت و مستعان پس هر آینه او استقلال
است که شرک نیست یا آنکه هر آینه او است که خدا را بجای او شرک را جائز داشته و این هر دو ممنوع است
از روی نفل و عقل از و پس تفصیل و جدا کردن لازم شود تا که هر دو استقلال و اضافت تبیین کرده
شوند. و نه یعنی اگر فضل نکرده شود. پس حکم باینکه تفصیل که در و فضل نکرده شده در منع و جواز
و لایت و تولی در نسبهای مختلفه اقرار بر این است یعنی اقرار است بر آنچه که منع کرده شد
یا انکار است یا اجتناب یعنی برای آنچه که او جائز است این حکم انکار نشود. پس در اول یعنی در
اقرار بر این است که شرک است. و در ثانی یعنی در انکار یا اجتناب کفر است بر حاکم. پس انصار و نصرت
یعنی را دستن و یاری دادن برای کسی که متولی گیرد خدای تعالی و رسول او تعالی را صلح و موافقت
صالحین را تحقق و ثابت است و خلاف ثابت تاویل کرده شود و نه ابطال ثابت پس چگونه شود یعنی تاویل
کرده شود خلاف آنچه که او ثابت است از غلبه خدای تعالی و رسول او تعالی و مؤمنین صالحین بر
باری دادن و در خواستندگان و خلاف نصرت تاویل کرده شود با آنچه که او خلاف را بر نه و دور کند
یا تاویل کرده شود.

مطلب فان لم یفصل الاستقلال
والاضافة فی المستعان

بجای آنکه در مستعان با استقلال و اضافت
اگر فصل نکرده شود در استقلال عدم
شرک و جواز شرک لازم آید

انصار و نصرت بفضل
استقلال و اضافت باجتناب
ثابت و متحقق آمد و خلاص
تاویل

[illegible]

۴۰۰

استغاثه هیه فی التَّوْبَةِ بِجَوْنِ مَنْعَتِي مِنَ الْفَاسِقِ لَشُمُولِهِ الْإِيمَانَ
 شَنِ اِیَحْتِی بِجَوْنِ مَنْعَتِي مِنَ الْفَاسِقِ مَعَ سَلْبِ الْكَرَامَةِ اِنْ لَمْ
 یَجْزِ اِلَى الْفَسَقِ بِالْکِبَرِ اِهْ لَعَدَمِ تَحْقِيقِ وَلَا یَتَّهِ اِلَّا مِنْ
 الْکَافِرِ شَنِ اِیَحْتِی بِجَوْنِ مَنْعَتِي مِنَ الْکَافِرِ مَسْلَبِ الْإِيمَانَ وَ
 اِنْ لَمْ یَجْزِ اِلَى الْکُفْرِ کَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ یَا یُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
 لَا یُحِذُّوا الْکَافِرِینَ اَوْ لَیْآءٍ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ اَلِیْهِ
 وَهِيَ مَبْدِءُ الْخَیْرِ وَالشَّرِّ فِی حُدُودِهَا فِی الْخَیْرِ وَالشَّرِّ قَالَ
 اللَّهُ تَعَالَى تَعَاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَی
 الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ اَلِیْهِ فَالْمَفْعُولُ بِهِ هُوَ الْمُسْتَغْنِیُّ اِلَّا
 نَظَرُهَا فِی الْمَمْکَنَاتِ لَا یَدُ مِنْهَا فَاسْتَغَاثَهُ مِنْ الْاَنْبِیَاءِ وَالْاَوْلِیَّ
 اَوْ لَی الْحُسْنِیَّهِمْ وَقَرَّبَهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَلَقَطِیْمَهُمْ کَمَا یُسْتَشِيرُ

استغاثت از کافر جائز نیست
 اگر چه عوی کفر نکشد و از مؤمن
 فاسق تا آنکه سوی فسق نکشد
 بکرامت جائز است - و از انبیاء
 و اولیاء تعظیمت و قرب و مکرمیت
 شان اولی تر بیان نمودن
 آیات و ترکیب شان *

مترجمه - پس استغاثی که او را توکی است جائز می شود تا آنکه از فاسق جائز است پس قبول او
 ایمان را مع سلب کرامت اگر این استغاثت یا این فاسق سوی فسق نکشد پس این استغاثت بکرامت
 جائز است بسبب عدم تحقق ولایت فاسق - مگر از کافر جائز نشود بسبب سلب ایمان او اگر چه
 کفر نکشد این کافر این استغاثت چنانچه فرموده بخانه در سوره نساء رکوع بیست و یکم یَا یُّهَا الَّذِینَ
 لَا یُحِذُّوا الْکَافِرِینَ اَوْ لَیْآءٍ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ اَلِیْهِ اَبی اَلْکَلَامِ اِیْمَانِ بیا در مذکر فاسق
 اولیاء مکرمه بجز مؤمنین الخ - و این استغاثت در حدود خود و در خیر و شر مبدء خیر و شر است یعنی خیر و شر
 محل آنهاست و جای ظهور که فرموده خدای برتر در سوره مائده رکوع اول تَعَاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ
 وَ التَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَی الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ اَلِیْهِ یعنی با هم در گمراهی و کیند
 بر نکوئی و بر برتری گمراهی و با هم در گمراهی و کیند بر گناه و برتری گمراهی و کیند بر گناه - پس درین آیت
 کریمه مفعول به فعل تَعَاوَنُوا ایمان مستغنی است یعنی یاری و عون خواسته - آگاه باش که این
 استغاثت را در ممکنات آیان می بینی که از او چاره نیست - پس از انبیاء و اولیاء و سبب خوبی و مکرمی
 شان و قرب شان بیکوینها و بسبب تعظیم شان چنانچه این آیت کریمه *

[illegible][illegible]

لَوْ جَدَّاهُمَ اللَّهُ تَعَالَى تَوَابًا رَحِيمًا فِي حَالِ اسْتِغْفَارِ الرَّسُولِ
 بِتَعْلِيمِ الشَّخْصِ صَاحِبِ شَيْءٍ بِتَعْلِيمِ شَخْصِ الرَّسُولِ
 عَلَى دَلَالَةِ الْفَلْظِ صَاحِبًا عَلَى الْوَصْفِ الْعَامِّ وَتَحْصِيصِ
 سَوْقِ الْكَلَامِ وَمَحَلِّ النُّزُولِ شَيْءٍ أَيْ تَحْصِيصِ شَخْصِ
 الرَّسُولِ مِنْ سَوْقِ الْكَلَامِ وَمَحَلِّ النُّزُولِ هُوَ صَلَاحُ
 شَيْءٍ أَيْ مَنْ هُوَ مُخَصَّصٌ بِسَوْقِ الْكَلَامِ وَمَحَلِّ النُّزُولِ هُوَ
 صَلَاحُ مَنْ لَا بِاسْتِغْفَارِهِمْ شَيْءٌ وَهُمْ كَانُوا مُنَافِقِينَ
 مَرَّ عَجْرًا دَاعِنٍ وَسَاطَةِ الرَّسُولِ كَمَا فِي السُّورَةِ وَمَنْ يَعْمَلْ
 سُوءًا وَيُظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ عَفُورًا رَحِيمًا
 بَعْدَ التَّكِيدِ وَالتَّحْقِيقِ فَمَا لِلْمُؤْمِنِينَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا
 أَنْفُسَهُمْ جَاءُوهُ يُسْتَغْفِرُ لَهُمْ وَانَّهُ صَلَاحُ
 يَا مُؤْمِنِينَ تَرَوْهُ مُرَحِّمًا فَجَازَ الْحُكْمُ إِلَى شَيْخِ الطَّرِيقَةِ

ترجمہ بنا برافتن شان خدائی را بسیار رجوع کننده و بسیار مهربان و حال مغفرت خواستن این
 رسول حال آنکه ازین لفظ رسول بتعليم شخص رسول برینائی دلالت لفظ بر وصف عام بطور صریح است
 و تخصیص شخص رسول دلالت ند سَوْقِ و رَوَانِی کلام و از محل نزول است که آن رسول او صلعم
 است یعنی آنکه او که بسوق کلام و محل نزول خاص کرده شد بمو است صلعم برای استغفار نیز
 نه با استغفار منافقین که آنان از وساطت رسول مجر و اندر چنانچه درین سوره بر کوع شان زدیم
 آمده و مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا وَيُظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ عَفُورًا رَحِيمًا
 زیرا که کار کند بدی را یا ظلم کند نفس خود را باز مغفرت خواهد خدائی را و خدا را بسیار بخشنده
 و بسیار مهربان پس درین آیت کریمه استغفار بمو ساطت رسول آمده و اجابتش بغیر تاکید تحقق
 است و آنچه برای مؤمنین است آنکه اگر آئینه ایشان و قنیه ظلم کردند نفسهای خویش را و آمدند پیش
 صلعم مغفرت خواهند و مغفرت خواست او صلعم برای شان حال آنکه بر آئینه او صلعم بمؤمنین
 بسیار رفت کننده و بخشنده و بسیار مهربان است پس این حکم طلب مغفرت سوی شیخ طریقه جاری شده

بیان آنکه تحقیق و تاکید حاجت با استغفار رسول است
 و استغفار را واسطه او اجابت غیر تحقیق و تاکید
 دارد و معنی از طلب مغفرت از شیخ طریقت

- لکھنؤ، ۱۲ مئی ۱۹۴۷ء

[illegible]

وَأَلَّا يَأْتِيَ اللَّهُ بِمَا لَمْ يَرْسَلْ
 فِيهِ رَسُولًا وَلَا يَنْزِلَ بِهِ آيَاتٌ
 وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ اتَّخَذُوا
 الْأَنْدَادَ لِلَّهِ إِنْ هُمْ إِلَّا
 فِتْنَةٌ وَمَنْ يَلْمِ اللَّهَ فَإِنَّهُ
 لَا يَلْمِ اللَّهَ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ
 يَعْلَمُ قُلُوبَهُمْ
 وَأَلَّا يَأْتِيَ اللَّهُ بِمَا لَمْ يَرْسَلْ

تفسیر حدیث الشریفین
در حاجت‌ها

لَتُطْلَبَ الْاِسْتِغْفَارُ لِيُجَاءَ الْمَدَاءُ عَنِ الْقَبْرِ قَدْ عَفَا اللَّهُ لَكَ
 هُوَ مِنْ بَاعِدِهِ فَمِنْهَا تَهَيَّأَتْ وَعَلَيْهَا نَشْأُ اِي عَلَي
 بِنَاءٌ مَفْهُومٌ لَا يَتِي هَذَا اجابه صلعم رجل مَتَمِنًا لِعَيْنِهِ
 فَقَالَ صَلِّعَمُ مَنْ لَهُ حَاجَةٌ فَلْيَحْسِنْ وَصَوْنَهُ وَلْيُصَلِّ كَالْعَتَمِ
 وَلْيَقْرَأِ اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ وَاتُوجَّهُ اِلَيْكَ بِبَيْتِكَ حَمْدُ
 نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا حَمْدُ اِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ اِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَلَا
 لَتَقْضِي لِي اللَّهُمَّ فَشَقَّقَهُ فِي الْحَدِيثِ قَالَ التِّرْمِذِيُّ هَذَا
 حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيبٌ وَصَحَّحَهُ الْبَيْهَقِيُّ وَزَادَ فِي آخِرِ الْحَدِيثِ
 فَقَامَ وَقَدْ أَبْصَرَ فِي رَاوِيَةٍ فَقَعَلَ فَبَرَّءُ وَفِي مَعْنَى كَبِيرٍ
 طَابَرَانِي عَنْ عُمَانَ بْنِ حَنِيْفٍ أَنَّهُ فِي خِلَافَةِ عُمَانَ بْنِ
 عَفَّانٍ عَلَيْهِ رَحَلًا فَقَضَتْ حَاجَتُهُ فَقَالَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

ای رسول

ترجمه

که استغفار برای من بخوانی پس از تفسیر شریف ندای باید که تحقیق ندای تقالی ترا بیاورد
 و هر که دوری گرفت او را پس افسوس و افسوس است و نیز بیایم مفهوم این آیت که هر کس این حدیث را
 برگاه که مردی از او منبر برای چشم خود روشن و صلعم آمد پس فرمود صلعم من له حاجه فليحسن و
 فليصل بر کعبتين و ليقرأ يعني هر که را حاجتی باشد پس باید که دعوتی بخواند و در رکعت نماز
 کند و باید که بخواند اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ وَاتُوجَّهُ اِلَيْكَ بِبَيْتِكَ حَمْدُ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا حَمْدُ
 اِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ اِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَلَا لَتَقْضِي لِي اللَّهُمَّ فَشَقَّقَهُ فِي الْحَدِيثِ
 يعني خدايا من تو بخوانم و سوره نور می خوانم بواسطه منی تو بخوان صلعم که منی رحمت است ای محمد صلعم هر آینه من
 بر سبیل تو بودم و در دم سوره نور و در گام و درین حاجت من نام را کرده نشود برای من خدايا پس توفیق گردان او را
 و من نا آخر حدیث گفت ترمذی این حدیث حسن است صحیح و غریب و بهیچي او را صحیح شمرده و در آخر حدیث
 زیاده کرده فقط فَقَدْ أَبْصَرَ وَفِي رَاوِيَةٍ فَقَعَلَ فَبَرَّءُ پس بر خاست و تحقیق او را بیایم آمده و در روا
 است که او که در بنده و در محرم کبیرانی است از عثمان بن حنیف و فی الله تقالی عنه که هر آینه او در خلافت عثمان
 بن عفان و فی الله تقالی عنه این عمل را بعد از آن وقت پس حاجتش روا شد پس گفت او دیدم رسول خدا تقالی را صلعم

بحث تفسیر حدیث شریف
حاجت هر کرا حاجتی باشد
و طریق نماز و دعا

[illegible]

اَقُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِي اَدْعُوْا اِلَى اللّٰهِ قَدْ عَلٰى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَمَنْ اَتَّبَعْنِيْ
 وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ۚ اِذَا انْتَقَضَ الْحَصْرُ
 الْمَدْعٰى الْمُسْتَفَادُ مِنْ تَخْصِيصِ الَّذِي فِيْ اِيَّاكَ لَسْتَعِيْنُ
 اَشْ فِيْ سُوْرَةِ الْفَاتِحَةِ هُوَ لَمَنْعِ اسْتِعَانَةٍ بِوُجُوْهِ عَامَةٍ
 لِّغَيْرِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَآلْحَصْرُ لَا يَنْقُضُ فَيَطُلُ الدَّعْوٰى اِذَا
 اَشْ لَا اسْتِنَاءُ مِنْ اَنْتَقَاضِ الْحَصْرِ الْمُسْتَفَادِ مِنْ
 اِيَّاكَ لَسْتَعِيْنُ لَمَنْعِ اسْتِعَانَةٍ هُمْ بِوُجُوْهِ خَاصَةٍ اَشْ
 كَالْوَهِيَّةِ تَامَةٍ وَقُدْرَةٍ كَامِلَةٍ وَهَدَايَةٍ خَاصَّةٍ هِيَ
 تَوْفِيْقُ مَرْضِيَّاتِ هُوَ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ وَهُوَ الْمَرَادُ وَاِنْ تَبَيَّرَتْ
 قَوْلُنَا فَيَجُوْزُ فِي الْمَضَافَاتِ لَقَدْ اَصْبَحْتَ خَيْرًا وَقَالَ
 سُبْحَانَهُ فِي سُوْرَةِ يُوْنُسَ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ
 وَلَا يَضُرُّكَ فَاِنْ فَعَلْتَ فَاِنَّكَ اِذَا مِنَ الظّٰلِمِيْنَ ۝

مطلب انتقض الحصر
ایک استعین فی سوره
الفاتحه و تفسیر

ترجمه قل هذه سبيلي ادعوا الى الله قد على بصيرة انا ومن اتبعني وسبحان الله
 وما انا من المشركين يعني يگویند که من را هدایت است که می خوانم سوی خدا - به بینایی آهسته من دیگر
 مرا پیروی نکرد - وای که است خدای را نیستیم من از مشرکین - درین هنگام حصر مدعی که مستفاد از تفسیر
 است آنکه در ایاک استعین یعنی خاص از تو یاری میجویم - که در سوره فاتحه است - برای
 استعانت بوجوه عامه برای غیر خدای سبحان بشکست بنا بر دعوی خود که مدعی ازین تخصیص فائده گرفته
 قائم کرده بود - حال آنکه حصر نمی شکند - پس این دعوی حصر باطل شد - مگر بوجوه خاصه که برای خدای سبحان
 است پس حصر مستفاد از تخصیص است که به یاد کرده که برای منع استعانت است نه شکست چون الودع
 قدرت کامله است خاصه - و این توفیق مَرْضِيَّاتِ است برای خدای سبحان یعنی موافقت کردن
 بت با آنچه که پسندیدای خدا است - پس مراد است - پس حصر درین وجوه خاصه وجود است و شکسته نشد و اگر
 بهادر آنچه که جاز میشود در مضافات و مخلوقات بیاندیشی و تفکر کنی البته تحقیق خبر و نیکی را برسی - و در
 خانه در سوره یونس بگویند و لا تدع من دون الله ما لا ينفعك ولا يضرك فان فعلت فانك اذا من الظالمين
 نه فائده و هدیه ترا ضرر کند - و اگر کردی پس بر آن نه تو را ننگه از سنگار آن آهسته +

مطلب آنکه حصر در ایاک است
بوجوه خاص است نه بوجوه
عام - و فرق بوجوه خاص و
دستجات در وجوه خاص
منفرد و فیما یجوز فی المضافات
جائز +

بحث تفسیر که بعد از
من دون الله

[illegible]

لما كان يوم الجمعة

پیشہ و تجارت

100

مجلس شورای اسلامی

مجلس


15. 1971

7/10/68

سید محمد تقی

70

... ..



1970

2

၂၀၁၁ ခုနှစ်

7

[illegible][illegible]

مطلب واما الاستغانة بالاولياء
وندا انهم الخ *

اثبات سماعت موتى عقلا و
نقلًا من الآيات القرآنية
والاحاديث النبوية يعلم

وَأَمَّا الاستغانة بالأولياء وندا انهم فإن قيل لا يسمعون
ولا يعينون مطلقاً ش اي في الشهود والبرزخ
فهذا انكار كما استصح وجب لأن السمع والقدرة من
صفات قائمة بالذات بالعينية وهي بسيطة قهر لهما
يستلزم نزولها ولا خصوصية بزوالها عن دونها فكيف
يثبت شعور نعمة وعذاب في قبر مخصوصاً ويسلب شعور
مادونهما مخصوصاً ومن قاله تعالى حكاية عن صالح
على نبينا وعليه الصلوة والسلام بعد هلاك قومه فتوى
عنهم وقال يقوم لقد ابغضتكم رسالة ربي ونصحت لكم ولكن
لا تحببون الناصحين وحكاية عن شعيب على نبينا وعليهم
الصلوة والسلام بعد هلاك قومه

مطلب استغانت باولياء
وندا بايشان الخ *

بجث اثبات سماعت موتى
عقلاً ونقلًا من آيات قرآنية
واذا احاديث نبوية يعلم

ترجمه ولكن استغانت باولياء وندا بايشان ليس اگر گفته شود که آنان نمی شنوند و نمی بینند
یعنی در عالم شهود و عالم برزخ پس این انکار کرانه نشان است و عجیب است از آنکه هر بینه شمع و
قدرت از آن صفات اند که قائم بآیات ابدعینست و ذات بسیط است پس زوال هر دو صفت مذکور
لازم گیرد و زوال ذات را سبب قیام عینیت صفات بذات و بزوال این هر دو صفات خصوصیت
نیست بغیر ناپدیدن این هر دو یعنی بجز این هر دو صفات زوال دیگر صفات نیا شد خصوصیتی دیگر
یا فته نشود پس چگونه زوال این هر دو مخصوص باشد صفات دیگر و شعور نعمت و عذاب در
قبر انباده مخصوص چگونه ثابت خواهد شد و چگونه شعور آنچه سوا این هر دو است بطور مخصوص سلب
خواهد شد حال آنکه از قول او تعالى است بطور حکایت از صالح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بعد
هلاک قوم او علیه السلام در سوره اعراف رکوع دهم فتوی عنهم و قال یا قوم لقد ابغضت
رسالة ربي و نصحت لكم و لكن لا تحببون الناصحين یعنی پس روگردانید از اینها گفت
ای قوم من البته بجهت حق رسایم شمارا رسالت و پیغام پروردگار من نصیحت کردم شمارا ولیکن شما نصیحت کنندگان
را دوست نمیدارید و نیز حکایت فرمود خداوند عز و جل از شعیب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بعد هلاک قوم
علیه السلام در سوره اعراف رکوع یازدهم *

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ
 نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ۝ كَمَا قَوْلُهُ صَلَاحُ
 فِي الْمَشْكُوعَةِ عَنْ قِتَادَةٍ إِلَىٰ أَنْ قَالَ جَعَلَ يناديهم بِأَسْمَائِهِمْ
 وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ أَيْسُرُكُمْ
 أَنْتُمْ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا
 حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا فَقَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 اللَّهُ مَا شَكَلَكُمْ مِنْ أَجْسَادٍ وَلَا أَرْوَاحٍ لَهَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ
 بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ وَفِي رِوَايَةٍ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ مِنْهُمْ
 لَكِنَّ لَا يَجْمَعُونَ مُتَّفِقِينَ عَلَيْهِ ۝

ترجمہ فتوٰی عنہم و قال یا قوم لقد ابلغتکم رسالت ربی و نصحت لکم فکیف
 اسی علی قوم کافرین و پس گردید از انہا و گفت ای قوم من البتہ تحقیق رسایندم شما را پیغام ہا پروردگار
 من و نصحت و آدم شمارا۔ پس چگونہ اند و گویں شوم برین قوم کافرین۔ چنانکہ قول او صلح است در
 مشکوٰۃ از قتادہ رضی اللہ عنہ تا آنکہ گفت۔

پس نوابیہاں کردن گرفت بنا ہائے شاں و نامہائے پیران شاں اے فلان ابن فلان
 اے فلان ابن فلان آیا خوشنودمی گردانید شمارا ایک شما اطاعت کردید خدا و رسول
 اورا۔ پس ہر آئینہ ما یافتیم آنچه پروردگار ما از دوسے حق بماد عدہ فرمود۔ پس آیا
 یافتید شما آنچه وعدہ فرمود پروردگار شما از دوسے حق۔ پس گفت عمر رضی
 اللہ تعالیٰ عنہ یا رسول اللہ چیست اینکہ حرف مے زنیید از اجساد کہ نیست

۲ ہمارا ارواح یا آیا کلام مے کئی از اجساد بے روح فرمود بنی صلی
 اللہ علیہ و علیہ وسلم قسم با آنکہ نفس محمد برست و است

نیستید شما شنو ندہ تریا سے آنچه کہ سیگویم از ایشان :

و در روایتی است نیستید شما شنو ندہ ترا ایشان لیکن

ایشان جواب نمی دہند۔ این حدیث در کتب صحاح متفق علیہ است

یعنی بر صحت این حدیث اتفاق کردہ اند ۛ ۛ

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في خاتمة خلق
 قاتل جبارين قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه على رسول الله
 فليما وضعه قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه على رسول الله
 الله قاله خذ في خاتمة خلق قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسأله ان ياتى فقال صلى الله عليه وسلم خذ في خاتمة خلق
 في سنة من سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم في سنة من سنة
 وحكي عليه الحديث وقال صلى الله عليه وسلم خذ في خاتمة خلق
 احل لنا وارثا من اهل الجنة اخبرني اخبرني اخبرني اخبرني
 قول الله صلى الله عليه وسلم خذ في خاتمة خلق قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 والله اعلم بالصواب

174

وَقَوْلُهُ صَلَاحُ السَّلَامِ عَلَيْكُمْ مَا خَصَّ لَهُ صَلَاحُهُ بِلَوْحِدٍ
 مِنْ أَصْحَابِهِ صَلَاحُهُ حَتَّى الْآنَ مَنْ تَبِعَهُمْ وَأَلَّا فِكَيْفَ مِنْهُمْ
 نَبَشْ أَحَدٌ إِنْ لَمْ يَكُنْ غَيْرَ مَخْصُوصٍ لَهُ صَلَاحُهُ فِكَيْفَ كَانَ
 مِنْهُمْ أَيْ مِنْ أَصْحَابِهِ صَلَاحُهُ وَمَنْ تَبِعَهُمْ فَالَسَّمْعُ وَ
 الشُّعُورُ وَاهْلِيَّةُ الْخَطَابِ أَمْرٌ أَجْمَاعِي هُوَ خِلَافُ الثَّابِتِ
 مَأْوَلٌ بِأَلَا يُعَارِضُ الثَّابِتَ نَبَشْ الْخِلَافُ بِمَا اسْتَدَلَّ
 بِهِ الْمُخَاصِمُونَ فِي عَدَمِ السَّمْعِ وَالشُّعُورِ فَهُوَ مَأْوَلٌ بِأَلَا
 يُعَارِضُ الثَّابِتَ هُوَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَاحُهُ إِنْ أَرَادَ
 عَوْنًا فَلْيَقُلْ يَا عِبَادَ اللَّهِ اعِينُونِي يَا عِبَادَ اللَّهِ اعِينُونِي
 يَا عِبَادَ اللَّهِ اعِينُونِي وَحَصِّنْ حَصِينَ فَخَرَفَ السَّدَاءُ لِلْقَرِيبِ
 وَابْعِيدِ فَلَا عُدُوَّ وَرَلِّ ابْعِيدِ مِنْ آلِ نَبِإِهِمْ وَلَا تَجِزْهُمْ وَلَا طِيَّامُ
 لَكُمْ أَمْتُهُمْ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَاحُهُ إِذَا انْقَلَبْتَ دَابَّتْ

ترجمه و قول او صلعم السلاعه عليكم براي او صلعم خاص كرده شد بلكه از صحاب او
 صلعم یافته شد تا این زمان از هر کس که ایشان را پیروی کرد و در نه پس چگونه است از ایشان یعنی اکابر
 او صلعم غیر مخصوص بود بلكه مخصوص شد پس از آنال که از صحاب او صلعم هستند و از هر کسی که ایشان را پیروی
 کرد چگونه آمدی - پس شنیدن و شعور و اهلیت خطاب برای اهل فیه و امر جماعی است - بنابراین خلایق
 این ثابت تا بدیل کرده شود یا آنچه که ثابت را معارض نشود یعنی خلاف یا آنچه که مخالفین بدو میل
 گرفته اند در عدم سماع و شعور پس از تا بدیل کرده شود یا آنچه که معارض ثابت نشود +
 و فرمود رسول خدا صلعم یعنی اگر اراده کند کسی مدد را بخواد پس باید که بگوید ای
 بندگان خدا مرا یاری کنید ای بندگان خدا مرا یاری کنید ای بندگان خدا مرا مدد کنید سرایا
 این حدیث شریف در حصن حصین آمده از معجم طبرانی + پس در این حدیث شریف که
 حرف نداشت قریب و بعید هر دو را است + پس حدیث و باکی نیست برای بعید که از انبیاء و از انبیا
 اعجازشان و از اولیا و بنابر که از ایشان - و فرمود رسول خدا صلعم یعنی هر گاه که ساری و وارگون شود

چنانکه مذکور است
 پس چه صدر و کلام است بر آنکه بعید از انبیاء
 و اولیا و بنابر که از ایشان است

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

لَمَنْ يُؤْمِنْ عَلَى الْبَيْتِ هَذَا تَقِيماً شَيْءٍ أَيْ لَا تَقِي مَقْصُودٍ
 إِسْمَاعٍ مِنْ كُلِّ مَسْمُوعٍ لِكُلِّ مَسْمُوعٍ بِمَعْنَى مَوْضُوعٍ هَذَا لَهَا
 كَقَوْلِهِ تَعَالَى صُمْ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ
 وَيَكْمِنُونَ وَيُبْصِرُونَ وَيَعْقِلُونَ وَقَوْلِهِ تَعَالَى وَمَا أَنتَ
 بِهَادِي الْعُمِّي عَنْ ضَلَالَتِهِمْ وَالْأَعْمَى يَكُونُ هُنْدِي
 لِقَوْلِهِ تَعَالَى عَبَسَ وَتَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَمَا يُدْرِيكَ
 لَعَلَّهُ يَزْكِي أَوْ يَذْكُرُ فَنُفَعَهُ الَّذِ كَرِهَ الْأَيُّ فَكَيْفَ
 عَلَى ظَاهِرِ اللَّعْنَةِ شَيْءٌ أَيْ مَعْنَى مَوْضُوعٍ هَذَا فَالْحَاصِلُ
 أَنَّ الْإِسْمَاعَ خَاصُّ بِعُثْمَانَ عَلَى مَقْصُودٍ شَيْءٍ الَّذِي
 مُتَعَلِّقٌ بِبَيْتِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا بِمَعْنَى حِجَازٍ أَيْ انْفِصَالٍ
 بِاجَابَةِ الْحَقِّ لِمَنْ يُؤْمِنُ بِهَذَا سَمَاعٍ

ترجمہ یہ ہے کہ ایمان پر بیعت نبی علیہ السلام کی اور دیگر شے اور در اکلندہ بالخصوص اور اس پر مقرر کردہ
 آیت آگشت کہ کسیک ایمان پر بیعت نبی علیہ السلام کی اور دیگر شے اور در اکلندہ بالخصوص اور اس پر مقرر کردہ
 است و ذلک قول ادراہ تہم بمعنی موضوع واقع شدہ است اور اس پر مقرر شدہ ہر شے مذکورہ را شاید
 مقصود است از آنکہ در مضرت اہمال تہم است کہ کلام بہ تہم مہل میشود بلکہ نظم اس آیت بطور تشبیہ
 استعارہ بہ بیان آوردن ہجو قول او تالی است در سورہ بقرہ رکوع دوم صم بکم عمی فہم لا
 یعقلون یعنی گردنا شنوا و گنگ و نابینا ہستند پس ایشان ہی ہنند حالانکہ آنان ہی شوند و کلام میکنند
 و می بینند و می ہنند و ہمچو قول او تالی در سورہ غل رکوع ششم و ما انت ہادی العمی عن
 ضلالہم یعنی و لزواہ نمائست تا مینا یا ترا از گم ہی نشان حالانکہ اعمی نابینا ہستند ہی ای راہ یافتہ
 ہی شود بنا بر فرمودن او تالی در سورہ عبس پارہ عم عبس و تولى ان جاءه الاعمى و ما یدریک
 لعلہ یزکی اویذک کہ فتنفعہ الذ کربہ الایہ فی تہم یعنی تہم شے کرد و در گردانید بانکہ آنہ پیش او
 تا مینا و در سیر تر باشد کہ او تزکیہ و بہز نیب یا بد یا بدیرد پس اس پندہ اندر انفع و ہر پس چگونہ ہی
 اس بر ظاہر لغت یعنی برنی موضوع محمول شوند پس حال اینکہ اسماع یعنی شنیدن در اس آیت مذکورہ خاص بر
 بیعت است بر بنای مقصودی کہ متعلق بہ بیعت نبی علیہ السلام است پس ماؤل است بمعنی حجاز یعنی نفع دادن
 و بہرہ مند گردانیدن باطاعت و قبولیت حق برای کسیک ایمان آورد کہ اس انفاع اسماع بہت یعنی شنیدن

بیان تفسیر آیت و ما انت ہادی العمی عن ضلالہم
 مراد از موضوع مذکور کہ استعارہ و تالی از آیت ثابت است

تا آنکہ اسماع را تعلق با حجابہ تالی با کلام
 است خبرہ تالی حجاز صحت ہی و نسبت میانہ و تالی
 ثابت و بہرہ مند مقصود لغت و تالی اسماع ثابت

قال سبحانه فانك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء
 اذا اولوهم مدبرين . وما انت بهادى العصى عن
 ضلالهم ان تسمع الا من يؤمن يا ايها فهم
 مسلمون . اعلم ان الاسماع بمعنى موضوع عام
 من كل مستمع لكل مستمع بمعنى موضوع
 ولا يختص بالمقصود الذى يتعلق بعث النبي عم فاما
 يختص **ش** بالمقصود الذى يتعلق بعث النبي
 عم كما قال سبحانه ان تسمع الا من يؤمن
 يا ايها فهم مسلمون . هم ما اول بمعنى مجاز هو انقاع
 باجابه الحق لمن يؤمن **ش** اي من هو اهل باجابه
 ايدان بالحق هم بالاسماع على ما ذكر السبب مقام المسبب

ترجمه فرمود سبحانه در سوره روم كه تو نمى شنوى فانك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء
 اذا اولوهم مدبرين . وما انت بهادى العصى عن ضلالهم ان تسمع الا من يؤمن يا ايها فهم
 مسلمون . يعنى پس چرا نمى شنوى كه او شان پشت داده باز گرديدند - و نه تو تا ميتا را راه نمائى از گمراهى
 شان - نه تو تا شنائى تو گمراهى را كه بايات ما ايمان مى آورد پس همانا مسلمانانند .
 براى كلى اسماع بمعنى موضوع يعنى شنائيدن و در گوش انداختن عام است از هر شمع يعنى شنائنده
 و در گوش رساننده براى هر شمع بمعنى موضوع يعنى هر گوش دارنده - و ايس اسماع بمعنى موضوع عام
 مختص نشود بمقصودى كه اكل تعلق مى دارد به بعت بنى عليه السلام - پس آنچه كه مختص نشود به
 مقصودى كه تعلق به بعت بنى عم دارد چنانچه گفت سبحانه ان تسمع الا من يؤمن يا ايها فهم مسلمون
 يا ايها فهم مسلمون . يعنى تو تا شنائى شنائيدگر كسى را كه بايات ما ايمان مى آورد همانا مسلمانانند
 اسلام آرندگان . پس نيمى مختص ما اول است بمعنى مجاز كه او انقاع است باجابه حق براى كسى ايمان آوردن
 باسماع يعنى كسى اهل است بغير ايت بيان سخن - و ايس انقاع يعنى هر چه كه دانيد بايلى بر بنى اسرائيل است بچسب بجا
 مسبب آورده .

تفسير كرميه لا تسمع الموتى
 ولا تسمع الصم الدعاء

بيان معنى موضوع عام اسما
 به بعت مختص نه شوند كه اول
 بحر و آخر آيه اهل است

بيان تاويل معنى مختص اسما
 يعنى مجاز كه او انقاع باجابه
 حق است بچسب بجا
 مسبب آورده .

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴

محمد انور
۱۰۴
منیر احمد بیگ

فلو لم یأت بیان التولية على نهائیه فاذا لا یفیدهم الا شارة واما
بمعنی مجازاً اشکار الحق غایۃ الامکار فہم الکفار استعاراً
فی وجہ تعطیلہم التام عن استماع الحق بالاسماع واستفادۃ
الحق بالاشارة و اعلم ان لا یتوقف الحق المقدم علی الشرط
والمؤخر واما بمعنی موضوع اذ لیس عدم اسماع الصم علی شرط
التولية والادبار بمعنی موضوع فالشرط بمعنی مجاز یشیر الی
التعطیل التام بشیء لا یتقیدون بالاشارة فی حالۃ الادبار
بل یزعم ان الاجزاء بمعنی مجاز استقامة المعنی بشیء ای الاستقامة
للمعنی صراط الہادی والعربی بمعنی مجاز ای ہادی الی الحق
للعربی ای متعطّلین عن اہتدائہم علی صراط مستقیم الحق

ترجمہ

پس اس ادباً یعنی پشت دادن بیان تولیت است بمعنی روگردانیدن بر
بنائی نہایت اولیٰ یعنی انتہائی روگردانی پشت دادن است کہ دریں هنگام اشارت بایشان ہمہ سودندہ
حالانکہ ہر دو ادبار و تولیت بمعنی مجاز اند یعنی انکار حق غایت انکار پس از روی استعارہ ہاں کفار انہ
بوجہ تعطیل تام شان از استماع حق با سماع یعنی اگر گوش داشتن حق بیکار مضی شد کہ دعوت رسول بگوش شا
انداختن بوجہ تعطیل تام شان با جہت سودمند نیاید و ہم استفادہ حق با اشارت یعنی با اشارت ہم بوجہ
تعطیل تام خود از دعوت حق فائدہ اجابت حاصل نمی توانند و در ہاں اینکہ جزا بر مقدم بر شرط مؤخر
اینجا متوقف نمیشود و قنیکہ ہر دو شرط و جزا بمعنی موضوع باشد زیرا کہ عدم اسماع صم بر شرط تولیت و
ادبار کہ ہر دو بمعنی موضوع آئند نیست یعنی تولیت و ادبار ہر دو چون بمعنی موضوع آئند عدم اسماع صم
در خصوصیت بر شرط ہر دو نیاید از انکہ ایشان خود بر گری چون نمی شنوند و نہ توان شنیدن شان شرط تولیت
و ادبار نہادن یعنی قید پشت دادہ روگردانیدن چہ نفع دہد۔ پس جزای مقدم عدم اسماع صم بر شرط
مؤخر تولیت و ادبار چگونه متوقف گردد۔ پس این شرط بمعنی مجاز سوئی تعطیل تام اشارت میکند سبب
آنکہ انہا در حالت ادبار با اشارت مستفید نہ شوند یعنی فائدہ نمی بردارند و این لازم شود اینکہ ہر آئینہ جزا
بمعنی مجاز است بنا بر استقامت برای معنی و ہادی ہم بمعنی مجاز است یعنی ہدایت کنندہ سوئی حق
برای نابینا یان کہ متعطّل و بیکار ان انداز ہدایت یابی خود شان بر صراط مستقیم حق ہند۔

وہی ہے جس نے ان کو پیدا کیا۔

[illegible]

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

ما حصل ترجمہ بہ سنسکرت و آثار کلاسیکہ و فنیہ

لعلته اینه - دی که دی
آه - نه نیکی نیکی
سزای خودی که
تشیتمش ایضا

الحجة القاطعة

أَعْلَمُ أَنَّ نَفِي إِسْمَاعِيلَ الَّذِي مَذْكُورٌ فِي آيَةِ الشَّرِيفَةِ إِنَّ
 الْآمِنَ يُؤْمِنُ بِالْإِنْتِهَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ هَ الْآيَةُ لَا يُبْكَى أَنْ يَكُونَ
 بِمَعْنَى مَوْضُوعٍ إِذَا الَّذِي عَامٌّ مِنْ كُلِّ مُسَمِّعٍ لَكُلِّ مُسْتَمِعٍ إِذَا
 بِمَعْنَى مَوْضُوعٍ وَلَا يَخْتَصُّ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ هُوَ شَامِلُ الْعُسُومِ
 فَلَا يَصِحُّ النَّفْيُ بَعْدَهُ ثَبُوتٍ مُتَقَدِّمٍ وَلَا يَصِحُّ الِاسْتِثْنَاءُ لِأَثْبَاتٍ
 مِنْ مُنْفِيٍّ وَنَفْيٍ مِنْ عُمُومٍ وَلَا يَصِحُّ الْبَعْثُ فَلَا يَصِحُّ الْعُسُومُ
 فَخُصُوصُ الَّذِي فِي نَظْمِهِ لَا حَقَّ لِنَفْسٍ أَيْ الْآمِنَ يُؤْمِنُ
 بِالْإِنْتِهَا هَلْ يَكُونُ أَنَّ نَفِيَّ إِسْمَاعِيلَ بِمَعْنَى هِجَازِيٍّ الَّذِي خَاصٌّ

ترجمہ الحجۃ القاطعۃ یعنی اس بحث قاطعہ است کہ دلائل مخالفین قطع میکند
 بر آنرا بطور کہ فیصلہ کلی از و حاصل شود۔ و آنکہ نفی اسماعیل کہ درین آیت شریفہ **إِنَّ السَّمِيعَ الْآمِنَ**
يُؤْمِنُ بِالْإِنْتِهَا مُسْلِمُونَ الْآیۃ مذکور است ممکن نیست کہ معنی موضوع باشد از آنکہ معنی موضوع عام است
 بر شائبہ برای ہر گوش ہار مرنہ آنکہ بر دو معنی موضوع باشد۔ و این معنی موضوع برای کیہ ایمان می آورد
 نمی شود بلکہ او عام را شامل است۔ پس این نفی بسبب عدم ثبوت متقدم درست نیاید۔ و نہ این استثناء
 بنا بر اثبات از منفی و نفی از عموم راست شود۔ و نہ این بعثت کہ اسماعیل حق است صحت پذیرد۔
 پس عموم درست نباشد۔ از آنکہ نفی را ثبوت متقدم باید کہ از و نفی کردہ آید در صورت نفی اسماعیل
 عام از ہر اسمعیل و مستمع ثبوت متقدم ثابت نہ شود کہ از و این نفی کردہ شود پس این نفی چگونه
 درست آید۔ و استثناء مفید حصہ و تحقیق است کہ در موجود باشد نہ در معدوم و موجود ثابت است
 پس استثناء حصہ و تحقیق کند برای آنچہ کہ در و از اثبات آنہ از نفی و این نفی از عموم است پس
 اثبات و تحقیق او از و چگونه شود و استثناء چگونه راست آید۔ و بعثت برای اسماعیل حق است و اسماعیل
 بر و متوقف و در نفی عام او اہمال بعثت بر چگونہ صحت پذیرد حال آنکہ بعثت برای ایمان از زندگان ظاہر است نفی عام
 مخالف ہدایت و ظاہر پس مقابلہ برایت مقصود این عموم نفی اسماعیل بمعنی موضوع درست نباشد۔ و خصوصیکہ آن نظریہ
 است یعنی **الْآمِنَ يُؤْمِنُ بِالْإِنْتِهَا** لازم میکند کہ ہر آنکہ نفی اسماعیل بمعنی مجاز است چنانکہ خاص است بر آنکہ ایمان می آورد


الحجة القاطعة
 فی اسماء الامنة

بحث جہت قاطعہ در عبارت و صحت
 و خطا و کراہت در وقت استنباط
 و رد و اسقاط و نسخ موقوف الخ۔

پس آنکہ نفی اسماعیل عام از
 آیه کریمہ **إِنَّ السَّمِيعَ الْآمِنَ**
يُؤْمِنُ بِالْإِنْتِهَا ممکن نیست
 کہ بمعنی موضوع باشد

بنیادینہ اور اصلاحیہ کمپنی
میں شریعت و غیر مونی
شرعیہ و غیر شرعیہ

سید الشہداء علی بن ابی طالب
علیہ السلام



اعلم ان کلام البعض فی نفی السمع والاسماع لموتی بمعنی موضوع
 استدلال الایة الکریمیه و للموتی حالة معروفة فی السمع
 والاسماع وتعلق الروح بالجسد بکیفیه اخری عن اولی کیف
 یشاء الله تعالى فلما لم یثبت النفی فی الوجه المخصوص
 ای فی السمع والاسماع لموتی بمعنی موضوع لوجود حالة معروفة
 لموتی وعدم دلالة الایة الکریمیه علیه ^{ای النفی} هو بقی الثبوت العام
 ش فی السمع والاسماع ولولحی وصیه بمعنی موضوع هر على
 حاله وما ذکره ^{موضوع} ش فی البض ^{ای النفی} هو نفی اسماع من مسمع
 بمعنی مجاز الذی قد ثبت لا اسماع بمعنی موضوع الذی قد
 ثبت فكیف نفی سمیع من سامع وتغذر اسماع ش مسمع
 لا یلزم تغذر سمیع ش سامع

ترجمه بدانکه هر آینه کلام بعض در نفی سمع و اسماع برای موتی بمعنی موضوع با استدلال
 این آیت کبر است حالانکه برای موتی در سمع و اسماع حالت معروف است بچنانکه در احادیث است
 وتعلق روح بجسد برای موتی کیفیت دیگر است از اولی که بچنان است که خدا تعالی میخواهد و
 هرگاه که ثابت نشد این نفی درین وجه مخصوص یعنی در سمع و اسماع برای موتی بمعنی موضوع باینکه بودن
 حالت معروف برای موتی و بنا بر نبودن دلالت آیت کریمه برین نفی که وجوبش ذکر کرده آمد
 اتی انداز آل ثبوت که عام است در سمع و اسماع اگر چه هست برای زنده و مرده بمعنی موضوع بر
 حال خود و آنچه در بض ذکر کرده شد نفی اسماع است از سمع بمعنی مجاز آن که تحقیق ثابت آمده
 از بض تخصیص ^{ای من یؤمن} نه نفی اسماع است بمعنی موضوع از بض که آل هم
 تحقیق ثابت شده است بض بنفی خاص از عموم ثابت بمعنی موضوع و بعد نفی از کجا
 نمیدون ثبوت متقدم پس چگونه است نفی سمع از سامع یعنی نفی شنیدن
 از شنوا بض و تغذر اسماع لازم نمی آید تغذر سمع سماع یعنی معذوری است شنای
 شنای شنیدن شنوا معذوری لازم نمیکند

باینکه اگر در سمع و اسماع برای موتی حالت
 حالت معروف است و تعلق روح
 بجسد بکیفیت دیگر است باینکه

[illegible]

V. 2

5212

مطلب وان قيل يكن انك لا تفيدنا
ولا تستمعوا في وفت

ش ای وقت الاستعانة والنداء وهذا الاحتمال الى النهاية بل
 ثبوتهما ش الضمير الى الاعانة والسماعة وهما من الكرامة او الى
 الحفظ والكرامة هر في كل وقت وهذا هو الثابت والحجج ش
 ای دعوى ان يمكن ان يعينوا ويسمعوا في وقت هر من الكل ش
 ا من هذا الاحتمال الى النهاية بل ثبوتهما في كل وقت هر بالقول
 على قوله سبحانه الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
 الذين امنوا وكانوا يتقون له ص البشرى في الحياة وفي الآخرة لا
 يمكن بل لكلمات الله ذلك هو القوم العظيمه ويثبت الله الذين امنوا
 بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة وان الله لا يخلف الميعاد
 اليه فكيف يحتمل سلب الحفظ وفي مراد النبي وخزانة الجلالى قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم اذا تخيرتم في الامور فاستغيروا من اهل القبور الحديث

ترجمه يعنى وقت استعانت ونداء موجود است - و ايس احتمال تا نهايت و انتها ثبوت هر دو لازم كند در هر وقت يعنى ثبوت
 اعانت و سماعت كه در هر دو از كرامت ابريا ثبوت حفظ و كرامت - و ايس همه ثابت است و خبر است از كل يعنى در هر يك مكان افتاد
 و سماعت در وقتى - ايس خبر است از كل يعنى از هر احتمال كه تا نهايت لازم كند ثبوت هر دو در هر وقت - پس ايس قول بر بنا
 قول ابريخانه است در سورة يونس ركوع بفتح الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون الذين
 امنوا وكانوا يتقون له ص البشرى في الحياة الدنيا وفي الآخرة كما لا يمكن بل لكلمات الله ذلك
 هو القوم العظيمه يعنى با كما سيد كه هر كه اولى اس خدا اند كه بر آنان نه خوف است و نه ايشان اند و نه گم شوند
 همانا كه در هر دو ترسيده بودند - ايشان ناخرده است در هر دو كه دنيا و در آخرت - كلمات خدا ابتدا بدينه نيست -
 ايس هو قوم عظيم يعنى رستنى بزرگ است - و اينكه در سورة ابراهيم ركوع چهارم است و يثبت الله الذين
 امنوا بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة و ان الله لا يخلف الميعاد اليه
 يعنى ثابت و در جازارد خداى بزرگ اما نك ايمان بالقول ثابت آورند در حيات دنيا و در آخرت - و هر ايه خداى برتر خلاف
 نميكند يعنى وعده كرده و اله پس چگونه كنون محتمل است سلب حفظ - و در مراد النبي و خزانة الجلالى
 است كه فرمود در رسول خدا صلى الله عليه وسلم هر كه كه در امور حيران در گشتن شود و در ايشان ازال كورما در هر دو
 تا آخر حديث +

ثبوت كرامت و سماعت حفظ و كرامت
 و سماعت در وقتى
 و ايس خبر است از كل يعنى از هر احتمال
 و سماعت در وقتى
 و ايس خبر است از كل يعنى از هر احتمال
 و سماعت در وقتى
 و ايس خبر است از كل يعنى از هر احتمال

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

بیان نبوت استقامت علم و شجاعت و تدبیر
و تصرف برای اهل قبیله خود و اهل اولیا و امر
از محمد مصطفی *

پیشانی و سر

من ای المرکزیۃ لیست تتبع فلا انبیاء عم و ذاتا نش ای المرکزیۃ
 لیست بعض فلا انبیاء عم و عرضا و تبعاً نش ای المرکزیۃ لیست باصل
 و ذات فلا ولیاء و فی الذہنی القادیم من مبدیٰ باقی متقدّم و هو من
 افعال اللہ تعالیٰ قدیم اید لان علیہا باثرتہما منہا فی العالم کائنۃ اللہ تعالیٰ
 فی سورۃ ابراہیم الکر ترکیف ضرب اللہ مثلاً کلمۃ طیبۃ کشجرۃ طیبۃ
 اصلہا ثابت و فرعہا فی السماء ؕ تُوئی اکلہا کلّ حین یا ذن ربّہا و
 یضرب اللہ الأمثال للبّاس لعلّہم یتذکرون ؕ و مثل کلمۃ خبیثۃ کشجرۃ
 خبیثۃ اجتذبت من فوق الارض مالہا من قرارہ ینتبت اللہ الذین
 امنوا بالقول الثابت فی الحیوۃ الدنیا و فی الآخرۃ ؕ و یضلّ اللہ
 الظالمین عفاً و یفعل ما یشاء ؕ

ترجمہ یعنی اس مرکزیت بطور اصل است کہ نیست تتبع و از روئانات ہست نہ بعض پس اس مرکزیت ہملی و ذاتی بر ای انبیاء علیہم السلام ہست۔ و مرکزیت بطور عرض و تبع کہ اصلی و ذاتی نیست پس اس بر ای اولیاء ہست و فی الذہنی یعنی اعجاز و کرامتہ ہر دو بر بنیاد مرکزیت خود محیط اندازنا انتہا ماسخت مرکز خود ہر دو جوہات خارجی را کہ خارج از ذہن ہست در خارج ہم وجود حادث ذہنی ہر دو ذہن خواہ باعتبار اصل کہ تبع نباشد و اس اعتبار اصلیت مرکز بود و اول الذہنی و غیرت ہست۔ و خواہ باعتبار ذات کہ عرض نباشد و اس اسطاعت مرکزیت بود بہر دو ہست بشیر اول الذہنی۔ و خواہ باعتبار عرض و تبع کہ سچو اولی اسلمی و ذاتی نیست بلکہ کتب و تبع او ہست۔ پس مرکزیت ہملی و ذاتی بر ای انبیاء اول الذہن و غیر اولی غرض است۔ و مرکزیت عارضی و تبعی در تحت ہملی و ذاتی ہست و تبع ہر دو نوع انبیاء بر ای اولیاء و اصداست کہ ہر دو جوہات خارجی و ذہنی ماسخت مرکز خود را محیط ہست و انتہا ہر دو ذہنی قدیم اس اعجاز و کرامت از مصلوق متقدّم اند کہ اولا افعال خدا تعالی ہست از رو قدیم کہ دلالت میکنند بر اس فعال ہر دو اعجاز و کرامت با ثبوت خود کہ ازاں افعال است دریں عالم۔ یعنی اعجاز و کرامت دریں عالم از افعال قدیمہ اکبیرہ کہ ہر دو کہ با ثبوت خود از انہا بریں افعال قدیمہ او تعالی دلالت می نمایند و ہر دو اسطہ مصلوق متقدّم کہ از ازاں افعال است و ذہنی قدیم انداز رو قدیم۔ چنانچہ اگر یاد خدا می کرد در سورہ ابراہیم رکوع جہارم الکر ترکیف ضرب اللہ مثلاً کلمۃ طیبۃ کشجرۃ طیبۃ اصلہا ثابت و فرعہا فی السماء الخ یعنی یاغدی ہر دو خدا تر شلزدہ ہست یعنی پان کردہ او ان ہست کہ کلمہ طیبہ ہر دو خواست طیبہ یعنی پاکیزہ کہ منشا ثبات و مضبوط است و شاخہا و اور آسمان اند۔ میدہر فرعہ خود کہ ہر دو در کار خود ہر دو خدا تر ہر دو بر ای انبیاء ہست و خواہر و شاخہا کہ ایشان یاد آرند و تال کنند۔ و مثل کلمہ خبیثۃ یعنی سخن گندہ و پلید ہر دو بدید و گذشت کہ ہر کدہ شدہ است از انہا بریں کہ نیست در اسبج قرار۔ ثابت و مضبوط میدہر فرعہا ان کہ اکان آوردند بقول ہست در حیات دنیا و آخرت۔ و کدہا میکنند ہر دو علم کنندگان را۔ و میکنند مصلوق بہر ترا چہ می خواہد +

تفسیر کبریا الم مرکزیت فیہا شدہ نشا کدہ طیبۃ الخ
 و ما فیہ من العزیز الشریف

تفسیر کبریا الم مرکزیت فیہا شدہ نشا کدہ طیبۃ الخ
 و ما فیہ من العزیز الشریف

فی موجود است قدیمه من حیث انتزاعها التضمنی منها فقی ترک
 المستقر اشارہ الی ان لا مکان له وقرعها فی السماء من حیث تمکنها
 فی عالم الشهود اشارہ الی توسعها وان کلاً من سفلیات يستفیضون من
 علویات وها فی تضمنه انتزاعاً منه صلعم ثوئی اکلهای اثارها هی
 ما یرتّب من تضمنها من اضافاتھا اختیاریة او اضطراریة بتوسع مفعول فی
 کل حیث فی الدنیا والاخرة یا ذن رها و تعالی کما یشاء فمن الاذن جواز
 اختیار مضاف ش من الله تعالی ای غیر مستقل هر فی الاشیاء
 و سلبه لتشریفها وتعظیمها وتوافق الاذن مقصود فلا یظهر خلافه
 وورد فی الحدیث الصبیح انما انا صلیع والله یدی و انما انا قاسم والله
 یعطی ذکره السیوطی فی الجامع الصغیر

ترجمه

در موجودات قدیمه از حیثیت انتزاع تضمنی آن شجر ازال موجودات قدیمه - و در مستقر
 و در گاه این شجر اشارت است سوی آنکه او را مکانی نیست یعنی این لامکانی است - و قرعها فی السماء یعنی
 و شاخهای او در آسمان انداز حیثیت تمکن یعنی با هر گرفتن و قائم شدن او در عالم شهود که اشارت است سوی
 و آنکه هر کینه از سفلیات اند تمام از علویات مستفیض اند و فیض میگیرند و این هر دو در تقسم او بطور انتزاع و صلعم
 مستفیض از این رو اشارت است سوی علویات امر ثوئی اکلهای یعنی بیدار شرمای خورد - و آن آنچه که ترتیبش در
 تقسم شجر اضافات او بطور اختیاری یا اضطراری هر گس را که میخواهد بتوسع مفعول دوم بخشد او افضل آن
 که متعدی بود و مفعول است - کل حیث یعنی هر وقت در دنیا و آخره - یا ذن رها و بجم پروردگار خود که دست
 بچنانکه او میخواهد - اختیار اذن مضاف است سوی رب - و این اختیار با حازت است از خدا تعالی یعنی غیر مستقل است پس این
 مقصود جواز اختیار بمعناست یعنی اختیار که نسبت داده شده از خدا تعالی برتر است که غیر متقل است و اینها و سلبه
 یعنی دادن و باز گرفتن بیش نباشد تشریف و تعظیم شجره مبارک که او صلعم و مقصود توافق اذن است از آنکه اذن جواز
 اختیار را میخواهد که از تعالی اجازت اختیار راست و جواز اختیار دادن و باز گرفتن بر دینا شال است - پس در دادن
 گرفتن اذن جواز اختیار مقصود است و این بنا بر تشریف و تعظیم شجره مبارک است که او صلعم اند و اذن بنا بر
 میانشه در خداوند توافق در ولای است پس این توافق اذن است که مقصود است پس این پروردگار اذن او صلعم توافق آمد
 پس خلافت ظاهر نخواهد شد و در حدیث صحیح وارد شده انما انا صلیع الخ یعنی جز این نیست که من رساننده ام و خدا جزیر
 و زینت است که من نیست و خدا گرام بخش میکند این حدیث را سید بن طاووس در جامع صغیر ذکر کرده

چنانکه او صلعم با صلواتی که در کتب معتبره است
 در جودات قدیمه و بعد از آنکه مستقر و آیه برای شجره است
 سفلیات از علویات و هر دو را در صلعم

چنانکه اذن جواز نیست
 است بدون و باز گرفتن
 پس دادن او صلعم را
 و اضطراری هر دو در
 زمان بر هر موجود است
 و ذکرش بنا بر تشریف
 تعظیم او صلعم است

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

۱۲۷

بیان آنکه خزانگی که در وضع اول
یست و اندک از او هم در اندک
عام فرود که در اول فرود است

پایان فقیه و توحید و توحید و توحید
که در توحید و توحید و توحید
که در توحید و توحید و توحید

منها قال ابن عباس رضي الله تعالى عنهما اعطيت من شئت أو امتنع من
 شئت بغير حساب اي ليس عليك حرج فيما اعطيت وفيما امتسكت لتغيير
 كبريه وهكذا في الجلالين ولما كان الاختيار في الاعطاء والامساك ليسما
 عم فكيف كان لسيد الرسل حميد الله تعالى صلعم ويضرب الله
 الامثال في المستقبل للناس كالمثل المذكور بوجود الاولياء كمالهم
 يتذكرونه ترجيا بإمكان اختيار مضاف شفقاً ورحمة لا ينفك
 لذو فضل على الناس والمراد بمثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة
 اجنت من فوق الارض اي لا اصلها في موجودات قديمة الا
 في مسلويا من مبدئة عليها من موجودات ممكنة التزامها فتمالها
 من قواهم في مقصد فعله ان ليست الشجرة غير ما ذكر في ذلك الاعجاز
 والكرامة كما قيل فيا ايها العارفون احفظوا انظاركم عن الراغب

ترجمه اوانت گفت ابن عباس رضي الله عنهما اعطيت من شئت أو امتنع من شئت بغير حساب ولسن عليك
 حرج فيما اعطيت فيما امتسكت از تفسير كبريت تخمين است در جلالين يعنى بخش بر کار خواهی یا منع کن بر کار
 خواهی بر حساب نبی بر ترجیح نیست و ترجیح عا کره و ترجیح باز دشتی و هرگاه که اختیار در اعطاء امساك یعنی در دادن و باز داشتن
 برای سلیمان علیه السلام هست پس بر این سبب از جیب خدای عز و جل علیهم وسلم چگونه و چو باشد و بفرستد الله الاله
 و بیان خواهد کرد خدا برتر مشاهد و زاهد آئینه للنا من برای آریان بچشم نظر که در وجود اولیای کماله بخت کردن
 شاید ایشان یاد آرند و تفکر کنند از راه امید یا مسکن اختیار مضاف که بافتن است از ضلای بر یعنی باریا بر این
 اختیار که از راه شفقت و رحمت است و او که اولیای الهی مضاف به بخشش است بر آریان و بمثل کل خبیثه که
 خبیثه اجنت من فوق الارض یعنی از زمین کنده است و از آری زمین است و اینجا را در مثل ذکر خبیثه میجو خبیثه
 که بخش بر کنده شود از بالا و زمین از آن است که اصل منج او در موجودات قدیم نیست چنانکه در متن تجرید طبعی است
 موجودات قدیم است مگر در مسلويا است که آری داده شود بر آنها از موجودات ممکنه از دو التزام آنها یعنی آری بر مسلويا
 از این موجودات ممکنه است بسبب التزام که این که وجود ممکن او بر آمده و عدم که از موجود حقیقی سلب است بوجود موجودات ممکنه
 بر و مبادت و از بر مسلويا آری آمد و هم که آری است از این پس است و در اینجا در مقصد و مراد پس انداخته شد که این است
 آنچه ذکر کرده غیر از این است پس آری از ذکر آن چنانکه گفته شد در آن که ده و شش گفته شود پس ای اهل عرفان و شناسگان نظر که خوراک می

باین آری از آن اختیار مضاف و در آنرا
 رحمت است که ماضی فعلی او است

باین آری که شجره خبیثه او مسلويا
 آمده که سلبش در وجود
 نیست و توقف مسلويا

نظر که خوراک می

မိုးမိုးသို့

[illegible]

بنام کرمی بخندان کجاست
 است برای روگردانان
 باین که در کوه برون ده
 است و آبی برای دهقانان
 بنام کرمی بخندان کجاست
 است برای روگردانان
 باین که در کوه برون ده
 است و آبی برای دهقانان
 بنام کرمی بخندان کجاست
 است برای روگردانان
 باین که در کوه برون ده
 است و آبی برای دهقانان

اَوْ مَبْنِيَّةٌ لِّرَفْعِ جَهْلٍ عَنْ وَجْهِهِ وَاجِبٌ لِّهَا وَهُوَ حُدُوثٌ اَوْ قَدْ مَلَأَ لَدُنَّ
 مِنَ الْجَوَابِ كَالرَّفْعِ اِبْهَامٍ عَنْ وَجْهِهِ جَائِزٌ لِّهَا وَهُوَ اَيْتَاكَ اَنْ لَعْدَمِ دَلَالَةٍ
 اِلَى الْحُدُوثِ اَوْ الْقَدَمِ فَمِنْ ذَلِكَ نَسْأَلُ اَيُّ كَوْنِهَا مَبْنِيَّةٌ هَرَبِيحُ الْاَمْرِ
 اِلَى الْاِنْتِزَاعِ وَلَا فَكَانَتْ عَيْنُ الْاَمْرِ عَلَى التَّبْيِينِ فَكَانَتْ مِنَ الْحُجَجِ قَلِيلَةً
 مَخْلُوقَةٍ وَهَذَا بَاطِلٌ حَقِيقَةً فَتَصَافُ اِلَى اللَّهِ تَعَالَى تَضَمُّنًا وَالتَّزَامًا
 بِالْمَوْجُودَاتِ لِتَوْقِفِ تَرْتِيبِ وَجُودِهَا مِنْهُ سُبْحَانَهُ فَمِنْ الْمَوْجُودَاتِ
 الْهَيْئَةُ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ وَتَفَحَّتْ فِيهِ مِنْ شُرُوحِي الْاَيِّ بِاصْطِفَاءِ مَغَايِرِ
 مِنَ الْمَسْلُوبَاتِ غَيْرِهَا وَالْاَمْرُ مِنْ حُجَابَاتٍ حَادِثَةٍ لَا مَخْلُوقَةٍ وَاَنْ لَحْدِكُ
 حُجَابًا فَلَمْ يَلْزَمِ السَّلْسُلُ بِالْخَلْقِ لِلْاَمْرِ وَاَنْ يَكُ بِمَعْنَى كَالْهُوَ عَيْنُ ذَاتٍ وَلَا هُوَ
 غَيْرُهَا فَلَمْ يَرْقُمْ الْاَثَرُ وَهِيَ خِيَةِ بِحَيَاتٍ عَيْنِهَا فَلَمْ تَوُتْ فَتَعْبُدُ مَعْبُودَهَا

تحقیقا

مترجمه و این بیان بنا بر رفع جهل است از وجه واجب برای اولین برای روح و آن وجهی است که روح را چیل برشتن از خود
 است از آنکه بیان بنا بر رفع جهل از وجه واجب و جائز برود می شود و واجب از جائز برود می است پس رفع جهل از وجه واجب
 و اینجا وجه واجب که از روح جهل است اوجود است یا قدم بسبب دلالتی که از جواب است یعنی از جواب که میسر قل
 التزم و من غیر کتی بگو که این روح از امر رب است. این بیان روح از امر رب که وجه واجب قدیم است دلالت می شود که
 رفع جهل از وجه واجب است پس این را لاف جواب و دانستی شود که در کبریا کیست و آن سخن از روح یعنی از قومی بر سر نیست
 سوال از حقیقت روح است در وجه حدوث یا قدم او و رفع جهل از وجه روح واجب و جزوری است. بنا بر این رفع جهل است
 روح از وجه واجب این بیان جواب کرده اند که روح قدیم نیست بلکه حادث از امر رب است. نه این روح بیان است برای رفع
 ابهام و بدینکه از وجه جائز که برای رفع است هر چه که او باشد از آنکه سوئی حدوث یا قدم دلالتی از وجه یافته نشود. پس از این نسبت
 که روح نیست است امر سوئی انتزاع هم باز میگردد. و در نهی روح بر نهی تبیین این امر گشت و از مرتبه حجاب شد پس مخلوق
 نیست و این باطل است از وجه حقیقت و تحقیق. پس نسبت کرده شود روح سوئی خدا برتر از اهل نعمت و التزم بر وجود
 بنا بر توقف ترتیب وجود خود از وجه یعنی چونکه وجود روح و در ترتیب یعنی راست و درست شدن خود با وجه متنوقف
 و باز مانده است پس سوئی او بطور یقین و التزم موجود است او تعالی نسبت کرده شود پس از وجودات آن روح الهیه است یعنی مسوق
 به آنکه چنانچه فرمود بجهان تَفَحَّتْ فِيهِ مِنْ شُرُوحِي الْاَيِّ دُرُودَهُ تَحْرُكُوهُ سَوْدَم - و سوره ص رکوع پنجم - یعنی دیدیم در ظاهر روح
 با صفت مغایر آنکه تغایر روح با صفای سنگم ظاهر است و آنکه مسلوبات آن روح غیر الهیه است یعنی بخلاف مرتبه متبوع و آمر از حجابات حادّه
 است مخلوق نیست. تا اگر حجاب نباشد پس تسلسل ممکن برای امر لازم آید. و اگر امر بمعنی لا هو عین ذات و لا هو غیر ذات باشد یعنی این
 روح صفات و افعال او تعالی را عین ذات و نه غیر ذات ندارد باشد پس برای اثبات او قدم لازم آید. و این
 روح زلف است بحیات خود که عین او است پس نمی میرد. و عبادت میکند معبود خود را.

بیان تقسیم روح و اینک آراز حجابات حادثه است چونکه روح با صفت لا عین ذات
 و این حجابات و عبادت و لغزش روح از مثال و ظهور و حقیقت کسب اولیست +

[illegible][illegible]

بیان کیفیت خبر شالی و مصیبت

七

و هذا ليس من لزوم ممنوع التناسخ والدموت هو موجود بوجوده
 فيحضر وينسخ وان لم ينش ان له ان لم ينش موجودا بوجوده
 فكيف ينش فكيف يحضر وينسخ هو لا هو محض نزع روح عن جسد
 بل هو بعرضه ينش اي الموت بعرض الجسد هفت نزع في الحال ولا
 يحتاج بعرضه الى سبب بل بعرض شئ في حال عروضة اولاً ويبقى
 تغلق الروح بالجسد بكيفية اخرى عن اولي كيف يشاء الله سبحانه قال
 الله تعالى ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ق
 لكن لا تشعرون فقتل نفس التي هي معنى من هو تعطيلها عن مرادها
 الذي من مسلوباته تعالى بانصافها بما من موجوداته تعالى فقتل
 جسد غاية التعطيل كما قال سبحانه فاقتلوا انفسكم ذلكم خير لكم عند بارئكم
 وان لم يرو هذا فكيف قتل النفس بعد ختمها فكيف الخمر شئ الخمر الموقوف

نشر جسمه و این نیست از لزوم که برای تناسخ ممنوع است یعنی لزوم تناسخ ممنوع است نه غیر او و این از لزوم نیست
 پس ممنوع نیست و موت که او بوجود خود موجود است پس حاضر کرده شود و نزع کرده شود و نه پس چگونه است
 یعنی اگر بوجود خود و خود نباشد پس چگونه حاضر کرده شود و نزع کرده شود نه او محض کشیدن روح است از جسد
 بلکه این موت جسد عارض نشود و در همان حال نزع روح نشود و موت محتاج به نشر بعرض شدن خود سوخته
 بلکه در حال عارض شدن موت بجسد جنبر عارض می شود یا نه نشود و بعد عارض شدن موت تغلق روح بجسد
 به کیفیت دیگر از اولی باقی ماندیم آنکه خدای سبحان خرابد که فرمود خدای برتر در سوره بقره نوح و لا
 تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ولكن لا تشعرون و این معنی و مگوید برای
 هر کس که کشته شود در راه خدا مردگان - بلکه زنده گانند و این شما می دانید پس قتل نفس آنکه اوستی و مراد است کسی او
 تعطیل است یعنی بیکار کردن نفس از مراد او که آن از مسلوبات او بقای است بوجه انصاف نفس با شجره که از موجودات است
 است و مراد است قتل جسد که غایت تعطیل است چنانچه گفت سبحان در سوره بقره که قتل انفسکم ذلکم
 خیر لکم عند بارئکم یعنی بشید نفسهای خود را این کشتن نفسهای شما برای شما بهتر است نزد آفریننده
 شما و اگر این معنی گرفته شد برای قتل نفس مراد نشود و پاره شدن نمی تواند کشتنش چگونه قتل نفس باشد سبب عدم ختم نفس
 یعنی نفس چون جز جز پاره و پاره شدن نمی تواند کشتنش چگونه حاصل آید و چون کشتنش حاصل نشود پس چرا قتل نفس

بیان آنکه از عدم تناسخ منقطع است

بیان آنکه از عدم تناسخ منقطع است

بیان آنکه از عدم تناسخ منقطع است

بیان آنکه از عدم تناسخ منقطع است

بیان آنکه از عدم تناسخ منقطع است

بیان آنکه از عدم تناسخ منقطع است

بیان آنکه از عدم تناسخ منقطع است

تفسیر کبریا و التقوی و القتل فی سبیل الله است
 و اینها عذرند بر مراد حق از حق

بیان اینست و موت
 و کیفیت و غایت آن
 بعد از تغلق روح

بحث تفسیر کبریا و التقوی
 پس یقیناً فی سبیل الله

بیان معنی قتل نفس
 و قتل جسد

بیان عدم ختم نفس

[illegible]

1982

فوق مدیران است

۲۰
لحم و کبد و جگر
و کبوتر و مرغ و بوقلمون
۲۱

پیشہ و کسب

فَلَا يَكُونُ مَحْضُوصًا لِمَا كَوَلَّتْ وَالمَشْرُوبَاتِ وَالمَلْبُوسَاتِ وَلَا مَا نَفَعًا مُشْتَابًا
بِالْحَسَنَاتِ وَمَعْصُومُونَ مِنَ السَّيِّئَاتِ وَمِنْهُمْ الْمُدْبِرَاتِ أَهْلُ شَيْءٍ
يُنْكَرُونَ لِمَا يُؤْمَرُونَ هُوَ وَلَوْ لَا شَيْءٌ كَذَا أَيْ لَا يَتَعَلَّقُ بِمَا بَعْدَهُ فَيَتَعَلَّقُ بِمَا
يَعْدُ هُوَ فَخَاصٌّ لَا يُشْعَرُ وَلَا دَلِيلٌ عَلَيْهِ شَيْءٌ أَيْ عَنْهُ أَكْثَرُ خَاصٌّ لَا يُشْعَرُ إِذْ
مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ كَمَا قَالَ أَحْيَاءُ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ هُمْ
وَلَا يُرَادُ حَيَاتُ الَّتِي هِيَ صِفَةٌ ذَاتِيَّةٌ لِأَنَّهُمَا مَازَالَتِ هِيَ بِمَا هِيَ صِفَةٌ
ذَاتِيَّةٌ مِنَ الرُّوحِ عُمُومًا شَيْءٌ مَا نَافِيَةٌ وَمَا مَوْصُولَةٌ لِأَنَّهُمَا بَاقِيَةٌ بِالرُّوحِ
فِي الدِّخْرِ عَلَى السُّوِيَّةِ لِلْمَقْتُولِ وَعِدَّةٌ عُمُومًا بِخِلَافِ حَيَوَاتِ الَّتِي خُصَّتْ
لِلْمَقْتُولِ الْخُصُوصِ هُوَ وَإِنْ يُوعَدُ قَتْلُ جَسَدٍ فَيُرَدُّ قَوْلُنَا شَيْءٌ أَيْ قَوْلُنَا
إِنَّ قَتْلَ جَسَدٍ غَايَةُ النُّقْطِ وَلَهُ الْحَيَاتُ كَمَا ذَكَرْهُوَ وَأَنْ لَمْ شَيْءٌ أَيْ أَنْ
لَمْ يُرَدِّ قَوْلُنَا هُوَ فَمَا الْحَيَاتُ فِيهِ فَالْحَيَاتُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى ثَابِتَةٌ وَالْمَوْتُ إِشَارَةٌ

ترجمہ کہ جس میں اس رزق ہا کولات و مشروبات ولبوسات یعنی باغیا و غور و دل و پوشیدنی و پوشیدنی مخصوص نہ باشد و زمان
غیر اس باشد پس حسنات از باب داده شوند و آذیتان نگاہ داشته شوند و از ایشان فدا تر است اکثر اند یعنی ندید کنند گمان اند
مرا داکہ ندید میکنند بر او کچھ کہ حکم کردہ شوند و اگر چنین است کہ با بعد از عقل بنیاد شمس عقلی با بعد از شمس عقلی
آنجائ کہ نہ دانستہ شود و برین دلیل نیست یعنی جو کہ او حاصل است چنان کہ در دانستہ شود و از آنکہ لغو و مغلط ہرگز و لیکن اگر دانستہ شود
بچنانکہ گفت احیاء و لیکن اگر تشعرون یعنی ہر کہ در راہ خدا کُشتہ شود او را مردہ گوئید بلکہ زندہ اند و لیکن شما نمی
شناسید و از این حیات آن حیاتی مراد نباشد کہ او صفت ذاتی است از آنکہ متحقق است کہ این صفت از روح عموماً
زائل نشد بلکہ ہر کچھ کہ او صفت ذاتی است از روح بالعدم ذوالی پذیر نیست۔ زیرا کہ صفات ذاتیہ روح در برنہ روح
باقی ہستند یعنی مقتول و غیر مقتول ہر دو علی السوئیہ عموماً یعنی مقتول و غیر مقتول ہر دو در برین بقا و صفت ذاتیہ
روح قولہ این حیات باشد با غیرش عموماً برابر اند و خصوصیتی نیست برای کسی از این ہر دو بحالات حیات
کہ برے مقتول مخصوص خاص کردہ شد و اگر ادا کردہ شود قتل جسد پس قولی با مراد شود کہ ہر آئینہ قتل
جسد غایت لفظ است و ہر اے او حیات است چنانچہ ذکر کردہ شد۔
و اگر قول ما مردہ شود پس در و غیر نیست کہ گفتہ شد فلکچہ خیر لکچہ عند کار لکچہ۔ پس نہایت غرور
او قائلے این حیات ثابت است۔ و موت اشارتے است سوئے لفظ۔

حیات آنکہ حیات و حیات صفات ذاتیہ روح مقتول و غیر مقتول ہر دو ہر دو
در برنہ باقی ہستند علی السوئیہ بحالات حیات کہ مراد مقتول و غیر مقتول فی سبیل اللہ

۱۰۸

[illegible]

وہی ہے جس نے ان کو

[illegible]

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

وَقَتْلَ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضِهِمْ عَلَى قَدَرِ ضَيْبٍ قَبِضَتْ نَصْرِيًّا عَلَى عَمَلٍ بِإِقْتِلَ
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى بِفَعْلِهِ وَهَمَّتْهُ اخْتِيَارِيَّيْنِ وَاضْطَرَّارِيَّيْنِ وَدَعَايَ وَشَفَاعَتَهُ
 لَكُمْ مَا أَصَابَتْكُمْ بِهَا شَيْءٌ أَيْ حَيَاتِهِ الَّتِي يَقْتُلُ النَّفْسَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى هـ
 فَلَا تَشْعُرُونَ فَتَقُولُ الشُّعُورُ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ مَا أَصَابَتْكُمْ بِهَا وَمَنَائِرُهَا مِنْ حَيَاتِهِ
 الَّتِي لَمْ يَمُوتْ قَوْلٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ مَا حَصَلَ شَيْءٌ - وَقَتْنَا اللَّهُ بِهَا
 مِنْ بِنَاءِ بَفَضْلِهِ وَإِيَّاكُمْ وَصَلَّى وَسَلَّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ بَنِي الرَّحْمَةِ وَعَلَى جَمَالِكُمْ
 بِحَبِّهِ وَبِرِضَاهُ وَشَفَعَهُ فِينَا وَتَرْحُمَانَا هـ

ترجمہ: وقیت داده شد بعضی شان بر بعضی شان بر قدر ضییب پس بگردان و تفرقه نمیکند از روگردانیدن بر زبان
 نکشته شد در راه خداست علی القبول خود و مهمت خود بر دو اختیاری و اضطراری و دعائی خود و شفاعت خود لیکن شما نیافیدید
 حیاتی که قبول نفس در راه خدا و تعالی است فلا تشعرون یعنی پس شما نمی فهمید پس نفی شعور و میل است بر آنکه بر اینست شما
 در نیافیدید آن حیات را و منایر است او از حیاتی که بر این غیر مقبول است در راه خداست تعالی زیر که هر آینه آنچه حاصل شد و نشانی
 داده شد و توفیق و در راه خدا و هرگز نه بر این که بر این افضل خود خاص شما را و صلوات و سلام علی محمد بنی الرحمة
 و علی جماله کما یحببه و یرضاه و شفعه فینا و ترحمانا به و رحمت و سلامی ما بر محمد و سلم که نبی رحمت است و بر جماله
 چنانچه دوست دارد او را و خوشنود و ستود باد و او را شفیق کن در میان ما و رحمت کن ما را باد +

ذکر کفایت غیب علی و آئینها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِحَوْلِ اللَّهِ وَتَسْتَعِينُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَتَسْتَشْفَعُهُ وَنُصَلِّي لَهُ وَاصْحَابِهِ وَ
 أَتْبَاعِهِ الْبَرِّينَ + اَعْلَمُ أَنَّ غَيْبًا آمَّا مَعْنَى ضِدِّ حُضُورٍ وَتَشْهُدٍ فَهُوَ عَدَمُ مَجْهُولٍ

ترجمہ: این ذکر بیان غیب و علم او است و هر چه در روایت
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِحَوْلِ اللَّهِ وَتَسْتَعِينُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَتَسْتَشْفَعُهُ وَنُصَلِّي لَهُ وَاصْحَابِهِ وَتَبِيعَهُ الْبَرِّينَ
 بآنکه بر این غیب یعنی ضد حضور و تشهود است پس او عدم مجهول است - و یا معنی خلاف حضور و تشهود است - و خلاف آن
 وجود غیر مثل او باشد یعنی این وجود خلاف - همچو وجودی نباشد که از خلاف کرده شد -

ذکر کفایت غیب علی و آئینها

ذکر بیان غیب و علم او و آئینها

و تمام غیب و تشهود است
 که معنی ضد حضور و تشهود است

طبعة اوله

5912

مضمیر الی الحصول **فہر** الغیب واما انساب شبتا بانباہ مما جانا من
 استحضارہ وقد غاب واما جانا منہم استحضارہ وقد حضر لا یحققان
 فی حضور اللہ سبحانہ بوجوب الالاستحضار الا الذان اسلب الحضور فثبوت
 فہو بعرضہ فان لقی السلب فلا یثبت الغیب فی علم اللہ سبحانہ لکن
 النوعین **مضمیر** الغیب الحقیقی والجازی **فہر** یحققان فی حضور غیرہ فقالی
 وبعنی خلاف الشہود المثال والروح والقائم فاعلم الالاجتناب من شہود وعالم
 المثال غیب وعالم الروح غیب الغیب والقائم غیب الغیب وھما کذلک
 للملائکۃ الشہود والمثال والروح مناسبا لہم فاعلم الملکوت عندنا کالمثال
 وعندہم الشہود اذ یدبر کونہ بحواس ظاہرہ فالغیب عندہم غائب وغیب الغیب
 ورائہ ولا یخرج الالانسانیۃ من حدھا بانضافہا بصفات الملکیۃ بل
 تخرج من الملکیۃ بافضالیۃ ہما فی انضافہما لظاہر الوجودات قدیمۃ و
 لا تدرک در تبتہ منہا بنفسہا الالبعوضۃ فی جندھا ذالک ہو ذلک ہو اس ظاہرہ

وہم غیب پس غیب واما کہ ہر دو ثابت اند ہر دو ان ادا کہ حضور و شہود را تا الیکہ و اما سبب ہر دو را تا کہ
 کہ حضور و شہود را تا الیکہ و اما سبب ہر دو را تا کہ حضور و شہود را تا الیکہ و اما سبب ہر دو را تا کہ
 ہر دو کہ با سبب حضور و شہود حضور اند پس او بعض او است یعنی ہر دو است بحضور الالکہ سلب و شہود را تا الیکہ
 پس اگر لقی کردہ شود سلب پس غیب ثابت ماند و عالم الالاجتناب لکن این ہر دو اقسام غیب حقیقی و مجازی استحق می شوند و
 حضور غیر او بقالی و غیبی کہ بمعنی خلاف شہود است مثال و درج و قدیم است پس عالم اجسام شہود است و
 عالم مثال غیب و عالم روح غیب الغیب و قدیم غیب الیہود و همچنین است ملائکہ را شہود و مثال و روح
 کہ مناسب ہست مثال پس عالم ملکوت نزد ما ہیچ مثال است و نزد مثال شہود از الالیشال اورا بجواس ظاہرہ ادراک
 میکند و می شناسد پس نزد مثال غیب مثال شان ہست و غیب الغیب و را او یعنی پس و سوسلے او و
 انسانیۃ بسبب متصف شدن بصفات ملکۃ از حد انسانیۃ خارج و شہود باکہ عروج میکند و بنام می شود از صفات
 ملکیت بسبب افضلیۃ خود از ملکیت در متصف شدن خود بطویر بل موجودات قدیمہ و و مرتبہ از شہود
 و مثال و روح بنفس مرتبہ ناخستہ شود مگر بصفت در حدال صفت پس شہود مشتاختہ می شود و بجواس
 خامسہ

حالات غیبی کہ در کتاب مذکور است - و در این کتاب غیبیہا را تا الیکہ و اما سبب ہر دو را تا کہ

بیان فضیلت انشا
 از ملائکہ و اما کہ مرتبہ
 شہود و مثال و روح
 تمام ہر دو باطن

و هذا من كل ما ذكرنا في الصدور من الغيب من به اهتدانا في
 في نفوسنا ما ارايت في الرويا هو عالم المثال وماذا تعلم ولا تعلم من
 قبل وان قيل امتناع حضور غيب بان ما حصر في حضور وهو شهود جوازه
 بتعلق باجازه استحضاره وغيب الذي خلاف شهود اخر من غيب الذي
 خلاف حضور فهو يذانه فلا يفي له من عليه سبحانه فالله عالم الغيب الشاهد
 ش اي جنس الغيب والشهادة من كل خلق هو تمام حاجته وكلا بنفسهما
 فهو عالم الغيب تفي عالم الغيب نكتة بعلم احق الخفيات واشد غيب
 المعينات واعلم ان حضور غائب معني خلاف حاضره لا يحصل بنفسه والغيب
 منبئ عليه من نفس اي من غائب فنفى الغائب يعني الغيب من نفس يحصل
 حضور الغائب والغيب هو بانبا من حاضره بشرط جواز استحضاره وحضور غائب
 بمعنى خلاف شهود ونسبة الى من امر محض له يحصل بنفسه لان الغائب ههنا
 يتحقق بنفسه - وينكشف المعينات برفع الحجب الى ما شاء الله تعالى

ترجمه و این از به است است تمامه آنچه که از غیب در صدور مذکور آمد - ای آنی بینی و نفس خود میست ای که دیدی در خواب و
 عالم مثال است و حقیقت این که میدانی که از این پیش بینی و ذهنی - و اگر گفته شود و اشباع حضور غیب با تصور که آنچه حاضر آن پس در صورت
 و او شهود است پس غیب که آنکه حضور می گویند شهود و لهذا متفق آمد پس جوابش معقول می شود و ما جاز است استحضاره یعنی آنچه
 که حاضر آن نفس و حضور خود شهودش حاضر شده و پس که خلاف شهود است و دیگر است از غیب که در غلب حضور است پس اینهاست خود
 پس نمی نیست و از آن عالم اوجانه چنانچه در کرم و آخر سوره مؤید است فَاللَّهُ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ پس خدا داننده غیب
 و شهادت است ای نفس غیب و شهادت از خلق تمام او بطور جزو کل نفس آن هر دو همو عالم الغیوب پس اینها
 نیکو داننده هست پس در عالم الغیب یعنی در غیب و اندکی نکته است بر شستن الحق الخفيات و امثال غیب المعينات
 یعنی پوشیده که پوشیده تر و محض تر غیب علیها - و بدانکه هر آینه حضور غائب که معنی خلاف حاضر است آن حضور نفس
 غائب حاصل میشود و حال آنکه غیب ازو یعنی علیهاست یعنی بر غیب از غائب آنی داده شود پس نفی غائب نفی غیب
 باشد مگر حضور غائب و غیب حاصل میشود و آگاه کردن حاضر بشرط جواز استحضاره او که حضور آن شهودش همانرا باشد
 و حضور غائب که معنی خلاف شهود است و اینست که هر گاه او حاضر نشود آن حضور نفس غائب محال شود و از آنکه گفته
 این غائب اینجا است که نفس و اینست که هر گاه او حاضر نشود آن حضور نفس غائب محال شود و از آنکه گفته

بأن فرق غيبه خلاف شهوده خلاف حضوره
 و تفسير عالم الغيب والشهادة +

بأن حضور غائب معني
 خلاف حاضر

بأن حضور غائب معني
 خلاف شهوده

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بأدراكه أصالته باستثناء محسب الحال والعلم العادي وانكار الثابت ههنا
 فاما من العقل كما هو لا يخفى على العاقل من المذكور واما من النقل فالآيات
 في الجواهر شتى هـ جواز علم الغيب ههنا آخر سورة البقر يَكْلُمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
أَيَّ فِي زَمَانٍ حَالٍ وَمَا خَلْفَهُمْ أَيْ فِي زَمَانٍ مُسْتَقْبِلٍ فعلم ما مضى الذي
 لا يثبت باستقلاله من كيف التمكن شئ متعلق لا يثبت ههنا بحال
 شئ متعلق ثابت خبر مبتدئ هو علم ما مضى ههنا هو بعرض عدم لاحق
 بوجود الحال فيقتضي عدا فيحتاج الى الحال في استقراره فبطله شئ
 مصدر مجهول اذ علم العدم بالوجود ههنا بخلاف الحال والمستقبل اذا كان
 موجودا مستقل المستقبل عدم سابق فيقتضي الوجود فلا يحتاج الى الحال في استقراره
 فبطله شئ مصدر مجهول ههنا فالكلام في الاستقلال من حيث عدم
 احتياجه الى غيرة وجودا واستقرارا وعلماء ولا يحيطون بشئ من علمه
 اى من علمه يتعلق بالمعلومات في الزمان فقيه نكتة بتميزه علمه
 ومنع حصره مع حدود معلوماته وحصرها فان لم يسلم هذا فكيف تجزئة
 علمه البسيط الا كما شاء اى بمعلوم من معلوماته وشاء يدل على تحقق الفعل

العلم
 لا يثبت
 بالعلم
 العادي

العلم
 لا يثبت
 بالعلم
 العادي

من جهة ادراكه اصالته وانما لا يثبت بالعلم العادي وانما لا يثبت بالعلم العادي
 واما من العقل كما هو لا يخفى على العاقل من المذكور واما من النقل فالآيات
 في الجواهر شتى هـ جواز علم الغيب ههنا آخر سورة البقر يَكْلُمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
أَيَّ فِي زَمَانٍ حَالٍ وَمَا خَلْفَهُمْ أَيْ فِي زَمَانٍ مُسْتَقْبِلٍ فعلم ما مضى الذي
 لا يثبت باستقلاله من كيف التمكن شئ متعلق لا يثبت ههنا بحال
 شئ متعلق ثابت خبر مبتدئ هو علم ما مضى ههنا هو بعرض عدم لاحق
 بوجود الحال فيقتضي عدا فيحتاج الى الحال في استقراره فبطله شئ
 مصدر مجهول اذ علم العدم بالوجود ههنا بخلاف الحال والمستقبل اذا كان
 موجودا مستقل المستقبل عدم سابق فيقتضي الوجود فلا يحتاج الى الحال في استقراره
 فبطله شئ مصدر مجهول ههنا فالكلام في الاستقلال من حيث عدم
 احتياجه الى غيرة وجودا واستقرارا وعلماء ولا يحيطون بشئ من علمه
 اى من علمه يتعلق بالمعلومات في الزمان فقيه نكتة بتميزه علمه
 ومنع حصره مع حدود معلوماته وحصرها فان لم يسلم هذا فكيف تجزئة
 علمه البسيط الا كما شاء اى بمعلوم من معلوماته وشاء يدل على تحقق الفعل

مر العام له سبحانه وغیره **ش** عادتا او بغیرها ویدل علی عموم هر عام
 اختصاصه لمختص **مر** ولاظهار بمعنی الامداد الذي يقع فيما وقع قبله
ش اي الاظهار **مر** فلا يظهر عن غيبه الخاص له سبحانه **ش** لا لغیر
 سبحانه عادتا ویدل علی الغیب الخاص اضافت الغیب الی الضمیر **مر** الامن انقضى من رسول فلا تلقى
 من علم الغیب العام **مر** لا نبیاء وغیرهم من المؤمنین ومن علم الغیب الخاص **مر** خاص من الانبیاء
 ولما الاستثناء عن نفی علم الغیب الخاص بحجزة لغیره سبحانه فالعام
ش فیمجوز علم الغیب العام **مر** بالاولویة **ش** عند اهل سنت و
 جماعة خلافا لمعتزلین اذ عندهم الرسول من مملک وملتو صبیان **مر**
 فیدل علی جواز احاطة کلیة علمایا الغیب للرسول لعموم اللفظین **ش**
 ای الغیب والرسول **مر** فایسید الرسل صلحهم بخصوصية قرینة الکلام بمقدار
ش متعلق یدل وان وقع صفة او حالا لاحاطة کلیة علمایا متعلق
 ثابتة **مر** احاطة مرکزیتهم فی شرح الصدر **ش**

ترجمه این غیب عام است برای او سبحانه وغیره بطور عادت باشد یا بغیر عادت - ودالات میکند بر عموم این غیب عدم اختصاص
 او برای مختص - و اظهار بمعنی امداد است آنکه واقع شود در آنچه که او پیش از اظهار و امداد وقوع یافت - پس او سبحانه امداد
 و یاری نمیدر غیب خاص خود که او سبحانه راست نغیر او سبحانه را از روی عادت - و پیش غیب خاص دالات میکند انقضات
 حینب که سوخی ضمیر است - مگر باری دوم که پسند آورد از رسول - پس نفی نیست از علم غیب عام از انبیاء و غیرشان
 از مؤمنین و نه نفی است از علم غیب خاص خاص را از انبیاء - و هرگاه این استثناء که از نفی علم غیب خاص است او
 یعنی علم غیب خاص را برای غیر او سبحانه جائز دارد پس این استثناء علم غیب عام با اولویت جائز دارد نزد اهل سنت
 و جماعت در حالیکه خلاف است برای معتزله زیرا که نزد عثمان این رسول امداد است از فرشته - و خلاف است برای و تابع
 هم - و این استثناء دالات میکند بر جواز احاطة کلیة بطور علم لعنیب برای رسول بنا بر عموم هر دو لفظ غیب و رسول که در
 کتب آمده اند یعنی این استثناء بسبب عموم هر دو لفظ غیب و رسول که در کتب آمده اند دالات میکند بر عموم هر دو لفظ
 علم احاطة کلی غیب جائز است - پس دالات میکند برای سید رسل صلحهم بخصوصية قرینة کلام که دالات بمقدار احاطة
 مرکزیت شان است حالا کلی این احاطة مرکزیت شان در شرح مذکور آمده - و این دالات میکند برای سید رسل صلحهم بخصوصية قرینة کلام
 بر جواز احاطة کلی غیب بطور علم که ثابت است بمقدار احاطة مرکزیت شان حالا کلی این ثابت است در شرح صدر

[illegible][illegible]

مُتَبَيِّنًا عَلَى هُوَاكَ وَلَيْسَ الشَّهَادَةُ إِلَّا بِعِلْمِ الْمُشْهُودِ بِهِ فَلَمَّا بَيَّنَّاهُ فَكَيْفَ يَجْزِي قَوْلَهُ
 تَدُلُّ عَلَى أَنَّ الرَّسُولَ عَمَّ كَتَبَ الصَّلَاةَ بِالْمَعْنِيَاتِ فِي إِنْ شَأْنٍ لَكثَرَةُ الْمَعْلُومَاتِ فِي إِنْ
 فِي حَرَمِ كَرِهَةٍ وَأَخْرَجَ الْبَزَامُ وَالطَّبْرَانِيُّ فِي الْاَوْسَطِ وَالْبُؤَيْعِيُّ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ قَالَ رَسُولُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَلَيْسَ قَالَ رَأَيْتُ مَا تَعْمَلُ أَمْتِي بَعْدِي فَأَخْرَجْتُ لَهُمْ
 الشَّفَلَةَ الْحَدِيثَ هُوَ كَمَنْ آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ الْجَمِيدِ تَدُلُّ عَلَى الدَّعْوَى وَالْآيَاتُ فِي
 الْمَنْعِ شَأْنٌ أَيْ مَنَعَ عَلَيْهِ الْعَقِيبُ هُوَ فِي سُورَةِ النَّمْلِ قُلْ لَا يَهْتَكُمُ مَن فِي السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ مِنَ الْغَيْبِ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ هُوَ فِي سُورَةِ لُقْمَانَ إِنَّ اللَّهَ
 عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي لَنَفْسٍ مَاذَا تَكْسِبُ عِنْدَ اللَّهِ
 وَمَا تَدْرِي لَنَفْسٍ يَأْتِي أَمْرٌ مِنْ مَوْتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلَيْهِ خَبِيرُهُ وَفِي سُورَةِ الْأَنْعَامِ وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ
 الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَغَيْرُهَا لَيْسَتْ بِمَعَارِضَةٍ لِلْأَوَّلَى لِأَنَّ الْغَيْبَ بِإِضَافَةِ اللَّهِ سَجَنًا
 ثَابِتٌ فَتَأْوَلُ شَأْنُ الضَّمِيرِ الْمُسْتَرْتِ إِلَى آيَاتٍ فِي الْمَنْعِ وَالْأَصْلُ أَنَّ مَعَارِضَ الثَّابِتِ
 إِنْ كَانَ خِلَافُهُ لَا صَدْرَ يَأُولُ بوجود غيره مثله لأن ما ثبت لا ينفي إلا الذهني

ترجمه گواه برین همه کسان. و شهادت نیست مگر بعلم مشهود یعنی گواهی نباشد مگر بعلم چیزی که بدو گواهی داده شود که دیده است
 او را پس هرگاه که باشد پس چگونه چنان باشد پس این آیه دلالت میکند بر اینکه رسول علیه السلام کثیر العلم است بمعنیات
 دریک آن بسبب کثرت معلومات و آن واحد و هر یک که خود. و نیز از طریق آن در اوسط برآورده است و ابوالنجم بسند صحیح که فرمود رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم تا آنکه فرمودیدم آنچه را که خواهر کرد است من پس من. بری نشان شفاعت را پس دیدم تا آخر حدیث. و بسبب است آیه است
 در قرآن مجید که برین دعوی دلالت میکند. یا آنکه در منع علم غیبانه. در سوره نمل رکوع پنجم است قُلْ لَا يَعْلَمُ مِصْرَ فِي
 السَّمَوَاتِ وَهُوَ الْغَيْبُ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ یعنی بگو اوجیب من میداند کسی که در آسمانها و
 است غیب است. و ایشان را میزند که کدام وقت برگزیده و بدو نشسته شوند. و در سوره لقمان است رکوع چهارم إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ
 السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي لَنَفْسٍ مَاذَا تَكْسِبُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا تَدْرِي لَنَفْسٍ
 يَأْتِي أَمْرٌ مِنْ مَوْتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلَيْهِ خَبِيرُهُ یعنی هر آنکه بداند خداوند که نزد او علم قیامت و فرود آمدن دیال را. و دانسته که در رحمت
 ما و آن را نمیداند هیچ نفس که خدا چه حال خواهد کرد او. و نمیداند هیچ نفس که در کدام پس با چه خاک خواهد فرود بر آینه خدا بر تریا و از آنکه گفته است سوره
 الْأَنْعَامِ است رکوع پنجم وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ و نزد او است کلید غیب میانه ما را اگر او پس هر یک که مذکور و غیر آنها معارضی نیستند
 آیات اولی که در اثبات غیبانه. و آنکه بر آینه غیبی افتاد و نسبت یعنی سخن خدا سبحانه ثابت است پس بر هر یک که در متن قبلیه تأویل کرده شوند بوجهی که بخلاف
 واقع نیست که آینه معارض ثابت اگر و خلاف ثابت باشد نه منتهی تأویل کرده شود بوجهی مثل و آنکه آنچه ثابت شده است نفی کرده شود مگر ذی

و علی بن ابی حمزه از عقیب از حدیث

بیان آیا نمیکند در منع علم غیب از معنی تا و دلالت

ذکر کیفیت العلم والمعرفة
والعارف والمعرفة
ومتعلقاتها

ذکر کیفیت العلم والمعرفة والعارف والمعرفة ومتعلقاتها وما فيها مع المطالب الاخرى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ونستعينه ونصلی علی رسولہ محمد ونستشفعه وعلی الہ واصحابہ
واباعہ اجمعین **اعلم** ان العلم صفة متوسعة لمعلومات جامعة ومانعة
واختصاصية بمعنى معرفة وهذا العلم حكم التعدية فيهما فلما لم يحصل
موصفة علم منسوب بحصوله للعالم **نفس** الضمير المتصل الى علم مفعول
المصدر هو ای يحصل بغيريته به **نفس** ای بعالمه هو زيادة علم مرتبة
ذاته فيحتاج الى علم معلوماته الى غيره وحضوره هو صفة علم منسوب
بحصوله لعالم ای بحضوره في نفسه بغيريته به في مرتبة ذاته فلا يحتاج
الى غيره **نفس** هو الزيادة فالحاصل ان عالما بعلمه الحصري

بيان علم حصولي
حصري

نحو بيان علم حصولي
وغيره

ترجمه ذکر بیان علم ومرتبه وعارف ومرتبه ومتعلقات او

ما و آنچه درو است با مطالب دیگر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ونستعينه ونصلی علی رسولہ محمد ونستشفعه وعلی الہ واصحابہ اجمعین
بر آله بر آئینه علم صفتی است متوسعة برای معلوماتی که جامع و مانع باشند و اختصاص یعنی خاص شدن این علم معلوم
مرتبه است و این علم بر بنای حکم لغتی است درین هر دو یعنی علم مصدر متعدی است که معلوم متعدی شود خواه صفت
متوسعة یا خواص باشد معلوم معین مختص پس ما برین حکم تعریه عالم را از دو علم چاره نیست یکی علم حصولی است و صفت علم
است که نسبت کرده شده است بحصول پس صفت اول عالم را یعنی این علم را عالم حاصل میکند بغيرت این علم عالم که زیادت است از
بر مرتبه ذات علم بغيرت این علم عالم پس علم حکم میشود علم معلول خود را سوئی خود چرا که این علم عالم بغيرت نیست بلکه بغيرت است
پس این بغيرت بمقابل بغيرت است لهذا احتیاج مرتبه بغيرت بنا بر واسطه علم معلومانه درستی و عالم دیگر علم حصری است و صفت علم است
نسبت کرده شده است بحصول سبب حضور او عالم را یعنی بغيرت علم و نفس علم بغيرت آن علم عالم در مرتبه ذات عالم پس عالم سوئی خود
که از زیادت است محتاج بغيرت برای علم معلومانه خود پس حاصل آنکه عالم بعلم خود که حصولی است

بيان علم حصولي
علم حصری

فلا يرد عليه شيء **هـ** علم نفسه وحادث مع علم عدم متبني عليه من
 المتبني على عدم مطلق بتعلقه **ش** المجزؤ متعلق علم الحادث والضاهر
 الى الحادث **هـ** يفعل عالم وشبهه صغبه عنه تضمنها التزاما حاصلها
 حضورا باهروزي معا وفي خلافه **ش** اي خلاف ما عرف العلم حصوله
 حضوري **هـ** كما هو المشهور بلزم عينه غير العالميه في علم حضوري وغيره
 عين العالميه في علم حصولي والا الجهل من جهة في حداهما
 ضميمه **منا** سبيله المحل

اعلم ان ربك خلق الذي بين خالق ومخلوق باعث العلم والحكم منهاش
من مخلوق الى خالقه ومن خالق الى مخلوقه **هو** الا بطل العلم والحكم اعلم
ان الله تعالى نفسه تبارك مع صفاته حتى الفعل الحجابي مع اثره وهو
مفعوله من حيثية حدوثه **ش** مجرور من مع مضاف اليه يتخلق يعلم
او يتعلق بمفعوله والضمير في حدوثه راجع الى مفعوله او الى الفعل الحجابي وبها مراد ان
يختلف معناها باختلاف مرجع الضمير فليس الفعل الحجابي ومفعوله قديما **و** لو في علمها
و لوجود خارج من علمها ل

[illegible]

صمیمه مناسبت این محل بدانکه امر برین طریق است که در بیان خالق و مخلوق است باین جهت فایده حاصل است از هر دو یعنی از مخلوق و خالق و از خالق سوئی مخلوق خود و برین بدین طریق حکم هر دو باطل شده بدانکه هر آینه خدا برتر است از خلق و خدا را کبریه و مبارک است و صفات او با خلق مجامیع از او مقبول است از هر حیثیت حدیث او اگر چه در عالم او تعالی است و اگر چه بوجود خارج است از علم او تعالی یعنی دانستن مقبول بحیثیت حدیث مقبول است که فعلی فاعل و وقوع آمده یا بعد از فعل مجامیعی است که بسبب نظیر از فعل مجامیعی فاعل مقبول از هر حیث است مجامیده فاعل شده پس فعل مجامیعی مقبولش بر دو قسم نیستند و این فعل مجامیعی آن فعل نیست که وصف فاعل است بلکه این فعل هر چه است از فعل فاعل که وصف فاعل است حدوث یافته و در این فعل مجامیعی همچو اثر مخلوق است مراد آنکه حادث غیر مخلوق است و تفصیل او در دو گویند ایشان مرتبه حجاب و بیان الهی و حادثات مخلوق ذکر آمده آنجا باید دید.

دستخط و مهر و تاریخ

مع صفات خوب نفسانی
 از علم الهی است و اگر چه
 در علم الهی است و اینست
 است و با اخلاقی مطابقت
 تغییر نیابد

[illegible]

بیاد آنکه در وقت وفات حضرت علی (ع)
فرمود که مرا در کوفت بفرست که در آنجا
باشد و در کوفت است و در کوفت است

میان علم و اشتیاق و باطنها

توسيلة معرفه لهما **شئ** اسم لما هو متقدم من شبه متقدم لصنع ومتقدم
 من شبه متأخر لعلیه **وصف جامع** و **مائع** و **آجامع** **ظیل** ذی ظل و **المانع**
 مسلوله و هو معرفه **شئ** و ان لقی احد هینا **شئ** ای احد من وصف جامع و
 مانع **وصف** المعرفة ممنوعه **فالتألیف** و المتبوعیه و هی العایدیه و المعبویه بمعرفة
 الوصف الجامع و المانع **فهی** مؤثره **التصديق** و هو حصول معرفه شئ كما هو هو
 و هذا الاسم **للعنی** **شئ** ای حصول معرفه شئ كما هو هو لا یعنی مصداق
 و محله القلب الغضری و مبداً من حد اعلی مرتبه حواس باطنیه الی
 حد اسفلها الی مرتبه مثال **شئ** الی انتهائیه **على** اصل غیر جنس **شئ**
 تصدیق الی تصور **شئ** ای الی انتهاء تصور **على** اصل غیر جنس **شئ** و هو
 حصول شبه شئ كما هو هو و **تصديق** **شئ** غیر معین **شئ** و هذا الاسم **للعنی**
شئ ای حصول شبه شئ كما هو هو لا یعنی مصداق **شئ** و محله الدماغ و
 مبداً من حد اعلی مرتبه مثال الی حد اسفلها الی مرتبه مشهور **شئ** الی
 انتهائیه **على** اصل غیر جنس **شئ** **فالتصديق** و التصور هما اعتباران تراکبان علی المعرفة
 ینتبهنهما الی معرفه

ترجمه پس وسیله معرفت برای هر دو یعنی برای آنچه که از شبه متقدم است از شبه متقدم که برای صنع است و هم متقدم است از شبه
 متأخر که برای علم است و وصف جامع و مانع است و وصف جامع ظل ذی ظل است یعنی کس صاحب عکس و وصف
 مسلول ذی ظل که او متصرف است یعنی این سلاب بجا ظهور ظل است و اگر یک از هر دو وصف جامع و مانع است و هر دو
 تصدیق است مؤثره یعنی را بمعنی برنگی شدن و در وقتن است یعنی از اینجا تصدیق دیگر در و میفرود و و یعنی تصدیق
 حصول معرفت چیز است بچنان که او است و از آنجا تصدیق است برای آنی که او حصول معرفت شئ است که او بود و هر
 معنی مصدر و محل تصدیق و قلب غضری است و مبدا یعنی جای آغاز او از حد اعلی مرتبه حواس باطنیه تا حد اسفل مرتبه حواس
 مثال این تا آنکه انتهائیه بر قاعده غیر جنس است که در هر دو دخولی که دیگر می نماید و از تصدیق تا تصور که او حاصل شد
 پس چیز است بچنان که او است برای غیر معین و حرف تا درین جمله بر قاعده غیر جنس است و تصور یا اعتبار بمعنی که او حصول
 مشهور است بچنان که او است از آنجا اسم است زیرا معنی مصدری و محل ذی مانع است و مبدا و او از حد اعلی مرتبه مثال تا حد اسفل مرتبه
 مشهور حرف تا آنجا هم بر قاعده غیر جنس است پس تصدیق و تصور هر دو اعتبار اند از در مرتبه نسبت و باعتبار لغتی هر دو در

باین التفصیل و التفصیل و التاخر

باین که و مبدا مرتبه و وصف جامع و مانع است و وصف جامع و مانع است و وصف جامع و مانع است

باین تصدیق و تصور

باین محل و مبدا تصدیق

باین محل و مبدا تصور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

مصدقین الذی یفید للایمان الشرعی بقبول المصدق و اقرار الذی بدّل علی
 علی صحّة التصدیق باتیان اثر التصدیق و هو مصدّق حقیقه و ان
 یکن فی التصدیق مصدّقاً لکته دلیله ظناً و لا یکن به و عالم الشهود
 لتکمیل المعرفة و الحکمة فالأقرار فی حکمه کالتصدیق فی حکمه فهنا و
 جواباً و استجباً باشعراً و عقلياً و ليس اقرار اللسان بدلیل علی التصدیق
 الاظناً و مجازاً و لا یکن به و لا یزول التصدیق بزوال الاقرار الا الدلیل
 علیه و لا یزول الاقرار الا بصنّه **ش** ای بالنکار ما هو مقصّر و الیقین
 تحقق علم معلوم من حیث هو هو فلا یصله الشک الذی یمنع تحققه
 فلا یزید و لا ینقص فی حدّه لکنه اذا کان لمعلوم غیر الذی علم من قبل
 فیزید فی غیر حدّه الذی حصل من قبل فهما متغایران باعتبار المعلوم فالریاض
 علیه من غیره **لا فی حدّه** و اعلم انما الایمان بعد زوال الکفر فان نراد او
 الایمان لزوم الکفر فی الحال و لا یجتمعان - و اعلم انما المصدق مغائر تصدیق
ش ای ليس عين تصدیقه **مع ربطه** به لا ینقطع **ش**

بيان یقین و تقریر و لازم و لازم

تفاوت و حکم اقوال و کلام تصدیق و اقرار

بيان یقین و تقریر و لازم و لازم
 بیان کلام و کلام و کلام

ترجمه تصدیق آنکه مفید میشود ایمان شرعی بقبول مصدق است یعنی آنکه تصدیق کرده شد - و اقرار آنکه دلالت میکند بر صحت
 باقرین اثر تصدیق است و اود حقیقت مصدق است اگرچه در تصدیق مصدق نباشد لیکن اقرار یعنی اقرار از خود و کلام و دلیل تصدیق است
 باقرار کذب نکرده شود و دروغ نگفته شود - و عالم شهود را میگوید معرفت و حکمت ثابت آمده پس اقرار و حکم خود میگوید تصدیق است
 حکم و اقرار و فرض و وجوب و استحباب که از اقرار شرعی و عقلی است - و اقرار یعنی دلیل بر تصدیق نیست مگر بطور ظن و مجاز یعنی اقرار
 زبانی دلیل عقلی است که بخاطر تصدیق محمول شود و باقرار دروغ و باطل نگفته شود و بزوال اقرار تصدیق نماند و نیز در اقرار
 دیگر تصدیق است - و اقرار را میگوید که بصنّه و یعنی بالنکار آنچه که او مقصّر است یا بالنکار چیزی که او را اقرار می کرده تصدیق
 تحقق علم است باری معلوم من حیث هو هو یعنی از منظر که او است پس نمیرسد او را شک آنکه تحقق ادیان باشد پس یقین در خود
 بیش و کم می شود لکن او را نگاه باری معلوم غیر از آن باشد که از پیش و البته شد پس بیش و کم می شود در حدی که آن از قبل حاصل شد پس باعتبار معلوم
 بر دو قسم است پس زیاده و زاید غیر از آن در حد او و دیگر که از پیش نیست که آن بعد حال گرفتار است پس اگر ایمان بیش و کم کفر در حال
 شد و ایمان کفر بر دو جمع نمی شوند - و دیگر که از پیش نیست که مصدق مغائر تصدیق خود است یعنی نیست همین تصدیق او یا ربط تصدیق مصدق

که منقطع نشود این ربط

۱۰۰

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم منتهى الحكمة والهدى

عن أبيه عن حماد بن عمار عن الحسن بن علي بن فضال عن

وَقِيْلَ لَكُمْ فِي الْقُرْآنِ عَلَمٌ لِّاُولِي الْاَلْبَابِ

॥ श्रीगुरुभ्यो नमः ॥ श्रीगुरुभ्यो नमः ॥ श्रीगुरुभ्यो नमः ॥

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

* علی بن ابی طالب علیه السلام

[illegible]

١٠
 ١١
 ١٢

و اما در این کتاب که در بیان احوال و سیرت و صفات و مناقب و کرامات و غیره از آن بزرگواران است که در این کتاب مذکور است و در هر یک از این بابها که در این کتاب مذکور است و در هر یک از این بابها که در این کتاب مذکور است و در هر یک از این بابها که در این کتاب مذکور است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

* علی بن ابی طالب علیه السلام

و اما در این کتاب که در بیان احوال و سیرت ایشان است

[illegible]

وہی ہے جو کہ اس کے لئے ہے۔

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

١٠٠

الماء والبرية والميتين والحيات

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لَكَ شَاكِرِيْنَ

ای ہذا تکمیل صحت از حد تعین ہم ^{لا انتہاء معرفت مقصودات} بدلائل التي في عالم الشهود ^{فلا قرار درجات على وفق ما في عالم المثال} اي من العلم والمعرفة والتصديق واليقين ^{وهذا الكلام في وجه لطيف فان اصبت فاستكثرت في الخير وان رغبت فلك ممالك فاعلم ان} المؤمن من ^ش من تشد الى انتزاع وتبعيض ^{ظل موجودات قديمية} متضمنها باقيامه المجازي عنها فالوجود ^ش اي وجود المؤمن ^{مشارك} بها ^ش اي بوجودات قديمية ^{وصفا وهي منشاء فتابعيته وفتوح} له وعائدية ومعبود له من هذه ^ش اي هذه الموجودات القديمية ^ش بالتوفيق ^ش الذي مضطلم الشرع الشريف ^{ثابت ش} بتوفيق المؤمن ^ش بوجودات قديمية ^ش التوفيق يتعلق بالفعل والموقوف مفعول متعاقب ^{لا متقدم} لا متقدم ^{ماذ هو غير معقول ولا مناسخ} اذ هو متباعد ^{لهم} معه اذ هو في ثابت ^{ولا احتياج بينهما فاني لا ظن ان يراد معه بمعنى متعاقب والظل يقتضي قرينة} رودية وفناء ^{كلهما نظرية}

ترجمہ واین تکمیل در عالم شهود پس سبب آمده که آنها معرفت مقصودات بدلائل است که آنها در عالم شهود پس برای اقرار درجهای از عرفان آنچه که در عالم مثال است یعنی درجهای اقرار بر موافقت و ساز و آری آنچه است که در عالم مثال است از علم و معرفت و تصدیق و یقین - و این کلام در وجه لطیف است پس اگر بری اورا بصواب پس درجه شری گزینی و اگر گمی کردی پس برای شست آنچه برای تو هست - پس بدانکه بر آئینه مؤمن از ظل موجودات قديمية است یعنی انتر اثر از بعضی عکس موجودات قديمية آمده که بسبب قیام مجازی از ازل موجودات این ظل موجودات نقش دارد پس وجود مؤمن از روی وصف موجودات قديمية مشترک است که بشمار این وجود هم موجودات قديمية است پس تابعیت او یعنی تابع شتک او و متبوع او و عابد شتک او و معبود برای او این موجودات قديمية است پس توفیق که در لغت دو چیز را موافق کردن است آن در شرح شریف اصطلاح آمده بتوفیق مؤمن موجودات قديمية ثابت است - و توفیق متعلق بفعل باشد - و موقوف یعنی توفیق یافته مفعول است متعاقب فعل متقدم از آنکه تقدم مفعول از و غیر معقول است - و نه مناسخ از آنکه مناسخ او نباهت و بعد با هم ممنوع - و شری او است از آنکه مفعول در ثابتن است یعنی ثابت آورد ثابت - و درینا بر دو فعل و احتیاج نیست پس بر آئینه من گمان یکیم اینکه اراده کرده شود و این معنی متعاقب - و ظل قرینت و رومی و قد را خوا در دنیا که همه با نظریه اند

جان المؤمن و عابدیت و معبود و التوفیق

جان مؤمن و عابدیت و معبود و التوفیق

جان مؤمن و عابدیت و معبود و التوفیق

هوسلب المذکور فاعلم ان غایت التحقيق فی مسئله رویه فی الدنیا کما کثرت
 الزانی بها انها واقعہ فی عالم المثال لانه غایت شبه ظلال **ش** تقع
 فی عالم الشهود ولو وقت فی ریا و یقطر و انما یکشف عالم المثال لبعض
 اولیاء اللہ تعالی فی یقطر فلا منع کما فی البقطة و هذه المروية بحجاب نسب
 الیک تعالی من تنزیهه تعالی او تشبیہه تعالی ولا تحصر بصورة معينة حتی
 تمنع فی غیرها حادث بحکمته و قدرته تعالی کما یشاء و هو الحکیم القدیم
 کما ذکر فی تقریر فی محله **ش** ای ذکر کفیه اثبات مرتبة الحجاب بین الهام
 و الحادث المخلوق و قد تناول الصورة بما شاء الله تعالی فهمها مسئله
 وحدة الوجود **ش** الامانة بمعنى فی مصطلحه متصفین فی عرف
 نظر هم الی موجودات قدیمه من غیر تمانین مسلوباتها لان تمانین مسلوباتها
 موقوف علی انبائها من حادث فہما **ش** ای الحادث و المسلوبات التي
 منبئة علیها من الحادث **ش** یقینان من علم الذی ظل من علم موجودات قدیمه
 یقطع نظر عن غیرها اعتبارا من جهة فلا یقابلها غیرها فی العلم **ش**

بیان وحدت الوجود و وحدت الشهود

بیان انشای حق مسلوبات

ترجمه اولیہ مذکور است پس بدانکہ ہر آئینہ انہما ہی تحقیق در مسئلہ رویت در دنیا چنانچہ بیندہ بد و مشرف میشود آنکہ اند
 است در عالم مثال از آنکہ این عالم بطور ظن شبر را غایت آرد - ہا این رویت در عالم شہود واقع شود اگرچہ در خواب یا در بیداری
 واقع شد و جز این نیست کہ عالم مثال برای بعض اولیاء اللہ تعالی در بیداری کشف می شود پس برای مثال در بیداری
 نیست - و این رویت بحجاب است کہ بعضی او تعالی نسبت کردہ شدہ است از تنزیہ او تعالی یا تشبیہ او تعالی - و این
 رویت جعزی یا بصورت عین تا کہ منع شود در غیر صورت کہ آل صورت بحکمت و قدرت او تعالی انچنانکہ او میخورد ہر حادث
 می شود و او است حکیم و قدیر یعنی بسیار صاحب حکمت و صفا قدرت چنانچہ ذکر کردہ شد در تقریر او یعنی در قرار دادن انجیر حجاب نظر
 در عمل او یعنی این بیان در ذکر کیفیت ثبات مرتبہ تجا در میان قدیم و حادث مملکت است - و گاہی تاویل کردہ شود ممتد یا بچہ کہ قدرت
 نقایس پس جا است مسئلہ وحدۃ الوجود و این اصافت بمعنی فی یعنی وحدہ در وجود و بطول کردہ متصفین است کہ در عرف
 مثال موقوفات قدیمین وحدہ وجود پیش آید سبب از ماندن مسلوبات موجود قدیم از آنکہ تمانین مسلوبات انہما موقوف است
 دادہ شدہ مثال از حادث - و در بعضی حادث و مسلوبات آنکہ از حادث بریں آگاہی دادہ شدہ است فانی میشود اندو علم آنکہ ظل از علم

موقوفات قدیمیت نسبت قطع نظر از مثال انشای حق
 تنقیح آنکہ از انبیا کتب است - پس در او در علم مقابل انشای حق

بیان وحدت وجود و وحدت شهود

کفیت و جودی

بيان معاني الحديث الشريف
من عرف ربه فكمل لسانه
الحديث واللمع من افواه
المؤمنين الحديث في معنى الكلام

مع تجاوز رتبتي في حدودهم بحق اليقين فلا يطبق النطق في حاله
فقد صدق قوله صلعم من عرف ربه فكل لسانه فقد حق قوله صلعم
المؤمن من المؤمنين في الوجهين **ش** اي وجهه وحدة الوجود ووجهه
وحدة الشهود **مع** تفاوت وجهه فينبغي الاصل **ش** اي المؤمن من المؤمنين
من فروعها حتى ما شاء الله تعالى سنده ان شاء الله تعالى فاعلم في
وحدة الوجود اختلاف الحال فمنه المذکور ومنه ان لولم تتمايز مسلوکات
کامله کور لا بد له **ش** اي لبعض الحال من غير المذکور **مع** وجود مطلق
متمايز من تقييد اعتبارات له وهما على ماهية واحدة لا على ماهيتين
فيه **ش** اي وجود مطلق **مع** انکشاف بدهية وجود الذات تعالت في
مرتبة حق اليقين حتى انجي حادث من علم حادث فلا يميز حاس ومحموس
الذات تعالت وغيرها معقول **مع** اعتباره **و** الحقيق ان اللذات تعالت
بحاسية ومحموسة بل هي موجودات بدهية مع صفاتها بتنزها وغيرها

بيان اختلاف الحال في وجود الوجود

بيان في حديث تذكرة

الوحدانية

بيان اختلاف الحال في وجود الوجود

ترجمه مع تجاوز رتبتي در حدود حق اليقين - پس گویای طافت ندارد در حال خود - پس راست است
قول او صلعم من عرف ربه فكل لسانه **مع** کمال لسانه یعنی هر که شناخت رب خود را **مع** پس شد زبان او و البته
شد قول او صلعم المؤمن من المؤمنين **مع** یعنی من این آئینه مومن هست - در هر دو وجه یعنی در وجه وحدة الوجود
و در وجه وحدة الشهود **مع** تفاوت وجهه که تقریب ذکر کرده یعنی فانی شدن یا باقی ماندن حادث و مسلوکات از علم
که علم است از علم **مع** تریب و قطع نظر از غیر این موجودات یا مع غیر این مع تمایز مسلوکات یا بر و بطو که در
میان موجودات و غیر این از حادث است پس جاری شود این قاعده که مومن آئینه مومن آئینه است و در فروع او
تا آنچه که فهمیده است خداوند تعالی - اگر خداوند تعالی خواهد عنقریب ذکر کنیم - پس بدانکه در وحدت وجود اختلاف
حال است پس بعضی از او مذکور است - و آیه و است آنکه اگر مسلوکات مثل ذکر و تمایز نشد - برای بعضی حال از غیر مذکور
نست که از وجود مطلق باشد که متمایز است این وجود مطلق از تقييد اعتبارات که برای او هست - و بیان تقييد
اعتبارات در ذکر صفات مذکور آمد - و هر دو یعنی وجود مطلق **مع** تقييد اعتبارات ثبات بر ماهیت واحد انده بر
ماهیت پس در وجود مطلق انکشاف بدهیت وجود ذات برتر است **مع** تقييد حق اليقين تا آنکه حادث از علم حادث محو پاک شود
پس حاس و محسوس نیز مذکور شود مگر ذات تعالی و غیر او معقول باشد بر اعتبار او - و بر او در نیست که ذات تعالی حاس و محسوس نیست
بلکه او موجود است بدهیت خود **مع** صفات خود بطور تنزه - و غیر او

انکشاف وجود ذات
و تعالی بدهیت
در مرتبه حق اليقين

မြတ်ဗုဒ္ဓ

منور محمد شہزاد

و قد شئ ای وجود مطلق هر انکشاف حقیقت شئ ای ماهیة و الانکشاف
 الجامعة لحقیقتها شئ ای علتها هر تضمناً بوجود انتها و التزاماً بجه و لا تدرك
 شئ حقیقة الانسانية الجامعة لحقیقتها هر فی حدها هی هی تغذراً فاعلم انما
 الوجود وصف منطبق بالعینة بما قام به وهو موصوف مضاف الیه فهو لها
 خاص شئ ای مانع الغیر کوجود نری فلا کلام فیہ و اما عام شئ ای
 لا یمنع الغیر کوجود نری و غیره مشترک فتحد مجازي فی الوصف و متغایر
 حقیقی فی الماهیة لا عکس شئ ای متحد حقیقی فی الوصف و متغایر مجازی
 فی الماهیة هر اذا الاتحاد الحقیقی متمنع شئ کما ذکر کیفیة الاصول الخم
 فی صد ذکر کیفیة الاشتراك هر والوصف قائم بالموصوف المتقدم مرتبة
 و هو محقق العموم بتغایره الحقیقی شئ اعلم انما اذا کان وصف عام
 لزم له تغایر ما هیات التي قام بها الوصف حقیقاً اذ هو محقق العموم
 الذي فی الوصف و اذا كانت ماهیة عامة لزم لها تغایر اوصاف التي قامت
 بالماهیة حقیقاً

بیان الوجود الخاص و العام

انکشاف ماهیت ببار عل
 بیان وجود خاص و عام

ترجمه در وجود مطلق انکشاف حقیقت یعنی انکشاف ماهیت انسانیت جامعیت بسبب حقیقت و یعنی علت نور
 او از روی تضمین بوجودات ال علت و حقیقت و از روی التزام بوجودات و این حقیقت انسانیت جامعیت ببار
 و علت او در حد و درجی ای یعنی چنانکه باید از رسته کشود از روی تقدیر پس بدانکه جز این نیست که وجود و صفی است
 منطبق بعینیت یا بجه که او بر وقایع است و او موصوف است مضاف الیه که سوئی اولسبت کرده شده پس او یا خاص
 است یعنی غیر از این چون وجود دیگر پس در و کلامی نیست و یا عام است یعنی غیر از این یعنی شود چون وجود دیگر و غیر
 پس این وجود مشترک است که در و وصف تجر مجازی و در ماهیت متغایر حقیقی نه عکس یعنی در و وصف تجر حقیقی
 ماهیت متغایر مجازی از آنکه اتحاد حقیقی متمنع است چنانچه در ذکر کیفیة اصول الخم در اصل ذکر کیفیة اشتراك
 ذکر کرده و از آنکه وصف قائم است بموصوف متقدم که از روی مرتبه است حال آنکه اولی موصوف محقق عموم
 متغایر حقیقی خود نه عکس یعنی این نیست که موصوف قائم است بموصوف متقدم از روی رتبه از آنکه این محال است
 بدانکه جز این نیست که چون وصف عام باشد او را تغایر ماهیات که بر و پس وصف حقیقاً قائم شده است لازم شود از آنکه
 تغایر محقق است عموم را آنکه در و وصف است و بگاه که ماهیت عام او را تغایر اوصاف که ماهیة حقیقاً قائم شده لازم شود

159

400

351

جان الاطراف والتضيق والانتفاخ والاسهال والاعزّة
على السجدة في ذمها وحسد و شيا

والوصف مغاير في حدة من ماهية في حدها فلا يصدق الاطلاق بالماهية
والنقييد بالوصف فلما كانا على ماهية واحدة فتغير النقييد يلزم حدوث
ماهية يقوم بها وعدمه قد فيها **ش** اى عدم تغير النقييد يلزم مقدم الماهية
من حيث عدم الحدوث او القدم واجتماع النقيضين او وجودهما **ش**
اى القدم والحدوث **هـ** على حدتها فعلى ماهيتين والرابع **ش** اى وجودها
على حدتها **ح** حق اذ لا يتحقق غير **ش** اى غير الرابع هو القدم المحض و
الحدوث المحض واجتماع النقيضين **هـ** واعلم ان الجهة الاخرى كانت من الصفات
التيوتية فتأيتة في القدم **ش** فليست حادثة **هـ** وان كانت من الصفات
السلبية فمسلوبة في القدم **ش** فليست قديمة **هـ** فكيف معلومة **هـ** الامنبية
عليها من حادث فمعلومة فكيف الاطلاق قدما والنقييد حدثا وهما على ماهية
واحدة **ش** فبطل لعدم تحققهما على ماهية واحدة **هـ** وكالنقييد النازل
والصورة على الصبولى كما تغاير فصلهما لا الحقائق لكن نقيدا الذات باعتبار نقييد
صفاتها لا غيرها وتبزل الذات باعتبار تبزل صفاتها هي لا عينها متعينات **هـ** حادثة

نسخه دو صفت معارض است در حد خود از ایهیت و در حد ایهیت پس صادق نیست و اطلاق ایهیت و تقیید بوصف و هرگاه که در حد ایهیت باشد و تقیید لازم بود حدوث ایهیت اگر بدو تقیید قائم باشد و عدم تقیید تقیید لازم بود قدم ایهیت پس این حال قدم حدوث یا قدم ایهیت با وجود هر دو قدم و حدوث بر حد و ایهیت پس بر دو ایهیت است و این قسم چهارم در صورتی که یعنی وجود قدم و حدوث بر دو حد و هر دو حق است از آنکه غیر از این غیر این صورت چهارم که او قدم محض است و حدوث محض و اجتماع تقیید بین این هر سه صورت متحقق و ثابت نمی شود و دیدار آنکه هر آئینه جهت دیگر اگر از صفات ثبوتیه یا اثباتیه پس این ثابت است و در قدم پس نیست حادث و اگر صفات سلبیه پس این در قدم سلبیه پس نیست قدیم پس این چگونه دانسته شد مگر آنکه هر دو از حادث اگر چه دانسته شد پس چگونه است اطلاق از روی قدم و تقیید از روی حدوث حال آنکه هر دو بر ایهیت و ایهیت و ایهیت پس باطل شد به سبب عدم تحقق هر دو بر ایهیت و ایهیت و مثل تقیید منقول و صورت است بر سهوی چون آنچه برای جهلای حقایق لغزش است شاذ از ادبی کلام و زهره ایشان است لیکن تقییدات باعتبار تقیید صفات خود که این غیر از نیست و منقول ذات غایب منقول صفات خود که این این ایهیت هر دو در حد خود با از روی قدم متیقن و مختصر را ندید

اطلاقاً ما سیت و یقیناً یزید کا کیا

طلاق و تنصیر بر ماہیتیں نیانید
درہ قدم و ہدوت نہ ہر دو

بسم الله الرحمن الرحيم

درست آید

॥

بررسی

۱۱۱

بہارِ اچھوت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय

5

1

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

او من الطریقۃ و الطریقۃ فضائلها فکیف تثبت اُخری صلا لانه رآها بردها
 و عکس هذا و ثبوتها بثبوتها و عکس هذا فاعتقاد بما هو من علم الذی ظن من
 علم موجودات قدیمه بقطع نظر عن غیرها اعتبارا من جهة لا یقدم فی این
 بحکما بت و بنا هو لا بد له من وجود مطلق علی حکم المعد و لمن تغیر
 باستیلاء حاله لا ملخصب نقصبا فانه الحَد و تَزْدَق و من و رائه ان الاختلا
 فی المسئلین فی کیفیت رابط الحادث بالقدا یحیانه منتزع بقیامه الحقیقی به
 او بقیامه المجازی لا فی القدا یحکما هو باسماؤه و صفاته الا بشتی بحا فی
 الصفات فی کیف غیرتها و عینیتها بالذات و اصل الایمان فی التوحید
 بالقدا یحکما مع کیف الریط فلا نزاع فی اعتقاد التوحید اجمالا و هو مقصود فان
 اخطا فی تفصیل الحق بطلت صحه صواب الایمان و الاختلاف بالله هو
 بقیام حقیقی من متشابهات نظریه لصوفی صافی حقیقی فی عروج نظر الی الموجودات
 قدیمه فهو معدوم و ان شاء الله تعالی مفعول و من نقص و نقص و نقص
 الحَد و تَزْدَق بانکاله الحَد و بقیامه المجازی بالتقدیم یخوذ بالله تعالی منه

ترجمه یا از طریق است و طریقت مثل شریعت است پس چگونه خواهد شد دیگر آن هر دو را که هر آینه شان نیست که بر
 بر او است و عکس این - و ثبوت او بر ثبوت او است و عکس این - پس اعتقاد یا آنچه که او از علمی که ظن است از علم موجودات
 قدیمه بقطع نظر از غیر خود را روی اعتباری که از یکجهت است این اعتقاد در بیان بحکما ت فارغ نمیشود - و اعتقاد یا آنچه که
 او برای او ضروری است از وجود مطلق بر حکم معدوم است برای کسیکه معدوم را در سبب استیلائی حال خود نه برای
 از روی نقصب پس هر آینه او الحاد و زدن بر شده - و از برای او هر آینه اختلاف ثابت است درین دو مسئله که
 هر دو ثابت اند در کیفیت رابط حدوث بقدم یا بطوری که او منتزع بقیام حقیقی است بدو بقیام مجازی بدو اختلاف در توحید
 چنانچه او با سمار و صفات خود است بگریمچیزی چنانچه در صفات است در کیفیت غیریتها و عینیتها و بذات - و اصل این در توحید
 است بمع کیفیت ریط پس در اعتقاد توحید را روی اجمال زاعی نیست و هم مقصود است - و اگر تفصیل حق خطا که وصحت صواب
 باطل شد - و اختلاف یا اینکه او بقیام حقیقی است از متشابهات نظریه است بر صافی صافی حقیقی در عروج نظر او است موجودات قدیمه پس اعتقاد و انشاء الله تعالی
 و هر که نقص و نقصب او را یعنی خود را نمی بیند و او را در نظر هر نه در اصل و اعتقاد و است با و او الحاد و کرد و زدن بر او را در توحید او از دین برگشت و بدین بشر
 بسبب انکار او حدوث را که بقیام مجازی خود است بقدم یخوذ بالله تعالی صانع یعنی پناه میجویم بخداست تعالی از او

چنانکه اختلافات و صفات در سمار و وجود قدیمه بقیام حقیقی
 و مجازی از متشابهات نظریه است که در توحید با سمار و صفات او که یکجهت
 است و هر که نقص و نقصب او را یعنی خود را نمی بیند و او را در نظر هر نه در اصل و اعتقاد و است با و او الحاد و کرد و زدن بر او را در توحید او از دین برگشت و بدین بشر
 بسبب انکار او حدوث را که بقیام مجازی خود است بقدم یخوذ بالله تعالی صانع یعنی پناه میجویم بخداست تعالی از او

[illegible]

بیان کا قریباً پانچواں حصہ اور مجموعہ

بيان الكفاية في معرفة سبعة اول والحمد لله

هر فقد احتجب من الموجودات لتضمنه بالمسلوبات قال سبحانه **كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمُحْجُونَ فَأَنَّى يُصَدِّقَهُ التَّعْمِيمُ** هر وصل وصل الی اصله
 تضمنه لقوته بالتضمن علی الالتزام فان تعبر فقد حق قوله تعالى **يَحْشُرُ اللَّهُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَيَتْلُو عِندَهُ أُمَّ الْكِتَابِ** فهو يصل الی اصله فقد حق قوله
 صلعم **كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ** وقد حق قوله صلعم **كُلٌّ مَّيَّسَرٌ لِّمَا خَلَقَ لَهُ** وقد
 حق قوله صلعم من عرف نفسه **ش** من حيث حدودها وظلّيتها من
 ظل باضافة تحليلية فی نفسه هر فقد عرف ربّه **ش** من حيث قدره
 باضافة مغایرت بین رب و مرئوبه هر فاقرب للموجود ربّه **ش** فم
 من الموجود **ش** علم علمه ربّه قبله **ش** من جهة عدم السابق و
 معه و فربه و محیطه **ش** من جهة وجوده هر و بعد **ش**

ترجمه

این تحقیق کافر از موجودات محجوب شد بسبب نفس او بمسلوبات فرمود چنان در سوره
 رکوع اول آیه هم **كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمُحْجُونَ** یعنی نه این تحقیق است ای تحقیق
 ایشان از پروردگار خود در آن روز البته محجوب شوند - پس هر آنچه که (مقصود و تعلیم است) بیست و بیست
 سوی اصل خود که متضمن شد و با بنا بر قوت خود بسبب نفس که بر التزام از آنکه رابطه نفس بر رابطه التزام قوی است و اگر متغیر
 شد پس تحقیق حق آمد قول او تعالی که در سوره رعد رکوع ششم است **يَحْشُرُ اللَّهُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَيَتْلُو عِندَهُ أُمَّ الْكِتَابِ** یعنی محسوسه
 خود پس تحقیق حق آمد قول او صلعم **كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ** یعنی هر چیز سوی اصل خود باز گردد - و تحقیق آمد قول او
 صلعم **كُلٌّ مَّيَّسَرٌ لِّمَا خَلَقَ لَهُ** یعنی هر که ساخته شده آنچه را که او پیدا شده - و تحقیق حق آمد قول او صلعم من
 عرف نفسه فقد عرف ربّه یعنی هر که شناخت نفس خود را از حیثیت حدود و وظایف نفس از فی ظل
 باضافت تحلیلیه که در لفظ نفس است واقع است بمعنی نفس خود پس او شناخت پروردگار خود را از حیثیت
 قدم او باضافت مغایرت که در لفظ هر یک واقع است یعنی در میان رب و مرئوب او - پس اقرب بر
 موجود رب او است پس آنچه از موجود دانسته شد رب آن موجود که قبل موجود است از جهت عدم آن موجود که
 آن عدم سابق او است - و دانسته شد که رب آن موجود با موجود است و قریب موجود و محیط موجود و این از
 جهت وجود موجود است و دانسته شد که رب آن موجود بعد موجود است -

بیان حق تعالی الشریف که شئی بر وجه الصلح الشاهد
 و کل بیسرا ما خلق له الخاریط الخاریط و من عرف نفسه فقد
 عرف ربه الخاریط فی ضمن الذکاء

بیان توبه و جود و به
 فاعلم ان ربّه قبله الخ

بیان محجوب کافر از
 موجودات با برکت
 و رجوع باصل خود

بیان حق تعالی شریف که شئی بر وجه الصلح الشاهد
 الخاریط الخاریط الخاریط الخاریط و من عرف نفسه فقد
 عرف ربه الخاریط فی ضمن الذکاء

بیان محجوب کافر از
 موجودات با برکت
 و رجوع باصل خود

[illegible]

بيان فاما ان والكفر والشرك متغير من العبادات فاما ان الشريعة
والكفر والشرك من غير متغيرين والشيء الذي ذكره بعض كان يردوا الشريعة
رسالة الله سبحانه من الكفر والاثام لا من الكفر -

والكفر يسر على جهنميينا وتفسير الآية: لا يريكم كأن يرمي القنا
رهم إلى شنان من الكفر والكان لا خير لهم -

ربنا ارحمنا من الكفر والاكمان والظلمة -

والله المستر على عباده المؤمنين ولتفسير الآية يا أيها الذين آمنوا لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل

والله المستر على عباده المؤمنين ولتفسير الآية يا أيها الذين آمنوا لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل

و منشأ فی موجودات حادثه هو حادث اول فیها منشأ انتزاع لغیرم کلام
 تضمنا و التزاما منه فقد حق قوله تعالى قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم
 لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يعفو الذنوب جميعا و اعلم ان مقصود الباء
 المضافة اليها محمدا رسول الله تعالى صلعم بدلالة الاضافة في رحمة الله
 و ان لم يكن كذا فوجب اضافة الرحمة الى باء توافقا لا ولى كقوله تعالى يا عباد
 فانقوت و قل يا عبادي الذين امنوا ليقيموا الصلوة و ينفقوا مما رزقناهم الآية
 و اعلم ان ربط خلق بين خالق و مخلوق لا يقتضي وجهما من عبوديته هي متابعه
 بل الربط محققا فالبنة وجه عبوديه هي متابعه ربط ظليته بين ظل و ذي
 ظل و محققا ربط خلق فان لم يكن فالظل معدوم و غير محكوم فانظر ان نور محمد
 صلى الله تعالى عليه و اله و سلم من نور الله تعالى و غيره صلعم من نور صلعم
 فعلى بناء ربط ظلية محمد صلعم عبد الله تعالى و غيره صلعم عبد الله تعالى و ايضا عبد
 محمد صلعم و الله تعالى اعلم بالصواب

بيان منشأ في موجودات اول
 حادثه هو حادث اول
 فيها منشأ انتزاع
 لغیرم کلام
 تضمنا و التزاما
 منه فقد حق قوله
 تعالى قل يا عبادي
 الذين اسرفوا على
 انفسهم

بيان منشأ في موجودات حادثه هو حادث اول
 فيها منشأ انتزاع لغیرم کلام
 تضمنا و التزاما منه
 فقد حق قوله تعالى
 قل يا عبادي الذين
 اسرفوا على انفسهم

ترجمه منشأ در موجودات حادثه است و حادث اول است و موجودات حادثه که اول منشأ انتزاع است بغير حادث تمام
 از روی تضمین و التزام از حادث پس تحقیق حق آمد قول او تعالی در سوره زمر کوع ششم قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا
 تقنطوا من رحمة الله ان الله يعفو الذنوب جميعا یعنی بگو ای حبیب من کای بنده گان من آنرا که اسراف و نفاق
 کردند بر نفسهای خود بپذیرید و از رحمت خدا بترسید که انرا با تمامه بدارند که این مقصود بآیه منشأ الی عباد است محمدا
 رسول خداست بآیه لالت اضافت که در ترجمه الله است یعنی رحمت خداست - و اگر تحقیق نباشد پس اضافه رحمت سوا او
 بنا بر توافق برای اولی محمدا قول او تعالی در سوره زمر کوع دوم یا عباد فانقوت یعنی ای بنده گان من پس ترسیدم را - پس بخاطر دوم
 برای غیر محمدا وجه یکی است و واجب سخن بنا بر توافق - و بیجه قول او تعالی در سوره ابراهیم کوع پنجم قل يا عبادي الذين امنوا ليقيموا
 الصلوة و ينفقوا مما رزقناهم الایه یعنی بگو ای حبیب من برای بنده گان من آنرا که ایمان آورده اند بر ما و از ما رزق دارند و از رزق ما
 از آنچه که ما رزق دادیم شانرا بخورند و در میان جمیع ضمیمه و استکلم و جمع تفکرم هر دو یکی واجب شود بنا بر توافق - و بدانکه بر آیه ربط که در میان خلق و خالق
 بنحو اهر و چه با که از عبودیت است که متا نیست بلکه این ربط محقق عبودیت است و آینه و عبودیت که از متابعت است ربط ظلیت است در میان ظل و ذي ظل
 محقق عبودیت ربط خلق است - و اگر ربط خلق نباشد پس این ظل معدوم است پس غیر محکوم است پس همین که نور محمد صلعم است تعالی علیه السلام از نور تعالی است غیر
 صلعم از نور صلعم پس بر بنا ربط ظلیت محمد صلعم بنده خداست و غیره صلعم بنده خداست و نیز نور محمد صلعم و الله تعالی اعلم بالصواب و الله اعلم

بيان منشأ در موجودات حادثه است
 و حادث اول است
 و موجودات حادثه که
 اول منشأ انتزاع
 است بغير حادث
 تمام از روی
 تضمین و التزام
 از حادث پس
 تحقیق حق آمد
 قول او تعالی
 در سوره زمر
 کوع ششم
 قل يا عبادي
 الذين اسرفوا
 على انفسهم
 لا تقنطوا من
 رحمة الله
 ان الله يعفو
 الذنوب جميعا
 یعنی بگو ای
 حبیب من کای
 بنده گان من
 آنرا که اسراف
 و نفاق کردند
 بر نفسهای
 خود بپذیرید
 و از رحمت خدا
 بترسید که انرا
 با تمامه
 بدارند که این
 مقصود بآیه
 منشأ الی عباد
 است محمدا
 رسول خداست
 بآیه لالت
 اضافت که در
 ترجمه الله
 است یعنی
 رحمت خداست
 - و اگر تحقیق
 نباشد پس
 اضافه رحمت
 سوا او بنا
 بر توافق
 برای اولی
 محمدا قول
 او تعالی
 در سوره زمر
 کوع دوم
 یا عباد
 فانقوت
 یعنی ای بنده
 گان من پس
 ترسیدم را -
 پس بخاطر
 دوم برای
 غیر محمدا
 وجه یکی
 است و واجب
 سخن بنا بر
 توافق - و
 بیجه قول
 او تعالی
 در سوره
 ابراهیم
 کوع پنجم
 قل يا عبادي
 الذين امنوا
 ليقيموا
 الصلوة و
 ينفقوا
 مما رزقناهم
 الایه
 یعنی بگو ای
 حبیب من برای
 بنده گان من
 آنرا که ایمان
 آورده اند بر
 ما و از ما رزق
 دارند و از رزق
 ما از آنچه که
 ما رزق دادیم
 شانرا بخورند
 و در میان
 جمیع ضمیمه
 و استکلم و
 جمع تفکرم
 هر دو یکی
 واجب شود
 بنا بر توافق
 - و بدانکه
 بر آیه ربط
 که در میان
 خلق و خالق
 بنحو اهر و
 چه با که از
 عبودیت است
 که متا نیست
 بلکه این ربط
 محقق عبودیت
 است و آینه و
 عبودیت که از
 متابعت است
 ربط ظلیت
 است در میان
 ظل و ذي ظل
 محقق عبودیت
 ربط خلق
 است - و اگر
 ربط خلق
 نباشد پس
 این ظل
 معدوم است
 پس غیر
 محکوم است
 پس همین که
 نور محمد
 صلعم است
 تعالی علیه
 السلام از نور
 تعالی است
 غیر صلعم
 از نور صلعم
 پس بر بنا
 ربط ظلیت
 محمد صلعم
 بنده خداست
 و غیره صلعم
 بنده خداست
 و نیز نور
 محمد صلعم
 و الله تعالی
 اعلم بالصواب
 و الله اعلم

ای من غیر توبه و الا یغفر بهم الشریک و غیره و جواب السائل هل یغفر الله
 قتل سید الشهداء حق رضی بکالایمان متضمن فی تخصیص بلا تقطعا
 من رحمة الله و یسکن ان یقال فی جواب السائل یغفر بمعنی اسم صفت
 ای غافرهم و جمیعاً تمیز من الذنوب لا تاکید ای ان الله تعالی غافر
 الذنوب من کل صنف علی قرینة السؤال دون الشریک و الکفر و منشاء فی
 مسلویات هو حادث اول فیها منشاء انتزاع لغیر کله تضمنا و لا بد من
 اول فی کمال واحد من المراكز و لا یجیح قولی اذ لا بد للخلق من اول ان
 یكون من موجودات او مسلویات فان کان المخلوق کله اولاً دفعة و لیس
 تقدّم و تاخر فی معین فكان الشبه من الصانع لکل واحد من اول فلم
 ان یساوی کل مصنوع فی کمال وصف و کان وجود مسلویات فیهم فی خارج
 عنوعاً اعلم منشاء شبهه فی صانع و هو خلاف بلاهة او کان ثبوت متقدّم
 لشبهه للمسلوبات فی الصانع و هو خلاف حقيقة فاعلم ان الصانع یحتاج فی انتزاع

ثابت الی اول انتزاعاً و امرادته و علمه بما معاً
 صمد و غیر متبسی بیه بجز شریک از غیر تو بهت به بخشه خواه به بخشه ورنه بتو بهت و شریک و غیر هم بخشیده شود - و جواب این سائل که آیا
 ملاقل یا الشهد حضرت حمزه را خوا به بخشید یا مان متضمن است در تخصیص به لا تقطعا و من تراحمه الله و ممکن باشد که
 گفته شود در جواب سائل که یغفر در آیه ان الله یغفر الذنوب جمیعاً بمعنی اسم صفت یعنی غافر است
 و جمیعاً تمیز است از ذنوب به تاکید - پس صفیون عبارت از آیت مذکور نیست بلکه ان الله تعالی غافر الذنوب
 من کل صنف علی قرینة السؤال دون الشریک و الکفر بر این خدا بخشنده گمان است از هر قسم قرینة
 سوال به بزرگ و کفر و مشاکر در مسلویات بهت او حادث اول است در و منشاء انتزاع است بر ای خیر خود تمامه
 او را از روی نقصان - و چاره نیست از اول در هر واحد مرکز - و ترا قول من و عجب نیکنان از آنکه بری خلق از اول
 نیست اگر چنان اول از موجودات باشد از مسلویات پس اگر این مخلوق تمامه دفعتاً اول است نیست تقدّم و تاخر
 معین پس شیزه صانع بر ای هر واحد اول است پس لازم شد که هر مصنوع در هر وصف مساوی با وجود و مسلوب در اینها در خارج
 مصنوع شود بسبب منشاء شریک او در صانع او - و او خلاف بداهت است - یا مسلویات را بر ای شبه ثبوت متقدّم در صانع باشد
 و او خلاف حقيقة است پس بگویم هر آینه صلح الله محتاج شود در انتزاع ثانی سوال بطور متزاع و ارادت و علم صانع ببدل ثانی بر دو معاً است +

باین منشاء فی مسلویات بهت او حادث اول است
 انتزاع تمیز و کله تضمناً +
 و لابد من اول فی کل
 واحد من المراكز
 الاول الذی فی
 موجودات حادث
 به محمد صلعم +

باین منشاء که در مسلویات بهت او حادث اول است مستند بر وجودات
 باین آنکه از اول در
 او مرکز چاره نیست
 او لیکه در موجودات
 است او چاره است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مستجابان لهم في عزة الكرماء بحسناته الذاتية وهو أصلهم

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لَكَ شَاكِرِينَ

دلهو ورنہ صلحہ فی عالم السہود فی الأثر علی تربیت فریاد

عن آدم عليه السلام الى محمد بن مسلم

ما في

فَقَوْلُهُ عَلَى دَعْوَاهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنَّى رَسُولُ اللَّهِ ذَلِيلٌ بِنَفْسِهِ الْفَافِيسَةُ شَيْءٌ
 خَدِمَ مَعَ الْمُتَعَلِّقِ الْمَقْدَمِ وَالْمُؤَخَّرِ وَلَيْسَ لِلْمَكْذِبِ إِلَّا الْجَهْلُ خَتَمَ كَلَامَنَا
 وَفَرَضْنَا إِنْ بَيَّاتِ الْمَكْذِبُ عَلَى مَا أَذْعَابُ دَلِيلٍ فَفَقُولْ لَا يَدُ لِلخَلْقِ مِنْ
 مَصْدَاقٍ أَوَّلٍ فَمِنْ شَيْءٍ أَيْ مِنْ هَوَاوُلٍ هُمْ فَلَا دَلِيلَ بِيَدِهِ حَقًّا وَيَكْذِبُ
 بِمَا كَذَّبَ حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا دَعْوَى الْأَوَّلِ فَقَوْلُهُ صَلَاحُ أَوَّلِ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَوْبِيحِي
 وَظُهُورُهُ صَلَاحُ فِي عَالَمِ الشَّهَادَةِ الْآخِرَةِ عَلَى تَرْتِيبِ ضَرُورِيٍّ مِنْ أَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَمُنْشَأُ نَعِينِهِ نَعِينَ الْفَعْلِ هُوَ مُوْثِرٌ لَا تَارِخَ لَهُ إِلَى حَيْثُ صَلَاحُهُ وَمُنْشَأُ
 نَعِينِهِ نَعِينَ الْذَاتِ دَلِيلٌ عَلَى التَّرْتِيبِ الضَّرُورِيِّ وَهُوَ دَلِيلُ صَلَاحِ أَدَمَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَنْعُ نَظِيرُهُ مَطْلَقًا أَيْ خَائِفًا حَافِظًا هُوَ وَهَذَا لِأَنَّهُ كُلُّ مَا هُوَ ذِي
 يَصِلُ مِنْ مَصْدَاقٍ خَارِجٍ فِي الْخَارِجِ مَنَعُهُ فَكَيْفَ فِي الذَّهْنِ فَتَحَقَّقْ كَقَوْلِهِ
 بِقَالِي لَيْسَ كَشَيْءٍ شَيْءٌ الْآيَةُ أَعْلَمُ أَنَّهَا فَصَاحَةُ الْقُرْآنِ الْمُجِيدِ اعْجَابًا فَتَابِتَةً
 وَزِيَادَةً الْكَافِ نَمْنَعُهَا فَيُطْلَقُ كَمَا هُوَ الْمَشْهُورُ شَيْءٌ أَيْ فَصَاحَةُ الْقُرْآنِ الْمُجِيدِ
 اعْجَابًا وَزِيَادَةً الْكَافِ وَالزِّيَادَةُ تَمْنَعُ الْفَصَاحَةَ هُمْ فَإِنْ تَدَبَّرْتَ فِي الْآيَةِ

مَنْ شَاءَ أَنْ يَكُونَ فِي مَصْدَقِ الْكَلَامِ مِنْ جِهَةِ صَلَاحِهِ

تفسير الکلمه

ليس كشيء شيء

الآية

مَنْ شَاءَ أَنْ يَكُونَ فِي مَصْدَقِ الْكَلَامِ مِنْ جِهَةِ صَلَاحِهِ
 هُوَ الَّذِي يَدْعُو خُودَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ وَلَيْسَ أَنْتَ بِنَفْسِكَ خُودَ - وَمِنْ بَرَاءِ الْكَلْبِ
 هَلْ يَسْ تَمَامِ شَرْطِ الْكَلَامِ - وَبِالْفَرْقِ أَيْ كَمَا كَذَّبَ بِمَا جَاءَهُ كَدَعْوَى كَرْدِيلِ سَارِيسَ كَوَيْمُ كَبْرَائِي خَلَقَ أَوَّلَ مَصْدَقٍ أَوَّلٍ جَارِهِ
 سَيْتَ - بِسَ كَيْتَ كَدَا سَيْتَ أَوَّلَ - وَبِالْفَرْقِ أَيْ كَمَا كَذَّبَ بِمَا جَاءَهُ كَدَعْوَى كَرْدِيلِ سَارِيسَ كَوَيْمُ كَبْرَائِي خَلَقَ أَوَّلَ مَصْدَقٍ أَوَّلٍ جَارِهِ
 وَدَرْجِ دَهْشَتِ تَا أَلَمْ تَلِ تَانِي كَرْدِيلِ سَارِيسَ كَوَيْمُ كَبْرَائِي خَلَقَ أَوَّلَ مَصْدَقٍ أَوَّلٍ جَارِهِ
 بَرِي سَيْتَ - وَظُهُورُهُ صَلَاحُ فِي عَالَمِ الشَّهَادَةِ الْآخِرَةِ عَلَى تَرْتِيبِ ضَرُورِيٍِّّ مِنْ أَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 كَمَا كَذَّبَ بِمَا جَاءَهُ كَدَعْوَى كَرْدِيلِ سَارِيسَ كَوَيْمُ كَبْرَائِي خَلَقَ أَوَّلَ مَصْدَقٍ أَوَّلٍ جَارِهِ
 تَرْتِيبِ ضَرُورِيٍِّّ مِنْ أَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِسَ كَيْتَ كَدَا سَيْتَ أَوَّلَ - وَبِالْفَرْقِ أَيْ كَمَا كَذَّبَ بِمَا جَاءَهُ
 كَدَعْوَى كَرْدِيلِ سَارِيسَ كَوَيْمُ كَبْرَائِي خَلَقَ أَوَّلَ مَصْدَقٍ أَوَّلٍ جَارِهِ
 بِسَ كَيْتَ كَدَا سَيْتَ أَوَّلَ - وَبِالْفَرْقِ أَيْ كَمَا كَذَّبَ بِمَا جَاءَهُ كَدَعْوَى كَرْدِيلِ سَارِيسَ كَوَيْمُ كَبْرَائِي
 خَلَقَ أَوَّلَ مَصْدَقٍ أَوَّلٍ جَارِهِ

بِالْفَرْقِ أَيْ كَمَا كَذَّبَ بِمَا جَاءَهُ كَدَعْوَى كَرْدِيلِ سَارِيسَ كَوَيْمُ كَبْرَائِي خَلَقَ أَوَّلَ مَصْدَقٍ أَوَّلٍ جَارِهِ

بِالْفَرْقِ أَيْ كَمَا كَذَّبَ بِمَا جَاءَهُ كَدَعْوَى كَرْدِيلِ سَارِيسَ كَوَيْمُ كَبْرَائِي خَلَقَ أَوَّلَ مَصْدَقٍ أَوَّلٍ جَارِهِ

بِالْفَرْقِ أَيْ كَمَا كَذَّبَ بِمَا جَاءَهُ كَدَعْوَى كَرْدِيلِ سَارِيسَ كَوَيْمُ كَبْرَائِي خَلَقَ أَوَّلَ مَصْدَقٍ أَوَّلٍ جَارِهِ

تاریخ و جغرافیہ و تاریخ و جغرافیہ

[illegible][illegible][illegible]

نسخه ۱۰۰۰
نسخه ۱۰۰۰
نسخه ۱۰۰۰

۲۷ بیان دلا در دیگر روش نظار و صلوات بر محمد و آله
و انکه ظهور است کرامت علی بن ابی طالب

ایک کتب خانہ کے لئے

بیان دلائل خیر فی مسیح بطریق جدید

كما ظهر الانبياء من مركزين الصفتان لوجود تعدد الصفات فشاخص
 وان يكن ظهور الانبياء من تعين الصفات على بناء استجماع المركز الاول الذي
 الصفات بعد ظهور النبي من مركزين الذات فتخط المراكز وسجل بناء الملل
 والترتيب الضروري واعلم ان الدلالات النظرية في البحث مضطربة على
 اختلاف النظر ولا يصل نظر كل ناظر الى حقيقة ثابتة فاكفاء بامتناع نفسي
 اولى كما قال الله تعالى ولكن رسول الله وخاتم النبيين نبوتاً خاتمة بدلالة لفظ
 النبيين مستغنى لا معهوداً اذ لا تثبت النبوة بعدة فضلاً ولا عقلاً بل بالحق
 النقل والحقيقة المذكورة الا ان عماداً محمداً محمد تآفى الدين فتثبت مستغنى
 بالدليل وجميع الكثر وبوجه اخر اى ان كان معهوداً فكان كلاً فهو مستغنى
 او بعضاً فلا دليل عليه صراحاً ومحملاً واذا اخذ الله ميثاق النبيين لما اتيكم
 من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصداق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه
 فنظم الآية الكريمة يقتضى خاتمة النبوة ارفع الرتبة من تفسيره في ذكر كيفية

ترجمه چنانچه انبيا از مركزين صفات ظاهر آمدند اذ انكشاف صفات وجود تعدد صفات است. و اگر ظهور انبياء
 از تعين صفات برين بنا را که استجماع مركز اول ذاتي صفات را بعد ظهور اين مني باشد که مرکز تعين ذات است پس
 مرکز با مختلط و آميخته نشوند و بنا بر مذهبها و ترتيب ضروري باطل شود. و بدانکه هر آينه دلالتهای نظريه بنا بر اختلاف
 در بحث مضطرب آمدند و نظر بر ظاهر سوى حقيقت ثابت و اصل ميشود و بغير سديس امتناع نفسي كفايعي بسنده كرد
 اولى است چنانچه گفت خداي برتر در سورة احزاب ركوع حجيم ولكن رسول الله وخاتم النبيين يعني
 وليكن رسول خداست و تمام كنهه انبياء. و اين تمام از روى نبوة است پس از روى رتبة بدالات لفظ النبيين كبر
 لام استغنى است نه معهود اذ انكشود بعد اوقات ثابتى شود بطور عقل كفايعي نقل و حقيقت مذكوره شود و
 بطور رسم مجرد كشمعت در دين است يعنى در دين پيغمبر نو آورده شده و نو پيدا کرده شده است. پس برين دليل و جمع كثر
 لفظي برين لام استغراق ثابتى شود. و بوجه ديگر يعنى اگر لام معهود باشد پس يا بطور كل باشد و مستغنى است يا بطور
 بعض پس برين از روى صراحت و محل سلب نمى است. چنانچه فرمود اوجانه در سورة آل عمران و اذا اخذ الله ميثاق النبيين لما اتيكم
 كتاب حكيمه ثم جاءكم رسول مصداق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه يعنى هر گاه عهد گرفت خدا برتر از انبيا بر آنچه كه اوست و كمال
 حكمت را از عهد گرفت كه شمار رسول آيد بصدق كنده با چنانچه كه با شماست تا كه در البته انما آوريد البتة اياى كيندي پس تمام آيه كرميخا فانيتم نبوة كه بلند ترين رتبه است و برين

بيان حالات نفسيه در مذهب جديس و در مذهب صليبي و در مذهب كاتوليكي

استماع على آياتها الا ان يكون من مركزين و اما الا فاما الشقيه

بيان حالات نفسيه در مذهب صليبي و در مذهب كاتوليكي و در مذهب جديس

نفي اولى و اما و است كبريه و لكن رسول الله وخاتم النبيين و از روى است احوال شريفه

اذا اخذ الله ميثاق النبيين الا ان يكون من مركزين و اما الا فاما الشقيه

ظهور کمال التوسیع للتمثل فلا للقتل وجود مستقل فی المماثلة بل هو قائم
بلا تمثل حدث منه وینبغی ظهور المثل والجسم علی ما تحت مرکزیتهم یا ولی
غیر میتهم مکلفاً وقع او غیر مکلف لتعلقه به وجوباً و الخمسة المدح
من الانبیاء اولی عزهم محیطه ما تحت مرکزها ومن سواها من الانبیاء
من مرکز منها و فی السموات ایضاً نش عطف علی فی کل ارض **و ان**
تفهم وقوله رض علی ما کشف علیه **نش** کما یبشیر الیه قوله رض ولو حدثتکم
فلو کان تفسیرها علی حدیث النبی صلی الله تعالی علیه وسلم لوجب علیه
اظهاره **و فظنی** فلا یحکم فی العقائد و فی القول وجهه الاخر ایضاً فاعلم ان
التشبیہ یصدق فی بعض وجهه الذی مقصود لا فی کل وجهه **نش** فالتشبه
لا یشبه بالتشبه به فی کل وجهه الا فی وجهه مقصود **و** لا یظهر وجه مقصود
فی القول بذلک الصراحة ولا بذلک القرینة فالتشبه یجول علی فهم
قائله و فی الزمان رجل **نش** هو محمد قاسم النانو تو **و** تکلم بوجود مستقل

ترجمه

که برائی تمثیل کمال توسع ظاهر شده است - پس برائی تمثیل ای آنکه مثال آورد یعنی صورت
شالی را وجود مستقل نیست در حالت بلکه اقامه به تمثیل است یعنی مثال گیرنده که از حوادث شده است - و نیز او را
باشد ظاهر شدن مثال و جسم بر آنچه که تحت مرکزیت مثال است بسبب اولی غیر میت مثال خواهد آید ما تحت مکلف
واقع آمده یا غیر مکلف بنا بر تعلق آن ما تحت بالیشان - که از روی وجوب است - و این پنج محرومه از انبیاء که
اولی عزهم اند محیط ما تحت مرکز خود اند - و هر که سوگند این خمسة محرومه از انبیاء اند از مرکزهای پنج اند - و در آسمانها
نیز ظهور مثال و جسم است بنا بر عطف پیچ در هر زمین اگر چه نفهمیدی سو قول او رضی الله تعالی عنهما بر آنچه که بر او
رضی الله تعالی عنهما مکتوف آمد پس ظنی است که در عقاید حکم کرده نشود - چنانچه سوئی قول او رضی الله تعالی
سکند و کو حاکم شکست - الحق - پس اگر تفسیرش بر حدیث نبوی صلعم بودی البته بر وجه اظهارش
واجب آمدی - و درین قول وجه دیگر هم است - پس بدانکه هر آینه تشبه صادق آید در بعض وجه آنکه
مقصود است نه در هر وجه - پس تشبه به در هر وجه مشابیه نشود مگر در وجه مقصود - و درین قول وجه مقصود
میشود بذلک برحت و بذلک قرینة - پس تشبه مجول باشد بر فهم قائل او - و درین ظاهر مدح او و قاسم النانو تو **و** تکلم کرده

وَمَنْ رَادَّ عَابًا بِالمثلية بعد اثبات ختم الرتبة فكيف إذا اختصم
 مانع فالخاتمة لا يشترك في الصفة غيره وإذا أثبت ختم الرتبة
 والكلام في الظهور في عالم الشهود فعلی الترتیب الضروري
 فكيف لا يثبت زماناً وفي معنى خاتم النبیین بكسر التاء او فتحها جمعوا
 السلف من أهل سنة وجماعة على أنه لا نبی بعده نوافقاً بالاحادیث
 الشریفة وادعائهم مثل اصنافی **ش** ای جامعیه المثل بمثله مجازاً
م وافترق بمثل حقیقی وحوار نفسه عما **ش** ای کفر **م** يقول
 مثل حقیقی برعیمه وما فیهم ان المماثلة باضافه لا
 بحقیقة اذ هی **ش** ای المماثلة بحقیقة **م** متعنه
 فكيف التحمیر والله تعالى اعلم بالصواب +
 اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ
 وَعَلَىٰ اٰحِبَّالِهِ كَمَا حَبَّبَهُ وَتَرْضَاهُ وَشَفَّعَهُ
 فِينَا وَتَرْحَمْنَا بِهِ

ترجمہ وہ کہ دعویٰ کر دینا ثابت بعد اثبات ختم رتبہ پس چگونہ است۔ ازانکہ ختم وصف مانع است پہلے
 منقحی است کہ خبر او درین صفت مشترک نمی شود۔ وہ کہ کہ ختم رتبہ ثابت کردہ شد حال آنکہ کلام در ظہور است در عالم
 شہود پس بر ترتیب ضروری است پس چگونہ از روی زمان ثابت نہ شود۔ در معنی خاتم النبیین بکسر تاء
 یا بفتح تاء جمع کردند سلف از اہل سنت و جماعت بر اینکہ ہر آئینہ شان نیست کہ بعد او نبی نیست از روی
 تواتر بہ احادیث شریفہ۔ و دعویٰ کر دشمن مذکور بمثل اصنافی یعنی جامع شدن مثل بمثل خود از روی مجاز
 و افتراق نمود یعنی جہاں شدہ از دعویٰ بمثل حقیقی۔ و نگاہداشت نفس خود از کفر بقول مثل حقیقی بر عزم خود
 و نہ ہمید کہ مانند باشد با صفا است نہ بحقیقت ازانکہ مانند بحقیقت منتہی است پس چگونہ است تشریحی لفظ ہا شنی خود از
 واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب + یعنی خداے برتر دانند تراست بصواب اللہم صل وسلم علی محمد و علی
 الرحۃ و علی اہمالہ کما حبتہ و ترضاہ و شفَّعہ فینا و ترحمنا بہ یعنی خدایا درود و سلام بفرس بر محمد کہ
 نبی رحمت است و بر اہل او چنانچہ تو او را دوست داری و او را خوشنودی و شفیع کن او را در میان ما در جنت فرما و او را

[illegible][illegible]

لحم و عظمه

474

12102

۱۶
ذکر فیض سلیم و ارباب خیر و جمیع احوال

من جایز در تفسیر کریمه انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعبون و من یتوکل الله ورسوله والذین امنوا
فان حزب الله هم الغالبون و در ذر کفیت الرسالة و النبوة و الولایة و الاعجاز و الکرامه و التسلک
و الاستغاثه و ما بینها مع مطالب اُخری مذکور است هم این دعوی متضمن دلیل است ای چوں
ببینی از اولی است پس از اولی است و از غیر با ما اولی تر است و

تنبیه این بخار و آنست که گفتند در امور دنیوی بصلحت خود از رسول صلعم دانانتر اند العباد فیما
 لقانی منه بلیل حدیث شریف در صحیح مسلم در کتاب الفضائل باب وجوب استئذان قال لشرعاً
 و من اذکره صلی اللہ علیہ وسلم من معایش الدنیا علی الرأی عن هشام عن عروة عن ابیہ
 عن عائشة عن ثابث عن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم مرّ بقوم
 یلحقون فقال کولہم ففعلوا لصلح قال فخرج ^{شخصاً ففر بهم و قتل ما}
 یلحقون فقال کولہم ففعلوا لصلح قال فخرج ^{السر الخفی من انتراند بپیر هار حشقا ۱۲}
 لصلحکم قالوا قلت کذا و کذا قال استم اعلم بما یرد نیاکم الحدیث

مَنْزُحٌ جَبَّارٌ كَرِيمٌ رَسَالَاتٍ وَتَوْبَتٍ وَوَلَّائَتٍ وَوَحْازٍ وَكَرَامَتٍ وَاسْتَدْرَاجٍ مِیں اور جو کچھ اُس مین ہر معاذِ
مطالعِ اس آیت اِنَّمَا أَوْلِيَاكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَآتَوُا
الزَّكَاةَ وَهُمْ عَلَى الْإِيمَانِ هُوَ وَمَنْ يُنَاصِرِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حَرْبَ اللَّهِ هُمْ
الْعَاقِبُونَ کی تفسیر میں مذکور ہے جو سورہ مائدہ کے آٹھویں رکوع میں ہے۔ اور یہ دعویٰ کہ خدا تعالیٰ مقتضی دلیل ہے
دلیل اس کے معنی میں موجود ہے اس طرح کہ جب نبی ہی ہے اولیٰ ہے تو ہمیں ہمارے بھی اولیٰ ہے یعنی جیسے ہمارے نفس سے تربیت
وخلق و تکفل وغیرہ حاصل ہے اُن سب میں نبی کو ہمارے نفس سے اولویت حاصل ہے۔ اور ہر ہمارے ساتھ کی شے سے جس کو ہم
نسبتِ خال ہر اُس نسبت میں ہمیں ہمارے نبی کو اولویت ہے۔ پس ہمارے غیر سے ہماری نسبت اولیٰ تر ہے۔ یہاں آیات کا رد بھی ہے
جس میں کہا کہ نبی کا مؤثر اپنی صلت میں رسول اللہ صلعم کو زیادہ دانا نہیں۔ خدا کی پناہ اسے خیال سے یا خدا کا اس سے

انہی دلیل پر حدیث شریف ہے جو صحیح مسلم میں کتاب الفضائل کے اس باب میں مجسین ان چیزوں کی بجا آوری واجب ہے کہ بیان کر چکے ہیں شرعی ہونا چاہیے کیا یہ ان چیزوں کی جھکو دینا کے معانی ہیں اسباب زندگی پر حضور صلعم نے علی (کرم اللہ وجہہ) کو لکھا یعنی میری بارگاہ پر کہ روایت ہے ہاتھ اور انگوڑیوں کو لکھو اور انگوڑیوں پر ہاتھ لکھو اور ہاتھ پر حدیث کی حضرت ثابت سے حدیث ہے کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم گدڑی ایک قوم کے پاس کر پڑی لگاتے تھے اور خرواکا ہنم نرواد میں تو فرمایا آپ (کرم اللہ وجہہ) کے تم تو اللہ درت ہو جائینگے کہ راوی نے جبرنگو خراب یعنی چھوڑ کر سوکھ کر ردی ہو کر پھر گدڑی حضور صلعم ان پاس اور کہا تمھارا غلو کا کیا حال ہو تو انھوں نے کہا آپ (کرم اللہ وجہہ) ایسا ایسا فرمایا تھا۔ فرمایا آپ (کرم اللہ وجہہ) تم تمھارے دنیا کے کاموں کو بہتر جانتے ہو اور کہا دنیا کے کاموں کو بہتر دانا ہو۔ اور یہی قسم کی ایک حدیث دوسرے طریقہ سے دوسرے الفاظ میں ذکر کفینہ ۵ کے آخر میں مذکور آئی ملاحظہ ہو۔

[illegible]

309

[illegible]

تفسير قوله تعالى انا انزلناك شاهداً مبشراً ونذيراً الى الخ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

وَرَبُّكَ وَالْقِيَامَ الصَّادِقَ

تقریر قرائت سے ایسا لایا کہ اس کو لا تر قریہ اور اس کو قریہ
صدر سے لے کر لا تر قریہ والی اس کو کہیں کہیں بعض خاص جملہ
اس کا کہہ کر اس کو لا تر قریہ ہوتا ہے

یابردا ہوا ہے۔ قول الف دلائل استغراق مدلل از ثبوت متقدم برای ہنی و از مشبہ بہ بقول
 بحزن متوسع و وجہ تشبیہ جہر بالقول مع المقولہ است و لفظ بعضکم بعضی معنی مساوات و مانند است
 و محیط عمل بلزوم کفر بہ ترک تعظیم قبل نزول فرضیتہ تحرزا از ہنی عنہ پس بعد نزولش چہ پیش آمد لغو ذبا
 نقالی سنہ پیش **تنبیہ** از یحیاء و آنست گفتند کہ تعظیم آنحضرت صلعم بچہ تعظیم برابر کلال
 پس است و دلیل آوردند از حدیث شریف پس آن مآول باشند در وجہ بعد از ثبوت چہ نیست
 کہ بعد نزول این کریمہ کسے خطاب باسم محمد و کنیت ابو القاسم میکرد حضرت عباس با وجود قرابت
 خطاب بصفہ یا ابی اللہ و یا رسول اللہ و یا حبیب اللہ میکرد پس چہائی آنست کہ گفتند
 و یابردا ہوا ہے کہ ثبوت حقیقی یا حضرت صلعم باطل است مگر مجازی کہ مشیر معنی مراد است و مساوات
 پس آن مآول باشند بوجہی ورنہ معارض شود مرنہی لا یختصروا الخ را ہم بدانکہ بعد نزول ہنی کا
 ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبیؐ ہ کہ موقت است در مسجد نبی صلعم ہنوز منع صوت باخدا
 صحابہ است بنا بر قرب نبی صلعم ہمانا کہ حضرت نبی صلعم زندہ و دانا و شنوا است در قبر مبارک

نثر چہم معلوم ہو کہ اس آیت میں قول پر الف لام عہد کا ہر یا استغراق کا کیونکہ ہنی کا واسطے کوئی اثر ثابت متقدم کا
 ہونا ضروری ہر جہر بالغت دارد ہوا پس اس ثبوت متقدم کی جو ہنی کے لیے ہے قول مجہور پر ذالہ ہر ہنی ہر۔ اور مشبہ بہ جو سبب قبل
 معہود و مشخص نہیں بسبب توسع کلام استغراق پر ذالات پائی جاتی ہے۔ اور مقولہ بھی حزن ہونیکی سبب متوسع ہو۔ اور
 وجہ تشبیہ جہر بالقول ہے مقولہ کے ساتھ ہر تو اسمیں بھی معیت مقولہ کے سبب توسع موجود ہو۔ اور لفظ بعضکم بعضی
 مساوات اور مانندت کے معنی کا فائدہ دے رہی ہو۔ اور محیط عمل یعنی عمل کا باطل ہونا ترک تعظیم سے کفر لازم ہو نیکی سبب ہنا کہ قبل
 نزول فرضیت۔ ہنی عنہ سے تحرز کرے اور بچے ورنہ نہمانت کی چیز و مکی فرضیت کا نزول ہو جانیکے بعد کیا ہو سکتا ہر جہر کفر
 و اگر ہو نیکی اللہ تعالیٰ اس سے پناہ دے۔ **تنبیہ** یہاں سے اسکا بھی رد ہو گیا جنھوں نے کہا کہ تعظیم آنحضرت صلعم مثل تعظیم
 پر ہے بھائی کے کافی ہے۔ اور حدیث شریف پر دلیل لاؤں یہ وہ حدیث اس ثبوت کلام الہی کے بعد کسی وجہ میں تاویل کیجائیگی
 کیا ایسا نہیں ہے کہ اس آیت کریمہ کے نازل ہونیکے بعد اسم چلے اور کنیت ابو القاسم کے ساتھ کوئی خطاب کرتا تھا
 نہ بکار تھا حضرت عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہ باوجود ہنی قرابت کے یا بقی اللہ اور یا رسول اللہ اور یا حبیب اللہ صفت

خطاب کرتے تھے پس کیا موقع اور گنجائش ہے ایسی بات کی جو انھوں نے کہی۔ اور معلوم ہو کہ حقیقی اخوت آنحضرت صلعم کے ساتھ باطل ہر گھجائی جو مانند۔ اور اس کے ہنی کی
 اساتذت کرتی ہر ہنی و حدیث کسی وجہ کے ساتھ تاویل کیجائیگی ورنہ خاص مرنہی لا یختصروا الخ کے معارض ہوگی۔ معلوم ہو کہ ہنی لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبیؐ
 کے نزول کے بعد کہ ہنی موت سے مسجد نبی صلعم میں ایک وازنہ کر نیکی مانندت صحابہ رضی اللہ عنہم کے اختیار کر لی وجہ قربت نبی صلعم کے سبب۔ یہی بات ہے کہ حضرت
 نبی صلعم قبر مبارک میں زندہ ہیں اور جانتے ہیں اور سنتے ہیں۔

یہاں یہ حکام کہ تعظیم صلعم بچہ تعظیم مراد کلال است بچہ
 حدیث شریف کلال مآول باشند بوجہی ورنہ معارض شود مرنہی

[illegible]

سُبْحَانَكَ يَا مَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَزَّ وَجَلَّ

تذکرہ کیفیت وجوب
خبران دین باری
حضرت حبیب الرحمن صلعم
باریکر مستافع

تذکرہ کیفیت وجوب خسران دین از ایذائے حضرت حبیب الرحمن صلعم باریکر منافع بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ وَنَسْتَعِیْنُهُ وَنُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَعَلٰی اٰلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَعُوْهُ
اجمعین، باریکری ایذائی حضرت حبیب الرحمن صلی اللہ علیہ وسلم موجب خسران دین است قال
اللّٰهُ تَعَالٰی اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالاٰخِرَةِ وَاَعَدَّ
لَهُمْ عَذَابًا مُّهِیْنًا ترجمہ تحقیق کسانیکہ میرخانند اللہ تعالیٰ ورسول او تعالیٰ صلعم دور افگند اللہ تعالیٰ
ایشانرا از رحمت خود در دنیا و آخرت و مقرر کرد در ای شاں عذاب خوارکنندہ بایں دوری و عذاب برقرار
نواز شدہ مطلق شی ای دوری و عذاب مطلق ہم چہ بعض اں کفر باشد و بعض اں نہ کرمہ و الَّذِیْنَ
یُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ بِغَیْرِ مَا اَلَسُّبُوْا فَقَدْ اِخْتَلَوْا بِهِنَّ نَاوًا اِثْمًا مُّبِیْنًا ترجمہ کسانیکہ
میرخانند مؤمنین و مؤمنات را با بیخہ مجبورہ کردہ اند پس تحقیق برداشتند بہتان و گناہ جہاںکہ از نیک

مطلب تغییر نور تعالیٰ
اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ
اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ لَعَنَهُمُ
اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالاٰخِرَةِ
وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِیْنًا
وَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ
وَالْمُؤْمِنٰتِ بِغَیْرِ مَا اَلَسُّبُوْا
فَقَدْ اِخْتَلَوْا بِهِنَّ نَاوًا
اِثْمًا مُّبِیْنًا

تذکرہ بیان ایذائی حضرت
حبیب الرحمن صلعم
کہ موجب نقصان دین
جہاں بہ مع دور
فائدوں کے

تذکرہ بیان دو نوجہاں کے نقصان و ٹوٹا واجب ہو کا حضرت حبیب الرحمن صلعم کی ایذا کہ سبب فائدوں کے
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ وَنَسْتَعِیْنُهُ وَنُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَعَلٰی اٰلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَعُوْهُ
کہ حضرت حبیب الرحمن صلعم کی ایذا دو جہاں کے خسران یعنی ٹوٹے اور نقصان کا موجب ہے۔ فرمایا خدا تعالیٰ نے سورہ احزاب رکوع سات
میں اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالاٰخِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِیْنًا
بیشک جو لوگ اللہ تعالیٰ اور اس کے رسول صلعم کو بیخہ بیچتے ہیں اللہ تعالیٰ نے دنیا و آخرت میں انکو اپنی رحمت سے
دور بھیج دیا ہے اور اللہ تعالیٰ نے اُن کے لیے عذاب خوار کر نیوالا مقرر کر دیا ہے۔ یہ دوری اور عذاب مطلق نہیں
ہے بلکہ ایذا کی مقدار پر ہو سکتا ہے کیونکہ بعض دوری و عذاب کفر تک ہوتا ہے اور بعض نہیں۔ اور یہ آیت
کرمی بھی جو آیت مذکورہ کے بعض ہیں وَاَلَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ بِغَیْرِ مَا اَلَسُّبُوْا
فَقَدْ اِخْتَلَوْا بِهِنَّ نَاوًا اِثْمًا مُّبِیْنًا اور جو لوگ مؤمنین اور مؤمنات کو اُن چیزوں کی بابت جو اُن کے
جہاں کوشش حاصل نہیں کی ہیں سستے ہیں پس یعنی انھوں نے بہتان باندھا اور گناہ ڈھلایا جو نیک ہو دیکر ہوا

بیان تغییر کرمی ای
الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ
وَرَسُوْلَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ
فِی الدُّنْیَا وَالاٰخِرَةِ
وَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ
الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ
بِغَیْرِ مَا اَلَسُّبُوْا

از وجہ مساوات ایمان در توجہ و رسالت **مش** تنبیہ این جملہ معطوفہ دلیل دعویٰ است و ہم جواب سوال مفرد بر وجه تخصیص رسول از تعمیم اشترک در ایمان در آیت است کہ گفتند بایں اللہ تعالیٰ برابرند در لغت ایمانی دلیل حدیث شریف پس آن مآول باشد بر وجهی بعد ثبوت فارق **شعر**
نسبتی نیست بذات تو بنی آدم را بہتر از عالم و آدم توجہ عالی نسبی

و ہمچنین شمول اولیاء اللہ تعالیٰ بفارق ثابت ہم پس ایند نیست قلبی لقولہ تعالیٰ **قُلْ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ** نَفْسُكَ عَلَىٰ أَن تَارَهُمْ بَلْ يَوْمَئِذٍ مِّنْهُمْ لَمَوْءِدًا لِّكَ الْخَبْرُ نَبَاكَ تَرَجِمَهُ پس شاید کہ کثرت ندہ نفس خودی بر حال ایشان اگر نگردیدند باین حدیث یعنی قرآن مجید از روی اندوہ - ولقولہ تعالیٰ وَلِصِّبْرِكَ عَلَىٰ مَا أَدْبَلْتُمُونَا تَرَجِمَهُ ہر آئینہ صبر کنیم ہر آنچہ ایذا کردید ما را بد و آن ترک ادب است در حق اللہ تعالیٰ و ایند نیست نفسی کہ معلوم عام است و آن ترک ادب است در حق نفس و ایں ہر دو

ترجمہ پس یہ جملہ معطوفہ آیت دلیل دعویٰ ہے اور سوال مفرد کا جواب بھی کیونکہ تخصیص رسول تعیم اشترک ایمانی میں نظر ہے اسلئے کہ رسول کو اپنے خاص نفس مبارک کی رسالت کا ایمان مخصوص کر رہا ہے بخلاف اولیاء اللہ وغیرہ میں سے کہ ان کو اپنی غیر یعنی رسول کی رسالت کے ایمان کی ضرورت ہے کیونکہ رسول کو ایمان رسالت میں اپنے نفس خاص پر ایمان ہونا چاہیے اور غیر رسول کو رسول پر۔ پس اپنے نفس خاص پر ایمان ہونے اور غیر پر ایمان لانے میں فرق بین ہے اور اسی سے تخصیص رسول بمقابلہ مومنین پہلے ہے۔ آپ یہاں ہر آن لوگوں کا بھی رد ہو گیا جنہوں نے رسول اللہ تعالیٰ الصلعم کو دلیل حدیث شریف اخوت ایمانی میں برابر مانا کیونکہ بجا اس ثبوت فارق کے جو آیت کریمہ سے مذکور ہوا وہ حدیث شریف جیسے انکی دلیل کا ماریہ کسی وجہ میں تاویل کی جاوے گی اسلئے کہ بعد ثبوت حکم آیت حدیث ہی امر ثابت کی نفی ہو سکتی بلکہ حدیث کی کسی وجہ کے ساتھ تاویل کی جاوے گی۔ پس یہ امر حق ہے شعر ہی آدم سے کیا نسبت تمھاری ذات والا کو۔
کہ بہتر عالم و آدم سے ہو عالی نسب کیسے۔ اور اس طرح شمول عام اولیاء اللہ تعالیٰ کا مومنین کے ساتھ ثابت بفارق ہے کیونکہ حفظ خدا تعالیٰ شان میں تخصیص کو ثابت کر رہی ہے پس ایذا قلبی ہے یا نفسی ہے۔ قلبی بسبب فرما اللہ تعالیٰ کے قُلْ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ نَفْسُكَ عَلَىٰ أَن تَارَهُمْ بَلْ يَوْمَئِذٍ مِّنْهُمْ لَمَوْءِدًا لِّكَ الْخَبْرُ نَبَاكَ تَرَجِمَهُ سوره کہت اول رکوع میں یہی ہے پس شاید کہ آپ نے نفس کو ہلاک کر دیا ہے پس ان کے حال پر اگر دیکھو یہ نہ ہوئی اس حدیث یعنی کلام الہی پر از روی غم و اندوہ کہے یعنی آپ کو انکے ایمان نہ لایہ اس قدر تم ہر تائبہ کہ آپ کے لئے اللہ تعالیٰ ہے۔ اور بسبب فرما اللہ تعالیٰ کے وَلِصِّبْرِكَ عَلَىٰ مَا أَدْبَلْتُمُونَا کہ سوره ابراہیم رکوع دوم میں ہے۔ اور البتہ ہم اس چیز پر صبر کریں گے جو تم نے ہلاک دیا۔ اور ایذائی قلب بسبب ترک ادب کے ہے حق اللہ تعالیٰ میں یعنی ادب کا چھوڑ دینا ہے اللہ تعالیٰ کے حق میں۔ دوسرے ایذا نفس مبارک کہ معلوم عام۔ اور ترک ادب آپ کے حق نفس کی ثابت یاوریہ

بیان ہر ایک مساوات ذات ایمانی ہر خصوص کہ ساتھ حق ہو اور اولیٰ اللہ تعالیٰ
تا وہ کیا دینی کہ ہو کہ فرق ایمانی غیر و نفس خاص میں اور تخصیص رسول عام
وہاں انعام ایذا نفسی سے نکالی۔

ترک ادب ایذائی غالب ہے

[illegible]

جہاں کا وہ بڑا تھیں کی اڑاؤ کھلے ہو
جہاں کا وہ بڑا تھیں کی اڑاؤ کھلے ہو

تفسیر فرمائی ماکان
مؤمن و لا مؤمنہ اذا
قضی امر و رسول امر
ان کیوں ہم الخیرۃ
من امرم و رسول
دروالہ فضل صلا
میںناہ

قَوْلُ تَعَالَى مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ترجمہ ہرگز نیست ہر دین و مؤمنہ ہر گاہ کہ جاری کرد اللہ تعالیٰ و رسول مقبول اول تعالیٰ صلعم امری را اینکہ باشد بر ایشان رخصت از امرشان و ہر کہ نافرمانی کند اللہ تعالیٰ و رسول مقبول اول تعالیٰ را صلعم پس تحقیق گمراہ شد گمراہی کرد و کفر از نیک است + ہر دو عطف نسق شش عطف نسق آنست کہ صحیح باشد در آن تردید ہم لفظ رسول بر لفظ اللہ بدلائل نشان نزول این کریمہ و قد دال است بر تاکید تحقق فعل از ماضی تنبیہ از اینجا رد آنست کہ گفتہ شد ہر رخصت عادیہ مخالفت امر رسول اللہ تعالیٰ صلعم جائز است و دلیل آوردند از حدیث شریف عن ارفع بن خدیج قال قالہ بنی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ وھم یأبرون الخ لفقنا ل ما تصیعون قالوا نضنعه قال لعنکم لو لم تفعلوا کان خیرا

تفسیر کریمہ کان ان المؤمن
و لا مؤمنہ اذا قضی اللہ
و رسول امر الخ

ترجمہ سبب فرمانے خدای تعالیٰ کے ماکان لمؤمن و لا مؤمنہ اذا قضی اللہ و رسولہ امر ان کیوں کہ الخیرۃ من امرہم و من یعصی اللہ و رسولہ فقد ضل ضلالا مبینا سورہ احزاب رکوع پانچ میں یعنی ہرگز نہیں ہے کسی مؤمن مرد یا مؤمنہ عورت کو جبکہ اللہ تعالیٰ اور اس کے رسول مقبول صلعم کسی امر کو جاری کیا کہ ان کے لیے اختیار و رخصت ہو و در جو کوئی نافرمانی کرے اللہ تعالیٰ اور اس کے رسول مقبول صلعم کہ گمراہ ہو گیا ایسی گمراہی میں جو نیکی سے جدا کر دے الی ہے۔ اس آیت کریمہ میں لفظ اللہ پر رسول کا ہر دو حکم نشان نزول کی دلالت ہے عطف نسق ہے یعنی وہ عطف جن میں تردید صحیح ہوتی ہے۔ اور قدر فعل ماضی کے تحقق ہونے کی تاکید پر دلالت کرتا ہے۔ اس سے معلوم ہوا کہ بعد از ای حکم خدا یا حکم رسول مؤمن کو کسی امر میں اختیار نہیں رہتا بجز بغیر چارہ نہیں۔ پس جیسے حکم خدایں اختیار باقی نہیں اور تعمیل بغیر چارہ نہیں ہوتا ایسے ہی حکم رسول میں عدم اختیار و تعمیل لایستہ سے اور حکم ہر دو یکساں اور فرض ہیں۔ اسی طرح اللہ یا رسول کی نافرمانی میں گمراہی کیساں ہے خواہ کسی ایک کی ہو عقاب نہیں ہے اور اس کے تحقق میں تاکید یکساں ہے۔ اسچہ کہ اس قول کا بھی رد ہو گیا جو کہا گیا کہ رخصت عادیہ میں یعنی وہ امور عادیہ جن میں رخصت و اختیار ہر دو رسول اللہ صلعم کے حکم کی مخالفت جائز ہے اور یہ حدیث شریف دلیل میں لائے جعفر بن زافع ابن خدیج سے مروی ہے کہ کہا انھوں نے آئے نبی خدا صلی اللہ علیہ وسلم مدینہ کو آوہ ال مدینہ درخت خرما کے پیوند پر پڑھاتے تھے یعنی نروادہ کا جوڑ دے رہتے تھے۔ پس فرمایا آپ نے تم کیا کرتے ہو انھوں نے کہا ہم انکی اصلاح کرتے ہیں آپ نے فرمایا شاید اگر تم نہ کرو گے تو بہتر ہو جائیں گے۔

بیان یہ کہ مخالفت صلعم
صلعم مرخصات عادیہ
میں جائز نہیں +

۱۰
تذکرہ کفایت تعظیم و محبت
لاکھ و صحابہ و تابعین
و غیر ہم علی نبینا و علیہم
و علیہم الصلوٰۃ والسلام
با دیگر منافع

کفایت تعظیم و محبت ملائکہ و صحابہ و تابعین و غیر ہم علی نبینا
و علیہم الصلوٰۃ والسلام با دیگر منافع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۱۱
عَلَّمَ اللّٰهُ وَ لَسَعَفْنَاهُ وَ نُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَ نَسْتَشْفَعُہٗ وَ عَلٰی اٰلِہٖ وَ اَصْحَابِہٖ وَ اَتْبَاعِہٖ
اَجْمَعِیْنَ ۚ تَعْلِیْمٌ وَ مَحَبَّتٌ مَّلَائِکَہٗ کُلُّہُمْ جَمِیْعِیْنَ خُصُوصًا مَّلَائِکَہٗ کَرَامٌ عَلٰی نَبِیْنَا وَ عَلَیْہِمُ السَّلَامُ بِاِیْچَہٗ بَایْدُ وَ حَیْبُ
ہِیْتُ اِنَّ بَاعْتِقَادَ عَصْمَیۃِ الشَّیْءِ اَنْتَ لَقَوْلِ اللّٰہِ لَا یَعْصُوْنَ اللّٰہَ مَا اَھَمُّہُمْ تَرْجُمَہُ نَافِلِی
نِیْکَیۡدَ اللّٰہِ تَعَالٰی رَا اَزْکَرُ حَکْمٌ فَرَمُوۡدُ شَاہِدًا ۚ وَ کَفْتَنٌ عَلَیہِ السَّلَامُ بِرَاۡیِ مَحْضُومَانِ وَ حَرَمَ اللّٰہِ تَعَالٰی بِرَاۡیِ
یَکْرَ اِنْ جَنَاحِہٖ مَعْرُوفٌ ہِیْتُ وَ حَذَرُ اَرْخَطَابٍ وَ اَمْتَسَابٍ نَاسِہُ لَقَوْلِ اللّٰہِ تَعَالٰی مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِلّٰہِ
وَ مَلَائِکَہٖ وَ رُسُلِہٖ وَ رَجُلٍ یَّرِیۡلُ وَ مِیْکَالَ فَاِنَّ اللّٰہَ عَدُوٌّ لِّلْکَافِرِیۡنَ ۚ تَرْجُمَہُ بِرُکُشِ
۱۲

۱۲
بیان ذکر تعظیم و محبت
حضرت ملائکہ و صحابہ
و تابعین و غیر ہم کا علی نبینا
و علیہم الصلوٰۃ والسلام
با دیگر منافع

۱۲
بیان ذکر تعظیم و محبت حضرت ملائکہ و صحابہ و تابعین و غیر ہم کا ہماری پر اور آپ صلوٰۃ و سلام پر جو جمع کیا
اور فائدوں کے

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۱۳
عَلَّمَ اللّٰهُ وَ لَسَعَفْنَاهُ وَ نُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَ نَسْتَشْفَعُہٗ وَ عَلٰی اٰلِہٖ وَ اَصْحَابِہٖ وَ اَتْبَاعِہٖ اَجْمَعِیْنَ
تَعْلِیْمٌ وَ مَحَبَّتٌ کُلِّ مَلَائِکَہٗ تَمَامَہٗ کِی حَاصِرُ مَلَائِکَہٗ کَرَامٌ کِی جَوْ فَرِشْتُوں مِی بزرگ مِی ہمارے نبی پر اور آپ سلام پر جو جمع کیا
اور چیز مِی چاہیے واجب ہے۔ اور یہ انکی عصمت کے اعتقاد کے سبب ہے کہ وہ معصوم ہیں یعنی اللہ تعالیٰ نے انکو گناہوں سے
رکھا ہے اور اس کام کے امور میں اسکی بجائے اور یہی میں مشغول ہیں اللہ کی نافرمانی انکا کام نہیں کیونکہ فرمایا اللہ تعالیٰ نے
جو سورہ تحریم کے اول رکوع میں اُٹھا مَیْسُوٰی پاره میں لَا یَعْصُوْنَ اللّٰہَ مَا اَمَرُہُمْ وَ یَفْعَلُوْنَ
مَا یُحَرِّمُوْنَ ۚ یعنی اللہ کی نافرمانی نہیں کرتے ہیں اس کام میں جس کا ان کو اللہ نے حکم فرمایا اور کرتے ہیں
وہی جو حکم کیا جاتا ہے۔ اور خواص ملائکہ کے واسطے سلامتی بھیجا اَلْفَاظُ عَلَیْہِہِ السَّلَامُ کہہ کر اور ان کے
سوائے ملائکہ کے لیے صلہ جو مطلب کرنا اَلْفَاظُ رَحْمَۃُ اللّٰہِ تَعَالٰی کہہ کر جیسا کہ معروف ہے۔ اور ہر بزرگ اس پر خطاب اَللّٰہُ تَعَالٰی کرنے میں
دو لائن میں ہر اس کو اس فرمایا ہے سَبِّحْ مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِلّٰہِ وَ مَلَائِکَہٖ وَ رُسُلِہٖ وَ خَیْرٌ یَّرِیۡلُ وَ مِیْکَالَ فَاِنَّ اللّٰہَ عَدُوٌّ لِّلْکَافِرِیۡنَ
۱۴
بلانہ ذکر تعظیم و محبت
یعنی جو شخص دشمن ہے

۱۳
تعلیم و محبت ملائکہ انکی
عصمت کے سبب ہے
اور دشمنی انکی کفر ہے

۱۴
خواص ملائکہ کے لیے
علیہم السلام اور ان کے لیے
رحمۃ اللہ تعالیٰ کہنا اور
جو خطاب نسبت کر
سے ان کے پر چنا جائے

تاریخ ہندوستان

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱- حضرت امام حسین علیه السلام
۲- حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
۳- حضرت امام محمد باقر علیه السلام

[illegible]

و بشارات اور قرآن مجید و حدیث شریف کی استثنائاً بعض تقصیر مختلف مقصود احوال
 مشاجرت در تفسیر عقیدہ کہ از اصل قرآن مجید و حدیث شریف است نہ از غیرش دخل ندارد قال
 تعالیٰ قُلْ هَلْ يَسْتَبِيحُ اَدْعُوْا اِلَى اللّٰهِ عَلَىٰ بَصَائِرَ اَنَا وَمَنْ اَتَّبَعَنِيْ طَرَجْمَہٗ فَبِاِیْ حَبِیْب
 مِنْ اِسْرَآءِہٖنْ کَمِیْ یَسْتَبِیْدُ اِیْنَ اَسْتِ کہ میخوانم سوئے خدای معبود واحد بر حجت یا نبیش باطن ہستم من دہر کہ
 پیروی کردم را یعنی ایں خوانم و پیروی کردن پیروان از سر حجت یا نبیش باطن است کہ از خدای تعالیٰ است
 نہ از نادانستی و خود رایی و قال تعالیٰ اَلْفَ بَیِّنٌ قُلُوْہُمْ طَرَجْمَہٗ تالیف بخشید میان دہا کے
 نشان ہر از اینجا است کہ تجویز کینہ و عناد میان شاں تو اند شد و قال تعالیٰ اَیُّوْمَ لَا یُخْشِی اللّٰہَ
 اِلَہِیَّیْ وَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهُ طَرَجْمَہٗ نذرے کہ نہ رسوا کند اللہ تعالیٰ ایں بنی را و آنکہ گرویدند و ائم
 بانکہ بر حق ہستند و بعضش صلعم و قال تعالیٰ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ وَ الَّذِیْنَ مَعَهُ اَسْتَدَّ اَوْ

ترجمہ اور قرآن مجید و حدیث شریف و ان کی نسبت بشارات ثابت ہونیکے کہ ان بشارتوں میں کسی کی
 نسبت ان میں سے کوئی استثناء نہ کیا گیا ہو۔ احوال مشاجرت کے قصہ بیان کرنا والوں کے بعض مختلف تفسیر عقیدہ
 کی تفسیر میں کچھ دخل نہیں کہتے ہیں کیونکہ اصل تفسیر عقیدہ کی قرآن مجید و حدیث شریف سے ہے اس کے سوا کسی
 مختلف بیانات سے جیسا فرمایا اللہ تعالیٰ نے قُلْ هَلْ يَسْتَبِيحُ اَدْعُوْا اِلَى اللّٰهِ عَلَىٰ بَصَائِرَ اَنَا وَمَنْ اَتَّبَعَنِيْ طَرَجْمَہٗ فَبِاِیْ حَبِیْب
 یہ سب رکوع آخر میں یعنی فرمادیکھیے اے میرے حبیب یہ میری راہ کہ تم دیکھتی ہو یہ ہر کہ میں خدا معبود دیکھا کی طرف بلاتا ہوں
 میں حجت پر باطن کی بنیاد پر ہوں اور جسے میری پیروی کی یعنی یہ میرا بلانا اور پیرو کو کوئی پیروی کرنا از سر حجت ہر یا نبی
 باطن کی راہ سے جو خدا تعالیٰ کی طرف سے ہر انجھی اور خود رایی سے نہیں ہے۔ اور فرمایا خدای تعالیٰ نے سورہ آل عمران
 رکوع گیارہ میں اَلْفَ بَیِّنٌ قُلُوْہُمْ یعنی خدا تعالیٰ نے ان کے دلوں کے درمیان تالیف بخشید ہے یعنی اَلْفَ بَیِّنٌ
 کر دی ہے۔ یہیں سے یہ بات معلوم ہوتی کہ ان کے درمیان کینہ و عناد کا جائز نہ کرنا نہیں جانا جا سکتا پس اس کے
 جائز نہ کرنا درست نہیں بلکہ انکار نفس کے سبب خوف کفر سے نفوذ باندہیت اور فرمایا اللہ تعالیٰ نے یوم لا یخْشِی
 اللّٰہُ النَّبِیُّ وَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهُ یعنی اللہ تعالیٰ اس دن ہر نبی کو رسوا نہ کرے گا اور نہ ان کو کوئی جو حضور صلعم کے
 ساتھ گرویدہ ہو گئے ہیں۔ اس وجہ سے کہ ذی برحق میں۔ اور حضور صلعم کی عظمت کے خیال سے ہر نبی رسوا کی اللہ کو نظر نہ ہوگی
 اس لیے کہ آپ مقبول خدا ہیں پس بحال عظمت و مقبولیت آپ کے گرویدہ اہل حق بھی مقبول و عظیم ہوں گے اور یوم ثبات رسوا کی
 محفوظ رہیں گے اور فرمایا خدا تعالیٰ نے سورہ انا فتحنا رکوع آخر میں مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ وَ الَّذِیْنَ
 مَعَهُ اَسْتَدَّ اَوْ یعنی محمد صلعم پیغمبر خدا عزوجل ہیں اور بوسے لوگ کہ ان کے ساتھ ہیں سخت تر ہیں۔

بیان کہ مختلف تفسیر و احوال مشاجرت کے قرآن و حدیث و عقائد صحیحہ کے بعد تفسیر عقیدہ
 بیان کہ قرآن مجید و حدیث شریف کی نسبت بشارات ثابت ہونیکے کہ ان بشارتوں میں کسی کی
 نسبت ان میں سے کوئی استثناء نہ کیا گیا ہو۔ احوال مشاجرت کے قصہ بیان کرنا والوں کے بعض مختلف تفسیر عقیدہ
 کی تفسیر میں کچھ دخل نہیں کہتے ہیں کیونکہ اصل تفسیر عقیدہ کی قرآن مجید و حدیث شریف سے ہے اس کے سوا کسی
 مختلف بیانات سے جیسا فرمایا اللہ تعالیٰ نے قُلْ هَلْ يَسْتَبِيحُ اَدْعُوْا اِلَى اللّٰهِ عَلَىٰ بَصَائِرَ اَنَا وَمَنْ اَتَّبَعَنِيْ طَرَجْمَہٗ فَبِاِیْ حَبِیْب
 یہ سب رکوع آخر میں یعنی فرمادیکھیے اے میرے حبیب یہ میری راہ کہ تم دیکھتی ہو یہ ہر کہ میں خدا معبود دیکھا کی طرف بلاتا ہوں
 میں حجت پر باطن کی بنیاد پر ہوں اور جسے میری پیروی کی یعنی یہ میرا بلانا اور پیرو کو کوئی پیروی کرنا از سر حجت ہر یا نبی
 باطن کی راہ سے جو خدا تعالیٰ کی طرف سے ہر انجھی اور خود رایی سے نہیں ہے۔ اور فرمایا خدای تعالیٰ نے سورہ آل عمران
 رکوع گیارہ میں اَلْفَ بَیِّنٌ قُلُوْہُمْ یعنی خدا تعالیٰ نے ان کے دلوں کے درمیان تالیف بخشید ہے یعنی اَلْفَ بَیِّنٌ
 کر دی ہے۔ یہیں سے یہ بات معلوم ہوتی کہ ان کے درمیان کینہ و عناد کا جائز نہ کرنا نہیں جانا جا سکتا پس اس کے
 جائز نہ کرنا درست نہیں بلکہ انکار نفس کے سبب خوف کفر سے نفوذ باندہیت اور فرمایا اللہ تعالیٰ نے یوم لا یخْشِی
 اللّٰہُ النَّبِیُّ وَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهُ یعنی اللہ تعالیٰ اس دن ہر نبی کو رسوا نہ کرے گا اور نہ ان کو کوئی جو حضور صلعم کے
 ساتھ گرویدہ ہو گئے ہیں۔ اس وجہ سے کہ ذی برحق میں۔ اور حضور صلعم کی عظمت کے خیال سے ہر نبی رسوا کی اللہ کو نظر نہ ہوگی
 اس لیے کہ آپ مقبول خدا ہیں پس بحال عظمت و مقبولیت آپ کے گرویدہ اہل حق بھی مقبول و عظیم ہوں گے اور یوم ثبات رسوا کی
 محفوظ رہیں گے اور فرمایا خدا تعالیٰ نے سورہ انا فتحنا رکوع آخر میں مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ وَ الَّذِیْنَ
 مَعَهُ اَسْتَدَّ اَوْ یعنی محمد صلعم پیغمبر خدا عزوجل ہیں اور بوسے لوگ کہ ان کے ساتھ ہیں سخت تر ہیں۔

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ای بقوت بالغہ خود کہ شاد میکند آپ زرع از حسن ذاتی و عرضی خود زرع را و آس تنہیل در انجیل
 اور بہر آنست تا بخشش آمد آل مثل بہ سبب ایشان ای شعل رسول اللہ والذین معہ کفار
 کہ اشارت تخصیصی بہ بود و نصاری است و تعمیمی بغیر شال + باید دانست درین مثل زرع
 عبارت است از محمد رسول اللہ تعالی صلعم و شطہ از صحابہ و آزرہ از تربیت ظاہری و باطنی
 شال داشت غلط از رسیدن شال محمد رسیدنی و استوای علی سوقہ از صحت اجتہاد و زراع
 از خدا ای مدبر الامر چنانکہ فرمود اَنَّا نُرِیْکُمْ رَعُوْنَهُ اَمْ نَحْنُ الشَّارِعُوْنَ ہ گنبد از نیجا است
 کہ احتیاط در آنست کہ زرع جز خن سجانہ نہ نباید گفت و حال آنکہ لفظ جمع ش زرع ہم و تشبیہ
 جوازش کردہ الحاصل این شادی پروردگار پیچ و تاب کفار بسرگرمی اختیار مضیات حق تعالی
 بہارت خود صلعم و نور بع است پس شادی شود سجانہ بملاحظہ کمال ظهور استجائی مقصود از اعتراف
 در مقابلہ اعداء و وعدہ اللہ الذین امنوا و عملوا الصالحات ہم معہم مَعْقُودَةٌ وَاَجْرٌ عَظِیْمٌ ہ

ترجمہ یعنی رسول کے بل سبب اپنی قوت بالغہ کہ کہ کعبیتی پس ذاتی و عرضی سے زرع کو یعنی کعبیتی کرنا اور کو خوش کرتی ہے
 اور تنہیل انجیل میں اس طرح ہے تاکہ وہ مثل ارے والا یعنی اسجانہ کو سبب یعنی محمد رسول اللہ اور ان کے مقبول کے کفار کو بغیر
 لایسے کہ مخصوص نہیں ہو و نصاری میں کیہ کہ اشارت تخصیصی انھیں کی طرف ہے اور تعمیمی اشارہ میں ان کے سبب کفار شال میں معلوم
 ہو کہ اس شال میں زرع یعنی کعبیتی عبارت ہے محمد رسول اللہ تعالی صلعم سے اور شطہ یعنی اس کعبیتی کے گلے یا سونے کے عبارت ہے
 صحابہ سے اور آزرہ یعنی اس کی قوت و پیر سے ہر صحابہ کی تربیت ظاہری اور باطنی اور استغناظ یعنی پوری مضبوطی یہ کہ انکا
 شعل کے لائق ہونے کی وجہ جاننا اور استوای علی ہونے یعنی پندگیوں کے بل کھڑی ہو جانامراد ان کا صحت اجتہاد ہے اور
 زرع یعنی کائنات کا کہ وہ خدا مدبر الامر ہے جو ہر کام کی تدبیر کرتا ہے جیسا فرمایا سورہ واقفہ رکوع دوم اَنَّا نُرِیْکُمْ رَعُوْنَهُ
 اَمْ نَحْنُ الشَّارِعُوْنَ ہ یعنی کیا تم سے انکاتے ہو یا ہم انکا تدبیر ہے یہ قول ہے جس سے چہ قبول نے کہا کہ احتیاط ہمیں ہے
 لفظ زرع جو خن سجانہ اور کبیر کہنا چاہیے حالانکہ یہ لفظ جمع ہے اور بقیہ تشبیہ ہے جس اسکے جمع ہونے اور تشبیہ کرنے کو
 اس لفظ کا جواز کر دیا۔ الحاصل یہ خوشی پروردگار کی اور کفار کا پیچ و تاب۔ خود حضور صلعم کی ذات پاک کا اور آپ کے
 پیروان رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین کا حقیقتی کی انکی رضامندی کو سرگرمی سے اختیار کر کے سبب ہے جس اسجانہ
 اپنا کمال ظہور استجائی جو ان آخرت کا مقصود ہے اصداد کے مقابلہ میں لاحتہ کے خوش ہوتا ہے یعنی خدا پاک اپنا
 پورا ظہور استجائی جس سے اس کا پہچانا جانا مقصود و حقیقتا بل اصداد میں یکجہا ہے تو اس مقصود ہونے پر اپنا ظہور تام اور کمال جیسا چاہے
 ہر معیت کی حالت میں لاحتہ کرنے سے خوش ہوتا ہے وعدہ اللہ الذین امنوا و عملوا الصالحات ہم معہم مَعْقُودَةٌ وَاَجْرٌ عَظِیْمٌ ہ

سَنَنْ أَحَدُ بَنِي مَاهِم عَلَيْهِ مِنْ اخْتِلَافِهِمْ فَوَعَدَنِي عَلَى هُدًى قَالَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَصْحَابِي كَالنَّجْمِ فَيَا تَوَّجُّدًا قَدْ يَنْتَهِي اهْتِدَا يُنْصَرِّوهُ رَأَيْنِي فِي الْمَشْكُوتِ
ترجمہ میں فرمود صلعم پر سیدم از پروردگار خود از اختلاف اصحاب خود بعد خود پس وحی فرمود اللہ تعالیٰ
طرف میں ای چھل تحقیق اصحاب تو نرم چنناں منزله آنکہ نجوم در آسمان بعض نشان قوی تراست
از بعض دیرائی ہر یک تراست پس ہر کہ اختیار کرد چیز سے را از آنچہ کہ او نشان برانند از اختلاف با خود
پس آن نرمم بر ہدایت است از اینجا صحیحہ اجتہاد نشان عیان است واصحاب میں مانند ستارگانند
پس ہر کہ از ایشان پیروی کردید راہ یافتید و در تشبیہ بہ نجوم توسع اسرار است مشتاقی تواند دید
و از اینجا ہمندی مقصد ہست و قَالَ صَلَّعْمُ اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِي لَا تَحْتَدِ وَهُمْ عَرْضَا
مَنْ بَعْدِي فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَيَحْبِبْنِي أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَيَبْغِضُنِي أَبْغَضَهُمْ وَمَنْ
أَذَاهُمْ فَقَدْ أَذَى لِي وَمَنْ أَذَى لِي فَقَدْ أَذَى لِلَّهِ وَمَنْ أَذَى لِلَّهِ فَيُوشِكُ أَنْ يَأْخُذَهُ
راواہ الترمذی وقال هذا أحسن غريب في المشكوة ترجمہ لفظ مبارک اللہ مفعول بہتر
یا مفعول می ستایم یا استغناء ذکر لفظ مبارک تاکید است حاصل آنکہ تہرید خدای را عز وجل

ترجمہ میں جسے کسی چیز کو اختیار کیا اس چیز سے کہ وہی سپر ہیں ان کے آپس کے اختلاف سولیس وہ سیر نزدیک ہر ایک ہر ایک
ہیال سے آئے جہاد کی صحت عیاں ہے پھر یا حضرت عمرؓ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے میرے اصحاب ہند
ستاروں کے ہیں پس انہیں سے جس کسی کے ساتھ مننے پیروی کی تو مننے راہ پائی۔ اور اس تشبیہ میں جو نجوم کے ساتھ واقع
ہوئی اسرار کا تو سننے یعنی اس نیشنل میں بڑی وسعت سے بھیجید پھر میں کہ مشتاق ہی دریافت کر سکتا ہے۔ اور ہمیں سے
مفتدی کا ہریت پامان ثابت ہے۔ اور فرمایا جنور صلعم نے دروتم اللہ سے۔ یا میں خدای عز وجل کی ستایش و تعریف کرتا
ہوں۔ یا تعجب ہر میرے اصحاب کے حال ہیں۔ ہرگز انکو میرے چھو سے نشاء تیر طاعت نہ بناؤ یا نہ گرفت کرد۔ پس جو محبت
کی ان کے ساتھ تو میری محبت کے سبب انہو محبت کی اور جسے بغض کیا انہو سے میری کینہ کے سبب انہو کینہ کیا۔ اور جس نے
انکو ایذا دی پس تحقیق مجھ کو ایذا دی۔ اور جس نے مجھ کو ایذا دی پس تحقیق خدا کو ایذا دی۔ اور جس نے خدای عز وجل کو
ایذا دی پس جلد ہے یہ بات کہ خدا نے عز وجل انکو پکڑے گا۔ اس حدیث کو ترمذی نے روایت کیا۔ اور کہا یہ
حدیث غریب ہے چنانچہ مشکوٰۃ میں تذکر ہے۔ اس حدیث میں لفظ مبارک اللہ جو شروع میں کر آیا ہے مفعول
ہے فعل مجزوف درو کا یعنی دروتم اللہ سے۔ یا مفعول ہے الحمد کا یعنی سرانہا ہو میں اللہ کو۔ یا تعجب کی راہ
واقع ہوا ہے یعنی تعجب ہر میرے اصحاب کے حال میں۔ اور تکرار اس لفظ مبارک کی بغیر من تاکید ہے۔

نفس حوریت شریفہ ترجمہ اللہ صمدی اجمالی
لا تخذوہم غمًا من تہدی الخ

بعض الظن ان ترجمه اسکرده نگان به پیر میزد بسیار که از گمان است تحقیق که بعض گمانگاه است بمقابله ثبوت فضائل که از قرآن مجید و حدیث شریف است در صورت تحقق حق یا بیوجوب دیگر بیش از حقایق اجتهادی که موعود یک ثواب است مطلقون نماندند پس ای بنحیر بکلام سوادسے از جای **س** تبیین از بخا و تحذیر است از آنکه در مشاجرات حضرت عاقله صدیق رضی الله تعالی عنهما حضرت معاویہ رضی الله تعالی عنه با حضرت علی کرم الله تعالی وجهه تفضیل مختلف مقصودین در مقابل حدیث شریف و قرآن مجید اعتقاد خلافت اہل سنت و جماعت گردیدند العیاذ باللہ تعالی منہم و افضل البشایا حضرت ابوبکر صدیق خلیفہ اول است پس حضرت عمر فاروق خلیفہ ثانی پس حضرت عثمان ذی النورین خلیفہ ثالث پس حضرت علی مرتضی خلیفہ رابع رضی الله تعالی عنہم بنا بر اجماع بر تفضیل مذکور و ترتیب خلافت از روی اقبال نصوص پس آل اجماع قرن پس قرن و این بحث کوئل منتفی میشود بر اجماع پس هر کجا ابر رجوع کند بکتب مطبوعه متوسعه فصوله اہل سنت و جماعت رضی الله تعالی عنہم الله تعالی ای بر دبر اہ راست هر گرامی خواهد

شریعہ کے بعض گناہ گناہ ہے۔ اور بمقابلہ میں ثبوت ان فضائل کے جو قرآن مجید اور حدیث شریف میں ثابت ہیں اس صورت
 میں کہ ایک جانب حق کا تحقق ہو جاوے تو دوسری جانب میں خطا یا اجتہادی سے بڑھ کر جس پر ایک ثواب ملے گا وہ عدہ ہے
 گناہ نہ ہو سکے گا یعنی جب ان کے فضائل قرآن مجید اور حدیث شریف میں ثابت ہو چکی ہیں تو اس ثبوت کے مقابلہ میں اگر کوئی
 ایک ان میں حق بجانب بھی تحقق اور قیامت ہو جاوے تو دوسرے کی نسبت خطا یا اجتہادی سے بڑھ کر گناہ نہ ہو سکے گا
 کہ اس خطا پر بھی ایک ثواب ملے گا وہ عدہ ہے۔ پس اے غیر نوکس سوداے نافر جام میں پڑا ہے تنبیہ یہاں سے اس کا
 رد ہے اور بات سے مخیر بھی ہے کہ مشاجرات میں جو حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا اور حضرت معاویہ رضی اللہ تعالیٰ
 عنہ کے حضرت علی کرم اللہ وجہہ میں پیش کئے مختلف یہ قصہ گو یوں کے قصص بیان کر کے سبب جنہوں بمقابلہ حدیث شریف
 اور قرآن مجید خلاف اہل سنت و اعتقاد اختیار کیا خدا تعالیٰ اس میں پیادہ کر یعنی حضرت ابی عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ
 او حضرت معاویہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ کو حضرت علی کرم اللہ وجہہ میں جو مشاجرات یعنی جنگاڑے پیش کئے ان میں مختلف قصہ گو یوں کے قصص
 بیان کر کے سبب جنہوں نے حدیث شریف اور قرآن مجید کے مقابلہ میں خلاف اہل سنت و اعتقاد اختیار کیا خدا تعالیٰ
 اس میں پیادہ کر۔ اور چاہیے کہ اس خطا یا اجتہاد سے جو خلی ظاہر ہو۔ اور چاہیے کہ اس خطا یا اجتہاد سے جو خلی ظاہر ہو۔
 ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ اول میں پھر حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ دوم میں۔ پھر حضرت عثمان غنی رضی اللہ عنہ تیسرے میں۔ پھر حضرت علی رضی اللہ
 عنہ چہارم میں۔ رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ نہ کہ تفصیل مذکور اور مرتب خلاف پر اس بار انھوں نے سبب کی سیروی قرآن و حدیث

جملہ پیچیدہ اور قریح و تامل سے موزوں اور پیرایہ شاعری کے ساتھ
 ہر ایک شعر میں ایک نیا رنگ اور ایک نیا طرز ہے۔ ہر ایک شعر میں
 ایک نیا خیال اور ایک نیا فکر ہے۔ ہر ایک شعر میں ایک نیا
 احساس اور ایک نیا جذبہ ہے۔ ہر ایک شعر میں ایک نیا
 انداز اور ایک نیا لہجہ ہے۔ ہر ایک شعر میں ایک نیا
 عالم اور ایک نیا فضا ہے۔ ہر ایک شعر میں ایک نیا
 جذبہ اور ایک نیا شعور ہے۔ ہر ایک شعر میں ایک نیا
 خیال اور ایک نیا فکر ہے۔ ہر ایک شعر میں ایک نیا
 احساس اور ایک نیا جذبہ ہے۔ ہر ایک شعر میں ایک نیا
 انداز اور ایک نیا لہجہ ہے۔ ہر ایک شعر میں ایک نیا
 عالم اور ایک نیا فضا ہے۔ ہر ایک شعر میں ایک نیا
 جذبہ اور ایک نیا شعور ہے۔

میان در دوزخ قرار می دهد و از عقوبت الهی شسته و کجاست
و در آب مشابیه رست. بنابراین اختلافت قصه گویای -

بازان تصانیات و تربیت یافتگان

شیخ ترمذی و تفسیر جامع الاحکام

اَكْرَمُ ذِي شَيْبَةٍ مُسْلِمٍ وَحَامِلِ الْقُرْآنِ غَيْرِ الْغَالِي فِيهِ وَلَا الْحَاجِّي
عِنْدَهُ وَاَكْرَمُ السُّلْطَانِ الْمُقْسِطِ **سُنْ** غَالِي أَنْتَ كَجَهْدِ كُنْزٍ فِي قُرْآنٍ بِيكَ
وَتَذَكُّرُ وَعِلٌّ بِأَسْجِدَ لَنْتَ وَجَانِي بِهَلْوَتِي كُنْزِهِ اسْتِ بَعْنِي مُعْرِضُ اَزْطَاوَتِ وَارْعَلْ بَانَ مِ
وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَاحْضِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ فَرُودَا وَرَبَاوِي خُودِرَا بَرَاكَةِ
مُؤْمِنَانِ بِدَعْنِي تَعْقِيمُ كُنْ جِنَانِكَ اَزْ بَرَكَا بِنُجُورِ دَالِ مِي زَبِيدَنَ چِنَانِكَ اَزْ خُورِ دَالِ بِهَبَرِ بَرَكَا
بِسْ بَرَاكَةِ رَسُولِ اللَّهِ تَعَالَى صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَدِيكَرِ مُؤْمِنَانِ حَسْبِ حَالِ اسْتِ +
وَإِنْ اَمْرُ مَحْضُوصِ الْغَيْرِ اسْتِ كَ اَزْ دُرُوعِ لُطْفِ مَحَبَّتِ بَحْضَرِ حَبِيبِ اللَّهِ تَعَالَى اسْتِ
بِهَبَرِ مَسْنَبِ بَانَ بِوَصُوفِ بَرَانِكَ لَعَلِّي خَلَقَ عَظِيمِهِ صَحْتِ تَنَزِيدِ +
بَرَاكَ اَشْخِصْ خُصَالِ مَخَاصِرِهِ دَرِ تَفَاضُلِ اَزْ دِيكَرِ اَنْبِيَا اَللَّهِ تَعَالَى وَاَوَلِيَا اَللَّهِ تَعَالَى
عِلَافَتِ لَفْظِ اسْتِ عَلَيَّ اَنْبِيَا عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ دَرِ مَرْتَبَةِ شَرِيعَتِ بَارِ مَرْتَبَةِ طَرِيقَتِ
مَرْوُوحِ طَرِيقَتِ ۱۲ مَرْوُوحِ طَرِيقَتِ ۱۲

ترجمہ ایک مسلم ذی شیبہ یعنی بوڑھے مسلمان کا اکرام اور بزرگی کرنا ہے اور حال قرآن یعنی اچھا قرآن
پڑھنے والے اور عمل کرنے والے کا جسکے پڑھنے میں غلو نہ ہو ایسے شخص کا جو تلاوت قرآن اور اسکے عمل کو سنبھالتا ہو
اور اکرام و بزرگی سلطان کی کرنا جو منصف ہو۔ غالی وہ ہے جو تجوید قرات میں بیفک و موسوچے اور عمل کے اس چیز
جو اس میں ہے جہد کرنا ہے یعنی کوشاں ہے تجوید قرات میں اس طرح کہ نہ کلو و تیز کو کام میں لانا ہے نہ اس چیز کا جو اس
میں ہے عمل کرنا ہے۔ اور جانی غالی پہلو کرنے والے کو کہتے ہیں یعنی تلاوت اور عمل کتاب سے اعراض کرنا والا
ہو۔ اور فرمایا اللہ تعالیٰ نے سورہ حجرات کے آخر کو میں وَاحْضِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ یعنی اپنے بازو کو کھول دینا
کے واسطے جھکا دیجیے یعنی تنظیم کیجیے جیسا کہ بزرگوں سے جو کوئی نسبت زریب دیتا ہے نہ ایسا کہ چھوٹوں کی جڑوں کے
واسطے۔ پس رسول اللہ تعالیٰ صلعم اور ائمہ دین کے لیے حسب حال ہے یعنی جیسا چاہے جسکے لائق ہر اس کے موافق حال
اسکی تنظیم ہے۔ تقدیر امر مخصوص الغیر ہے یعنی یہ حکم تنظیم مؤمنین حسب آیت مذکورہ عین کے واسطے مخصوص ہر اس کے بہت
صلعم کے لیے۔ البتہ خطاب بحکم حضرت حبیب الرحمن کے ساتھ لطف محبت کے طریق سے ہر اس لیے کہ یہ امر ایسی کی نسبت جھکاوت
اَنْتَ لَعَلِّي خَلَقْتَ عَظِيمِهِ ہمت نہیں بول کرنا۔ آیت مذکورہ سورہ ق کے اہل ہیں جو جھکا مطلب یہ ہے کہ بیشک
آپ اللہ خلق عظیم پر ہیں یعنی آپ کی جمیع عبادت یعنی بہت بزرگ ہیں۔ معلوم کرو کہ بزرگی خصال مرتبہ شریعت یا مرتبہ
طریقت میں انبیاء اللہ تعالیٰ اور اولیاء اللہ تعالیٰ کے درمیان ایک دوسرے کی نسبت فضیلت دینے میں باہم
جھگڑا ہے جو خلاف لفظ ہے عَنكَ نَبِيَّيَا وَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

بیان یعنی غالی اور
جانی کہ الفاظ حد
ہیں +

تفسیر کریمہ امر
جناح لکھو بزرگ

خدا تعالیٰ

بیان اس کا کہ بزرگ خصال
مرتبہ شریعت یا مرتبہ
طریقت میں باہم اولیاء
انبیاء کے ایک دوسرے
فضیلت دینے میں جھگڑا
ہے اور اس کا رد و خلاف

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

122

۱۹
ذکر کیفیت ایمان
والدین المکرمین
صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وسلم

۱۹
ذکر کیفیت ایمان والدین المکرمین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَمْدُ اللَّهِ وَسُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَلَى رُسُولِهِ مُحَمَّدٌ وَنَسْتَشْفَعُهُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ
وَأَتَابِعُهُمْ أَجْمَعِينَ ۝ مُسْتَفْهِمًا دُرِّ جَمَلٍ تَأْتِلُ دُرًّا وَبَشَوِقَ مَفْضَلٍ سَوْدَى دِيكَرٍ بَرٍّ بَرًّا لَكَ بَارِيًّا
مُتَعَارِضَةً وَمُتَخَالِفَةً كَلَامٍ مَطُولٍ مُسْتَعْدِفَةٍ دُرِّ نَبِيٍّ إِيْمَانٍ وَالِدِيَّةِ الْمَكْرَمِينَ صَلَاحٌ تَارَفُ تَعَارُضٍ
تَخَالَفٍ يَبْشُرُ مَفْسَدَةٍ عَظِيمَةٍ بِتَرْتِيبٍ حَكَمٍ اسْتِصْلَاحٍ أَنَا لِنَسْأَلُكَ الْحَقَّ حَاصِلَ تَضْيِيقٍ مُتَنَازِعٍ
مَوْقُوفٍ بِرَاصِلٍ جَدِيدٍ اسْتِ

حاصل تضييق متنازعہ وقت بیکسی کی خبر

قَضِيَّةٍ مُتَنَازِعَةٍ حَدِيثٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ تَعَالَى صَلَاحُ الْقَبْرِ الَّذِي رَأَيْتُمُونِي
أُجِى قَبْرًا مَنَّهُ بَنَتْ وَهَبٌ وَإِنِّي اسْتَأْذَنْتُ رَبِّي فِي رَأْيَا رَأْيَهَا فَإِذْ نِيْلِي فَاسْتَأْذَنْتُهُ
فِي الْإِسْتِغْفَارِ فَلَمْ يَأْذَنْ لِي فِيهِ وَنَزَلَ مَكَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ
الْأَيَّةُ

۲۰
بیان ذکر ایمان والدین
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

بیان ذکر خصوصیت رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم کے والدین مکرمین کے ایمان کا
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَمْدُ اللَّهِ وَسُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَلَى رُسُولِهِ مُحَمَّدٌ وَنَسْتَشْفَعُهُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ
وَأَتَابِعُهُمْ أَجْمَعِينَ ۝ اس کے محل تحریر میں ذکر اس کے گناہ کو اور اگر تفصیل کا شوق ہے تو ادوروں کی طرف متوجہ ہو۔ سمجھنا چاہیے
کہ ایمان والدین مکرمین جنہو علیہم السلام کی نفی میں متعارض اور متخالف روایتوں کے ساتھ کلام بہت طویل مستعد فیہ ہے یعنی جو
روایتیں حضرت مسلم کی والدین کے ایمان کی نفی میں مذکور ہوئی ہیں ان میں باہم مخالفت اور معارضت واقع ہے ہی وجہ
گفتگو دراز ہو گئی ہے کہ کچھ ہم والا اخیر مہجدا ہے اور اپنی مراد نہیں حاصل کر سکتا۔ پس جب تک یہ تعارض اور مخالفت ہو
گا حکم ترتیب نہ ہوگا اور اس حکم کے حاصل نہ ہونے میں بڑا جھگڑا رہے گا۔ اور اللہ ہم تجھ سے حق کے طلبگار ہیں۔ قضیہ متنازعہ کا حل اور نتیجہ
تواضع پر تو ہے قضیہ متنازعہ رحمہ حدیث یعنی وہ قضیہ حدیث کا جس میں باہم جھگڑا ہے۔ ذرا بار رسول اللہ تعالیٰ صلی علیہ وسلم
کی تحقیق وہ ذکر کرتے مجھے دیکھا کہ میں بجات لگتا تھا آمنہ بنت وہب کی نفی کہ تحقیق میں میرے رب سے اسکی زیارت کی درخواست کی تھی

قدیم بیان ذکر ایمان والدین

بیان قضیہ متنازعہ

تو حکم اجازت ملے پیسے منقذ مانگنے کی درخواست کی تو مجھے اسکی اجازت نہیں ہوئی اور یہ آیت اُتری جو سورہ توبہ کے پورے حصے میں ہر مکان کا
لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ

[illegible]

جانتا صلوات اللہ علیہ اجمعین اور تیری تائید
 کے اشتراک کا مستند نہیں ہو سکتا اور تیرے
 وحی کا نسخہ دہر دہر تکرار اور اشتقاق کے مقابلہ پر
 میں ہوا ہوا +
 بے شک تیرا زلف کبریا کا چاکاں گہری
 والہا اعلیٰ اللہ کے اہل کمال کے لیے ہے
 جو تیرے جلوہ گرگی والہا کی تائید +

کَمَا قَالَ سُبْحَانَكَ أَنْ أَكْرَمَكَ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْلَبُ الْآيَةَ أَرَبِجَا اسْتَكَ الْبُوتِ أَرَزَرِ
 سَلَّمَ الْكُفْرَ مَمْنُوعَ الْمَغْفِرَةِ نَسْبَتَهُ بِحَضْرَتِ إِبْرَاهِيمَ عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ حَقِيقَتًا صَحِيحًا نَبِيًّا
 مَشْهُورًا وَرَبِّهِ دَعَاؤُ حَضْرَتِ سَيِّدِ الصَّادِقِينَ صَلَاحًا مَمْنُوعًا دِيَا شَدِيدًا تَاوِيلَ كَرَمِهِ شَوْجَانًا مَجَازًا
 وَهُوَ الْمُتَقَرَّرُ وَالْمَشْهُورُ مَشْهُورٌ كَوْنُهُ بِحَضْرَتِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَارِخٌ هَسْتُمْ - م
 بِسْ دَعَاؤِ حَضْرَتِ إِبْرَاهِيمَ عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ تَرَبَّنَا أَخْفَرِي قَوْلِي الْوَالِدِي بِي تَاوِيلَ
 دَوْرٍ اَرْحَقِيقَتِ لَعْنِي وَالرَّبِّ نَسْبَتَهُ بِحَضْرَتِ آدَمَ مَسْتُوحِبِ الْمَرْحَمَةِ وَحَضْرَتِ حَوَّاءِ الْمُتَقَرَّرِ الْمَغْفِرَةِ
 عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَارَزَمَنُوعَ الْمَغْفِرَةِ مَشْهُورٌ دَوْرِي تَاوِيلَ اَرْحَقِيقَتِ الْمُتَقَرَّرِ
 مَعْنَى وَالذِّينَ هَسْتُمْ سَبْتُهُ بِحَضْرَتِ آدَمَ وَتَحْقِيقُ مَغْفِرَةِ بِحَضْرَتِ حَوَّاءِ وَنَسْبَتُهُ مَغْفِرَةِ
 نَسْبَتُهُ آدَمَ وَاصْطَحَ هَسْتُمْ نَسْبَتُهُ بِوَالِدِيْنِ حَضْرَتِ إِبْرَاهِيمَ عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بِرَبِّهِ
 سَوَقِ كَلَامِ كَرَمِهِ دَعَاؤِ خَيْرِ سَلَمَتِ وَخَلَفَتْ هَسْتُمْ تَوَانِدُ شَهْرِ مَجْدِ دَعَاؤِ حَضْرَتِ لَوْحِ عَلَى نَبِيِّنَا

وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ رَبِّ أَخْفَرِي قَوْلِي الْوَالِدِي

ترجمہ جیسا فرمایا حق سبحانہ نے اَنْ اَکْرَمَکَ عِنْدَ اللّٰہِ اَتَقْلَبُ الْآیَةَ اَرَبِجَا اسْتَكَ الْبُوتِ اَرَزَرِ
 اور بزرگ اللہ کے نزدیک وہ ہی جز زیادہ تم میں سے ہے ہا آخر تک یہیں سے یہ بھی ثابت ہوتا ہے کہ اَرْزَمَنُوعَ الْمَغْفِرَةِ
 کی اَبُوْتِ حَضْرَتِ اِبْرَاهِیْمَ عَلٰی نَبِیْنَا وَعَلِیْہِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ کی نسبت حقیقت میں صحیح نہیں آتی ہے یعنی اَرْزَمَنُوعَ الْمَغْفِرَةِ
 جانا ممنوع ہے حضرت ابراہیم علیہ السلام کی نسبت اس کا باب ہوا حقیقت میں صحیح نہیں آتا ہے۔ مگر بطور مجاز کے کیونکہ حقیقی
 حالت میں حضرت سیلا صاف حق صلعم کے دعویٰ کو منقاد ہوا اور ابراہیم ایک دوسرے کے ضد ہو جاوے گئے۔ پس تا چار اَرْزَمَنُوعَ الْمَغْفِرَةِ
 حضرت خلیل اللہ علیہ السلام کی نسبت حتی مجاز کی طرف تاویل کرنا جاوے گا۔ اور یہی حق اَوْشُرُ شَہْرُ ہے۔ کہتے ہیں کہ حضرت ابراہیم علیہ السلام
 کے بابِ نَارِخِ ہیں۔ پس یہ دعا حضرت ابراہیم علیہ السلام کی دوسرہ ابراہیم رکوعِ حق میں ہی رَبَّنَا اخْفَرِي
 وَوَالِدِيْنِ یعنی اَبُو رَبِّ ہمارے باپ کو بخش کر برون تاویل کے حقیقت ہے دور ہے۔ یعنی والدین ہوا نسبت حضرت
 آدَمَ کے کہ نَزَادِ رَحْمَتِ ہیں اور نسبت حضرت حَوَّاءِ کے کہ اُنکی مغفرت تحقق ہے علی نَبِیْنَا وَعَلِیْہَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ۔ اور نسبت اَرْزَمَنُوعَ
 جسکی مغفرت ممنوع ہے۔ اور یہ دور ہونا تاویل کا حقیقت سے معنی والدین کے حقیقت۔ اور حضرت آدَمَ کی نسبت قبولیت رحمت
 وجوب یعنی رحمت کے ضروری ہونے۔ اور حضرت حَوَّاءِ کی نسبت تحقق مغفرت یعنی بخشش کے ثابت و تحقق ہونے سے۔ اور اَرْزَمَنُوعَ
 نسبت بخشش کی ممانعت سے ظاہر ہے۔ پس یہ دعا مذکورہ حضرت ابراہیم علیہ السلام کی اپنی والدین کی نسبت کہ سوئی کلام کمی دلائل سے
 دعا میں لکھا اور پھر شال میں چنانچہ الفاظ لائق دعا مذکورہ وَلِلّٰہِ مَصْرُفٌ یَّوْمَ یَقِیْمُ الْحِسَابَ ہی کی طرف میں یہی ہی ہو
 نیا ہو جیسے حضرت لوح علی نَبِیْنَا وَعَلِیْہِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ کی دعا جو سورہ لوح کے آخر رکوع میں ہی رَبَّنَا اخْفَرِي قَوْلِي الْوَالِدِ

یعنی اے میرے رب مجھ کو اور میرے والدین کو بخش دے۔

بیان یہ کہ اَرْزَمَنُوعَ الْمَغْفِرَةِ
 ممنوع المغفرت کی نسبت
 نسبت ابراہیم علیہ السلام
 میں صحیح نہیں ہے مگر
 مجازاً کیونکہ حقیقی باب
 نَارِخِ میں اور اَرْزَمَنُوعَ
 مشہور و متحقق ہے۔

واللہ بمعنی مجاز رجوع بمعنی مصدر حقیقی دائر میان فاعل ومفعول نمیکند فکیف التاویل الذکر
 یارب ترجم در صورت این ہر دو کریمہ ربنا اغفر لی ولوالدی و ربنا اغفر لی ولوالدی
 و حدیث شریف انا انفسکم وانی نقلت من صلب آدم و کریمہ الذی یراک
 مریہم اگر است حدیث سئل رسول اللہ تعالیٰ صلعم عن ابویہ فقال
 سنلہما یربی فیعطین فیہما وانی لقائکم یومئذ المقام المحمود الحدیث سوال
 کردن حضرت صلعم نفس ابویہ المکرمن را صلعم مشیر محبت ورافت اتم و عطا مائی نامعین باشنا
 یعطینی مخدوف مفعول ثانی و بصلہ فی مشیر توسع و اشترک بہایہ العطا است حدیث
 ان المپی صلی اللہ علیہ وسلم نزل الحجون حزیفا فقام بہ ما شاء اللہ ثم
 رجع مسرورا قال سئل ربی فاحیی لی اخی فامنت بی ثم ردها حدیث قد
 مروی عن بعض الصحابہ ان عبد اللہ بن عبد المطلب وامنتہ بنت وہب

تفسیر حدیث بل رسول اللہ صلعم عن ابویہ
 فقال سنلہما یربی فیعطین فیہما وانی لقائکم یومئذ المقام المحمود الحدیث سوال

ترجمہ اور اللہ بمعنی مجاز ایسے معنی مصدر حقیقی کی طرف جو فاعل ومفعول میں دائر میں رجوع نہیں کرتے بل یابدل
 ذکر کر کے دیکھا جائے ہے۔ اور رب رحم کر۔ اس صورت میں دونوں آیت کریمہ ربنا اغفر لی ولوالدی اور ربنا
 اغفر لی ولوالدی۔ اور حدیث شریف انا انفسکم وانی نقلت من صلب آدم و کریمہ الذی یراک
 الذی یراک الخ آپس میں ایک دوسرے کی تائید کر رہے ہیں۔ حدیث یعنی پوچھ گئے رسول اللہ تعالیٰ صلعم آپ کے باپ
 کی نسبت میں فرمایا آپ نے میں نے ان دونوں کے لیے میرے رب سے سوال کیا تو مجھ کو ان دونوں کی بابت میرا رنج بخش
 فرادے گا اور حال یہ ہے کہ میں بیشک خود قیام کرنے والا ہوں اس دن مقام محمود میں۔

اس حدیث میں حضور صلعم کا اپنے خاص والدین مکرمن کے لیے سوال کرنا اللہ سے محبت اور پوری رافت کا اشارہ کرنا
 ہے اور ان کے ساتھ غیر معین بخششوں کا۔ اور لفظ یعطین جس کا مفعول ثانی مخدوف ہی بنا بر صفت توسع مفعول کی طرف
 اشارہ کر رہا ہے۔ اور اپنے صلب آدمی سے مشیر بہایہ العطا کے اشترک کا یعنی ایسی چیز کا بخشش کی ہے جس کے ساتھ بخشش
 وہ آپ کے والدین دونوں کے درمیان مشترک ہے حدیث یعنی تحقیق نبی صلی اللہ علیہ وسلم مقام حجوں میں اترے علیک ہو
 اور جب تک خدے چاما اسکے پاس کھڑے رہے پھر خوش ہونے لگے اور فرمایا میں میرے رب سے سوال کیا تو میرے لیے میری ما
 کو زندہ کیا اور مجھ پر ایمان لایا پھر اللہ نے انکو لوٹا دیا حدیث یعنی تحقیق بعض صحابہ سے مروی ہے کہ عبد اللہ بن
 عبد المطلب اور آمنہ بنت وہب

تفسیر حدیث شریف میں حضور کے والدین کی نسبت آپ کا
 سوال ہے اور ان کے لیے عطا فرمائی کا شہود۔

حدیث بیان ان والدین رسول صلعم کا زندہ کرنا

حدیث اسلام والار
 رسول اللہ صلعم زندہ
 ہو کر دونوں کا ہوا حدیث
 صحابہ رض

حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ مروی است فرمود صلی اللہ علیہ وسلم حدیث اذ اکان
یوم القیامۃ جمع اللہ اهل الفترت والمعنۃ والا صم واکابکم والشیوخ الذین
کم یدرکوا الاسلام ثم ارسل الیہم رسولاً ان ادخلوا النار فیقولون کیف
ندخلها ولہیاتنا رسول قال ایما للہ لو دھاواھا لکانت علیہم بردا و سلاما ثم
یرسل الیہم ان اطیعوا فیطیعہ من کان یرید ان یطیعہ قال ابو ہریرۃ رضی اللہ
تعالیٰ عنہ فاقموا ان شئتم وما لکنا معنہ بین حتی نبعث رسولاً ینفی عنکم
امر مرسل وجوب عذاب واعتبار حالت باس بنا شد بخلاف مدبرک پس حدی در احیاء و
ایمان بحکم اعجاز و عدم اعتبار حالت باس نتواند شد **اصل** - اقل مدت تامل در زمان
فترت بہشت و بیخ سال است و حال آنکہ حضرت عبداللہ بن مسعود سالہ و حضرت آمنہ بہشت سالہ
وفات فرمودند رضی اللہ تعالیٰ عنہما پس کجا است رفع مہر حالت فترت بہ و این دو اصل

زمانہ حق است بدو اصل سابقہ

ترجمہ جیسا حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے مروی ہے کہ فرمایا احسنو صلی اللہ علیہ وسلم نے حدیث یعنی
جب قیامت کا دن ہوگا اکی فترت یعنی کم قتل اور دیوانہ نیم بخون اور ہرہ اور گنگے اذیہ لے کر چھوڑنے اسلام
میں پایا جمع کرے گا پھر اسی طرف تاج بندھے گا تاکہ دوزخ میں داخل ہوں تو دوسے کہیں گے ہماری پاس تو رسول آیا
ہی نہیں ہم دوزخ میں کید نکرہ داخل ہو سکتے ہیں فرمایا اللہم خدا کی اگر دوسے دوزخ میں داخل ہو جاتے تو آپس
دو زرخ سرد اور سلامت ہو جاتی نہ پھر ان کی طرف رسول بھیجے گا کہ دوسے اطاعت کریں تو رسول کی وہی
اطاعت کرے گا جس کسی کا ارادہ اطاعت کرنے کا تھا - فرمایا حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے پس رسول
اگر تم چاہو تو یہ آیت و ما لکنا معنہ بین حتی نبعث رسولاً یعنی اور ہم عذاب کرنے والے نہیں ہیں
جب تک ہم کسی رسول کو نہ بھیج لیں گے - پس امر مرسل کے غیر مدبرک پر یعنی جسے امر مرسل نہ حاصل کیا ہوا پس
عذاب واجب نہیں اور نہ اسکی حالت باس کا یعنی وقت موت کا اعتبار ہے بخلاف انکے جسے امر مرسل حاصل کر لیا ہو
پس حکم اعجاز زندہ کرنے اور ایمان میں کوئی عذر نہیں اور عدم اعتبار حالت باس بھی نہیں ہو سکتا ہے -

قاعدہ زمانہ فترت میں تامل کی اقل مدت پچیس سال ہیں - اور حال یہ ہے کہ حضرت عبداللہ بن مسعود سالہ و حضرت آمنہ سالہ
وفات فرمائی ہیں پس اگر عزم وفات بائی رضی اللہ عنہما - پس حالت فترت کا بھی رفع نہیں - بلکہ عذر فترت قائم ہے
اور یہ دو قاعدے اول کے دونوں قاعدوں کے ساتھ ناہم ہیں - یعنی چیلنے والے ہیں +

قاعدہ زمانہ فترت میں تامل کی اقل مدت پچیس سال ہیں - اور حال یہ ہے کہ حضرت عبداللہ بن مسعود سالہ و حضرت آمنہ سالہ وفات فرمائی ہیں پس اگر عزم وفات بائی رضی اللہ عنہما - پس حالت فترت کا بھی رفع نہیں - بلکہ عذر فترت قائم ہے اور یہ دو قاعدے اول کے دونوں قاعدوں کے ساتھ ناہم ہیں - یعنی چیلنے والے ہیں +

چونکه قاعده است که در این کتاب آمده است که هر کس که...

در این کتاب آمده است که هر کس که...
چونکه قاعده است که در این کتاب آمده است که هر کس که...
چونکه قاعده است که در این کتاب آمده است که هر کس که...

چونکه قاعده است که در این کتاب آمده است که هر کس که...
چونکه قاعده است که در این کتاب آمده است که هر کس که...
چونکه قاعده است که در این کتاب آمده است که هر کس که...

باختیار جانب ایمان چہ جہل و اعتساف است و باختیار جانب کفر چہ عدل و انصاف خود بفرمایند عدل و محبت و ادب عظمت حضرت حبیب الرحمن صلعم ہمیں اعتساف و انصاف را خواہد یاد آنکہ حکم فقہ حنفی میدانہ قال فی الذی المختار لا یفتی بتکفیر مسلم کان فی کفرہ خلاف ولو کان ذلک مروایہ ضعیفہ و نیز عجب است کہ باوجود قانع کثیرہ اوصاف و وقت تشرف صلیب حضرت عبداللہ و بطن حضرت آمنہ رحمۃ اللہ تعالیٰ عنہما و وقت ولادت و بچش و اخبار منامیہ انبیاء و ملائکہ علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ والسلام و اخبار احباب و اشجار و کائنات و راہبان بطور خاتم النبیین مسمی بہ محمد و احمد صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم از صلیب حضرت عیسا سرور و بطن حضرت آمنہ رضی

ترجمہ جانب ایمان کے اختیار کرنے میں کیا جہل و اعتساف ہے یعنی کیا جھگڑا ہے اور کون سی حد سے باہر ہو جاتے ہیں۔ اور کفر کی جانب اختیار کرنے میں کونسا عدل اور انصاف حاصل ہو جاتا ہے۔ خود ہی فرامیں کہ انصاف اور محبت اور حضرت حبیب الرحمن صلعم کی عظمت کا ادب کیا اسی اعتساف اور انصاف کا خواہاں ہے۔ یا وجود اس بات کے کہ حکم فقہ حنفی جلتے ہیں کہ کہا ہے در مختار میں کہ سامان کی تکفیر بر فتویٰ نہیں دیا جاتا جبکہ اس کے کفر میں خلاف ہو اگرچہ یہ خلاف ایک ضعیف روایت ہو۔ اور تعجب ہے کہ حضرت عبداللہ رضی اللہ عنہ کی پشت مبارک اور حضرت آمنہ رضی اللہ عنہا کے بطن مبارک میں نور نبی صلعم کے تشریف لانے کے وقت۔ اور ان کی ولادت کے وقت اور اس کے بعد باوجود ہیبت و واقعات ارباب صاف کے یعنی دس معجزات جو قبل ولادت اور عین ولادت اور بعد ولادت آپ سے ظہور پائے جو ارباب صاف کہلاتے ہیں۔ اور انبیاء اور ملائکہ علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ والسلام کے اخبار منامیہ یعنی باوجود انبیاء اور ملائکہ سے خواب میں آپ کے تولد کی اطلاعیں پہنچنے کے اور پتھروں اور درختوں اور کھیتوں اور راہروں کی اطلاعیں حاصل ہونے کے کہ حضرت خاتم النبیین جناب امام پاک محمد اور احمد صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم ہو گا حضرت عبداللہ رضی اللہ عنہ کی پشت اور حضرت بی بی آمنہ رضی اللہ عنہا کے بطن سے ظہور پائیں گے۔

ذکر کیفیت آثار مع
علیہا اہل سنت و جماعہ

ذکر کیفیت آثار مجمع علیہا اہل سنت و جماعہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نَحْمَدُ اللّٰهَ وَنُسْتَعِیْنُهُ وَنُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَنُسْتَشْفَعُہٗ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَاصْحَابِہٖ وَاتِّبَاعِہٖمُ
اَجْمَعِیْنَ + اَثر آثار مجمع علیہا اہل سنت و جماعہ رضی اللہ عنہم است متخالفین متخاصمین است تعظیم اللہ تعالیٰ
و محبتہ و تعظیم الرسول مسلم و محبتہ و تعظیم الشیخین و محبتہما و تعظیم الختین و محبتہما و تعظیم السبطین
و محبتہما و المسح علی الحقیقین و الصلوٰۃ علی الجنارتین و الصلوٰۃ عقب الامین و حکم الایمان علی الاثنین
و دخول الدارین بوجودہما الا ان قال سبحانہ و جنتہ عرضہا کہ عرض السماء
و الارض ما عدت للذین امنوا باللہ و مرسلہ الایہ و فیہ دلیل علی ان الجنۃ مخلوقہ
من افعال التزویل + و فی بدء الخلق من ابن حجر رحمہ عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہما قال قلت
یا رسول اللہ ہم خلق الجنۃ قال من الماء قلت ما یأثم ما قال لبتہ من ذہب و کتبۃ

من فضیۃ الی اخر الحدیث

ترجمہ - بیان ذکر اہل سنت و جماعہ کے اجماعی آثار کا یعنی اہل سلوک خیر سب کا اجماع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نَحْمَدُ اللّٰهَ وَنُسْتَعِیْنُهُ وَنُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَنُسْتَشْفَعُہٗ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَاصْحَابِہٖ وَاتِّبَاعِہٖمُ
اَجْمَعِیْنَ + اہل سنت و جماعہ کے اجماعی آثار کا یعنی اہل سلوک خیر سب کا اجماع
بیان تعظیم و محبتہ خدا و رسول
و تعظیم و محبتہ اہل بیت
رضی اللہ عنہم
مسح بر سر رسول پر نماز
و فاسق کے کچھ مار پڑھنا
جنارہ کی نماز صلوٰۃ
کہنا کہ برہمن کا حکم
جنت و اہل حال سے نام
نیاس کے جوہن میں موجود
پہل قرآن و حدیث
جنت مخلوق پر پہل
نص قرآنی و آثار سے

ذکر بیان سائل و جامعہ آثار
اہل سنت و جماعہ رضی
اللہ عنہم اس کا متخاصمین

بیان تعظیم و محبتہ خدا و رسول
و تعظیم و محبتہ اہل بیت
رضی اللہ عنہم

مسح بر سر رسول پر نماز
و فاسق کے کچھ مار پڑھنا
جنارہ کی نماز صلوٰۃ
کہنا کہ برہمن کا حکم
جنت و اہل حال سے نام
نیاس کے جوہن میں موجود
پہل قرآن و حدیث

جنت مخلوق پر پہل
نص قرآنی و آثار سے

لفظ وجوبہ یومئذ ناظرہ و الی ربیعاً ناظرہ و اولیک و ہم و امتہ وال است بشخص حاصل
 مشار الیہ و لفظ فیہما بظرفیتہ و لفظ خالدون بزمانہ و بقا لشخص حاصل ظرف و منظور و لفظاً
 تشبیہیہ لا نفس بر ذوات اختیار فی نفس بنما رعام ارجتہ و لفظ ناظرہ و فلانہ الاعین بر ذوات
 لفظ احسن ماکانوا یعملون بر عدم لزوم تشکل عمل فلیف لزوم تشکل اعمال بنما ہا الذی
 ثبت بطبی و ہو خاص و اضطراری و محدود و بال عمل بقی ماکانوا و ارتقاع اعتبار
 الشخص الحاصل معتقد من تتبع توحید الفلسفہ فان جزاء العمل وبقاء الشخص
 الحاصل ثابتان بقطعی محکم و فی النار غیب بما ہو منها لقولہ تعالی اولیک اعتنا
 بضم علامہ الیما جزاء العمل لا بجزء العمل الذی یشکل ولو کان کذا ایضاً کما ہو
 ثبت و البقاء فیہما علی حدیث الشخص للکافر +

میان دلائل بقا شخص
 بحصول خط لغوی و جنت
 و دیار خدا ہمیشہ بر ذوات

ترجمہ آیات مذکورہ میں الفاظ وجوبہ یومئذ ناظرہ و الی ربیعاً ناظرہ و اولیک
 اور ہم اور امتہ انتم شخص پر دلالت کر رہے ہیں جو حاصل مشار الیہ ہے کہ کسی جانب اشارہ کیا گیا ہے اور فیہما ثابت
 مکانی پر۔ اور لفظ خالدون بقاء کے دہی شخص پر جو ظرف و منظور کا حاصل ہے۔ اور لفظ صا
 تشبیہیہ النفس نفسوں کی اختیاری خواہش پر جنت کی عام نعمتوں کی جانب۔ اور لفظ ناظرہ
 اور فلانہ الاعین چشم پر ہے دیکھنے پر جسکو شخص لازمی ہے۔ اور لفظ احسن ماکانوا یعملون
 عمل کے لازمی تشکل نہ ہونے پر یعنی یہ نہیں ہے کہ عمل کا نعمت کی صورت میں متشکل ہونا لازمی و ضروری ہے تو
 کیسے ہو سکتا ہے کہ اعمال کا نعمتوں کی صورت میں متشکل ہونا جسکا ثبوت ظنی ہے اور وہ تشکل اعمال بھی خاص ہی
 صورت کا ہے بسبب خصوصیت اعمال اور اضطراری ہے کہ عمل ہی متشکل ہو۔ اور عمل پر محدود ہے حسب حیثیت
 مقدار عمل۔ کہ وہ اپنے ماسوا کی نفی کو لازم ہی کرتا ہو۔ اور یہ اعتبار شخص حاصل کہ معتبر ہے کیسے مرتفع
 ہو سکتا ہے جبکہ ثبوت ظرف و منظور اور ضمائر کا مشار الیہ ہونے سے حاصل ہے۔ اور انکا اعتقاد بھی مکمل
 ہے تو فیہم فلسفہ کے متبع ہیں۔ حالانکہ جزاء عمل اور بقا شخص حاصل یہ دونو ثابت ہیں قطعی محکم آیات سے
 اور در ذہن میں عذاب ہے اس چیز کا جو دوزخ کی ہیں کیونکہ فرمایا اللہ تعالیٰ بنے سورہ نساء کے تیسرے رکوع میں
 اولیک اعتدنا لہم عذاباً الیماً یعنی یہی لوگ ہیں کہ ہم نے ان کے لیے عذاب دردناک
 تیار کر رکھا ہے۔ یہ عمل کا بدلہ ہے نہ ایسا بدلہ کہ مجرّد عمل متشکل لعذاب ہو جاتے ہیں اگرچہ ایسا بھی ہو
 سکتا کہ وہ ثابت ہو اور بقا یعنی موجود رہنا دوزخ میں کافر کے واسطے شخص کی حیثیت کی بنا پر ہے +

بیان یہ کہ عمل کا متشکل
 نعمت ہونا لازم ضروری
 نہیں اگرچہ یہ بھی ہو کہ
 ظنی ہے اور اولی ظنی
 بعض کیونکہ تشکل عمل
 محدود و محدود و اضطراری
 ہے بنا بر خصوصیت و
 مقدار عمل +

[illegible][illegible]

اں بملاحظہ احوال اصحاب و اولیاء خود اظہار است **میں** چنانکہ دشن حضرت خالد بن
موسیٰ سر مبارک حضرت سید عالم صلعم در کلاہ خودش و مظفر و منصور شدن بیکت ال
و یچنین یسا است و دشن آثار پیران طریقت و تبرک اں تا ایندم در سلاسل طریقت
موجود و محمود است کہ بلا حظہ کتب سیر صحابہ و اولیاء معلوم تواند شد ہم وقصہ
تا بوث سکینہ بر تعظیم و تبرک بشعار دیلی اشہر لقولہ تعالیٰ و قَالَ لَهُمْ كَلِمَاتٌ
اِنَّ اٰیَةَ مُلْكِهِ اَنْ يَّاتِيَكُمْ التَّابُوتُ فِيْهِ سَكِيْنَةٌ مِنْ رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ
مِّمَّا تَرَكَ الْـمُوسٰی وَالْـهَارُوْنَ فَحَمَلْهُ الْمَلَائِكَةُ وَاِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآیَةً
اَنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ وَاَزَالُ اَنْتَ تَعْظِيْمُ وُجُوْهَ مَدِيْنَةٍ مِّنْزَوٰهٍ شَرَفَهَا اللّٰهُ
تَعَالٰی شَرَفًا عَظِيْمًا لِّقَوْلِهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ الْمَدِيْنَةُ حَیْرٌ مِّنْ مَّكَّةَ وَلَقَوْلِهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ اَخْرَجْتَنِيْ مِنْ اَحَبِّ الْبَقَاعِ اِلَیْ فَاَسْكَنْتَنِيْ فِيْ

احب البقاع الیث

ترجمہ کہ احوال صحابہ اور اولیاء را اس کے ملاحظہ سے خود ظاہر تر ہے یعنی خوب اچھی طرح سے معلوم ہوتا ہے۔
جیسا حضرت خالد رضی اللہ تعالیٰ عنہ کا اپنی ٹوپی میں موسیٰ سر مبارک حضرت سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم رکھنا
اور اسکی برکت سے فخر و تصور ہونا۔ اور اسی طرح بہت ہی۔ اور پیران طریقت کے آثار رکھنا اور اسے برکت
لینا ابوقت تک طریقت کے سلسلوں میں موجود ہے اور محمود ہے کہ اسکو اچھا جانتے ہیں جو کتب صحابہ
اور اولیاء رضی اللہ عنہم کے ملاحظہ کرنے سے معلوم ہو سکتا ہے۔ اور قصہ تابوت سکینہ کا شعار کی تعظیم
اور اسے برکت لینا پر ایک بہت مشہور دلیل ہے کیونکہ فرمایا اللہ تعالیٰ نے سورہ بقرہ کے رکوع بتیس میں
وَقَالَ لَهُمْ فَبِئْسَ مَا تَحْمِلُ اٰیَةُ مُلْكِهِ اَنْ يَّاتِيَكُمْ التَّابُوتُ فِيْهِ سَكِيْنَةٌ مِنْ رَّبِّكُمْ
وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ الْـمُوسٰی وَالْـهَارُوْنَ فَحَمَلْهُ الْمَلَائِكَةُ وَاِنَّ فِيْ ذٰلِكَ
لَآیَةً لِّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ یعنی اور فرمایا ان کے لیے یہی ہے کہ بیشک نشانی اسکی سلطنت کی
یہ ہو کہ بخاری اس تابوت آیکا جس میں طمانیت رحمت کی ہوتھا اسے رب ہی اور کچھ کچی چیزیں نہیں ہیں جو
اولاد موسیٰ اور اولاد ہارون علیہما السلام حمید و گئی اسکو فرشتے اٹھاتے ہیں۔ بیشک آپس ہتھا رہے پوری نشانی ہی
اگر تم مومن ہو۔ اور اسی قسم تعظیم شعار میں تعظیم و محبت مدینہ منورہ کی ہے اللہ تعالیٰ اسے بہت ہی بڑھ کر شرف و عزت سے
شرف کر کے کہ فرمایا حضور علیہ السلام مدینہ منورہ کہ سے اور اس وجہ کہ فرمایا حضور علیہ السلام اے میرے خدا اگر تو نے مجھ ایسی جگہ پر
جس جگہ پر مجھے زیادہ محبوب ہے پس تو مجھ ایسی جگہ میں سکونت دیکو جو مجھ تمام جگہوں میں سب سے زیادہ محبوب ہے

[illegible]

وتمثالاً فی تعلیم است و برای آن که هر چه در تعلیم
گرفته بود معطله نباشد و اینها بر شش اربع فیصله شد

مش این است مر بوط است از علته وجود با وجود صلعم محطوف علیه و از مراتب الهیات معطوف
هم اگر چه حقیقه نور محمد صلعم که مبداء تعین اوست صلعم اعلی و افضل است از حقیقه نور حجابی
مبداء نفس برای حقائق الهیات و لیکن آل نور حجابی از منسوبات الله تعالی است بقیام حقیقتش
بالله تعالی و این نور حادّی از مخلوقات الله تعالی است بقیام مجازیش با الله تعالی و کلام
در نفس وجود را این هر دو است نه در حقیقه این هر دو

و استخاکه ذات مبارک صلعم بانوار حجابی کلّی آوازی است پس جزئی آبی باشد و فضل نور حجابی کعبه معظمه بکلیته آبی است پس فضل کلی راست با حاطه جزئی و آبی تمیز بین حقیقه جواب سوال مقدر است که ازین عبارت میتوان یافت هم واجب البقاع بودن که معظمه بخاطر عطر حضرت محبوب رب العالمین بوجه نور حجاب اله مقصود و معبود است و احب البقاع بود مدینه مکرمه بجناب رب العالمین بوجه وجود با وجود صلعم پس ثمرت المکان بشرت المکین خود تاریق فی الفضل بین است و در فضل مدینه مکرمه بر که معظمه تاویل فضل جزئی تواند شد تفاوت فضل که معظمه بوصف خیر ارض الله و احب ارض الله که جز کلّی نتواند شد.

شہزادہ محمد اگرچہ بیعت نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم جو آپ کا مبدعہ نقین ہو کہ جہاں سے آپ کے نقین کی ابتدا ہوئی حقیقت نور حجابی سے اعلیٰ و افضل ہے کیونکہ مبدع ہونا حقیقت نور محمدی کا حقائق الہیاتی سے ہے۔ لیکن وہ نور حجابی خدا تعالیٰ کے مشروبات سے ہے کیونکہ اسکو خدا تعالیٰ کے ساتھ قیام حقیقی اور یہ نور محمدی عارفی مخلوقات خدا سے ہے کہ اسکو خدا تعالیٰ کے ساتھ قیام مجازی ہے۔ اور کلام ان دونوں کے نفس و جود میں ہے نہ ان دونوں کی حقیقت میں۔ اور اس حال ذات مبارک حضور صلعم کا انوار حجابی کئی آواز دہی ہے پس یہ اس حال شریف جزئی آئی ہوگا۔ اور فضیلت نور حجابی کعبہ معظمہ کی کلینہ آئی ہے سبب سے۔ اور کئی کو فضل جزئی پر جزئی کا احاطہ کرے سبب سے۔ اور یہ بیان کرنا حقیقت میں جواب ہے سوال مقدس کا جو یہ عبارت ہے نکلتا ہے۔ اور یہ کہ معظمہ سب جگہ ہوش و محبوب تر جگہ ہو تا حضرت محبوب العالمین کی خاطر عطر میں خدا مقصود و موصود کا محل نور حجاب ہونیکی سبب سے۔ اور دینہ مکرکہ جلاب رب العالمین میں احب البقاع ہونا سبب فرو دکاہ و جودا جود حضور صلعم ہے۔ پس شرف مکان کا کہیں کے شرف کے سبب خود فارق فضل و منزلت میں ہے جس سے علانیہ منزلت میں فرق ظاہر ہو۔ اور دینہ مکرکہ فضل میں جو کہ معظمہ ہے جیسا کہ قرآن مجید میں ہے ظاہر ہے فضل جزئی کی اوایل ہو سکتی ہے لہذا افضل کہ معظمہ کے بہتر خدا کی زمین اور محبوب تر خدا کی زمین ہو سکتا ہے۔ و وصف ہونیکی سبب سوا کی کلی کہ اور فضل اسکا نہیں ہو سکتا۔

یوحنا کے مسلمانانِ ہندوؤں کی طرح عقربا روح و عمر خارج ہاں ہے۔

2

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و یقین قلب بسط شریف کل شیء بیای مجبول مفید معنی تعلیم ہم است با حمل انوار قدیم بر آوا
بر ذوم بخیر اسکان خود و در ان بلزوم قرار شخص زائد خود و لشرف انصاف کلی در آوا
دیگر است کہ بعرض غلیم نصیبی خبری ہم ازال نیست و درین تبیین حقیقتہ جواب خطا فکریست فکر
سلیم در قرار نسب مخصوصہ الوجہ فی محلہ باید تا اندانچہ باید بر آید من ای ازانچہ باید بر آید بر آید ہم
و ہمچنین است تعلیم و محبت دیگر آثارش صلعم مختلف الحقایق متحد النسبتہ المختصر شش
بر زمینیکہ نشان گفت پای تو بود + سالہا سجدہ صاحب نظران خواہد بود

تا آنکہ اگر بشنود کہ اثری از و است صلعم کو محقق نباشد تعلیم و محبت لازم است چہ نفی آن ثابت
نہو از شد و ہمین است عادت سلف تا و الا سوادب در تعلیم و محبت ظاہرہ من در حال
امام مالک رحمہ اللہ تعالیٰ مذکور است در روایت مذکورہ ہر جا کہ عمارت قدیم میدید بادب تمام می بود
نظر بر آنکہ شاید آن رسول خدا حبیب کہ یا صلعم وقتی دستے باں رسانیدہ باشد از اینجا ظاہر
کہ برای تعلیم آثار صحت روایت در کار نیست صرف احتمال کافی باشد

ترجمہ اور یقین قلب بسط شریف ایک بڑا کل شیء انوار قدیم کا آواں متعدد میں حاصل ہونیکہ سبب خود
کے اسکان کے بخیر لازم ہوئے ہوں اور ان واحد میں اپنے شخص زائد کے قرار کے لازم ہونے سے۔ اور انصاف کلی کا اثر
جو آواں میں ہوتا ہے ایک و در افضل ہے کہ عرض غلیم کو اس سے ایک جزئی حصہ بھی نہیں ہے۔ اور اس تبیین
یعنی بیان کرنے میں حقیقت کے جواب ہی فکری خطاوں کا پس نسبتیں کہ وجہ مخصوصہ رکھتی ہیں انکو اپنی اپنے
محل میں چھپانے میں فکر سلیم چاہیے تاکہ جو جس چیز سے کہ حاصل ہونا چاہیے حاصل ہووے۔ اور اس طرح تعلیم
و محبت ہی حضور صلعم کے اور دوسرے آثار کی جنکی حقیقتیں مختلف ہیں اور نسبت متحد ہے۔ مختصر یہ ہے شش

جس جانناشاق پائے مبارک ہو آپ کا برسوں ہی بچہ سے اہل بصیرت کیا کریں
یہا تک کہ اگر من لیت کہ حضور صلعم کا کوئی اثر ہے کو محقق نہ ہو و تعلیم و محبت لازم ہے کیونکہ ممکن نفی ثابت
نہیں ہو سکتی۔ اور ہمارے سلف کی ہی عادت ہے کہ نہیں تو تعلیم و محبت میں بے ادبی ظاہرہ چنانچہ امام مالک
رحمہ اللہ تعالیٰ کے حال میں مذکور ہے کہ مدینہ منورہ میں جہاں کہیں پڑانی عمارت دیکھتے تھے پورے اوکے ساتھ
تھے یہ خیال کر کے کہ شاید کبھی اس رسول خدا حبیب کہ یا نے اسیر دست مبارک لگایا ہو و۔ تہاں ہوا ظاہر
کہ بعلیم آثار کے لیے صحت روایت در کار نہیں صرف احتمال کافی ہے +

تعلیم و محبت و دیگر آثار صلعم کو مختلف حقیقتیں اور نسبتیں
جس ہواں لازم ہے فقط صحیح پر مبنی ہونی در ذوم آداب
ظاہرہ اور طریقہ سلف ہی سے انداز تھا +

تعلیم آثار کے لیے
کافی ہے صحت روایت
در کار نہیں بدلیل
عمل حضرت امام مالک
رحمہ اللہ تعالیٰ

۷۲
 ذاکر کیفیت صحت اشترک صوفی یا اسمی یا لیسہ سجانہ دروہ ہے
 از وجوہ یا صافۃ اللہ تعالیٰ
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله ونستغينه ونضلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى الله وأصحابه وأئمة
 اجمعين، مخلوق را از اشتراك وصفی یا اسمی با سبجانه در وجهی از وجوه باضافه اشجاره
 نبوده و این بحث طول از جاهاست خوش بین است در اشتراك وصفی به صفة راقه و حرمه
 اِنَّ اللَّهَ بِالْكَافِرِ لَرُؤُفٌ رَّحِيمٌ هَذَا جَاءَ كَمَا رَسُلٌ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ عَيْنًا
 عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَّحِيمٌ در اشتراك وصفی
 بخلیفه فیما رآه الله احسن الخالقین در اشتراك وصفی بترقی والله خیر الراقیین در اشتراك وصفی بشکر

ترجمہ۔ بیان ذکر و صفی یا اسی اشتراک کی صحت کا اللہ سبحانہ کے ساتھ کسی وجہ میں جو چوں کہ جو خدا تعالیٰ کی اصناف یعنی خلق میں ایسی یہ ذکر اس بیان میں ہو کہ مخلوق خدا تعالیٰ کا اللہ سبحانہ کے ساتھ وصفی یا اسی اشتراک صحیح ہو خواہ اشتراک کی کسی وجہ میں ہو سکی جو چوں کہ یہ باء اعتبار اس نسبت کے جو خلق کو اللہ تعالیٰ کے ساتھ ہو خدا تعالیٰ کے پیدا کرنے سے

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله - ونستعينه - ونصل على محمد - ونستشفعه - وعلى آله
 وصحبه - واتباعه - جميعين - مخلوق كذا البجانبہ کے ساتھ - صنفی یا ای شتر کی یعنی نام یا وصف کی شرکت ہو جائے
 کسی و حریف یعنی قدر کی نسبت کے وجوہ سے - چارہ نہیں ہو - اور بحث مطول جو بہت دراز ہے چنانچہ اپنے مقالوں کے آخر میں
 میں نے صنفی شتر کی صفات لغت و حرمت کے ساتھ ضلع لغائی کا یہ کلام ہے جو سورہ بقرہ کے سترہ میں ہے (اللہ بالنا
 لوقت) یعنی بیشک اسے آدمیوں پر اسے شفیق اور مہربان ہو - اور یہ کلام جو سورہ توبہ کے آخر کے صف میں ہے
 لقد جاءكم رسول من انفسكم عزیز علیکم ما عدتکم حریفین علیکم بالمؤمنین ارفوف شتر کے
 یعنی یعنی اچھا ہے تمہارا پس رسول تمہاری نفسوں یا تمہارے نفسوں کو گوشت لیسے کیسا کہ بہت گراں ہے اس پر کہ تم شفقت میں
 ہو و حریف میں تو تمہاری تلاش و تمہاری ایمان لائیکو - مؤمنین کے ساتھ ہر انہی شفیق اور مہربان ہو - اور صنفی شتر کی یہ
 تخلیق یعنی پیدا کرے یا بنا کر نسبت یہ کلام الہی جل جلالہ سورہ مدثر کے اہل کو میں کہ فتبارک اللہ احسن الخالقین
 یعنی جب کہ عہد پیدا کرے اور نہیں اللہ ہی برکت والا - اور صنفی شتر کی یہ صفت تریزین یعنی روزی و نہی کی بابت یہ کلام
 خزانہ سورہ بقرہ کی آخرت میں ہے واللہ خیر الراقیین یعنی اور اللہ روزی و نہی میں سے بہتر ہے - اور صنفی
 شتر کی یہ صفت فکر کی نسبت خدا تعالیٰ کا فرمانا ان الله عز وجل اولد لك الاية سورہ لقمان کے دوسرے کو میں یعنی بیکرا

و اگر کیفیت صوم شش ماهه را
یا اسمی یا سجد حیات در
و حقی از وجود باضافه
اسد بقای ۴

مطلب بیان اشتراک و تفریق

۲۲
بیان ذکر صحیحہ استہدک و صفحہ
اسمعی کا اللہ سبحانہ کے ساتھ جو
ملفوظ خدایتعالیٰ اس کی وجہ سے

مطلبیان اشتراک صفی

اسرار احمد وقت حیات

وَمِنْ أَكْثَرِ صُنْعِهِ خَلْقُ

۱۰۰
اشتریک صنفہ تریزلق

اشتراک صدق و فکر

بعض نسخ فی حق اللہ تعالیٰ وحق الرسول صلعم بدلائل شان نزول واطیعوا اللہ ورسولہ
 الایہ بعض تفسیری بدلائل شان نزول وراشتر اک وصفی یقنوت من یقنوت منکم
 باللہ ورسولہ الایہ بعض نسخ بدلائل شان نزول وراشتر اک وصفی بایمان قائموا
 باللہ ورسولہ والنور الذی انزلناہ الایہ وراشتر اک وصفی برہبوتہ فرمود سبحانہ
 حکایت از حضرت یوسف علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام یا صاحبی السبحن اما احدکم
 فیسقی یدہ خمر الایہ وراشتر اک وصفی بر ارات اذان من اللہ ورسولہ الی الناس
 یوم الحج الاکبر ان اللہ برحق من المشرکین ورسولہ طایب دہشت وقت مطلق
 فی تقبیری باختلاف مقتضی ثبوت مقدم بیان لفظ مشرکین ورسولہ لازم جواز ہر قیدی از قیود
 بحکم وصل وفضل بقید اشارت عطف تفسیر و ہم عطف لشق افادت

ترجمہ بیان اللہ تعالیٰ کے حق اور رسول صلعم کے حق کی بابت شان نزول کی دلالت سے عطف لشق ثابت
 ہوا ہے۔ اور آیت سورہ انفال رکوع چھ کی اطيعوا اللہ ورسولہ الایہ یعنی اے مردو اسد اور
 رسول کی اطاعت و فرمانبرداری کرو۔ شان نزول کی دلالت سے عطف تفسیری ہے۔ اور بعضی اشترک صفت
 یعنی بجا آوری حکم کی نسبت یہ آیت کریمہ سورہ احزاب رکوع چار میں ہو و من یقنوت منکم باللہ ورسولہ
 الایہ یعنی او جو تم میں سے اسد اور اسکے رسول کی فرمانبرداری کرے گی۔ ہمیں بھی دلالت شان نزول کے اعتبار سے عطف
 لشق ہے۔ اور اشترک وصفی یہ ایمان کو ایمان میں یہ آیت سورہ تغابن رکوع اول میں ہے قائموا باللہ ورسولہ
 والذی انزلنا الایہ یعنی پس ایمان لاؤ اسد اور اسکے رسول اور اس نور کا جسکو ہم نے انزال کیا۔ (اور اشترک
 وصفی برہبوتہ کے بارے میں کہ حضرت خن سبحانہ نے حضرت یوسف علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام کی نسبت حکایت کر کے
 فرمایا سورہ یوسف رکوع سیم یا صاحبی السبحن اما احدکم فیسقی یدہ خمر الایہ یعنی او میرے قید خانہ کے
 ہم دونوں میں سے ایک جو تم میں سے وہ تو میرے کو شراب پلا کر کاٹے گا۔ اور اشترک وصفی بر ارات یعنی ہر ایک کو بارہ
 سورہ نور رکوع اول میں اخرجہ ہر اذان من اللہ ورسولہ الی الناس یوم الحج الاکبر ان اللہ برحق من المشرکین
 ورسولہ طایعین اسد اور اسکے رسول کی طرف سے حج اکبر کے دن لوگوں کو خبر سنا دیا ہو ایمان کی کاسد بری اور الایہ مشرکین
 اور اسکا رسول۔ یہاں سمجھنا چاہیے کہ آیت میں لفظ رسولہ کو بعد وقت مطلق یعنی بغیر کسی قید کے وقف کا آنا اور
 اسکے ساتھ ہر لفظ مشرکین وقت کا اختلاف نظر کو کہ نزدیک بیان کرتے ہیں۔ اور یہ وقت لازماً لفظ مشرکین اور رسولہ کے ثبوت
 مقدم کا مقتضی ہے۔ یہ وقت مطلق مع اختلاف لا بحکم وصل وفضل عطف تفسیر اور عطف لشق دونوں کی اشارت کو قیدی
 قید و نہیں ہے ہر ایک قید کے جائز ہو سکتا ہے۔

اشترک صفت ثبوت

اشترک صفت

اشترک صفت برہبوتہ

اشترک صفت اشارت

وقف مطلق مع وقت

مقتضی کی اسرار از مالک

مستظاہر بحکم وصل وفضل

مستظاہر بعض تفسیری و

عطف لشق الحق

در اشتراک وصفی کفایت یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ
در اشتراک وصفی بتولیت و امداد و اعانت فَانَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ
المُؤْمِنِینَ وَالْمَلَائِکَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِیرُهُ هُوَ الَّذِیْ اَیَّدُکَ بِبَصَرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ
الْاَیَّہِ در اشتراک وصفی بقضاء امر و عصبیان از امر حکم و عصبیان و لامؤمنین و لامؤمنینہ اذا قضی
اللَّهُ وَرَسُولُهُ اَمْرًا اَنْ یَّکُونَ لَهُمُ الْخَیْرُ مِنْ اَمْرِہُمْ طَوْسٍ طَوْسٍ یُحْیِیهِمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَقَدْ
ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِیْنًا ہر دو عطف نسق میان لفظ اللہ و رسولہ بدلائل شان نزول این
اشتراک وصفی از ایمانیات است بقاوت مراتب فرضیت و وجوب و اباحت پس شرک بریں
اشتراک مفروض است یا واجب یا مباح و اعراض از حقیقت ال کفر است العیا ذُبَّ اللَّهُ
تَعَالٰی مِنْہُ وَلَا تَحُولُ وَلَا قُوَّةُ اِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ اِیُّهَا الْمُوحِدُونَ کَیْفَ

کفر تصحیف الشراک

تقریر در اشتراک وصفی کفایت کی بابت یہ آیت ہے سورۃ انفال کے کرم ہشتم میں یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ
مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ یعنی نبی و پیغمبر کا ہی سہی اور ایمان والوں میں جسے پیروی پیروی کی۔ اور اشتراک در بارہ نذر
و امداد و اعانت یہ کلام میں سورۃ تحریم کرم اول میں فَانَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ
وَالْمَلَائِکَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِیرُهُ یعنی پس بیشک خدا ہی اُس کا مونس یعنی رفیق ہے اور جبریل اور صالح اور فرشتے
بعد کے ہر جتنی ہیں۔ اور سورۃ انفال کے کرم ہشتم میں یہ آیت هُوَ الَّذِیْ اَیَّدُکَ بِبَصَرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ الْاَیَّہِ
یعنی نبی و پیغمبر کے جگہ اپنی مدد اور پیروی قوی کیا۔ اور اشتراک وصفی بقضاء امر یعنی اجر و حکم و عصبیان از امر یعنی حکم سے
نافرمانی نسبت میں یہ آیت ہے سورۃ اخرا کے کرم نهم میں مَا كَانَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَلَا لِلْمُؤْمِنِاتِ اِذَا قَضٰی اللَّهُ وَرَسُولُهُ اَمْرًا
اَنْ یَّکُونَ لَهُمُ الْخَیْرُ مِنْ اَمْرِہُمْ طَوْسٍ طَوْسٍ یُحْیِیهِمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِیْنًا یعنی نہیں کسی ایماندار
اور کسی ایماندار عورت کو یہ لائق کہ جب اس اور اس کا رسول کسی کام کا حکم دیں تو ان کو اپنے کام میں اختیار یا رجعت باقی رہے۔ اور ہر دو آیتوں
اُس کے رسول کی نافرمانی کی تو بیشک وہ کفر گراہ ہو گیا۔ اس آیت میں دو نو جا کے حکم اور امر و حکم اور نافرمانی حکم لفظ اللہ اور رسول
کے درمیان نشان نزول آیت کی دلالت کے اعتبار عطف نسق ہے۔ پس یہ اشتراک وصفی بکایات سورۃ کوئی ایمانیات سے جس میں اشتراک
تفاوت نظر کرنے سے کہیں اس اشتراک وصفی کا بیان فرض ہے اور کہیں واجب اور کہیں مباح۔ پس شرک بھی اس اشتراک میں مقابلاً
ایمان یا مفروض ہو گا یا واجب ہو گا یا مباح۔ اور اس کی حقیقت سے اعراض کفر ہے اللہ تعالیٰ اس سے پناہ میں رکھے
وَلَا تَحُولُ وَلَا قُوَّةُ اِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ حالانکہ ہم امداد اللہ کے جو نہایت بزرگ اور بزرگ ہے تو انسانی اور
توت نہیں محال ہے۔ دینا اِیُّهَا الْمُوحِدُونَ کَیْفَ کہ تم عن الشراک پس اگر وہ تو تم کو پیروی کے ماننے والے ہر شرک سے کیسے منکر ہو

اشتراک وصفی کفایت
اشتراک وصفی بتولیت
و امداد و اعانت

اشتراک وصفی بقضاء امر
و عصبیان از امر

بیان یہ کہ اشتراک وصفی
ایمان سے ہے اور فرض
اس سے کفر ہے

[illegible]

منہ پر ہر ایک کی نظر



7/9/92

五

[illegible]

و مراد ان خود نبودن نفی خود بودن است نہ نفی بودن کہ مہمل است و کفر نعوذ باللہ تعالیٰ عنہ
 عبادت بجا آوردن فعلی است بجهة عبودیت و در الٰہ جہت امر شرط نیست اگرچہ باقد و نیت در الٰہ شرط
 اطاعت بجا آوردن فعلی است بجهة امر و در الٰہ جہت عبودیت و نیت شرط نیست اگرچہ یا
 پس اشتراک عبادت و اطاعت و بجهة امر تو اندیشہ قرابت بجا آوردن فعلی است
 بجهة قرابت بمقرب الیہ و در الٰہ جہت امر و عبودیت و اطاعت شرط نیست اگرچہ
 باشد و در الٰہ نیت شرط است پس اشتراک عبادت و اطاعت و قرابت در جہت قرابت
 تو اندیشہ پس عبادت و اطاعت و قرابت جہتی عام بر ربط جامع سن کہ بخندے پاک
 غیرش ہم یافتہ شود ہم دارد و جہتی خاص بر ربط مانع سن کہ بخندے پاک بغیرش یافتہ
 نشود دارد ہم شرک بر چند قسم است شرک فی الذات و شرک فی الصفات و شرک فی
 الافعال آنست کہ واقع شود در نفس معبود از جہت خود بودن مذات و صفات و افعال
 و شرک فی العبادت آنست کہ واقع شود در عبادت بغیر معبود یا آنکہ مشترک شود در نسبتیں

تقریب عبادت کی

ترجمہ آور مراد خود ہونے سے خود ہونے کی نفی ہے نہ نفی ہونے کی کہ مہمل ہے اور کفر ہے نعوذ باللہ تعالیٰ عنہ۔ اور عبادت۔
 کسی فعل کا عبودیت کی غرض سے ادا کرنا ہو۔ اور ہمیں جہت امر شرط نہیں ہے گو جہت امر یہی یا ای جاوہر لیکن شرط نہیں البتہ
 اس میں نیت شرط ہے بخلاف افعال کے کہ سبب امر کسی فعل کا ادا کرنا ہے۔ اور اس میں جہت عبودیت اور نیت شرط نہیں ہے گو یہی
 یا ای جاوہر لیکن شرط نہیں البتہ جہت امر شرط ہے۔ پس جہت امر میں عبادت اور اطاعت مشترک ہو سکتے ہیں۔ اور قرابت کی نفی
 کا ادا کرنا قرابت کی غرض سے ہے تقریب ایک ساتھ یعنی جسکی قرابت حاصل کرنی ہو۔ اور ہمیں نہ جہت امر شرط ہے نہ جہت عبودیت
 اور اطاعت کو یہ بھی ہوں لیکن شرط نہیں البتہ اس میں نیت شرط ہے۔ پس عبادت اور اطاعت اور قرابت جہت قرابت
 میں مشترک ہو سکتے ہیں۔ لہذا عبادت اور اطاعت اور قرابت ایک جہت عام رکھتی ہے جو خدا کی پاک اور پاک
 غیر میں ربط کی جامع ہو۔ اور ایک جہت خاص رکھتی ہے جو طریقیں میں ربط کی مانع ہو کہ خندے پاک کے
 سوا اس کے غیر میں وہ جہت نہ پائی جاتی ہو۔

تقریب اطاعت کی

تقریب قرابت کی

بیان اقسام شرک

شرک کی کئی قسمیں ہیں ایک شرک فی الذات جب ذات میں شرکت ہو دوسری شرک فی الصفات جب
 صفات میں شرکت ہو تیسری شرک فی الافعال جب افعال میں شرکت ہو۔ یہ تینوں قسم کا شرک ایسا شرک
 ہے کہ نفس معبود میں واقع ہوتا ہے کیونکہ خود بودن یعنی اپنے آپ ہونا ذات و صفات اور افعال میں موجود ہے چہرہ
 شرک فی العبادت وہ ہے کہ عبادت میں بغیر معبود کے ساتھ واقع ہو دوسری یا عبادت و نسبتوں میں مشترک ہو دوسری

[illegible]

بیان فرقی بخیر و عیوض و سبب و نتیجه

طلب شرقی کے لئے کتب و نسخہ و نسخہ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible]

و نیز باید دانست کہ از اشارت بعہود منسوبیات باللہ سبحانہ است چہ ما استعمال است در غیر ذوی العقول
نیز غالباً و امرت بخصوص حضرت آدم بقرینہ محلی و تخصیص خلقت بیدنی است و اللہ تعالیٰ اعلم بحقیقت
الصواب و از اینجا است کہ حکم شرک فی العبادت بریں سجدہ تجتہ لحوق کفر کند برہاکم و در صورت عدم
ثبوت نسخ قیاس نیست کہ استکبار و انکار ازیں سجدہ بما یستحق کشند و اگر فرق نکرده شود بینیت
تخصیص سجدہ این است کہ امر فرمود اللہ سبحانہ بشرک و شرک آورد حضرت یعقوب عجم و این متعارض خواهد
شد از ہنری سجدہ عبودیت و عصمت نبی نہ موافق و نہ منسوخ ازینکہ شرک باتفاق جملہ ملل منہی عنہ است
و اگر فرق کرده شود خود طیار است کہ سجدہ عبودیت شرک است نہ غیر او و لیکن بعد ثبوت قطعی
نسخ غیر سجدہ عبودیت از قرآن مجید چنانکہ معمول علم اصول است وقوعش کبیرہ باشد

و نہ مباح باشد بقاعدہ علم اصول

نعمہ ہمزہ اور یہ بھی معلوم رہے کہ حرف مآ جو لفظہ لما خلقت لبدنی میں ہے گو اس سے اللہ سبحانہ کے عام منسوبیات
کی طرف اشارہ ہو رہا ہے یعنی وہ عام اشارہ جو خدا کی طرف نسبت کی گئی ہیں۔ کیونکہ عربی میں حرف مآ اکثر ذوی العقول
میں استعمال کیا جاتا ہے لیکن قرینہ محلی اور تخصیص خلقت بیدنی پر نظر کر کے حضرت آدم علیہ السلام کے خاص ہونے پر
اسکی صراحت ہے یعنی حرف مآ کا استعمال اکثر مبعقل اشیا کے لیے زبان عرب میں ہوتا ہے لہذا اس سے اشارہ اگرچہ
عام اشارہ کی جانتا ہے جو خدا کی منسوبیات میں ہیں لیکن قرینہ محلی اور خاص خدا کے ماننے کی سی ہوئی مخلوق کی خصوصیت
پر نظر کر کے حضرت آدم علیہ السلام کے خاص ہونے پر صراحت و صریح اشارہ کر رہے ہیں کیونکہ حرف مآ کا استعمال کبھی صراحت
عقل کے لیے بھی ہوتا ہے گو اکثر اور غالباً نہیں بخلاف حق موصول کے کہ اسکا استعمال ہمیں اکثر اور غالباً ہے۔ اور حقیقت
صواب کو اللہ عز و جل جانتا ہے۔ اور ہمیں ہی معلوم ہو گیا کہ اس سجدہ تجتہ پر حکم شرک فی العبادت اس کے حاکم پر کفر کرنا ہی
کرنا سبب اسکے منسوخ ثابت ہوئی صورت میں قیاس یہ ہے کہ اس سجدہ سے استکبار اور انکار بما لیسحق کو کہیں لیا جائے
یعنی جو کلام الہی پر انکار و استکبار کا حکم ہے اسی کا وہ مستحق ٹھہرے گا۔ اور اگر تخصیص سجدہ کے ساتھ نیت میں فرق
نہ کیا جائے لیکنا نیز یہ ہوگا کہ اللہ سبحانہ نے شرک کا حکم فرمایا اور حضرت یعقوب عجم و شرک ظاہر ہوا اور یہ شرک ہنری
مانست سجدہ عبودیت سے جو غیر کے لیے منہی عنہ ہے اور عصمت نبی سے کیونکہ نبی معصوم شرک وغیرہ سے حد اکثر
بہ متعارض ہوگا نہ موافق ہوگا اور نہ منسوخ کیونکہ نہ آیات موافق سے رفع تعارض ہو کر توافق ہو سکے گا نہ

منسوخ سے اس لیے کہ شرک بالاتفاق تمام ملتوں میں منہی ہے اور وحکی مخالفت ہر ایک جمعی کی ملت میں ثابت ہے۔ اور اگر تخصیص سجدہ کی کر کے نیت
ساتھ فرق کیا جائے تو خود ظاہر ہے کہ سجدہ عبودیت غیر کیلئے شرک ہے نہ اسکے سوا اور سجدہ۔ لیکن قرآن مجید سے سجدہ عبودیت کے سرغیر سجدہ
منسوخ قطعی ثابت نہ ہوئی ہے جیسا کہ علم اصول کا معمول ہے سجدہ غیر کا واقع ہونا کبیرہ ہوگا ورنہ علم اصول کا قاعدہ پر مباح ہوگا جبکہ غیر
سجدہ عبودیت کلام مجید سے منسوخ قطعی ثابت نہ ہوگا *

[illegible]

مکتوبین اعلیٰ و مرتبی مساجد میں اختلاف نزول و تحریر
اندیز کہ سجدہ کجیہ منقوح وضع نہیں ہے

وگفتہ شد کہ ساجد جمع مسجد یعنی جیم مصدر یعنی معنی سجدہ است جنس این تنبیہ و خصوصیت اخبار
سجدہ باری خدا عزوجل است و درین دو صورت اخیر بقیرنہ فلا تدعوا مع اللہ احداً خصوصیت سجدہ
عبودیت مفہوم میشود نہ سجدہ تہنیتہ و اگر گرفته شود از مساجد اجناس سجدہ این لول قطعی الثبوت نیست
کسب اختلاف و قیرنہ مذکور تا نسخ بود و سجدہ تہنیتہ را و این اختلاف بمطالعہ تفاسیر متوال یافت
اکون سخن است و تحقیق دعائی احادیث طیبہ چنانکہ ذکر کرد صاحب کواۃ از شرح امام حمی السنہ
عن ابی خزیمہؓ کہ راوی فیما یرى النائم انه سجد على جبهته النبي صلعم فاخبره فاصططع على
النبي صلعم وقال صدق رؤياك فنجد على جبهته النبي صلعم ان لفظ صدق رؤياك لآله
بر اشارت بجا آوردن این سجدہ است ظاہر است کہ درین حدیث شریف صراحتہ سجدہ عبودیت نہ
تہنیتہ نیست پس ظن گشت کہ این سجدہ تہنیتہ باشد اگر سجدہ عبودیت بودی حضرت صلعم بر خضتش
بر پیشانی نورانی و تاویل در کلام فقرہ موسیٰ واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب۔

ترجمہ چہمہ اور یہ بھی قول ہے کہ مساجد جمع مسجد یعنی جیم مصدر یعنی معنی سجدہ ہے پس جنس سجدہ ہو پس اجناس
سجدہ کی خدا عزوجل کے لیے خاص ہو سکتی تنبیہ ہے۔ اور ان دو آخری صورتوں میں فلا تدعوا مع اللہ
احداً کے قیرنہ سے سجدہ عبودیت کی خصوصیت سمجھی جاتی ہے نہ سجدہ تہنیتہ کی۔ اور اگر مساجد اجناس سجدہ ہی
ان لول جواوین تب بھی یہ لول اختلاف اور قیرنہ مذکور کے سبب قطعی الثبوت نہیں ہے کہ اسکا ثابت ہوا قطعی
نما جاسکے تاکہ خاص سجدہ تہنیتہ کے لیے نسخ بجاوے۔ اور یہ اختلاف تفاسیر کے مطالعہ سے معلوم ہو سکتا کہ
اب احادیث طیبہ کے دعائی کی تحقیق میں گفتگو ہے بیسوا صاحب مشکوٰۃ نے ذکر کیا ہے شرح امام حمی السنہ سے
کہ حضرت ابی خزیمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے روایت ہے کہ انھوں نے روایت کی اس بارہ میں جو سوتا ہوا کہ
خواب میں دیکھتا ہے وہ یہ کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی پیشانی مبارک پر انھوں نے سجدہ کیا خواہ
میں بظراپ سر اگر بیان کیا تو ان کے لیے نبی صلی اللہ علیہ وسلم چٹ لیٹ گئے اور فرمایا آپ خواب کر سچ
کرے پس حضرت ترجمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی پیشانی مبارک پر سجدہ
کر لیا۔ اس حدیث شریف میں لفظ صدق رؤيا کہ ہے اس سجدہ کی بجا آوری کی اشارت پر دلالت
ہے۔ ظاہر ہے کہ اس حدیث شریف میں سجدہ عبودیت اور تہنیتہ کی مراعت نہیں ہے۔ پس گمان یہی ہے
کہ یہ سجدہ سجدہ تہنیتہ ہو ورنہ اگر سجدہ عبودیت ہوتا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم رحمت سجدہ
کی پیشانی نورانی پر اور کلام میں تاویل نہ فرماتے واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب۔

الذکر عن سنن ترمذی عن ابی خزیمہ

مطلب تنبیہ سجدہ تہنیتہ شریف
عن ابی خزیمہؓ انہ سجد
فیما یرى النائم الخ +

ترجمہ چہمہ اور یہ بھی قول ہے کہ مساجد جمع مسجد یعنی جیم مصدر یعنی معنی سجدہ ہے پس جنس سجدہ ہو پس اجناس
سجدہ کی خدا عزوجل کے لیے خاص ہو سکتی تنبیہ ہے۔ اور ان دو آخری صورتوں میں فلا تدعوا مع اللہ
احداً کے قیرنہ سے سجدہ عبودیت کی خصوصیت سمجھی جاتی ہے نہ سجدہ تہنیتہ کی۔ اور اگر مساجد اجناس سجدہ ہی
ان لول جواوین تب بھی یہ لول اختلاف اور قیرنہ مذکور کے سبب قطعی الثبوت نہیں ہے کہ اسکا ثابت ہوا قطعی
نما جاسکے تاکہ خاص سجدہ تہنیتہ کے لیے نسخ بجاوے۔ اور یہ اختلاف تفاسیر کے مطالعہ سے معلوم ہو سکتا کہ
اب احادیث طیبہ کے دعائی کی تحقیق میں گفتگو ہے بیسوا صاحب مشکوٰۃ نے ذکر کیا ہے شرح امام حمی السنہ سے
کہ حضرت ابی خزیمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے روایت ہے کہ انھوں نے روایت کی اس بارہ میں جو سوتا ہوا کہ
خواب میں دیکھتا ہے وہ یہ کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی پیشانی مبارک پر انھوں نے سجدہ کیا خواہ
میں بظراپ سر اگر بیان کیا تو ان کے لیے نبی صلی اللہ علیہ وسلم چٹ لیٹ گئے اور فرمایا آپ خواب کر سچ
کرے پس حضرت ترجمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی پیشانی مبارک پر سجدہ
کر لیا۔ اس حدیث شریف میں لفظ صدق رؤيا کہ ہے اس سجدہ کی بجا آوری کی اشارت پر دلالت
ہے۔ ظاہر ہے کہ اس حدیث شریف میں سجدہ عبودیت اور تہنیتہ کی مراعت نہیں ہے۔ پس گمان یہی ہے
کہ یہ سجدہ سجدہ تہنیتہ ہو ورنہ اگر سجدہ عبودیت ہوتا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم رحمت سجدہ
کی پیشانی نورانی پر اور کلام میں تاویل نہ فرماتے واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب۔

ترجمہ چہمہ اور یہ بھی قول ہے کہ مساجد جمع مسجد یعنی جیم مصدر یعنی معنی سجدہ ہے پس جنس سجدہ ہو پس اجناس
سجدہ کی خدا عزوجل کے لیے خاص ہو سکتی تنبیہ ہے۔ اور ان دو آخری صورتوں میں فلا تدعوا مع اللہ
احداً کے قیرنہ سے سجدہ عبودیت کی خصوصیت سمجھی جاتی ہے نہ سجدہ تہنیتہ کی۔ اور اگر مساجد اجناس سجدہ ہی
ان لول جواوین تب بھی یہ لول اختلاف اور قیرنہ مذکور کے سبب قطعی الثبوت نہیں ہے کہ اسکا ثابت ہوا قطعی
نما جاسکے تاکہ خاص سجدہ تہنیتہ کے لیے نسخ بجاوے۔ اور یہ اختلاف تفاسیر کے مطالعہ سے معلوم ہو سکتا کہ
اب احادیث طیبہ کے دعائی کی تحقیق میں گفتگو ہے بیسوا صاحب مشکوٰۃ نے ذکر کیا ہے شرح امام حمی السنہ سے
کہ حضرت ابی خزیمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے روایت ہے کہ انھوں نے روایت کی اس بارہ میں جو سوتا ہوا کہ
خواب میں دیکھتا ہے وہ یہ کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی پیشانی مبارک پر انھوں نے سجدہ کیا خواہ
میں بظراپ سر اگر بیان کیا تو ان کے لیے نبی صلی اللہ علیہ وسلم چٹ لیٹ گئے اور فرمایا آپ خواب کر سچ
کرے پس حضرت ترجمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی پیشانی مبارک پر سجدہ
کر لیا۔ اس حدیث شریف میں لفظ صدق رؤيا کہ ہے اس سجدہ کی بجا آوری کی اشارت پر دلالت
ہے۔ ظاہر ہے کہ اس حدیث شریف میں سجدہ عبودیت اور تہنیتہ کی مراعت نہیں ہے۔ پس گمان یہی ہے
کہ یہ سجدہ سجدہ تہنیتہ ہو ورنہ اگر سجدہ عبودیت ہوتا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم رحمت سجدہ
کی پیشانی نورانی پر اور کلام میں تاویل نہ فرماتے واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب۔

پس برائے اعلیٰ اولیٰ است و سجدہ ہم نوعی از انست ازینجا است کہ سجدہ و قیام بر بطرین و
 و انحصار و تفریق از ہر جہہ باشد و فیجہ اگر امارو است و قطع تعلق مذکور جواب از سوال تھا
 شد و نیز اصلی دیگر برای استدلال بر جواز قیام بر بطرین و انحصار و فیجہ اگر امارا ثابت
 چنانکہ فقہار جواز انہمہ فرمودہ اند ہم و ظاہر است کہ امر ثابت است نہ ہی مگر اشارتاً از عموم
 عبادت بغیر معبود کہ آل مراد است بجائی خود و مانع نشود و سجدہ تخیل ثابت مذکور را و اگر
 مرسوم شود سجدہ تخیل معارض نشود ثابت مذکور را فیکت الزعم و خصوص اگر ہم باخوت حقیقی
 معارض نشود عموم ثابت قرآنی و حدیثی را کہ اگر ہم غیر عام واقع است قال سبحانہ و اخفض
 جناحت اللومین لایہ و قال صلوا من اجل الله اکرام ذی بشیۃ المسلم
 پس عموم اکرام باخوت گنجازی است ای معنی مساوی و اخوت حقیقی با حضرت سرور بنیاء صلعم ثابت

ترجمہ پس میانہی سیکلہ حاصل ہو گیا کہ سجدہ اور ہاتھ باندھ کر کھڑا ہونا اور سلام کیلئے جھکنا اور نذر کرنا جس
 چیز کی ہو اور قربانی اکرام کرم کے لیے جائز ہے اور اگر اس تعلق سے جو سوال و جواب کی نسبت مذکور ہے قطع نظر کیا
 تو یہ جواب سوال خاص کیلئے ہو گا بلکہ نہیں ہو سکتا ہے کہ قطع تعلق مذکور کے پر سوال خاص سجدہ کا یہ جواب ہو سکتا ہو
 اسکے ایک اصل اور قاعدہ اگر ہی اکرم تعظیم کے لیے ہاتھ باندھ کر کھڑے ہونے اور جھکنا اور قربانی کر کے جو ادھر
 دلیل اختیار کرنے کے واسطے ثابت ہے جیسا کہ فقہار نے ان سب کو جائز فرمایا ہے اور وہ ظاہر ہے اس طرح کہ حدیث مسطور
 میں جواب سوال میں ہمارے وہ ثابت ہے یعنی کریم حکم ہے مخالفت نہیں ہے مگر عموم عبادت سے اشارتاً بغیر معبود
 کے لیے بھی ثابت ہے کہ وہ بجائے خود مراد ہے اور سجدہ تخیل امر ثابت مذکور کا مانع نہیں ہوتا ہے کیونکہ سوال ثابت کا
 جواب ثابت میں بغیر لغی رہی واقع ہوا ہے پس اثبات عبادت معبود و مخصوص تقسیم عبادت غیر مخصوص کا کافی مانع
 نہیں اور حکم ثبوت اکرام ہر قسم کی تعظیم و مکرمت کو شامل ہے اور سجدہ تخیل بھی تعظیمی اور اکرامی ہے تو بطور تعظیم
 مکرم کے لیے جائز ہے اور امر ثابت مذکور کا کسی طرح مانع نہیں کیونکہ عموم عبادت میں تحت اکرام داخل ہے پس
 خصوص عبادت کو کسی طرح مانع اور امر کا معارض نہیں ہے اب یہ زعم کہ سجدہ تخیل امر ثابت مذکور کا معارض ہوتا
 ہے کیسا زعم ہے حالانکہ خصوص اکرام بھی حقیقی اخوت کے ساتھ اس حدیث کے الفاظ اکرام و اخوت سے ثابت نہیں ہے
 اس لیے کہ وہ معارض ہوتا ہے عموم اکرام کا جیسا کہ ثبوت قرآن اور حدیث کے اکرام غیر کے لیے عام واقع ہوا ہے جیسا فرمایا
 حق سبحانہ و اخفض جناحت اللومین لایہ کہ سورہ حج کے رکوع ششم میں ہی یعنی اور جھکا دیکھو اپنی بازو کی
 مڑن کی دیکھو یعنی اکرام کیلئے جیسا بزرگوں کو خود دل کے لیے فرمایا ہے اور فرمایا حضور صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ

یہاں جو اسجدہ تخیل قائم رہتا ہے و سلام بخدا
 و درجہ سجدہ قربانی اکرام کرم کے لیے

پس میں
 کہتے حضرت پیغمبر اکرام کا خود اکرام خدا کی انوکھ سے ثابت ہوتا ہے یعنی مساوی میں
 و خصوص اکرام تعظیمی انوکھ سے ثابت ہے کہ حقیقی اخوت حضور و سلام و انبیا صلی اللہ علیہ وسلم کا جو ثابت ہے

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

حضرت مولانا کے سوال پر سید محمد تقی کی نسبت سے بیان اور فقیر جو ازیر کے
تھیں حضرت مولانا نے فرمایا کہ یہ جو غم میں بیخ حوائج سے موزوں

سكنا في سيرة هارث شريف في المومسبة للدينية
عن الشيخ قال دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم

12-10-62

21

19

من لا یضارونی الخا یطعمہ فسیجدت لہ صلعم فقال ابو بکر یا رسول اللہ
 صلعم یحزن احق بالسیجود لک من ہذا العنم فقال رسول اللہ صلعم لا یبغی
 لاحد ان یسجد لاحد الا للہ تعالیٰ۔ یا یہ دانست کہ بر لفظ سجود الف ولام عہد
 ذہنی تو اند شد اعنی سجود کہ غم بجا آورده و آل بکر تطبیعی تو اند شد از بیجا است از صدیق اکبر
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ یحزن احق بالسیجود لک من ہذا العنم نہ الف ولام استغراق کہ
 مثل سجود عبودیت تو اند شد و آل برای غیر اللہ تعالیٰ جائز نیست و لفظ ینبغی در محل جواز
 مستعمل است نہ وجوب پس حاصل این است کہ این سجود پیش از کہ یحزن در آنست ہم مترادف
 کسی باری کے لیکن مترادف است برای اللہ جل شانہ بجز از نفی پس در مستدرک نہ ہم و اثبات
 پس در مستدرک ہم و در بیضورت الالبابہ مستدرک است نہ تخصیص پس چہ جواز مانع تحصیل

ترجمہ انصاری رضی اللہ تعالیٰ عنہم حقے اند اس احادیث ایک بکری تھی پس اسے حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو سجدہ کیا۔ اس پر حضرت
 ابو بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے عرض کیا یا رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم ہم آپ کو اس سجدہ کر نیکے اس بکری سے زیادہ
 حقدار ہیں سوقت رسول اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وسلم نے فرمایا کیسکو کسی کا سجدہ کرنا نہیں زیبا ہے لیکن خدا پرتر کے لیے
 یہاں یہ سمجھو کہ اس کے لفظ سجود پر فقرہ یحزن احق بالسیجود الخ میں الف ولام عہد ذہنی کا ہو سکتا ہے کہ مراد اس سے
 وہی سجود ہی جو بکری کے لے دیا اور وہ سوا کر تطبیعی کے اور نہیں ہو سکتا۔ اسی بنا پر قول حضرت صدیق اکبر رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ کا ہے یحزن احق بالسیجود الخ من ہذا العنم یعنی بکری کی نسبت دیگر خود کو زیادہ حقدار سجود بیان کیا
 نا کہ معلوم ہو کہ مراد وہی سجود ہے جو بکری کے لیا جس میں غایت تعظیم مقصود تھی نہ الف ولام استغراق کا لفظ
 مذکور ہے ہے جو سجدہ عبودیت کو مشتمل ہو سکتا ہے کیونکہ غیر خدا کے لیے ایسا سجدہ جائز نہیں ہے۔ اور لفظ ینبغی اور
 لا ینبغی کا استعمال محل جواز میں ہوتا ہے نہ وجوب میں پس فقرہ لا ینبغی لاحد ان یسجد لاحد الا للہ تعالیٰ
 کا حاصل یہ ہوا کہ یہ سجود جس میں کلام ہے کیسکو کسی کے واسطے زیبا نہیں ہے لیکن زیبا ہے اللہ جل شانہ کے واسطے
 مستدرک نہ میں بجز از نفی کے ساتھ اور مستدرک میں اثبات کے ساتھ۔ کیونکہ جملہ مستدرک نہ میں بکری جواز نفی سے غور

اثبات مستدرک حاصل ہوا ہے اسکے لفظ لا ینبغی میں نفی جواز کے اعتبار سے کیسکو کسی کے لیے سجود مترادف نہ ہوا جائز ہو اور جملہ
 مستدرک الا للہ تعالیٰ اس میں اسی اعتبار سے اسی کا اثبات بوجہ استدراک واجب ہے پس ہمیں سابق کا یہ مفہوم حاصل ہے۔ اور
 اس صورت میں حرف الا استدراک کے لیے ہی نہ تخصیص کے لیے کیونکہ جواز اثبات و نفی جس کا لا ینبغی مقتضی ہے وہ مانع
 تخصیص ہے لہذا حرف الا بمعنی حصہ و استثناء یہاں نہیں مراد ہو سکتا بجز جواز اور استدراک کے جو

[illegible]

1500 1000 500

مطالعته و درین اثنا که در این راه بود
صفتش را شرح داد و گفت که این

این شرط و جزا یعنی بر جوازش است ورنہ در صورت تخالف شرط و جزا **سُنْ** ای قیل بلی بمقابلہ لا و قیل افعلو بمقابلہ لا تفعلو **اَم** مثنیٰ بر عدم جواز ثابت خواهد شد و در صورت صحیح منہ از شرط **سُنْ** محل استفہام بر ادب و باید دانست کہ محل استفہام بر ادب جواز ہم تواند شد ہم صحیح منہ از جزا مضارض با ثابت یعنی صدق رؤیاک و غیر آن است و این **سُنْ** محکم **سُنْ** بجمع مخاطب هم مجزئ نتیجتہ مخصوص بہ نقض بر شرط و بقابلش با ثابت **سُنْ** ای صدق رؤیاک و غیر آن هم ضعیفاً بعموم مفعول نہی **سُنْ** متعلق بعموم هم مشروط **سُنْ** یعنی تواند شد کہ این نہی از بعد مشروط باشد پس حاصل چنین است کہ اگر هستی کہ سجده کنی قبر را بمعرفت سویت عظمتم در حیات و موات سجده کنی تو و ہر کہ عارف باشند و اگر نہی کن تو و ہر کہ بنا شد **م**

مترجم ہر شرط و جزا اسکے جواز پر مبنی یعنی خبری رہی یا ورنہ شرط و جزا کے مخالف ہونے کی صورت میں جبکہ نقلہ کلام میں بلی کہا جاوے اور لا تفعلو کے مقابلہ میں افعلو کہا جاوے۔ تو اس شرط و جزا کا انہا معنی آگے عدم جواز پر ثابت ہوگی۔ یعنی بطور استفہام حاضری مزار کی شرط پر اس میں سجده کی قید لگانا اسکے جواز کی خبر دی رہی۔ ورنہ ظہر شرط میں در صورت خلاف بجائے تاکہ آں اور بجائے مت کر دے کہ کہا جائے تو یہ شرط و جزا راجع نہ ہونے پر خبر دینے والے ثابت ہونگے۔ مطلب یہ کہ اس طرح کہنا کہ کیا تو دیکھتا ہے اگر میرے مزار پر گزرتے کیا ہی تو کہ اسکا سجده کر کے مع اس جواب کہ نہیں تو حکم ہوا مت کر دے اس میں اگر حاضر مزار ہونے پر سجده کر نیکا جواز نہ مانا جائیگا تو اسکے خلاف میں یہ عبارت کہ کیا تو دیکھتا ہے اگر تو میرے مزار پر گزرتے کیا ہے تو اسکا سجده کرے مع اس جواب کہ کہ آں تو حکم ہو کہ کر دے تو یہ شرط و جزا دونوں راجع نہ ہونے پر آگے دینے والے ثابت ہونگے۔ حالانکہ یہ سمجھنے کی بات ہے کہ محل استفہام یعنی کلام کا استفہال استفہام پر نہ بطور سوال ہو محمول کرنا مراد کے جائز ہونے پر بھی ہو سکتا ہے۔ اور شرط سے مراد اسکے صحیح ہونے کی صورت میں جبکہ شرط مخالفت کی مراد پر استفہام کے ساتھ محمول ہو حالانکہ محل استفہام مراد جواز پر بھی ہو سکتا ہے۔ بجز اسے سمجھ ہونا مخالفت کا ثابت کے ساتھ معارض ہوگا یعنی جبکہ حاضری مزار کے جواز کے منع کو لا تفعلو فرمایا صحیح یا یا جاوے و سجده کے جواز کی مخالفت کا صحیح ہونا اقوال ثابت کے معارض ہوگا جیسے صدق رؤیاک و غیرہ مذکور ہوے۔ اور یہ منع عام لا تفعلو اجمع مخاطب کے ساتھ سجده حینۃ کا اسکا توقف شرط پر ہو نیکی سبب منع مخصوص اور اسکا مقابلہ ثابت کے ساتھ ہو نیکی سبب یعنی صدق رؤیاک و غیرہ کے کہ مذکور ہو چکے ہیں مع توقف شرط منہ کی صورت میں ہر تو یہ منع عام مخصوص منہ منہ منہ کی عام ہو نیکی سبب یا نہی سجده مشروط ہے یعنی ہو سکتا ہے کہ یہی سجده مشروط کی ہو تو۔ پس حاصل اس طرح ہے کہ اگر تو ایسا ہے کہ میری سادہ خطہ کی معرفت کے ساتھ حالت زندگی اور موت میں میری قبر کا سجده کرے تو تو اور جو عارف ہو کر اسے وجہ سمجھے یہ معرفت نہیں ہے تو نہ کر اور جو شخص کا اسکو یہ معرفت نہ ہو۔

مترجم ہر شرط و جزا اسکے جواز پر مبنی یعنی خبری رہی یا ورنہ شرط و جزا کے مخالف ہونے کی صورت میں جبکہ نقلہ کلام میں بلی کہا جاوے اور لا تفعلو کے مقابلہ میں افعلو کہا جاوے۔ تو اس شرط و جزا کا انہا معنی آگے عدم جواز پر ثابت ہوگی۔ یعنی بطور استفہام حاضری مزار کی شرط پر اس میں سجده کی قید لگانا اسکے جواز کی خبر دی رہی۔ ورنہ ظہر شرط میں در صورت خلاف بجائے تاکہ آں اور بجائے مت کر دے کہ کہا جائے تو یہ شرط و جزا راجع نہ ہونے پر خبر دینے والے ثابت ہونگے۔ مطلب یہ کہ اس طرح کہنا کہ کیا تو دیکھتا ہے اگر میرے مزار پر گزرتے کیا ہی تو کہ اسکا سجده کر کے مع اس جواب کہ نہیں تو حکم ہوا مت کر دے اس میں اگر حاضر مزار ہونے پر سجده کر نیکا جواز نہ مانا جائیگا تو اسکے خلاف میں یہ عبارت کہ کیا تو دیکھتا ہے اگر تو میرے مزار پر گزرتے کیا ہے تو اسکا سجده کرے مع اس جواب کہ کہ آں تو حکم ہو کہ کر دے تو یہ شرط و جزا دونوں راجع نہ ہونے پر آگے دینے والے ثابت ہونگے۔ حالانکہ یہ سمجھنے کی بات ہے کہ محل استفہام یعنی کلام کا استفہال استفہام پر نہ بطور سوال ہو محمول کرنا مراد کے جائز ہونے پر بھی ہو سکتا ہے۔ اور شرط سے مراد اسکے صحیح ہونے کی صورت میں جبکہ شرط مخالفت کی مراد پر استفہام کے ساتھ محمول ہو حالانکہ محل استفہام مراد جواز پر بھی ہو سکتا ہے۔ بجز اسے سمجھ ہونا مخالفت کا ثابت کے ساتھ معارض ہوگا یعنی جبکہ حاضری مزار کے جواز کے منع کو لا تفعلو فرمایا صحیح یا یا جاوے و سجده کے جواز کی مخالفت کا صحیح ہونا اقوال ثابت کے معارض ہوگا جیسے صدق رؤیاک و غیرہ مذکور ہوے۔ اور یہ منع عام لا تفعلو اجمع مخاطب کے ساتھ سجده حینۃ کا اسکا توقف شرط پر ہو نیکی سبب منع مخصوص اور اسکا مقابلہ ثابت کے ساتھ ہو نیکی سبب یعنی صدق رؤیاک و غیرہ کے کہ مذکور ہو چکے ہیں مع توقف شرط منہ کی صورت میں ہر تو یہ منع عام مخصوص منہ منہ منہ کی عام ہو نیکی سبب یا نہی سجده مشروط ہے یعنی ہو سکتا ہے کہ یہی سجده مشروط کی ہو تو۔ پس حاصل اس طرح ہے کہ اگر تو ایسا ہے کہ میری سادہ خطہ کی معرفت کے ساتھ حالت زندگی اور موت میں میری قبر کا سجده کرے تو تو اور جو عارف ہو کر اسے وجہ سمجھے یہ معرفت نہیں ہے تو نہ کر اور جو شخص کا اسکو یہ معرفت نہ ہو۔

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

نمبر ۱۰۱۱

وَعَنْ صَهْبٍ أَنَّ مَعَاذَ الْمَقْدَمِ مِنَ الْيَمَنِ سَجَدَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فَقَالَ يَا مَعَاذُ مَا هَذَا قَالَ الْيَهُودُ سَجَدُ لِعِظَمَانِهَا وَعِلْمَانِهَا وَرَأَيْتُ النَّصَارَى
تَسْجُدُ لِقَيْسِيَّةِهَا وَبَطَارِقَتِهَا فَلَيْتَ مَا هَذَا قَالَ الْوَلُوحِيَّةُ الْأَنْبِيَاءُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
كَذَبُوا عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ تَحَدُّ تَفْسِيرُ كَبِيرٍ ظَاهِرٌ رَسْتُ كَسَجَدَ حَضْرَتِ مَعَاذِ خَتْمَةِ بُودِهِ وَسُكُوتِ
حَضْرَتِ صَلَاحِ بَرٍّ وَفَرَمُوهُ دَرُفُوعُ كُفْتَنْدِ بَرِ أَنْبِيَائِي خُودِجِهْ ازْ كَرِمِيهِ مَا كَانَ لِشَرِّهِ ظَاهِرٌ
وَحُكْمُ شَرِّكَ لَفَرَمُوهُ ازْ اَنْجَا كِهْ اَتْخَضَرْتُ صَلَاحِ مَعْفُوتِ بِهْ اَوْ تَيْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلَامِ اسْتَاينِ
كَلَامِ بِلَاغَتِ نِظَامِ كِهْ دَرِيں بَحْثِ مَذْكَورِ شَرْحِ حُكْمَتِ اسْتِ بِنَا بِرِ مَوَافَقَتِ مَعْنُومِ كَرِمِيهِ مَا كَانَ لِشَرِّهِ
اَنْ يُوْنِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابُ وَالْحُكْمُ وَالنَّبِيُّ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي وَلَكِنْ
كُونُوا رِائِسِيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ الْكِتَابُ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُوْنَ

تفسیر حضرت مجتبیٰ رازی عن حضرت عیسیٰ علیہ السلام
یہودی و نصاریٰ کے اپنے آپ کو انجیل و کتاب کے
لئے اُن کا سجدہ کرنا +

ترجمہ ادرہ حدیث مجتبیٰ کہ روایت ہے حضرت صہب رضی اللہ عنہ سے کہ حضرت معاذ رضی اللہ تعالیٰ عنہ جب یمن سے آئے تو
نبی صلی اللہ علیہ وسلم کو انھوں نے سجدہ کیا۔ تو آپ نے فرمایا اے معاذ کیا ہے عرض کیا یہود اپنے بزرگوں اور علما کو سجدہ کرتے
ہیں۔ اور یہ نصاریٰ کو دیکھا ہے کہ اپنے پادریوں اور سرداروں کو سجدہ کرتے ہیں میں نے کہا یہ کیا ہے انھوں نے کہا سنت ختمہ انبیاء
تو آپ نے فرمایا انھوں نے اپنے انبیاء پر جھوٹ کہا۔ یہ حدیث تفسیر مجتبیٰ کے نقل لگتی۔ ظاہر ہے کہ سجدہ حضرت معاذ رضی اللہ عنہ
ختمہ کا تھا کہ خود انھوں نے قبول بیودہ نصاریٰ نقل کر کے حضور پر در عالم صلعم میں عرض کیا۔ اور حضرت صلعم کا اس پر سکوت
بھی ظاہر ہے کہ بعد وقوع فعل سوال فرمایا کہ کیا ہے وقت وقوع فعل کچھ نہ فرمایا۔ ادرہ فرمایا کہ اپنے انبیاء پر انھوں نے جھوٹ
کہا ایسے کہ آیت کریمہ مَا كَانَ لِشَرِّهِ ظَاهِرٌ اس کے غنقریب معنی اس کے مذکور ہو گئے۔ اور اس سجدہ کے لیے حکم مذکور
نہ فرمایا۔ چونکہ آنحضرت صلعم کہ آپ کی نعت و تعریف خود آپ کے فرمانیکے مطابق اُتیتُ بِجَوَامِعِ الْكَلَامِ ہے یعنی مجھ کو
کلام ہمارے جوامع سے بھی پڑھ کر دیے گئے ہیں یہ کلام بلاغت نظام کہ اس بحث سجدہ میں اوپر کی حدیث پر
مذکور ہوا حکمت پر مبنی ہے اس آیت کریمہ کے معنوم کی موافقت پر کہ سورہ آل عمران کے آٹھویں رکوع میں ہے
مَا كَانَ لِشَرِّهِ أَنْ يُوْنِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبِيَّةَ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ
كُونُوا عِبَادًا لِي وَلَكِنْ كُونُوا رِائِسِيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ الْكِتَابُ
وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُوْنَ یعنی بشر کو نہیں زیبا ہے جبکہ اللہ اس کو کتاب اور حکم اور نبوت
عطا کرے پھر وہ لوگوں کو کہے کہ میری بندگان بن کرے مگر وہ لیکن کتاب الہی کی تعلیم اور اس کی تلاوت
کرنے پر تانی اور خدا پرست بن جاؤ +

بیاض و سبز و سرخ و زرد
و کرم و بنفش و سیاه و سفید

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

1120

و اگر در اسرار درائی یابی کہ سجدہ تجتہ در ضمن خود موصل بسجدہ عبادت اللہ تعالیٰ است موعلا
 اللہ تعالیٰ بنیائے سجدہ تجتہ ملاکہ برائے حضرت آدم عم بنا بر مقصد ہے کہ اور لکھا خلفت
 بنیدائی و لفخت فیہ من روحی وانی جاعل فی الکا ورض خلیفۃ طہا راست
 من موصل الی اللہ تعالیٰ است ہم و ابلیس لعین از خودی و راستکار ماندہ محروم از سقر
 و سعادت شد بخود باللہ تعالیٰ امن شہ و انفسنا۔ و سجدہ تجتہ حضرت یعقوب برائے
 حضرت یوسف علی نبینا وعلیہما الصلوٰۃ والسلام بنا بر مقصد است کہ در کبریمہ انما
 اشکو ابائی و حوزی الی اللہ و اعلم من اللہ ما لا تعلمون۔ ای مالی فی حب
 یوسف عم مستبر است من موصل الی اللہ تعالیٰ است ہم چنانکہ در ضمن سجدہ طرف قبلہ
 سجدہ طرف نورجانی است و در بخش سجدہ برائے اللہ سجائہ است و در ضمن سج و تقبل
 حجر اسود و مصافحہ و تقبل بید اللہ تعالیٰ پس باید دانست اگر سجدہ تجتہ موصل الی اللہ تعالیٰ

تقریبہ۔ اگر از اسرار بر آئے یعنی غور و فکر کرے تو بایگا کہ سجدہ تجتہ اپنے نفس میں خاص عارف اللہ تعالیٰ
 کو کہ صرف خدا میں وہ محض ہو سجدہ عبادت کی طرف جو خالص خدا برتر کے لیے ہو موصل یعنی ملائکہ لاہر جیسا
 کہ حضرت آدم علیہ السلام کی سجدہ تجتہ ملاکہ کا۔ افس مقصد ہی بنا بر جو لکھا خلفت بیگا۔ اور لفخت فیہ من روحی
 اور انی جاعل فی الکا ورض خلیفۃ سے ظاہر ہے کہ خدا امتحان کی طرف موصل ہے۔ یعنی آیات مذکورہ یہ ہیں یعنی
 اسکے لیے جو کہو سبر کا حصہ بنایا سجدہ کا کون مانع ہوا۔ میں نے اس میں میری کچھ روح پھونک دی۔ میں تحقیق زمین
 خلیفہ بنائے والا یوں۔ اور ابلیس لعین خودی سے غرور و استکبار میں رہ گیا معرفت اور سعادت سے محروم ہو گیا۔
 نعوذ باللہ تعالیٰ امن شہ و انفسنا یعنی ہمارا نفس و ہمارا شرار تو شہ ہم خدا سے برتری پناہ مانگتے ہیں۔
 اور سجدہ تجتہ حضرت یعقوب کا حضرت یوسف علی نبینا وعلیہما الصلوٰۃ والسلام کے یہ سوا کسی مراد کی بنا پر
 کہ اس آیت کو کہ ہم اشکو ابائی و حوزی الی اللہ و اعلم من اللہ ما لا تعلمون۔ ہیں کہ سورہ
 یوسف کے دسویہ رکوع میں ہے۔ پوشیدہ ہے ای مالی فی حب یوسف عم یہ موصل اللہ کی طرف
 جیسا ترجمہ کریم میں ملاحظہ ہو۔ یعنی میں تو اپنے احوال اور غم کا شکوہ اللہ ہی کرتا ہوں۔ غیر سے۔ مراد یہ
 جو کچھ حب یوسف میں مجھ پر اللہ سے غم و حال دارد ہی اور جس بیتا میں گرفتار ہوں میرا ہی جانشین ہوں پھیں کیا معلوم
 تم جانتے ہی نہیں۔ اور یہ موصل اللہ کی طرف اسی طرح ہے جیسا کہ سمت قبلہ سجدہ کر کے زمین میں سجدہ نورجانی کی طرف ہے
 اور اسکے معنی میں سجدہ اللہ سجائہ کی اسطو ہے۔ اور حجر اسود کے چھوٹے اور چوٹی کے ضمن میں خدای تعالیٰ کے برہنہ کا
 صافحہ اور پوٹہ بنا ہے۔ پس سمجھنا کہ اگر سجدہ تجتہ موصل خدا سے تعلق کی طرف

جان کہ سجدہ تجتہ موصل اللہ تعالیٰ عبادت است
 کے نزدیک ہر مالکی فیض آیات +

مقصد سجدہ تجتہ صرف تقویٰ و محبت یوسف
 علیہ السلام کے لیے نہ موصل الی اللہ ہے

سمت قبلہ نورجانی میں خدا کا سجدہ
 اور حجر اسود میں خدا کا مصافحہ و تقبل

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲

[illegible]

منقول علی الاصحیح مصنف
 کی دستخطیاتی پر مبنی مصنف کی طرف سے
 عدالت میں پیش کی گئی تھی
 جس کی تصدیق کی گئی تھی
 منقول علی الاصحیح مصنف

ہم پس اس طوافِ تَعْبِیْدُ السَّجَانِہ مامور یہ است و تمجیدیں **س** بہ تقدیر اَن یَطُوفَ
 اللہ بہمنا ہم طوافِ صفا و مروہ تَعْبِیْدُ السَّجَانِہ غیر مامور بہ از مباحات و طواف
 متغایر سہی است **ن** کما قیل فی الدلائل الشافعیۃ اَنہ کُفِعَ الْجَنَاحُ عَنِ الطَّوْفِ
 بِهَمَّا لَہُنَّ الطَّوْفَاتُ بِہِیْہِمَا وَ عِنْدَنَا اَوَّلُ غَیْرِ وَاجِبٍ وَ اَنَا الثَّانِیَ هُوَ
 الْوَاجِبُ اِنْ تَمَّتْ تَفْسِیْرُ کَبِیْرٍ وَ اِنْ یَقْدِرُ اَن لا یَطُوفَ بہمَا است ہم پس اس کریمہ
 دلائل میں لکھتے ہیں میانِ صفا و مروہ لکن اس سہی رسول اللہ تعالیٰ صلعم کما ثبت
 اَنہ علیہ السلام سہی لَمَّا دَنَا مِنَ الصَّفَا فِی حِجَّتِہ وَ قَالَ اِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْکُوعَ
 مِنْ شَعَائِرِ اللّٰہِ اَبْدُوْا بِمَا بَدَاَ اللّٰہُ یَہُ فَبَدَاَ یَا صَفَا فَرَفِیْ عَلَیْہِ حَتّٰی رَآہُ
 الْبَیْتِ الْحَرَامِ اَصْلًا مِنَ اللّٰہِ تَعَالٰی بِاَشَدِّ کَمَا رَوٰی عَنْ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ
 اَن اللّٰہُ کَتَبَ السَّحٰی فَاَسْعَوْا الْحَدِیث

ترجمہ پس یہ طوافِ السَّجَانِہ کی عبارت کے لیے ہو چکا حکم کیا گیا ہے۔ اسی طرح موافق تقدیر مذکور کے
 اس نظم شریف اَن یَطُوفَ اللّٰہُ بِہِمَا کی تقدیر کی بنا پر یعنی اللہ کا طواف کرنا اُن دونوں کے واسطے
 ہے۔ طوافِ صفا اور مروہ کا السَّجَانِہ کی عبارت کے لیے غیر مامور بہ جس کا حکم نہیں کیا گیا مباحات
 سے ہے۔ اور طوافِ متغایر ہوتا ہے سہی ہے۔ جبکہ دلائل شافعیہ میں کہا گیا کہ گناہ اُٹھا دیں جاتے
 ہیں یعنی دور ہوتے ہیں طوافِ سہی بواسطہ اُن دونوں کے نہ طواف سے درمیان اُن دونوں کے۔ اور
 ہمارے نزدیک اول غیر واجب ہے۔ اور دوسرا تو واجب ہی ہے۔ تمام ہوئی عبارت تفسیر کسیر کی +
 اور یہ مضمون تقدیر اَن لا یَطُوفَ بِاللَّحْظِ صَاحِی صورت میں ہے۔ پس یہ آیت کریمہ درمیان صفا و
 مروہ سہی کرنے پر دلالت نہیں کرتی ہے۔ لیکن یہ سہی رسول اللہ تعالیٰ صلی اللہ علیہ وسلم
 کی جو آپ سے ثابت ہے موافق اس حدیث کے کہ بیشک حضور علیہ السلام نے سہی فرمائی جب
 فریب ہو تو صفا سے اپنے حج میں اور فرمائی یہ آیت کہ اِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْکُوعَ مِنْ شَعَائِرِ
 اللّٰہِ اَبْدُوْا بِمَا بَدَاَ اللّٰہُ یَہُ فَبَدَاَ یَا صَفَا فَرَفِیْ عَلَیْہِ حَتّٰی رَآہُ
 یعنی کلامِ الہی کی ابتدا لفظ صفا سے ہے۔ پھر اپنی سہی کو شروع کیا مقام صفا سے اور چڑھے
 اس پر یہاں تک کہ خانہ کعبہ دیکھ لیا۔ آخر حدیث تک۔ پس یہ سہی آپ کی اللہ کے

حکم سے ہوگی جیسا یہ حدیث نبی صلعم سے مروی ہے کہ آپ نے
 فرمایا تحقیق اللہ تعالیٰ نے سہی کو فرض کر دیا پس تم سہی کرو تا آخر حدیث

طوافِ متغایر سہی سے بلا لاشافعیہ

سہی صفا و مروہ نہیں کرے
 نہیں کرے لیکن بعض حدیث ثابت ہے

طلب جان شعار

سعی باہر کریمہ بابر فعل و قول رسول اللہ تعالیٰ صلعم با شریعت نیافتہ شد طواف کر سعی
 بجایش و اگر باہر بتعیض گرفتہ شد در بعضی بصری مفعولیتش ہم طواف ہم بشمول
 سعی بودی توان شد و اللہ تعالیٰ اعلم باید دانست شعائر مراد است از چیز کہ الہی
 رہار مقصود محال سبحانہ والبدان جعلناہا لکم من شعائر اللہ الایہ تیس
 انبیاء اللہ تعالیٰ و اولیائہ تعالیٰ خیر الشعائر اند لما قال صلعم اذا مرؤا ذکر اللہ الخ حیث
 و قال سبحانہ من یعظم شعائر اللہ فانہ من تقوی القلوب الایہ و قال
 سبحانہ من یعظم شعائر اللہ فہو خیر الہ عند ربہ الایہ پس تعظیم شان الہی
 نسبتاً و علیہ الصلوۃ والسلام خیر التقوی و خیر است پس تعظیم شعائر غیر اللہ تعالیٰ
 است چنانچہ تعظیم تابوت سبکتہ کہ می برد تعظیم سبحانہ بہ نیت ثانی

تذکرۃ الحق

جان شعار و سعی شکر

انبیاء اولیا و خیر الشعائر

تعظیم شعائر حق و کون

کام ہے +

تعظیم شایع اولیا اللہ
 خیر الشعائر و خیر است

تعظیم غیر خدا اور اسکے
 شعائر کی شرک نہیں

ہے بلکہ اسکا اثر ثانی
 کی نیت پر ہی ہے تعظیم

تابوت سبکتہ کہ موصی تعظیم خدا کو ہے

ترجمہ اور سعی کے ثابت کرتیں اس آیت کریمہ سے دلیل اختیار کرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے قول فعل کی بنا پر
 ہونا یہ کہ اگر آپ کے قول فعل سے طواف پنا گیا مگر بجای طواف سعی کا اثبات ہوا۔ لہذا سعی کا ثبوت اس آیت کریمہ سے
 حضور صلعم کے قول فعل کی بنا پر ہوا کہ آپ نے بجای طواف سعی فرمائی۔ اس آیت سے کیونکہ خیر طواف انہیں لفظ سعی مذکور
 نہیں۔ اور اگر بعض اہل اسکے مفعول ہوئی صحت پر حجت یا تنقیض کا مانا جاوے تو طواف بھی شمول سعی میں ادا کیا
 جا سکتا ہے واللہ تعالیٰ اعلم معلوم ہو کہ شعائر مراد ان چیزیں ہیں جو مقصود کی الہی یا اطلاع دیتے ہیں چنانچہ
 فرمایا حق سبحانہ و البدان جعلنا لکم من شعائر اللہ الایہ یعنی اور مکہ کی قربانی کے اوسٹون کو جس نے
 بخاری لیے اللہ کی نشانی نہیں بنادیا۔ پس انبیاء اللہ تعالیٰ اور اولیا اللہ تعالیٰ خیر الشعائر یعنی بہتر و عظیم نشانیاں
 ہیں۔ کیونکہ فرمایا حضور صلعم نے یعنی جب وہ دیکھے جاویں یا نظر آویں خدا یاد آ جاوے تا آخر حدیث۔ اور فرمایا حق سبحانہ
 نے من یعظم شعائر اللہ فانہ من تقوی القلوب الایہ یعنی جو کوئی اللہ کے شعائر کی تعظیم کرے تو یہ تعظیم شعائر
 تقوی القلوب ہے یعنی دل کو پیہر نگاہ میں رہے کہ متقی لوگ ہیں شعائر اللہ میں یعنی داخل بیان
 شعائر اللہ ہیں۔ اور فرمایا حق سبحانہ نے من یعظم شعائر اللہ فہو خیر الہ عند ربہ الایہ یعنی جو کوئی خدا کی
 محترم اور حرمت دی ہوئی چیز کو تعظیم کرے گا تو وہ اسکے لیے اسکے رب کے نزدیک اچھی چیز ہے یا وہ اسکے واسطے
 بھلائی ہے اسکے رب کے نزدیک + پس انبیاء اللہ تعالیٰ اور اولیا اللہ تعالیٰ علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام کی تعظیم کی محترم اور
 حرمت خدا اور خیر الشعائر میں خیر التقوی اور خیر است یعنی اچھی پرہیزگاری ہو بھلائی ہے پس جو شعائر غیر خدا کے ہیں انہی تعظیم
 غیر خدا کی ہے و اگر تعظیم تابوت سبکتہ کہ نیر الہی نیت سے خدا سبحانہ کی تعظیم کو پہنچا دیتی ہے یہ نیت کریمہ
 کی نیت پر ہے۔

اصل بایر دانست ثبوت شیء بشیء لزوم نفی بجاورایش نکتہ تالفی صریحش نباشد
ورنہ قیاس کہ از اصول اربعہ اہل سنت و جماعت مجمع علیہ است باطل باشد ^و
آن باطل تو اندر شد باجماع ہم پس اگر نہی صریح واجب التسلیم بریں مدعا آورده شود
ازال گزیر نیست ورنہ قیاس اجواز انجین طواف بر مشر و عتیر طواف بیت عتیق
است چنانکہ جواز بوسہ ہر منظم از مشر و عتیر بوسہ حجر اسود است ^و
فی الدبر المنظم فی ذکر کیفیت زیارت القبر الخ قال الحافظ ابن
حجر استنبط بعضہ من مشر و عتیر تقبیل الحجر الاسود جواز تقبیل
کل من یستحق التقبیل من ادھی وغیرہ ^و و ازینجا است کہ بعض فقہاء
این طواف را در آداب زیارت قبور ہارہ اند چنانکہ در فتاویٰ مجمع البرکات
نقل از مطالب المؤمنین آورده است ویقوم عند وجہ المیت و یضع
یدہ الیمنی علی تربتہ ویقول اللھم اغفر لہ فانہ قد افتقر الیک و
ان کان قبر عبد صالح و یکتبہ ان یطوف حوله فذلک ثلث مراتب انتہی

ترجمہ قاعدہ معلوم ہو کہ ایک شکر کا ایک شکر سے ثابت ہوا اسکے آوار کی یعنی جو اسکے سوا میں نفی
ہیں کرنا ہے جب تک صاف طور پر کسی نفی نہ ہو چکی ہو۔ ورنہ قیاس کہ اہل سنت و جماعت کے اصول اربعہ میں سے
اور سب کا اسرار عام ہی باطل ہو جائیگا۔ حالانکہ قیاس بسبب اجماع باطل نہیں ہو سکتا۔ ہاں اگر مالفت صریح ہو کہ
ماننا واجب ہے اس مدعا پر لائی جائے تو اس سے چارہ نہ ہو گا ورنہ ایسے طواف کے جائز ہونیکا قیاس بیت عتیق کے طواف
کی مشروعیت پر ہی جیسا ہر منظم کے بوسہ کا جائز ہونا حجر اسود کا بوسہ شروع ہوئی کہ قیاس پر ہے۔ چنانچہ کتاب و منظم
کی کیفیت زیارت قبور الخ کے بیان میں مذکور ہے۔ کہا ہی حافظ ابن حجر نے کہ بعض علماء نے ہر ایک آدمی اور خیر آدمی کے
بوسہ کا جواز جو مستحق تقسیم ہے حجر اسود کا بوسہ مشروع ہونے سے لیا ہے۔ اور یہی وجہ ہے کہ بعض فقہاء نے اس
طواف کو زیارت قبور کے آداب میں رکھا ہے جیسا فتاویٰ مجمع البرکات میں مطالب المؤمنین سے نقل کر کے بیان کیا
یعنی ادبیت کے چہرہ کے پاس کھڑا ہو وری در پناہ ہنا ماتھ اسکی تربت پر رکھی او کہے۔ جس پر میرے اللہ اسکے بزر
کیونکہ وہ یقینی اب تیری طرف محتاج ہو گیا۔ اور اگر بندہ نیک بخت کی قبر ہو اور اسکو اسکے گرد طواف
کرنا ناممکن ہے یہ تین بار کرے پس ہو گیا +

قاعدہ ثبوت شیء بشیء اسکے آوار کی یعنی جو اسکے سوا میں نفی
ہیں کرنا ہے جب تک صاف طور پر کسی نفی نہ ہو چکی ہو۔

ترجمہ قاعدہ معلوم ہو کہ ایک شکر کا ایک شکر سے ثابت ہوا اسکے آوار کی یعنی جو اسکے سوا میں نفی
ہیں کرنا ہے جب تک صاف طور پر کسی نفی نہ ہو چکی ہو۔

بیان جواز طواف
قبر مؤمن صالح اللہ
اولویت مؤمن صالح
محکم +

[illegible]

محمد علی
۶۵۴
نویسندگان

تذکرہ کیفیت جو از انتساب بغیرہ تعالیٰ لوجہ تعالیٰ و فضل
تخصیص مہبوب بہ و مہبوب لہ و تخصیص زمانی
و اصابت نفع عمل بغیر عامل با دیگر منافع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله و نستغنیہ و رضی عنہ رسولہ محمد و نستغنیہ و علی الہ و اصحابہ
و اتباعہ اجمعین۔ انتساب بغیرہ تعالیٰ لوجہ تعالیٰ و تخصیص انتساب نہ جائز است
نہ نیت کہ این حیوان یا غیر حیوان برای فلا نیت انتساب یا نذر یا این نماز روزہ بر او فلا

تذکرہ کیفیت جو از انتساب
بغیرہ تعالیٰ لوجہ تعالیٰ
و فضل تخصیص مہبوب
بہ و مہبوب لہ و تخصیص
زمانی و اصابت نفع
عمل بغیر عامل با دیگر
منافع +

تذکرہ بیان جو از انتساب
کا غیر خدا کے لیے جو
اللہ اور وفادار تخصیص
مہبوب بہ اور مہبوب
لہ کی اور تخصیص
کی۔ اور نفع عمل غیر
عامل کو پہنچانا مع
فائدوں کے +

بیان ذکر اس بات کا کہ جائز ہے خدا کی وجہ میں غیر خدا کے واسطے کسی چیز کا مہبوب کرنا اور
مہبوب بہ کی بھی جو پیش کریں یا بچتیں اور مہبوب لہ کی یعنی جس کو بچتیں تخصیص کی
انتساب اور وقت کی تخصیص اور غیر عامل کو عمل کا نفع پہنچانا مع دیگر فوائد کے +
انتساب یہ کہ نذر و نیاز میں کسی چیز کا کسی کے واسطے لوجہ انتساب نہ جائز ہے۔ اور یہ کہ
نذر و نیاز خاص چیز کی نہ ہو اور وہ خاص شخص کو دینا۔ اور اسکا خاص وقت میں
کرنا بھی جائز ہے۔ اور اس قسم کی نذر و نیاز کی فضیلت بھی ثابت ہے۔ اور اسی طرح
کوئی عمل کے کسی چیز کو کہ وہ اسکا عامل نہ ہو نفع پہنچانا اور بچتیں بھی جائز ہے۔ اور اسکا
اس کے اور بھی کوئی فائدہ اس کے اسی کے متعلق ہر حالت میں ہو گا +

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله و نستغنیہ و رضی عنہ رسولہ محمد و نستغنیہ و علی الہ و اصحابہ
و اتباعہ اجمعین۔ لوجہ انتساب تعالیٰ کسی چیز کا غیر خدا کے واسطے نہ انتساب
کو بھی یعنی جو چیز نسبت کی۔ اس طرح نیت کر کے خاص کرنا کہ یہ حیوان یا غیر حیوان
یعنی کھانا کپڑا وغیرہ کوئی چیز ہو فلاں کی نذر کا ہے یا فلاں
کے واسطے

بیان جو از انتساب

و این نیت و کلام در انتساب بغیر الله تعالی که خیر انتساب مختص با الله تعالی است بر
 محاوره است با خضار مستعمل کلام ناب بر شہرت نسبت مختص با الله تعالی و اظهار نسبت مجمل
 بغیر الله تعالی همچو انتساب فی قوله تعالی من عمل صالحا فلنفسه و ویرا کما انتساب
 و نیز بغیر الله تعالی بر مقتضای لایتنه مشروع و مروج است قال الله تعالی یا ایها الذین
 آمنوا اذنا جیتکم الرسول فقد موابین یدعی الحق و صدقہ صدقہ ذلک خیر لکم
 و اطہر فطان لکم یخبر و اذ ان الله عفو رحیم الایہ و قال سبحانه حد
 من اموالکم صدقہ الایہ اینجا صدقہ بمعنی ہدیہ خاص از ہر تقسیم و تکریم رسول الله
 تعالی است صلعم چہ غیر شہر بر اسمے حضرت نبی معظم و مکرم صلعم ممنوع است لغرض صلعم

تشریح چہ اور اس طرح نیت و کلام کر کے غیر خدا کی طرف اسکو نسبت کرنا بر بغیر نسبت کبر خدا کے ساتھ خاص
 ہو جائے محاورہ کلام ہے کہ اس طرح کے اعتبار سے کلام مختصر ہو جائے کہ نہ خدا کے ساتھ جو نسبت خاص ہو وہ محاورہ
 کلام میں اختصار کلام کی غرض سے سبب شہرت اظہار نہیں پاتی ہے نہ اس کے ظاہر کی ضرورت ہوتی ہو خلاف نسبت
 غیر خدا کے کہ وہ نسبت مجمل ہے اس کے اظہار کی ضرورت ہوتی ہے جیسا خود کلام الہی میں کہ نہایت فصیح اور ابلغ کلام
 ہے اس قسم کی نسبت کا مجملی اظہار ہے دیکھو قول الله تعالی کا سورہ حم سجدہ رکوع چھ میں من عمل صالحا فلنفسه
 یعنی من عمل کیا نیک تو اسی کے نفس کے واسطے ہے۔ حال آنکہ عمل نیک وہی ہو جو اندک کی سطر ہو نہ اینتر نفس کے واسطے پس اس
 سخاوت کا حال کیوں اس طرح کا مختص ہونا اور اپنی نسبت خاصہ کا اظہار ناما سبب شہرت اور اختصار کلام کے ہو اور یہی اصل
 قصدا و بلاغ ہے اور یہی بھیجی کی بات ہے کہ حسب حکم مضمون آیات ذیل یہ نذر و نسبت کرنا غیر خدا کے بظاہر چار امور خاص
 مشروع ہوا ہے اور شرعا جائز رکھا گیا اور رواج پایا ہے کیونکہ فرمایا الله تعالی نے سورہ مجادلہ رکوع دوم میں یا ایہا
 الذین آمنوا اذنا جیتکم الرسول فقد موابین یدعی الحق و صدقہ صدقہ ذلک خیر لکم و اطہر
 فان الله عفو رحیم الایہ یعنی اے لوگو! ایمان لاؤ تم جب سرگوشی یا عرض صاحب و مناجات کو تو رسول سے
 پہلو تھما کر من کر کے صدقہ یعنی ہر بیش کش کر۔ یہی تھا کہ یہی ہے اور بہت پاکیزہ طریق ہے یہ کہ اگر نہ پاویں حیر کر لائی

ہو تو بیشک اسد غفور رحیم ہو۔ اور فرما بھیج سجادہ سورہ توبہ رکوع قیر میں یا ایہا الذین آمنوا صدقہ صدقہ ظہر ہم و ذلک لعلکم
 رات صلواتک سنن و الله یستیع عیدہ یعنی یسیر یا قبول تجھے و حسب کمال ہی و یہی کہ یہ بطور ہدیہ خاص کے لاہر رسد اور نبی عالی
 ہستی اور بزرگی نسبت کے خیال سے انکی منت ہر یکے شرم سبب عرض نہ کیجیہ کہ کہہ گئی کہ ہر ایک رسول کو ہر کو آپ جیسا چاہے خوب پاک کر دو گ اور جیسا
 چاہے اور اگر باطن کو بھی بخوبی پاک کر دو گ اور انکا احسان اپنے ہر کھاسیہ و نصیب دے گا اور اگر نہ دے گیجیہ۔ بیشک انکی حیرت انگیز آرام ہو سبب انکی رافت اور
 نزول جنت کے ہر انتظر اسے۔ اور حال یہ کہ الله تعالی شہنا اور دانے۔ یہاں مراد صدقہ سے خاص ہر ہر سبب تقسیم و بیکرم
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے سلیقہ کو جو شہرت و بزرگی حضرت صلعم کے سوا ہی ہر یکے اور قسم کا صدقہ نبی معظم اور مکرم کے لیے ممنوع ہے

کلام انتساب کبر الیہا انما انتساب الیہا
 کلام انتساب کبر الیہا انما انتساب الیہا

انتساب کبر الیہا کبر الیہا کبر الیہا
 کلام الیہا سے جیسا کہ ہے

نذر و نسبت بغیر خدا مشروع و جائز ہے
 و انتساب کبر الیہا انتساب الیہا

صدقہ ہر ہر صلعم صلعم کے لیے قبول انکی صدقہ بغیر ہر ہر صلعم

[illegible]

عوض حاجت و نجات بخیر و صلوات بر ابراهیم
و تقویت و نصرت دائمی صلوات ثابت گردد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲

من شریعتی که در این کتاب مذکور است
در حق تعالی و در حق رسول خدا ص

ازینجا است کہ فرج میگرد صلح گویند برای اصابت ثواب بحضرت خدیجہ رض و بزبان اجار
 خدیجہ رض می بخشد اخرج البخاری و مسلم و ترمذی عن عائشۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہا
 الى ان قالت ربما ذبح الشاة ثم يقطعها اعضاءا ثم يبعثها في صدائق خديجة
 الحديث چه بدین ورائی ثواب سرور مروح حضرت خدیجہ رض ہم ملحوظ بود کہ در حالت حیات
 خود ہم ایشان می بخشد و روزی ثابن باریک گندم از آتش سخت شده بر سفره حضرت
 سید عالم صلح بود فرمودند برای خدیجہ بخشد کہ اومی پسندید و آیت ذی القربی مقدم و
 سفید تر استحقاق رحم دلیہ دیگر بر فضل تخصیص موهوب است قال سبحانہ ایت
 ذال قربی حقہ و المسکین و ابن السبیل الایہ **سنت** تنبیہ از بخار و آست کہ
 گفته شد تخصیص موهوب بہ و موهوب کہ بدعت است و تعیین زانی سنت مستحبہ است

صلح تعیین زانی سنت مستحبہ است

کما فی التفسیر الکبیر

ترجمہ کہنہ کنی صلی اللہ علیہ وسلم خاص حضرت بی بی خدیجہ رضی اللہ عنہا کے ثواب پینچا بکری فرج فرما
 سے اور بی صاحبہ کی سہیلہ کو خاص شش فرمایا کرتے تھے۔ اس حدیث کو بخاری و مسلم و ترمذی نے حضرت عائشہ
 رضی اللہ عنہا سے نقل کیا ہے جسکے بعض الفاظ یہ ہیں یہاں تک کہ فرمایا بی بی صدیقہ نے ربما ذبح الشاة ثم یقطعہا
 اعضاءا ثم یبعثہا فی صدائق خدیجہ الحدیث یعنی اکثر رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم بکری فرج فرماتے
 تھے پھر جو جوڑ اسکے خدا کرتے اور دوسری بی خدیجہ کی چاہنے والیوں کے لیے بھیجتے تا آخر حدیث۔ اسلئے
 کہ ہمیں علاوہ خود شرف دی روح حضرت بی بی خدیجہ رضی اللہ عنہا کے آپ کو اسکا بھی لحاظ رہنا کہ حضرت بی
 بی صاحبہ بڑی حالت حیات میں بھی انھیں بخشش کیا کرتی تھیں۔ اور ایک روز گہیوں کی باریک روٹی
 آگہ ہو خوب سکی ہوئی حضرت سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم کے دست خوان پر تھی آپ نے فرمایا کہ خدیجہ کیلئے
 اس بخشدیں۔ کیونکہ وہ اس قسم کی روٹی پسند کیا کرتی تھیں۔ اور ذوی القربی کو دنیا باعتبار ان کے
 استحقاق رحم کے زیادہ مقدم اور مفید ہے۔ پس موهوب کہ خاص کرنے کی فضیلت پر یہ ایک اور
 دلیل ہے جیسے نماز یا خیر سبحانہ سے عورہ بنی اسرائیل کے ہر کوئی تم سے میں ایت ذال قربی حقہ و
 المسکین و ابن السبیل لایہ یعنی آپ اول قرآنی کو اسکا حق دیجیے پھر مسکین کو اور مسافر کو آخر تک
 تندیہ یہاں پر اس کا بھی رد ہو گیا جو کہا گیا موهوب بہ اور موهوب کہ کا خاص کرنا بدعت ہو
 اور تعیین زانی یعنی تہذیب و نیاز اور زیارت اور اعیان ثواب مقرر وقت پر کرنا سنت مستحبہ ہے
 جیسا تفسیر کبیر میں ہے

بات اسکا وقت ضرورتاً سنت مستحبہ ہے
 تہذیب و نیاز و زیارت اور ثواب پر مقرر وقت پر کرنا سنت مستحبہ ہے

كان اليوم الثالث عن وفات ابراهيم بن محمد صلى الله عليه وسلم جاء ابو
ذر عند النبي صلى الله عليه وسلم معه لبن الناقة وحبر الشعير فوضها
عند النبي صلى الله عليه وسلم ففزع النبي عليه السلام الفاختة مرة و
سورة الاخلاص ثلاث مرات وفزع اللهم صل على محمد انت لها اهل
وهو لها اهل فرفع يديه ومسح وجهه فامراني ذر ان يقسمها وقال النبي
صلى الله عليه وسلم ثواب هذه الاطعمة لا بني ابراهيم الحديث
سن باختلاف بعض الفاظ در حديث الحرمين ويري روايت از اوزجذري نسبت و
شش خبر از اكابر علماء ارحم شريف يعني مكه معظمه زادها الصدوق في شرفها وتظيمها ششم
از نجاست كه روز سوم وفاخته خواندن لطعام پيش از خوردن و رفع يدين و مسح برو
و تقسيم و اطعام و ايصاف ثواب از عبادت مالي و بدني همه سنت است و قال الله
تعالى و افعلوا الخير لعلكم تفلحون ه الآية

شتر حجہ کہ حضرت ابراہیم علیہ السلام صاحبزادہ حضرت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم کی وفات سے تیسرا دن یعنی
 تیسرا تھا۔ حضرت ابو زعفراری رضی اللہ عنہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس آئے۔ اُنکے ساتھ اونٹنی کا دودھ اور
 جو کی روٹی تھی پس اُسکو نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس رکھ دیا۔ تو نبی علیہ السلام نے سورۃ فاتحہ اِیکبار۔
 اور سورۃ اخلاص تین بار پڑھا اور یہ دُرود شریف **اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ** اُنٹ کھا اَہل وھو کھا
 اَہل پڑھی۔ یعنی بے اللہ درود بھیج محمد صلی اللہ علیہ وسلم پر ایسی کہ تو جس کے لائق ہے اور وہ جس کے
 لائق ہے۔ پھر آپ نے اپنے دونوں ماتھے اٹھائے اور اپنے منہ پر کھیرے اور حضرت ابو زعفراری رضی اللہ عنہ
 کو حکم کیا کہ اسکو تقسیم کر دے۔ اور فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے اس کھانے کا ثواب میری بیٹے ابراہیم کے لیے
 تا آخر حدیث۔ اور نبی حدیث ہدیۃ الکرمین میں بعض الفاظ کے اختلاف کے ساتھ مذکور ہے۔ اور اسی روایت
 اور حدیث بر (حضرت صفحہ کتاب ہذا نقل ہے) کہ میں نے چھبیس مہر پر بڑے بڑے علماء بحرِ شریف یعنی مکہ
 معظمہ کی اللہ تعالیٰ اُسکی شرافت اور عظمت کو زیادہ کرے۔ شمار کی رہا۔ یہاں سے معلوم ہوا کہ تجھ کرنا
 اور کھانے سے پہلے کھانے پر فاتحہ دینا۔ اور دونوں ماتھے اٹھانا۔ اور اُن کا مُدیر پھیرنا۔ اور کھانے
 کا تقسیم کرنا۔ اور رکھلانا۔ اور ہر قسم کی عبادت مالی و دینی کا ثواب پہنچانا سب سُنت ہے۔ اور
 فرمایا اللہ تعالیٰ سورۃ حج رکوع دوم میں **وَاَعْلُوا الْحَبِيرَ لَعَلَّكُمْ تَقْلَحُوْنَ** الایہ یعنی اور خیر کرو شاید تم کو فلاح ملے

مطلبی تفسیر و افضل الخیر

یہ بھی کہنا کھانا پر پہلے فاتحہ دینا اُفتاب کی روشنی کو کھانا اور لوگ بچنا۔
ہر طرح کی برائی و مالی عیارت کا سبب بنتے ہے۔

مطلب تفسیر و افضل و الخیر الی

میں نے یہی کہ زیادت عبادت نافلہ بر فرض و واجب از تطوع است و قال سبحانہ
 فمن تطوع خیراً فهو خیر لہ ہم ازینجا است کہ چیل روز متصل تصدق کردہ باشند از
 ہر چہ تولد سن از عبادت مالی و دینی و روحی یہاں کہ موافق کریمہ و افعلوا الخیر لعلکم
 تفلحون است و مواظبت ترک روزی از اربعین بخوابد پس بر روز سوم و دہم بستم
 و چہلم از زیادت صدقہ نیز کہ در مہین اربعین است و ششماہی و سالانہ نیز کہ در ضمن عموم قصد
 است و نیست درینہا مگر زیادت صدقہ ثواب کہ مراد است و زیادت مجموع نیست کہ در
 معنی تطوع خیر است و در رب التبین حکمتی است کہ بمقتضای من جاء بالحسنة فله عشر
 امثالہا جلد فکر حاصل میشود و نیز حکمتی دیگر ہم باشد و اللہ تعالیٰ اعلم **سن** در ریاض
 المقاصد است کہ در جامع الفقہ از مجموع الروایات است اما اگر کسی از ملک خود طعام
 و خاق را می خورد انبی شہ حلال است دیرا کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر وح حمزہ رضی اللہ
 عنہ سوم روز و دہم روز و بیستم روز و چہلم روز و ششماہی و سالانہ طعام دادہ و صحابہ نیز

ترجمہ کیا تمہیں نہیں معلوم کہ سو گز فرض اور واجب کے نقل عبادت کی زیادتی تطوع میں شامل ہے کیونکہ فرمایا
 حق سبحانہ نے سورہ بقرہ کے پہلوں رکوع میں **من تطوع خیراً فهو خیر لہ** یعنی ہر جو شوق منی کی کرد تو وہ
 نیکی اسکے لئے بہتر ہے۔ پس ہر شوق خیر کہ زیادتی کے ساتھ اولی ہو گا خیر کے کم ہونے سے کہ اس کے نیوا لیکہ واقع ہو لہذا صدقہ
 و الیس من کا نسبت سات دن کے بہتر اور اولی ہو گا۔ اسی سے یہ بھی معلوم ہو ا کہ برابر چالیس روز کا لی و دینی
 و روحی عبادت میں جس چیز سے ہونے کے لئے تصدق اور خیرات کرتا رہے کہ عینہ یہ آیت کریمہ و افعلوا
 الخیر لعلکم تفلحون کے حکم کے موافق ہو۔ اور لگانا چالیس میں جو ایک دن بھی ترک نہ کرے۔ پس چھ اور سو
 و سببہ و ان و چہلم بھی اسی چالیس دن کے ضمن میں ہیں کہ انہیں اور زیادہ صدقہ ہوتا ہے۔ اور ششماہی اور سالانہ
 کہ یہ بھی عموم بقصد فوا کے ضمن میں آگیا پس ان سب میں بجز ثواب زیادہ ہونیکہ کہ اصل امر ایہی ہو اور کیا ہے
 اور ایسی زیادتی جس کا مطلب تطوع خیر یعنی شوق خیر ہو مگر عینہ۔ اور اس فقہین و تخصیص میں ایک حکمت ہے
 کہ موافق حکم اس آیت کریمہ کے کہ سورہ انفام کے رکوع میں ہے **من جاء بالحسنة فله عشر امثالہا**

یعنی ہر ایک نیکی کی تو اس کے لئے اسی جسی دس اور ہونگی۔ ایک چلہ اور حاصل ہو جاتا ہے۔ اور سو او اس کے اور بھی کوئی حکمت ہو و اللہ تعالیٰ اعلم
 بالصلوب۔ اور ریاض المقاصد میں مذکور ہے کہ جامع الفقہ میں مجموع الروایات سے نقل کر کے مطرح لکھا ہے لیکن اگر کوئی اپنی ملک سے کھانا
 مکر اور خلاق کو کھلائے شہ حلال ہو کیونکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے حضرت حمزہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی روع پر تجزیہ اور دسویں اور چہلم کے
 روز اور چہلم ماہی اور برسی کا کھانا دیا۔ اور صحابہ نے بھی

ترجمہ کیا تمہیں نہیں معلوم کہ سو گز فرض اور واجب کے نقل عبادت کی زیادتی تطوع میں شامل ہے کیونکہ فرمایا
 حق سبحانہ نے سورہ بقرہ کے پہلوں رکوع میں **من تطوع خیراً فهو خیر لہ** یعنی ہر جو شوق منی کی کرد تو وہ
 نیکی اسکے لئے بہتر ہے۔ پس ہر شوق خیر کہ زیادتی کے ساتھ اولی ہو گا خیر کے کم ہونے سے کہ اس کے نیوا لیکہ واقع ہو لہذا صدقہ
 و الیس من کا نسبت سات دن کے بہتر اور اولی ہو گا۔ اسی سے یہ بھی معلوم ہو ا کہ برابر چالیس روز کا لی و دینی
 و روحی عبادت میں جس چیز سے ہونے کے لئے تصدق اور خیرات کرتا رہے کہ عینہ یہ آیت کریمہ و افعلوا
 الخیر لعلکم تفلحون کے حکم کے موافق ہو۔ اور لگانا چالیس میں جو ایک دن بھی ترک نہ کرے۔ پس چھ اور سو
 و سببہ و ان و چہلم بھی اسی چالیس دن کے ضمن میں ہیں کہ انہیں اور زیادہ صدقہ ہوتا ہے۔ اور ششماہی اور سالانہ
 کہ یہ بھی عموم بقصد فوا کے ضمن میں آگیا پس ان سب میں بجز ثواب زیادہ ہونیکہ کہ اصل امر ایہی ہو اور کیا ہے
 اور ایسی زیادتی جس کا مطلب تطوع خیر یعنی شوق خیر ہو مگر عینہ۔ اور اس فقہین و تخصیص میں ایک حکمت ہے
 کہ موافق حکم اس آیت کریمہ کے کہ سورہ انفام کے رکوع میں ہے **من جاء بالحسنة فله عشر امثالہا**

بہاؤ شاہ صاحب قاضی شمس محمد و عبدلہ ازاد شہید شاہ

۱۰۰

والا فیرجعون منهم باکیا حزینا ثم ینادی کل واحد منهم بصوت حزین
 اللہم اقطعہم من الرحمة کما اقطعوا من الدعاء والصدقة + وعن ابن عباس
 رضی اللہ عنہما یقول اذا کان یوم عید اذ یوم جمعة اذ یوم عاشوراء ولیکلة
 نصف من شعبان یاتی امرؤ امرأ موات ویقومون علی ابواب بیوتہم فیقولون
 ہلکذا ہم وازشرح امالی حدیثاً عنہ صلعم کہ از دلح سلمان دہ سال ہر روز و دہ سال
 در شہائے جمعہ و دہ سال در شہائے عیدین می آیند و بروایتی بعد سی سال تا قیامت
 در شب برأت و ہر شب جمعہ می آیند و ہوا الصبح و باید دانست تخصیص امری است
 کہ اگر گذارشتہ شود تخصیصی دیگر ناگزیر است تا آنکہ قدم تخصیص ہم تخصیص است و در تحریر
 از تخصیص امر و افعلا الخ یا موقوف مطلق شود و البتہ توقف اصابت ثواب
 تخصیص و عدم اصابتش در غیرش باطل است و تمجید جائز است مصافحہ و معافہ
 ہر روز جمعہ و عیدین کہ درین زمان مروج است

ترجمہ نہیں تو ان کے پاس سے عکین روتے ہو کر لوٹ جاتے ہیں پھر ہر ایک تمہیں سے عکین آواز
 سے پکار رہی ہے ایسا کہو رحمت سے نا امید کہ جیسا انھوں نے مجھے دعا و اور صدقہ سے نا امید کیا۔ اور حضرت
 ابن عباس رضی اللہ عنہما سے روایت ہے کہ فرماتے تھے جب عید کا دن یا جمعہ کا دن یا عاشورہ کا دن ہوتا ہو
 یا نصف شعبان کی رات یہی شب برأت ہوتی ہے تو مرد و عورتیں اور بچے گھروں کے
 دروازوں پر کھڑے ہوتے ہیں اور کہتی ہیں ایسا ایسا یعنی جیسا اوپر کی حدیث میں بیان ہوا۔
 اور جامع الروایات میں ایک اور حدیث حضور صلی اللہ علیہ وسلم سے ہے جو شرح امالی سے نقل کی ہے کہ سلمان
 روزیں دس برس تک ہر روز اور دس برس جمعہ کی راتوں میں اور دس برس عیدین کی راتوں میں آتی ہیں
 اور ایک روایت میں ہے کہ تیس برس کے بعد قیامت تک شب برأت میں اور ہر جمعہ کی رات میں آتی رہتی
 ہیں اور یہ حدیث صحیح ہے۔ اور سمجھا چاہیے کہ تخصیص ایسی بات ہے کہ اگر چھوڑ دی جاوے تو ایک دوسری
 تخصیص سے چارہ نہ ہوگا یہاں تک کہ عدم تخصیص بھی تخصیص ہے۔ اور تخصیص سے بچنے میں
 و افعلا الخ یعنی خیر کرنے کا حکم بالکل چھوٹ جاتا ہے۔ اور یہ بات کہ ثواب کا
 پہنچانا صرف تخصیص میں موقوف ہو اور غیر تخصیص میں ثواب نہ پہنچا سکتے ہوں البتہ ظاہر
 اور ایسی ہی مصافحہ اور معافہ یعنی اٹھ کر آکر گولیاں جمعہ اور عیدین کے دن جیسا اس وقت میں زلج ہے جائز ہے +

ازواج و عیدین کا ایسا ترجمہ تحریر کہ طلب

بہر تخصیص و عدم تخصیص

بہر تخصیص و عدم تخصیص

بہر تخصیص و عدم تخصیص

بہر تخصیص و عدم تخصیص

[illegible]

ماہیت و قیام الہیہ: پیر محمد شفیع کلہ

[illegible]

مطالعہ تحفہ عربیہ شریف
الاشت والاحوال الخ

از آنجا که سفر بضرورت حج و زیارت نبی صلعم و تحصیل علم دین ظاهر و باطن و جهاد و زیارت
استاد و مرشد طریقت و والدین گودر عالم برنرخ باشند و دیگر مصالح عادیہ تفاوت
مراتب ثابت و محمود است کما قال سبحانه الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ^{ایہ السائرون} لَهُمْ أَجْرٌ كَثِيرٌ
بالحکم ^س تفسیر معنی سائون و اطمینان از مشهورات اخلاص از تفسیر کبیر لوال
یافت ہم میں نہیں باستثناء منقطع راست نیاید فیما رب مالم یؤلفوا الفقام
لا یکادون ان یفقهوا حدیثا ^س فی العینی من احسن محامل هذا
الحديث بان يكون المراد منه حكم المساجد فقط وانه لا تشدد الرجال الى
مسجد من المساجد غير هذه الثلاثة واما قصد غير المساجد من الرحلة فی
طلب العلم و فی التجارة و زیارة الصالحین و المشاهدة و زیارت الاخوان
و نحو ذلك فلیس فی النہی انتہی من ہدیۃ الحرمین ^{فی القیود} ہم و نیز ایصال نفع اعما
از فرض و واجب و سنت مالی و بدنی و دعائی برای غیر عامل اگرچہ از گزشتہ باشد
^{مغلق ایصال ۱۲}

ترجمہ کیونکہ ضرورت حج و زیارت نبی صلی اللہ علیہ وسلم اور تحصیل علم دین ظاہر و باطن اور جهاد و زیارت
استاد و مرشد طریقت و والدین اگرچہ عالم برنرخ یعنی قروں میں ہوں اور اور مصالح عادیہ یعنی
ضروری کاموں کی غرض سے سفر کرنا حسب ترتیب تفاوت مراتب ثابت اور محمود و جیسا فرمایا جن سجاہ
نے سورہ توبہ کے رکع چودہ میں الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی سیاحت کرنیوالے مراد یہ کہ عام طور پر
سیر و سفر کرنیوالے کہ خبر کے لیے ہوں کیونکہ یہاں سیاحت عام ہے جبکہ خبر کی وجہ میں ہو۔ اور تہنی سائون کی
تفسیر اور اسکے اخلاقی جھگڑوں سے اطمینان حاصل کرنا ہو تو تفسیر کبیر دیکھیے۔ پس حدیث مذکورہ میں
استثناء منقطع سے نہیں و ممانعت صحیح نہیں آتی فیما رب مالم یؤلفوا الفقام لا یکادون ان یفقهوا
حدیثا یعنی یہاں پر میرے رب اس قوم کو کیا ہو گیا ہے کہ حدیث صحیحہ کی بھی فہم نہیں رکھتے۔ چنانچہ شرح طبری
میں اس حدیث کو بہت عمدہ معنی پر محمول کیا ہے کہ ہر بیۃ الحرمین سے منقول ہے یہ کہ مراد حدیث ہی فقط حکم
مساجد پر اور وہ یہ ہے کہ تم اونٹوں کی طرح کجاوے مسجد و نہیں سہکتی مسجد کی طرف نہ باندھو سو ان میں کے۔
ولیکن مسجد و کجاوہ دوسرے مقاصد کے لیے کجاوہ اونٹوں کے کس کر سفر کا طلب علم میں اور تجارت میں اور زیارت
صالحین اور مشاہیر یعنی ضرورت کے لیے اور زیارت برادران دین اور ایسے ہی اور کاموں کی غرض سے سفر
یہ تمام مدارس نہیں ہیں یہیں ہیں ہر حدیث میں ممانعت ہو۔ اور ایسی ہی نفع اعمال کا کہ فرض و واجب اور سنت
و نقل مالی و بدنی کسی قسم کے ہوں ایسی غیر عامل کو نہ چاہیے کہ چاہے وہ گذشتہ ہو

مطلب ایصال نفع اعمال واجبہ و از امور باخیر
و از امور با محرمات با محرمات

باید ان بات ایصال ثواب و نفع اعمال مشہور مطلقہ مالی و دینی و غیرہ
بے غیرہ و ان و ایصال عمارت برائے غیرہ مالی و دینی

[illegible][illegible][illegible]

ایصال نفع اعمال باجیہ

دازا موت و آزار موت

باجیہ بہمہ گر

و آزار حیات یا موت بہ نماز جنازہ کہ فرض کفایہ است و آزار موت باجیہ بہمہ گر لفظ اول
 علیہ السلام من دخل المقابر ثم قرء فاتحة الكتاب و قل هو الله احد
 و اهلکما التکاثر ثم قال انی جعلت ثواب ما قرئت من کلامک لاهل
 المقابر من المؤمنین و المؤمنات کأنوا شفعا الی الله تعالی بہ لفظ کأنوا
 دلالت میکند بر تحقق فعل در زمان حال و مستقبل از شفاعت و الا شفاعتہ در زمان
 ماضی لامعنی لہا است و آیں اشقل عام الوجوہ مخصص بالوجہ دلالت لفظی از
 حدیث شریف نتواند شدیل نظر بتائیدات مثبت مدعا اشقل عام الوجوہ را تو
 از اہل عالم روح و شہود و برزخ و آخرت بہمہ گر باختلاف عالم تو اند شدیل

ترجمہ اور نذر روں سے مردوں کو اعمال کا نفع حاصل کرنا جیسا نماز جنازہ میں کہ فرض کفایہ
 جس میں عامل کا عمل غیر عامل کے لیے کفایت کرتا ہے ظاہر ہے اور مردوں سے زندوں کو ان کے آپس
 میں حضور علیہ السلام کے فرمائیکے سبب سے یعنی جو کوئی گورستان میں داخل ہوا پھر اسے سورہ فاتحہ
 پڑھی اور قل ہو الله احد اور سورہ اہلکم التکاثر پھر کہا تحقیق میں نے جو کچھ تیرے کلام سے پڑھا اسکا ثواب میں
 اس گورستان کے تمام مومنین اور مومنات کے لیے کر دیا تو جو سب اہل مقابر اللہ تعالیٰ کی طرف اس پر ہنسنے
 والے کے لیے شفع ہو جاتے ہیں۔ اس حدیث شریف میں لفظ کأنوا جو ماضی ہے تحقق فعل پر دلالت کرتا ہے
 اور لفظ شفعا سے وقوع اس فعل کا زمانہ حال و استقبال دونوں کے لیے دلیل ہے ورنہ شفاعت زمانہ
 ماضی میں ایسی بات ہو چکے لیے کچھ معنی انہیں یعنی ایک سمیعنی بات ہی اور یہ شفاعت کرنا کہ ہر وجہ میں عام ہے
 اس حدیث شریف کے کسی لفظ کی دلالت ہو کسی وجہ میں خاص نہیں کیا جاسکتا بلکہ ان تائیدوں پر نظر
 کر کے جو مدعا ثابت کر رہی ہیں اس اشقل عام الوجوہ کو توسع ہو سکتا ہے ہر ایک کے لیے آپس میں
 عالم روح اور عالم شہود اور عالم برزخ اور عالم آخرت کے رہنمو والوں سے باوصت ان کے خلاف
 عالم ہونے کے و خلاصہ یہ کہ اس حدیث شریف کے الفاظ کأنوا شفعا سے یعنی شفع ہوں گے
 ایک تو تحقق شفاعت پر زمانہ موجود کے لوگوں اور آنے والوں کے لیے دلالت ہوتی ہے۔

اور دوسرے جبکہ اس سے ہر طرح کی عام شفاعت کرنا پایا جاسکتا ہے تو اس کا کسی خاص وجہ کی شفاعت
 کے لیے بغیر دلیل مخصوص کرنا نہیں ہو سکتا کیونکہ حدیث کا کوئی لفظ اس پر دلالت نہیں کرتا۔ بلکہ
 ہم ہمارے مدعا کی ثابت کرنیوالی تائیدات کو دیکھتے ہیں تو ہر عالم والوں کے لیے کہ عالم روح ہو یا شہود
 یا برزخ ہو یا آخرت انہیں ہر ایک کو ہر ایک کیلئے یا ہمیں باوصف خلایق جو عالم کے شفاعت کا توسع ثابت ہو سکتا ہے

بیان نفع اعمال حال و نیکو زندگیاں
 مردوں کو اور مردوں سے زندوں کو

بیان تحقق و توسع شفاعت
 زمان حال و مستقبل میں
 ہر اہل عالم کا بہمہ گر

بیان فیض الایمان بہ ملت کائنات

از اموات به مراتب

تفسير كريم في الفتن
كسبت رهينة
وَأَنْ لِّسَ الْإِنْسَانُ
الْأَمَّا سَىٰ

کے علمہ دلیل اول جتنی کہ اتنی عقود و مغفرت مثبت بہ الرحمہ
ترجمہ صحابہ نے عرض کیا ان فرمایا ایسا ہی آخرت میں نفع دیتا ہے۔ اور مغموم آیات اٰلِ تٰہِیْنِ مَّا کَلِمَتَا
رَہِیْمَہٗ جُو سُوْرَہٗ مدثر کے رکوع دوسرے میں ہے۔ یعنی ہر نفس سبب اس چیز کے جو اس نے کسب کیا کرے۔ اور کہہ
اِنَّ لِّکُلِّ اِنْسَانٍ اِلٰمًا سَعٰی جُو سُوْرَہٗ نجم کے آخر رکوع میں ہے۔ یعنی یہ کہ نہیں ہوا انسان کے واسطے مگر
وہی جو اس نے سعی کی۔ اور ایسی ہی اور آیتیں جنکا مغموم حالت تفسیم میں مومن اور کافر کی نسبت ہوتا ہو وہ
اِنَّ شَرَّ لِّکُلِّ مَعٰرَضٍ ہٰی جُو سُوْرَہٗ غٰفِر کے آخر سے ثواب پہنچانیکے بارہ میں مذکور ہو چکے ہیں میں ماسوا

بیان تفسیر کریم پیکل
نفس بہا گشت
رہنیت وان لیس
للانسان الاما سکتے

نہم کی آیات ان ثواب کی عارض اور مانع اور خارج نہیں۔ اس لیے کہ یہ کلام یعنی مفہوم آیات مذکورہ اس استحقاق جزائی و جبر ہے جو ربی علی کی نسبت برابر عدل ہے پس یہ وجہ استحقاق کے عامل کے عمل بد کی جزا بنا پر عدل ہے یہ اعلیٰ غلو و مغفرت اور جزائے بہتر نیک عمل کی جو نسبت بہ مجاہد فضل ہے نفی نہیں کر سکتی ہے کیونکہ عمل بد کا بدلہ جیسا عدل پر ہے اسی طرح غفو و مغفرت اور بدلہ بیک عمل کا بہتر ملنا یہ خدا کے فضلی ہی ہے اور یہ ثابت ہو چکا ہے۔ اور سپرہ آمین دلالت کرتی ہیں بعض ملک مستاء کمورہ فہم کے آخر میں ہے یعنی جسے چاہتا ہے وہ بخشا ہے۔ اور سورہ قصص کے آخر کو مع میں یہ کریم ہوسنے آء باکسستہ فامہ خایر صفا یعنی جو کوئی نیکی لایا پس اس نیکی کا عوض اسکے لیے اس سے بہتر ہے۔ اور یہ کلام یعنی مفہوم آیات کسب و سعی عمل خیر کی وجہیں نہیں ہے جو اصابت ثواب کی نسبت مانع و معارض ہو حالانکہ مفہوم آیات مذکورہ بنا پر عدل ہی عمل بد کی استحقا جزا میں اور ثواب کا ملنا اور غفو و مغفرت وغیرہ ازراہ فضل ہے پس جو کلام بنا پر عدل استحقاق جزائی میں بودہ عمل غیر کے یہ اصابت ثواب وغیرہ کے جو فضل حق تعالیٰ وجہ میں ہے کیسے نفی کر سکتا ہے۔ اور نفی بعض کی بعض کے ثبات کا مانع نہیں کرتی اسی طرح اس کا عکس یعنی اثبات بعض کا بعض کی نفی نہیں کرتا نیز۔ حاصل یہ کہ وجہ استحقاق سرکار عمل بد کے اہیب راہ عدلی آیات مذکورہ کسبتی سے ثابت ہے ہمیں اسی بعض وجہ استحقاق سرکار ثبات ہی۔ یہ ثروت بعض اس غفو و عقو و بیذتاب غدر کی نفی نہیں کر سکتا کہ اسکا اثبات بر فضل و دیگر آیات بعدہ راہ جیسا مصنف کتاب حمد اللہ کا اسکے دلیل دعویٰ کو بصورت حلف جملہ رحمتہ کر کے بیان کیا ملاحظہ فرما رہے اور مزید کہا

مخصوص کافریں بنظم عبارت سابق و لاحق تو ان گفت نہ اینکه **مستحق** این نفی در مقابلہ ثبوت معنی با عمل است **هم** چیزی عملی بغیر عامل تہ تو اندر سید کہ دلالت لفظی از نہی نماند و حالانکہ چیزاء امری متاخر از عمل بفعل **مُعْطٰی** ذوالقوة المبین است کہ اورا مانعی حقیقی تخصیصاً با انتقال جزائے اعمال مطلق از حسنات و سیئات در صورت حقوق عباد کہ بقولہ علیہ السلام مصرح است فی مشکوٰۃ عن الی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی ان قال ان کان لہ عمل صالح **اُخْذْ مِنْهُ** بقدر مظلمتہ وان لم تکن لہ حسنات **اُخْذْ مِنْ سِیِّئَاتِ** صاحبہ و خیر علیہ رواہ البخاری یا **مُسْ** تردید است بر حقوق عباد **هم** قصد عامل بغیرش **مُسْ** از غیر خود یعنی غیر عامل **هم** در حسنات اگرچہ از فرض عین باشد تا مستحب از مالی باشد تا بدنی نتواند شد **مُسْ** فاعلش مانعی حقیقی **هم**

ترجمہ ان دو نوکی تفسیر میں کہ محضوں کا فروں کے لیے باعتبار اسکی نظم عبارت سابق ولاحق کے ہو کہنا چاہیے۔ تدبیر کہ ماسعوی و ماکسبیت فقط بمعنی ماعمل ہے یعنی جو کچھ ماعمل کے معنی سے ثابت ہو۔ سیرخال کر کے بدلہ کسی عمل کا غیر عامل کو پہنچتا ہی نہیں ہو ایسا نہیں ہو کیونکہ ان آیات کے کسی لفظ پر نہ دلالت نہیں حاصل ہوتی۔ اور حال آنکہ ہر کام کا بدلہ کہ عمل سے متاخر ہوتا ہے یہ خداؤ معطی ذوالالغیہ الثن کے فعل سے ہو کہ عامل سے غیر عامل کی طرف جزائے اعمال پہنچانے میں اس کے لیے کوئی حقیقی مانع نہیں ہو سکتا جس پر بطور تخصیص جزائے اعمال مطلق کے منتقل ہونے سے دلالت ہو رہی ہے کہ حقیقی عباد کی صورت میں وہ اعمال روز جزا خواہ نیکیوں سے ہوں یا بدیوں سے باہم منتقل ہو گئے کہ حصہ علیہ السلام کے اس قول سے بصراحت معلوم ہو رہا ہے چنانچہ مشکوٰۃ میں حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے ہے کہ کہا حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ نے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے یہاں تک کہ فرمایا۔ اگر کسی کو عمل پاک ہو تو بولے لیے جاو نیگو اس سے اس کے مظاہرہ یعنی ظلم کے بدلہ کی مقدار پر۔ اور اگر نہیں ہیں اسکی نیکیاں اس کے ماسعوی کی بدیوں کی لیکر وہ اس پر عطا دیا وینگی۔ اس حدیث کو بخاری نے روایت کیا ہے۔ یا عامل کے قصد صورت میں اپنے غیر کے ساتھ جو عامل نہ ہو فقط حسنات میں جزائے اعمال کے منتقل ہونے سے اگرچہ وہ عمل خیر میں ہو لیکر مستحب تک ہو کہ وہی مالی سے لیکر دینی تک ہو بطور تخصیص دلالت ہو رہی ہے۔ پس اس شخص خصوصی انتقال جزا کے لیے کوئی مانع حقیقی نہیں ہو سکتا ہو کیونکہ ہر کام کی متاخر عمل سے لفظ خداؤ معطی صاحب قوت متین ہے

چرا کہ علی مرتضیٰ در این فعل مصطفیٰ بر یک شخص است و غیر
 مخصوص است پس تخصیص او انحصار یک بر یک است و ظاهر است که این
 در خصوص علی است

جس کا کوئی مانع حقیقی نہیں ہو سکتا تھا۔

[illegible]

592

جو یہ عالمِ بغیرِ عالم سے، بیکر کے جہاز کو اٹھائے
سببِ پیدل ہو کر سا قطفِ نہیں ہو سکتا ۛ

اور آجائے نزول کریمہ کل نفس الہم مخصوص در شان کفار است بدلاتہ تطہم
 باقبل نہ مومنین بدلاتہ استثنایہ مابعدای الا صحاب الیمین فامدہ نفی اصابتہ
 نفع عمل غیر مخصوص ^{مض} ^{مض} صفتہ اصابتہ مع متعلقا تشہم مومنین ازین کریمہ متولد
 شد و نہ تعارض و یحتمل کریمہ ان لیس للانسان الہ بدلاتہ دیگر از نظم و نشان ترو
 و ضرورت برفع تعارض و از ملائکہ بانسان نقولہ تعالیٰ وَالْمَلَائِكَةُ یُسَبِّحُونَ
 بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَکَیْسَتُخْفِرُونَ لَیْسَ فِی الْاَشْرَافِ اِلَّا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَفْوَ الرَّحِیْمُ
 و از انسان ہما کہ شرکت بصلوۃ مع النبی صلعم اشہر است بلکہ اس انقاع و انتفاع
 بعمل غیر در دیگر اشیا نیز تو اندیش چنانکہ از تسبیح سبزہ بر گور بھاب گور عن ابن
 عباس ^{رض} اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ عَلٰی قَبْرِیْنِ فَقَالَ اَهُمَا لَیْعَذَّبَانِ
 وَمَا لَیْعَذَّبَانِ اِلَّا فِی کَبْرِیْ اَمَّا اَحَدُھُمَا فَکَانَ لَا یُزْرَہُ مِنْ بَوْلِہٖ وَاَمَّا الْاُخْرٰی

وَمَا لَیْعَذَّبَانِ اِلَّا فِی کَبْرِیْ اَمَّا اَحَدُھُمَا فَکَانَ لَا یُزْرَہُ مِنْ بَوْلِہٖ وَاَمَّا الْاُخْرٰی

ترجمہ آید جو کہ آیت کریمہ کل نفس ہما کسبت مہینہ کا شان نزول کفار کے حق میں مخصوص ہو کہ نظم
 انہی کی دلالت سے معلوم ہوتا ہے نہ مومنین کے حق میں کیونکہ استثنایہ مابعدای یعنی الا صحاب الیمین پسہرالات
 کرتا ہے۔ لہذا اس آیت کریمہ سے یہ فائدہ حاصل ہوتا ہے ہو سکتا کہ یہ خاص مومنین کے حق میں غیر کے عمل کا نفع پہنچا
 کی نفی کرتی ہے اور ان آیات کی جیسے مومنین کے حقیقی عمل غیر کے نفع پہنچانے کا ثبوت ہوتا ہے معارض ہوتی ہے
 اسی طرح کریمہ ان لیس للانسان الہ لانا سجدی کو اسکے نظم و نشان نزول وغیرہ کی دلالت اور اس کے
 برفع تعارض کی ضرورت پر نظر کر کے خیال کر لینا چاہیے۔ اور ملائکہ سے انسان کو نفع اعمال اسد تعالیٰ کے
 قول سے ثابت ہو چیا وَالْمَلَائِكَةُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَکَیْسَتُخْفِرُونَ لَیْسَ فِی الْاَشْرَافِ اِلَّا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَفْوَ الرَّحِیْمُ
 اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَفْوَ الرَّحِیْمُ کہ سورہ شوریٰ کے اول رکوع میں ہی یعنی اور فرشتے اپنی رب کی حمد کے
 ساتھ اپنی زبان کو تہ میں اور ان کے لیے جو زمین میں ہیں مغفرت آگتے ہیں۔ آگاہ ہو کہ میشکا سد ہی غفور
 ہے۔ اور انسان کی ہا کہ کو نفع اعمال یہ شرکت در زمین ہی صلے اسد علیہ وسلم کے ساتھ ہوتا ہے۔ بلکہ عمل غیر سے نفع
 دنا اور لینا اور چیز نہیں بھی ہو سکتا ہے جیسا سبزہ گور کی تسبیح سے تھا کہ کو نفع کفر تھا بن عباس رضی اللہ عنہما سے
 روایت ہو کہ تحقیق رسول اسد صلی اللہ علیہ وسلم در وقت زہر گذر سے اندر آیا کہ یہ دو کو صاحب قبر البعثہ غلاب میں ہیں اور
 یہ دونوں معذبت ہیں مگر کہیں میں یعنی ایسے لمڑ میں جس سے چٹا اور پشاق اور در شہار ہوتا تھا اور بڑا معلوم ہوتا تھا اللہ
 ہی کہا گیا کہ سبب ہا کہ یہ معذبت ہیں جو علت غلاب ہی اسد تصور میں حرف فی نقیض ہے لیکن ایک نہیں اپنی پیشاب ہی ہا کہ

اور انسان ہما کہ

آر تسبیح سبزہ بر گور بھاب گور
 و تفسیر حدیث شریف ان
 رسول اللہ صلی علیہ وسلم علی قبرین
 لہ امرکان ان ابین ویکر
 علیہما الا قرعہ وقل
 فی التعلیل

میان نفع اعمال ہا کہ

بیان نفع اعمال ہا کہ

بیان نفع تسبیح سبزہ بر گور بھاب گور
 و تفسیر حدیث شریف ان
 رسول اللہ صلی علیہ وسلم علی قبرین
 لہ امرکان ان ابین ویکر
 علیہما الا قرعہ وقل
 فی التعلیل

وَمَعْنَى مَا أَهْلُ بِهِ لَغَيْرِ اللَّهِ فَوَدَى عَلَيْهِ بِغَيْرِ اسْمِ اللَّهِ وَأَقَامَ لِلصَّنْعِ مَقَامَ
لَغَيْرِ اللَّهِ بِرَأْسِ قَوْلِهِ تَعَالَى مَا ذُجَّ عَلَى النَّصِيبِ نَبِيَّهُمْ عَلَى أَنَّ الْمَقْصُودَ بِالْخَطَا
هَهُمُ الْمُشْرِكُونَ لَا أَنْصَحُوا لِيَسْتَحِلُّوا هَذِهِ الْأُمُورَ وَلَيْسَ الْمُرَادُ حَاشِيَةً
فَرَضَ قَدَّمَ بِأَضْرَاقِ الذِّكْرِ بِأَشَدِّ وَتَخْصِصُ الْعَبِيرُ بِهِ اسْمُ مَوْخَرٍ وَعَلَى مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ
مُتَعَلِّقٌ تَخْصِصُ وَإِلَّا اسْتِفَانَةٌ مَعْنَى عِبَارَتِ بَعْنُومِ نَبِيٍّ آيِدُ وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِمَا قَضَى الْحَقُّ
ش تَخْصِصُ الْعَبِيرُ بِهِ عَلَى مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ عَطَاءٌ وَمَكْشُورٌ وَالْحَسَنُ وَالشَّعْبِيُّ
وَسَيِّدُ بَنِي الْمُسَيَّبِ حَيْثُ أَبَا حَاذٍ بِحَقِّهِ الْمَضْرَانِي إِذَا سُمِّيَ عَلَيْهِمَا بِاسْمِ الْمَسِيحِ
لَا أَنَّهُ خِلَافُ مَذْهَبِ الْأُمَّةِ الثَّلَاثِ مَالِكٌ وَآلِي حَنَفِيَّةٍ وَالْأَشْأَفِيُّ رَجُلٌ قَانَهُمْ
اتَّفَقُوا عَلَى حُومِيَّةٍ مَعْلَا بِظَاهِرِ النَّصِّ وَأَزِيْسُ عِبَارَتِ ظَاهِرِ اسْتِمْكَارِ دَرْجَاتِ تَقِيْدِ
إِلَّا أَنْ يَرُوحَ اسْتِمْكَارِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ
بِمُقَابَلَةِ عُمُومِ غَيْرِ اللَّهِ وَمَقْصُودِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ

مَرْحُومِ آدَمِ سَمِي مَا أَهْلُ بِهِ لَغَيْرِ اللَّهِ كَيْ يَهْدِي كَيْ يَكُنَّا جَادِي دَرْجَاتِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ
كَيْ يَكُنَّا جَادِي دَرْجَاتِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ
مَذْهَبِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ تَقِيْدِ
ہیں کیونکہ وہ ان امور کو حلال جانتے تھے کہ بجائے نام خدا کے بتوں کے نام لیکر فرج کیا کرتے تھے۔ اور اس آیت میں
غیر کا خاص کرنا دوسرے غیر خدا کے واسطے بنا پر مراد نہیں ہے جسکی طرف عطا اور مکحول اور حسن اور شعبی اور عبد
بن حبیب گئے ہیں اس طرح کہ انھوں نے ذبیحہ نصرانی کا جبکہ اسپر مسیح کا نام لیا جاوے مباح کیا ہے۔ ایسے
کہ یہ تینو اماموں کے مذہب کے خلاف ہی یعنی حضرت امام مالک اور حضرت امام ابو حنیفہ اور حضرت امام شافعی
رحمہم اللہ کے کیونکہ انھوں نے ظاہر ایت پر عمل کر کے اس کے حرام ہونے پر اتفاق کیا ہے۔ چاہیے کہ شرح کے اس
فقرہ و لیس المراد تخصیص الغیر بہ علی ما ذہب الیکہ الخ میں لفظ مراد خبر مقدم ہو جس میں ضمیر لیل ذکر ہے
اور اسکا اسم تخصیص الغیر بہ مؤخر ہو۔ اور علی ما ذہب الیکہ آخر کہ یہ خلق تخصیص ہو۔ ورنہ عبارت کے معنی کا
اقامت پانا اور ٹھیک ہونا سمجھ میں نہیں آتا اور خدا کے برتری خوب جاننے والا ہے کہ چہیز کو جو محشی کا مقصود
ہے۔ ان عبارت سے ظاہر ہے کہ یہاں اہلال کا تقید فرج کے ساتھ ہے۔ یہاں تک کہ ان تینو اماموں کے نزدیک بھی
ہو جو کچھ شرح اور حاشیہ پر تخصیص صنم کے باب میں کہ بمقابلہ عموم غیر اللہ ہو۔ اور مشرکین کے ساتھ خطاب کی مقصود ہیست

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴

۱۷۷۸

سن فی الہدایۃ والثانیۃ ان یدکر موصولا علی وجہ العطف والشک
 بان یقول بسم اللہ واسم فلان او یقول بسم اللہ وفلان او بسم اللہ
 ومحمد رسول اللہ بکسر الدال فتمم الذبیحۃ لانه اهل به لغیر اللہ قاً
 ہلکنا فی الدار المختار باختلاف اللفظ ازین عبارت ظاہر است کہ اہلال در محل
 مراد یو وقت فرج است ہم تین در کیمیمہ ما اهل به لغیر اللہ عموم مہملہ است باسم
 سبحانہ یا باسم غیر اسم سبحانہ از فاعل عام از مومن و کافر بتوسع فعل مجهول برائی فاعل عام یا افادہ نسبت
 از صلہ لام تین حاصل نسبت ہر جانوریکہ آواز برداشتنہ شود یا بر او یوقت فرج از مومن یا کافر باسم سبحانہ یا
 باسم غیر اسم سبحانہ بنا بر تقرب غیر مذکور علی نحو تقرب مخصوص اسم سبحانہ و در کیمیمہ اهل لغیر اللہ مخصوص
 ہلکنا من غیر اسم سبحانہ و در کیمیمہ اسم سبحانہ تقربش از فاعل عام از مومن و کافر بتوسع مذکور یا افادہ مسطور تین حاصل
 است ہر جانوریکہ آواز برداشتنہ شود وقت فرج از مومن یا کافر بنا بر تقرب غیر مذکور علی نحو تقرب مخصوص اسم سبحانہ
 باسم سبحانہ و تو اندر شدہ صغیر را جمع یا موصول یا شدہ و لیکن مخالفت فصاحتہ باشد بمعنی تحقیق قائمہ ملاغت نام

ترجمہ کہ ہر آئین ہے۔ اور دوسرے یہ کہ ذکر کیا جاوے ملا عطف کی وجہ پر ہو خواہ شرکت کی سطح کہ کہے بسم اللہ
 واسم فلان یہ صورت عطف ہو یا کہے بسم اللہ وفلان یا بسم اللہ ومحمد رسول اللہ کہ اس لفظ محمد
 کی دال کی زیر ہو۔ اور یہ دونوں ایس صورت شرکت کی ہیں۔ پس ذیچہرام ہوگا کیونکہ وہ فرج ہو اسے ان الفاظ
 مذکورہ سے غیر ممکن کیے۔ اور ایسے ہی درختہ میں ہے اختلاف لفظ کے ساتھ۔ اس عبارت کی ظاہر ہے کہ اہلال
 اس محل میں مراد یو وقت فرج ہے یعنی اہلال مراد ہے جو فرج کے وقت ہوگا تین آیت کریمہ ما اهل به لغیر
 اللہ میں مہملہ کا عموم ہے کہ اللہ کے نام سے ہو یا اسکے غیر کے نام سے۔ اور وہ مہملہ جس فاعل سے ہو وہ بھی عام ہے
 مومن ہو خواہ کافر کیونکہ فعل مجهول سبب فاعل غیر معلوم کے فاعل کے عام ہونیکے لیے متوسل ہے مع ذلکہ نسبت
 نسبت کے صلہ لام سے یعنی صلہ لام سے فائدہ نسبت بھی اسی عموم فاعل کو حاصل ہو رہا ہے۔ پس حاصل یہ ہوا کہ جو کوئی
 جانور کہ اسکے ساتھ یا اس پر فرج کیوقت مومن یا کافر سے اسم سبحانہ کے نام سے آواز بلند کیا جاوے
 اسم سبحانہ کی مخصوص قرب حاصل کرے گی طرح اسکے متبرکی قرب حاصل کرے گی۔ اور آیت کریمہ ما اهل به لغیر اللہ
 یہ کہ سورہ مانہ کے اول رکوع میں ہے۔ اس میں مہملہ کا خصوص ہے۔ کیونکہ لغیر غیر مذکور ہے کہ اس سبب غریب ہو اسم اللہ و اسکا
 راجع ہے۔ اور یہی مہملہ مخصوص جس فاعل سے ہو وہ سبب توسع مذکور سے مع افادہ مسطور کہ اسی طرح عام ہر مومن ہو خواہ
 کافر۔ پس حاصل یہ ہوا کہ ہر کوئی جانور کہ فرج کے وقت آواز بلند کیا جاوے یعنی پکارا جاوے مومن سے خواہ کافر سے خدا کی
 مخصوص قرب حاصل کرے گی طرح اسکے متبرکی قرب حاصل کرے گی۔ اور یہی مہملہ کا خصوص ہے کہ اس سبب غریب ہو اسم اللہ و اسکا
 راجع ہے۔ اور یہی مہملہ مخصوص جس فاعل سے ہو وہ سبب توسع مذکور سے مع افادہ مسطور کہ اسی طرح عام ہر مومن ہو خواہ

حاصل تین کریمہ ما اهل به لغیر اللہ و عموم ہر
 مومن ہو خواہ کافر کیونکہ فعل مجهول سبب فاعل غیر معلوم کے فاعل کے عام ہونیکے لیے متوسل ہے مع ذلکہ نسبت
 نسبت کے صلہ لام سے یعنی صلہ لام سے فائدہ نسبت بھی اسی عموم فاعل کو حاصل ہو رہا ہے۔ پس حاصل یہ ہوا کہ جو کوئی
 جانور کہ اسکے ساتھ یا اس پر فرج کیوقت مومن یا کافر سے اسم سبحانہ کے نام سے آواز بلند کیا جاوے
 اسم سبحانہ کی مخصوص قرب حاصل کرے گی طرح اسکے متبرکی قرب حاصل کرے گی۔ اور آیت کریمہ ما اهل به لغیر اللہ
 یہ کہ سورہ مانہ کے اول رکوع میں ہے۔ اس میں مہملہ کا خصوص ہے۔ کیونکہ لغیر غیر مذکور ہے کہ اس سبب غریب ہو اسم اللہ و اسکا
 راجع ہے۔ اور یہی مہملہ مخصوص جس فاعل سے ہو وہ سبب توسع مذکور سے مع افادہ مسطور کہ اسی طرح عام ہر مومن ہو خواہ
 کافر۔ پس حاصل یہ ہوا کہ ہر کوئی جانور کہ فرج کے وقت آواز بلند کیا جاوے یعنی پکارا جاوے مومن سے خواہ کافر سے خدا کی
 مخصوص قرب حاصل کرے گی طرح اسکے متبرکی قرب حاصل کرے گی۔ اور یہی مہملہ کا خصوص ہے کہ اس سبب غریب ہو اسم اللہ و اسکا
 راجع ہے۔ اور یہی مہملہ مخصوص جس فاعل سے ہو وہ سبب توسع مذکور سے مع افادہ مسطور کہ اسی طرح عام ہر مومن ہو خواہ

[illegible]

259

سش پس مرتفع شد زعم حرمة بمغنی نسبت به از لفظ اهل به مغنی تقید اهل بر وقت
 زوج هم و استفاده معنی تعمیم از صراحت ما موصوله بمطل تعقیص ذبیحه است و حال
 آنکه سخن در تعلیم حله و حرمة حیوانات مخصوص بنح سش با اشاره تعقیص مغنول
 بتعمیر متصل بصله یار و صراحت استثناء لاحق هم است بخصوص نظم صراحتا بر
 تعمیم لغت بمقابله خصوص نظم نوال گرفت نمی بینی که در ذیح علی النصیب عموم
 ما موصوله را در مقابله خصوص نظم مصرح گنجایش نیست سش پس مرتفع شد
 زعم تعمیم که از صراحت ما موصوله تواند شد هم و ششمین به اسد شرط فرج و مزید
 مذکور غیر تخمین العین است تا آنکه غیر ماکول اللحم هم مزی شود در حد خود نه بهر خورد
 سش چنانکه در فقه مذکور است پس مرتفع شد زعم آنکه منسوب لغیر اسد تعالی اگر چه
 از ماکول اللحم باشد در حکم نجس العین است کماک نمیگردد به استثنیه و تکبیر هم معنی ما
 یج علی النصیب از جمیع جانوری که فرج کرده شود از ذابح عام از مؤمن و کافر بر کسان

نذر و احتیاج۔
نذر حجیم ہیں اب جو زعم مرتکا نسبت کے معنی کا سبب لفظ اھل باد سے بغیر فقید اھلال کے فرج کے وقت کے ساتھ
خادہ بھی دریا یعنی جن لوگوں نے اھلال کو فرج کے وقت کے ساتھ مقید ہوئی تھی ان کے یہاں مقید ہونے سے انکار کر کے اور
اھل باد کو نسبت کے معنی میں لیکر مرتکا زعم کیا تھا وہ بھی اٹھا دیا گیا۔ اور یعنی تعمیم کا استفادہ جو مآصولہ
سے صاف صاف ظاہر ہو رہا ہے۔ ذبح کی تخصیص کو باطل کر رہا ہے حالانکہ کلام باعتبار خصوص نظم یا نظم کی خصوصیت
کے سبب ان حیوانات کے حلال و حرام ہوئی تھی تعلیم میں جو ذبح کے لیے مخصوص ہیں جبکہ بغیر فعل کی تخصیص سے اٹھا
ہو رہا ہے کہ لفظ باد کے سبب ضمیمہ کے متصل ہونے سے یہ تخصیص نایت ہے۔ اور پھر استثنائے لاحق کی صراحت سے پھر
اصرار ہے۔ یہیں تعمیم لغت خصوص نظم کے مقابلہ میں نہیں اختیار کیا جاسکتی۔ کیا انہیں دیکھتے ہو کہ کہ یہ مآذ فرج
علیٰ المصنوب میں مآصولہ کے عموم کو نظم مضرع کے خصوص کے مقابلہ میں جو خاص ہونے پر صراحت کر رہی ہے
اُس عموم کی گنجائش نہیں ہے۔ یہ تو زعم تعمیم کا جو مآصولہ کی صراحت سے ہو سکتا تھا جانا رہا۔ اور اس کا
نام ایسا فرج کی شرط ہے اور غیر جنس البین ذبیحہ کے پاک کر کے یہاں تک کہ غیر ماکول اللحم بھی یعنی جس گوشت کا کھانا
ممنوع ہے اسی حد میں پاک ہو جاتا ہے نہ کھانے کے لیے جیسا کہ فقہین مذکور ہے۔ پس یہ زعم بھی اٹھ گیا کہ غیر خدا کی
طرف نسبت کیا گیا اگرچہ ماکول اللحم ہو جس البین کے حکم میں ہے کہ شنبہ اور جبیر سے بھی پاک نہیں ہوتا حصتی کریمہ
مآذ فرج علیٰ المصنوب کے کہ سورہ مائدہ کے اول رکوع میں ہے یہ ہیں۔ کہ وہ جانور جو عام ذبح کر کے کھائے تو اس وقت

سید مہدی علی نقی

ہیں زوجہ کچھ ماموہہ لہر قلع ہے +

[illegible]

کتابخانه عمومی
شماره ثبت کتابخانه

[illegible][illegible]

مستحق است معنای اگر فرج دون التسمیہ مراد نباشد فائدہ تخصیص مآذ فرج علی
 النصیب از ما اهل به لغیر اللہ و ما اهل لغیر اللہ بہ نہ تواند شد و با اتحاد
 تکرار بی فائدہ خواهد شد یا اہمال عطف و خود ظاہر است کہ از لفظ فرج دلالتی بر معنی
 تسمیہ نیست چنانکہ از اهل است شش فی حاشیۃ انوار التنزیل و الاوالی ان
 یفرق بان ہذا المشتغل ما العیسم احد عند ذبحہم و بتقریر در دست زبانت
 اشارت مکانی از صلہ علی است و پس واللہ تعالی اعلم و کفینہ اشارت مکانی بخلاف
 مذہب اہل سنت و جماعت نباشد و از آنجا کہ سخن در حرمتہ حلالہ بر علت موت است الا
 صلا گیتہ متعلق از ما بعد ما اهل لغیر اللہ بہ است شش فی حاشیۃ انوار
 التنزیل قولہ من ذلک اشارۃ الی ما ذکرہ فی قولہ و المنفقۃ و ما بعدھا فیکون
 الاستثناء راجع الی اجمعہم و معنی ذلک فیشق ترجمہ خوردن اینہم حرمت برکت

ترجمہ اشتباہ کی وجہیں مستند ہیں یعنی بتوں پر فرج کیا ہوا۔ اور غیر خدا کے لیے بغیر تسمیہ فرج کیا ہوا۔ پس
 و بیجہ باعتبار معنی نسبت ہو چکی وجہیں ایک ہی ہیں۔ پس اگر بدون تسمیہ کے فرج ہونا مراد نہ ہوگا تو ہا فرج
 علی النصیب سے بتوں پر فرج ہونے کی تخصیص کا جو فائدہ حاصل ہے وہ ما اهل به لغیر اللہ اور ما
 اهل لغیر اللہ بلکہ سہ کہ یہ بھی غیر خدا کے واسطے بت کی طرح فرج ہونا ہے حاصل نہیں ہو سکتا ہے
 اور سبب اتحاد معنی کئے تکرار بیفائدہ ہوگی اور عطف اہل ہو جائیگا۔ اور آیت اول میں خود ظاہر ہے کہ لفظ فرج
 سے تسمیہ کے معنی پر کوئی دالالت ایسی نہیں ہے جیسا کہ اهل سے ہے۔ چنانچہ حاشیۃ انوار التنزیل میں ہے
 کہ مناسب تر یہ ہے کہ یوں فرج کیا جاوے کہ یہ شامل ہے اس چیز کو کہ کوئی تسمیہ نہیں کیا گیا اس کے فرج کے وقت
 اور در دست کی تقریر میں بھی صلہ علی سے ہی اشارت مکانی کی زیارتی ہے اور پس واللہ تعالی اعلم
 اور کفینہ اشارت مکانی اہل سنت و جماعت رحمہم اللہ کے مخالف مذہب نہیں ہوتی۔ اور چونکہ کلام حرمت
 و علت میں علت موت ہے۔ تو لا ما ذکیتہ یعنی مگر جو تسمیہ فرج کیا۔ کہ جزو آیت مذکورہ ہے۔ یہ پیشنا
 متعلق ہے با بعد ما اهل لغیر اللہ بہ سے جیسا حاشیۃ انوار التنزیل میں ہے کہ ذلک سے (جو قول
 صاحب تفسیر ہے) اس چیز کی طرف اشارہ ہے جسکو خدا تعالی نے اپنی قول میں ذکر کیا ہے اور وہ و المنفقۃ
 اور اسکا بعد ہے۔ پس اس صورت میں استثناء سب کی طرف راجع ہوگا۔ اور معنی ذلک فیشق کہ یہ بھی جزو
 آیت مذکورہ کا۔ یہ ہیں ان سب حرام کی ہوئی چیزوں کا کھانا برا کھانے +

معنی ذکرتہ

معنی ذکرتہ

معنی ذکرتہ
 مؤخرین مع افادۃ حجت
 و اشارت معنی ذکرتہ

باید دانست کہ سائبہ ماخوذ است از سبب بفتح اول و سکون ثانی بمعنی رفتن پس
سائبہ رونده است و در اصطلاح ناقه است کہ گذاشته شود مرفوعۃ الانفعال بہا بر
مراد نفس مجید پس حیوان رونده غیر ناقہ را ہم بریں قیاس سائبہ میخوان گفت چنانکہ
درین و بار میمند کافران بزعم خیر نفس خود را غیر خود گاواں را مرفوع الانفعال میگذاشتند
و حرمتش اقتراف صریح کافران است پس تخصیص سخن در سائبہ از آنست کہ سخن
در حرمتش رفتہ ہم اینچہ کہ سخن جز در ماہل بلغیر اللہ و ماہل غیر اللہ بہ است سائبہ شال
فکلو امثا ذکر اسم اللہ علیہ تو اند شد پس ازینجا رد آنست کہ سائبہ را حرام
گفتند و حیوانی را کہ بلام بزرگان مخصوص گردد در حکم سائبہ گرفتند ہم تنبیہ اگر
نیکو بگری غالباً جزایمان و صوم و صلاوۃ و ما یتعلق بہم ہمہ افعال ظاہر و باطن ہونہ
و لدنقائی معلق لغیرہ نقائی است چنانکہ دادن چیزی بکسی لوجہ نقائی و اوصحبیہ
حضرت نبی الرحمتہ صلعم از برای اُمّہ و اوصحبیہ حضرت مرفعی کرم اللہ تعالی و جہہ

فہر جمعہ اور سمجھنا چاہیے کہ لفظ سائبہ سبب سے نکلا ہے جس میں سین پر زبر اور یا کا جزم ہے۔ معنی اسکے چلنے کے
ہیں تو سائبہ کے معنی چلنے والا ہوئے۔ اور اصطلاح میں اس لفظ کی کہتے ہیں جو مرفوعۃ الانفعال بہا چھوڑ دی
جاتی ہے یعنی اس عرض سے کہ اس سے کسی قسم کا نفع نہ لیا جاوے بلکہ اس سے نفع حاصل کرنا موقوف اور
مرفوع سمجھا جاوے کہ آیت مجیدہ یعنی ہر ماہر ہے۔ پس ہر جانور چلنے والے کو بھی جو اونٹنی کے علاوہ ہیں
اسی قیاس پر سائبہ کہہ سکتے ہیں جیسا کہ اس ملک ہندوستان میں کافر لوگ اپنے نفس کی یا غیر کی فکر
خیر و خیرات کا گمان کر کے گائے بیلو کو مرفوع الانفعال چھوڑ دیتے ہیں اور وہ ساٹھ کہلاتے ہیں اور
اسکا حرام ہونا صریح کافروں کا بہتان و افتراء ہے۔ اور سائبہ میں خاص کلام کرنا اسوجہ سے ہے کہ کلام کسی کی
حرمت میں واقع نہ ہے حالانکہ اسکی حرمت کافر و کفریہ ہر قسم محض افتراء ہے۔ اور چونکہ کہ یہ ماہل یہ
غیر اللہ اور ماہل غیر اللہ یہ ہیں حرمت کی گفتگو ہے پس سائبہ کا کہ یہ فکلو اچھا ذکر اسم
اللہ علیہ کے شال ہونا چاہیے جو عہدہ انعام کے جو دھوین رکھیں ہے جسکے معنی یہ ہیں رکھاؤ اگرچہ ہر
کو جسیر اللہ کا نام لیا جاوے۔ پس سائبہ ماکولات میں ہو سکتا ہو۔ اب یہاں کیا نکار دیکھی ہو گیا جنہوں نے سائبہ
کو حرام کہا۔ اور اس جانور کو جو ہرگز ان کے نام سے مخصوص ہوتا ہے حکم سائبہ میں لیلیا تنبیہ اگر غور سے دیکھو
و انعام افعال ظاہر و باطن کے جو خدا تعالیٰ کی وجہ میں ہوں سوا ایمان اور روزہ اور نماز کے اور جو کچھ انکی مشق

سائبہ اور شیردہ جانور کہ
مرفوع الانفعال نفس خیر
چھوڑے جلتے میں شال
سائبہ حرام نہیں ہیں کہ
انکی حرمت اقتراف صریح
کفار ہے اور ایسی ہی جانور
کہ مخصوص نام ہرگز ان پر
حرام نہیں اور حکم سائبہ
سبب الکل و طہر انہما ہوتا ہے جو کچھ
سوا انہما ہونہ و انہما کے متعلق ہے

خروج کی ایک سب سے زیادہ قیمتی چیز یہ شرط نہیں کہ کوئی مردہ لڑکھڑ
سے شروع ہو۔ وہ بایں حقیقتہً فیض کی اس طرف کی بعض چیزیں ہیں۔

[illegible]

حسب الشرط صحیح است اذ انجا کہ حقیقتہ قبض از روح مصرت بقصر لیت مصرت حقیقی
است بر قبض معنوی مانعی حقیقتاً نماند شد و از اینجا کہ جزای اصحیہ تفسیہا است لغو
علیہ السلام سموا صحایا کہ فانیہا علی الصراط مطایا کہ نہ بغیر ما در صورت عدم خروج
از ملک فعل اختیار اصحیہ حضرت بنی الرحمۃ صلعم از بہر است بر خلاف حقیقت خواہ
بقر العباد یا اللہ تعالیٰ من سوء القہم والا اعتقاد +

و از اینجا است کہ مندر قبض مندر بہ برائے مندر ولہ غیر اللہ تعالیٰ و بقصر بمصارف
لوجہ تعالیٰ نیابتاً از طرف مندر ولہ بقصر ورت صحیح است و حساب بر ذمہ نائب پس
ہو شیاری و دیگر کار لازم او باشد و نیز بدانکہ انتساب لغیرہ تعالیٰ بچو انتساب مخصوص
اللہ تعالیٰ از مؤمن نماند شد بدلاست ایمان

ترجمہ حسب الشرط صحیح ہے یعنی جس کا خارج ہونا قبض کے ساتھ شرط ہو خواہ وہ قبضہ کی شرط اسی وقت کے لیے
ہو یا آئندہ کے لیے اور وہ مزاج ظاہر کا ہو یا باطن کا جیسی شرط ہو اسی کے موافق وہ خروج مشروط صحیح ہے۔ کیونکہ
حقیقت قبض کی معرفت کی روح سے معرفت حقیقی کی تصریف کے سبب کہ اس قبض معنوی پر کوئی مانع حقیقتاً نہیں
ہو سکتا ہے یعنی اصل میں قبض مصرت کی روح کا ہے اور یہ تصریف صرف حقیقی ہے یعنی کسی حقیقی پھیرے والے کی طرح آزاد
کا تصریف ہے اور یہی حقیقت قبضہ کی ہے جو ایک امر معنوی ہے اس معنوی قبضہ پر کوئی منہ نہ والا حقیقت میں نہیں
ہو سکتا ہے۔ اور چونکہ قربانی کا یہ نفس قربانی سے ہے نہ اسکے غیر سے اس لیے کہ قربانی ہے حضور علیہ السلام نے کہ
اپنی قربانیوں کو تم مٹا کر دیکھو کہ وہ سچے صراط پر تھاری سواریاں ہیں پس در صورت ملک و خارج نہ ہونیکے
حضرت بنی الرحمۃ صلی اللہ علیہ وسلم کا کہنے کیونکہ قربانی کر نیکا اختیار فی فعل حقیقت کے خلاف ہو گا خدا کی پناہ بڑی ہے
اور اعتقاد ہے + اور پس ہی بھی معلوم ہوا کہ نفس مندر بہ کا مندر ولہ غیر اللہ کے واسطے مذکر کرنا۔ اور مصارف لوجہ
اللہ تعالیٰ میں مندر ولہ کی طرف سے بقصر ورت نائب بلکہ بقصر کرنا صحیح ہے۔ اور حساب نائب کے ذمہ۔ پس کام میں
ہو شیاری نہ اسکا لازم ہے۔ یعنی خاص کسی چیز مندر ولہ ہوتی کہ خدا کے سوا جسکے لیے مندر ولہ ہو نہ کرنا۔ اور اس مذکر
ایسے کاموں میں کہ خدا کی وجہ میں ہوں کسی دوسرے شخص کا اس شخص کی طرف سے جسکی مندر ولہ ہو نائب بلکہ خارج کرنا
بر نفس مصارف لوجہ اللہ بقصر ورت صحیح ہے یعنی ضرورت کی صورت میں۔ نائب کو حساب صحیح رکھنا اور کام میں ہونا رہنا لازم ہے اور اسکی
محکمان نائب کے ذمہ۔ اور یہ بھی معلوم ہے کہ انتساب غیر خدا کی طرف سے انتساب مخصوص خدا کے معنوں ہی کو بخیرہ دلال اسکا کیا کر
نہیں ہو سکتا یعنی ہر خاص کے لیے مندر ولہ میں چیز منسوب ہوتی ہیں یعنی اس طرح اسی اعتقاد کے خدا کی طرف کسی چیز کا منسوب
کرنا مؤمن نہیں ہو سکتا کیونکہ ایمان مؤمن کو اسے اعتقادات کی طرف سے و شرک بیلہ ہونہا نہیں کرنا اور نہ ایسی امر کا
منطقی ہونا ہے کیونکہ ثبوت ایمان مؤمن کا اسکی نفی پر دلالت کرتا ہے +

ترجمہ مندر ولہ مندر ولہ کی طرف سے بقصر ورت نائب بلکہ بقصر کرنا صحیح ہے۔ اور حساب نائب کے ذمہ۔ پس کام میں ہو شیاری نہ اسکا لازم ہے۔ یعنی خاص کسی چیز مندر ولہ ہوتی کہ خدا کے سوا جسکے لیے مندر ولہ ہو نہ کرنا۔ اور اس مذکر ایسے کاموں میں کہ خدا کی وجہ میں ہوں کسی دوسرے شخص کا اس شخص کی طرف سے جسکی مندر ولہ ہو نائب بلکہ خارج کرنا بر نفس مصارف لوجہ اللہ بقصر ورت صحیح ہے یعنی ضرورت کی صورت میں۔ نائب کو حساب صحیح رکھنا اور کام میں ہونا رہنا لازم ہے اور اسکی محکمان نائب کے ذمہ۔ اور یہ بھی معلوم ہے کہ انتساب غیر خدا کی طرف سے انتساب مخصوص خدا کے معنوں ہی کو بخیرہ دلال اسکا کیا کر نہیں ہو سکتا یعنی ہر خاص کے لیے مندر ولہ میں چیز منسوب ہوتی ہیں یعنی اس طرح اسی اعتقاد کے خدا کی طرف کسی چیز کا منسوب کرنا مؤمن نہیں ہو سکتا کیونکہ ایمان مؤمن کو اسے اعتقادات کی طرف سے و شرک بیلہ ہونہا نہیں کرنا اور نہ ایسی امر کا منطقی ہونا ہے کیونکہ ثبوت ایمان مؤمن کا اسکی نفی پر دلالت کرتا ہے +

انتساب مندر ولہ انتساب مخصوص خدا کے معنوں ہی کو بخیرہ دلال اسکا کیا کر نہیں ہو سکتا یعنی ہر خاص کے لیے مندر ولہ میں چیز منسوب ہوتی ہیں یعنی اس طرح اسی اعتقاد کے خدا کی طرف کسی چیز کا منسوب کرنا مؤمن نہیں ہو سکتا کیونکہ ایمان مؤمن کو اسے اعتقادات کی طرف سے و شرک بیلہ ہونہا نہیں کرنا اور نہ ایسی امر کا منطقی ہونا ہے کیونکہ ثبوت ایمان مؤمن کا اسکی نفی پر دلالت کرتا ہے +

پس حق تعالیٰ اللہ تعالیٰ آنست کہ از منکسات لغیرہ تعالیٰ کہ لوجہ تعالیٰ نباشد پرمیزد
 ہا آنکہ از آب پاک از دست غافل **مش** پرمیزد ہم کہ فعلش لغیر اللہ تعالیٰ بود از اینجا
 آنست کہ فعل خود ہم وقت غفلت لغیر اللہ تعالیٰ است و بی شبہ ظلمت منکسات لغیر
 اللہ تعالیٰ را جز صاحب دل نتواند دریافت و همچنین است ظلمت حرمۃ کسی اشیا و کسوت
مش تنبیہ از اینجا رد قولی است کہ منسوب لغیر اللہ تعالیٰ عموماً از حیوان و غیر
 حرام است بدلیل کریمہ **ما اھل** اللہ و منسوب مشرک است بدلیل کریمہ **ذلکم فسق**
 ہم واللہ تعالیٰ اعلم بحقیقۃ الحال والیکہ المرجع والمآل۔ **ترتیباً لا نغافلنا**
ان نسینا او اخطانا + اللھم صل وسلم علی محمد بنی الرحمة وعلی اجماله کما تحبہ
وترضاه وشفعه فینا وترحمنا بہ

ترجمہ پس حق تعالیٰ خدا تعالیٰ کا یہ ہے کہ جو چیزیں غیر خدا کی طرف منسوب ہوں اور خدا کی وجہ میں نہ ہوں
 خدا سے دور کران سے پرمیزد کرے یہاں تک کہ پاک پانی سے بھی اگر غافل کے ہاتھ کا ہو پرمیزد کرے کیونکہ اس کا
 فعل غیر خدا کے واسطے ہے۔ یہاں سے بھی معلوم ہوا کہ اپنا فعل بھی غفلت کے وقت غیر خدا کے لیے ہے۔ اور
 ہمیں شک نہیں کہ غیر خدا کی طرف نسبت کی ہوئی چیزوں میں ظلمت ہوتی ہے لیکن بجز صاحب دل و دوسر
 انکو نہیں جان سکتا۔ اور اسی طرح جو چیزیں کسب کردہ ہیں یعنی اپنی محنت و سعی پر پھر دوسرے کے حاصل کی ہیں
 اور خالص شمس خدا کی نہیں ہیں انکی ظلمت حرمت کسی کو بھی ایسا ہی خیال کرنا چاہیے یعنی انکی ظلمت حرمت
 کسی صاحب دل کے سوا اور نہیں معلوم کر سکتا تنبیہ اب یہاں پر ان لوگوں کا قول بھی رد ہو گیا
 جکے نزدیک غیر خدا کی طرف منسوب کی ہوئی چیز عام ایسی کہ وہ جاندار سے ہو خواہ حیوان سے آیت
 کریمہ **ما اھل** اللہ کی دلیل ہو حرام ہے۔ اور یہ مذکور ہو چکا ہے کہ اس آیت میں کلام صراحتاً جاندار سے
 کی حرمت میں واقع ہوا ہے بالخصوص مؤمن کی نسبت ایمان کی دلالت سے اسکا حرام ہونا بھی نہیں ثابت ہوا
 بلکہ اقرار ہو سکتا ہے۔ دوم انکا یہ کہنا بھی رد ہو گیا کہ نسبت کرنا والا کہ **ذلکم فسق** کی دلیل سے مشرک ہو حالانکہ
 فسق بزرگام ہے۔ پھر مؤمن حرام فعل سے بھی کفر نہیں ہوتا انتہا یہ کہ گنہگار کہا جاوے۔ پس مشرک کریمہ مذکور ہو گیا
 ہو سکتا ہے۔ اور حقیقت حال کو خدا ہی خوب جانتا ہے۔ اور اسکی طرف جمع و انجام کرنا ہے۔ آجوب سچا اگر تمہیں بھول ہوئی ہو
 یا ہم خطا کی ہو تو ہم سے مواخذہ فرماؤ۔ تو اللہ رو و دو سلام بھیج خود علی علیہ السلام پر کہ نبی حرم ہیں اور آپ کے حال خوش پر جیسی
 ائیں محبت اللہ تو انکو لیے پسند کرتا ہے اور انکو ہماری جنتیں شفع کر اور انکی فضیل ہم پر رحمت نازل کر برحقک یا ارحم الراحمین

منسوب لغیر اللہ تعالیٰ عموماً از حیوان و غیر
 حرام است بدلیل کریمہ **ما اھل** اللہ و منسوب مشرک است بدلیل کریمہ **ذلکم فسق**

افقین والحمد للہ رب العالمین

المستغفرين الذين هم في الجنة

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لاهله
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين أجمعين
اللهم صل على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصيوك في الدين والدار
الآخرة

[illegible]

REP ۷۶۴ ۱۳۳۱

و کرمیتہ تغذی و کرمیاض و سیر اللطام
صالحی اشفاق علی علیہ وسلم

على ما اتى الله تعالى رحمته التي توفقت على شهودة صلعم كما قال الله
تعالى وما ارسلناك الا رحمة للعالمين خصوصاً بظهوره وعموماً بوجوده
صلعم وقوله صلعم للسائل عن صوم يوم الاثنين ذلك يوم ولدت فيه
اشارته الى شرف اليوم وتعظيمه بالتعدي فيه والسود فيه بولادته صلعم
شكر الله الرحمن باظهار اياته رحمة للعالمين واوصى النبي صلعم بالامانة
بصوم يوم الاثنين وقال فيه ولدت وفيه انزل علي وفيه هاجرت و
فيه اموت الحديث فالتعيين لما ينبغي فيه ظاهر فمن يعظمه بالامانة
الحسانات ويلجج بولادته صلعم فيه فيشكر بغيره سبحانه ومن لا فلا
وقد تقرر من يفرح بنعمة المنعم ليقرب به ومن يفرح بشخص ليقرب به
فليس الامر ممنوعاً الى اليوم الاخر فقل علماءنا شكر الله سبحانه ذكره
ولادته صلعم باجتماع الناس في يوم معين يدعون حسنة بالاجماع

نمر حمله به بركه ضاكي برتبر رحمت خود را تمام كرد كه متوقف بر شهود او صلعم بود چنانچه فرمود خداي بزرگوار
سوره اشجار وما ارسلناك الا رحمة للعالمين واه وافر ستايديم ترا اگر رحمت براي عالميان و ايا
فرستادن رحمت خصوصاً بظهور او صلعم وعموماً بوجود او صلعم و فرمودين او صلعم بركه
پرستيد و از روزه روز دوشنبه اين روز است كه در و آفریده شديم اشاعت است سوت
شرف اين روز و تعظيمش به پرستيدن و عبادت كردن است و بايد و بشاد شدن در و بولادش صلعم
است پذيرى خداي رحمن بظاير نذرانش مراد رحمت براي همه عالميان و وصيت فرمود نبي صلعم
حضرت بلال را رضى الله عنه بروزه دوشنبه يوم دوشنبه فرمود آفریده شديم در و و نذر دل دحي شد
بين در و و هجرت كردم در و و بهيرم در و و الحارث پس يقين براي آنچه كه زيبا است در و ظاهر است
پس كه گرامى بزرگ دارد آن روز را با در دن حسنات و شاد شود به پيدائش او صلعم در پس
او شكر بجا آرد به نعمتهاي خود سجانه و هر كه چنان بخندد پس او شكر بجا نياورد و مقرر شده است
برك شاد شود به نعمت منعم البته شاد شود او بانگس و هر كه شاد شود و شخصي به ايك شاد شود و ان شفق باق
پس اين امر تا روز آخر ممنوع نيست و گفت علمائي ما خدائي تر سعي شان را مشكور دارند كه ذكر ولادت او
جلى الله عليه وسلم باجتماع آدميان در روز معين بر عت حسنه است

چنانچه گفته روز و يوم و اشاعت يقين

چنانچه گفته روز و يوم و اشاعت يقين

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱

745

ويقول الشيخ ابو يوسف موسى الزرهوني رايت النبي صلعم في النوم
 فذكرت له مايقوله الفقهاء في عمل الولاة في المولد فقال صلعم من
 فراج بنا فحنا به انتهى وفي قول يزيد والمحب مع احبا به ويقول المنصور
 البشار رايت النبي صلعم في المنام يقول لي قل له لا يبطله يعني المولد وما عليك
 ممن اكل ومن ياكل انتهى وقال الحافظ وقد ظهر لي تخرجه على اصل ثابت
 في الصحيحين من ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قدم المدينة فوجد
 اليهود يصومون يوم عاشوراء فسألهم فقالوا هذا يوم اغرق الله فيه فرعون
 ونحي موسى فخرج نصور شكر الله تعالى فقال انا احق بموسى منكم فصامه
 امر بصيامه فليستفاد منه فعل ذلك شكرا لله تعالى على ما من بي في يوم
 معين من الابع نعمة ودفع نقمة وعباد ذلك في نظير ذلك اليوم في كل
 سنة والشكر لله تعالى يحصل بالانواع العبادات والسجود والقيام والصلاة والتلاوة

کذلك فیسحب لنا ايضا اظهار الشكر بمولده و اطعام الطعام ونحو
 ذلك من وجوه القربات والمبرات انتهى وفي شرح سنن ابن ماجه الطوا
 نه من البديع الحسنة المندوبة اذا اخلا عن المنكرات شرعا انتهى ومن
 اهل اللدنية قدر روي ابو لهب بعد موته في النعم فقتل له ما حاله
 في النار الا انه خفف عني كل ليلة اثنين وامس من بين اصبعي
 اثنين ماء و اشار براس اصبعيه وان ذلك يا عتاتي الثوبة عند ما
 نشرني بولادة النبي صلعم و بارضا عما له وفي معراج المسلمين عن ابن عباس
 بن عبد المطلب قال كنت مواجعا لابي لهب ومصاحبا له فلها مات فلما
 اخبر الله تعالى عنه ما اخبر فحسرت عليه وهمني امر فسالته الله حولا
 ان يريني اياه في المنام قال فرأيت نارا اكله فسالته من حاله فقال لي
 النار في العذاب فلا يخفف عني العذاب الا ليلة الاثنين من كل الالباب
 الا كما يرفع العذاب عني قلت وكيف ذلك فقال وليلة في تلك الليلة فقلت

وتخفيف عذاب عور ولا تطلعهم فقه
 ابو لهب از حدیث ابن عباس نقل

ترجمہ نفس مبارک خود در دو صلوة میخواند یعنی پس محبت است برای ما نیز اظهار شکر مولد او صلعم و اطعام
 نور ایدان و مثل این که از وجوه قربات و مبرات است یعنی از اسباب نزدیکیها و نگوئیمها است بحضرت حق تبارک
 و تعالی شرح سنن ابن ماجه است که سوابق است که از او بدعت حسنه شد و بدعت یعنی کار نوبت نیک از محراب
 و خوبهای شکر کرده شده هرگاه که از منکرات که شرع از او باز داشته خالی باشد و از موابد که نیک است که تحقیق
 ابو لهب بعد موت خود در خواب دیده شد پس گفته شد از او چه حال است ترا پس گفت او در آتش است مگر آنکه
 تحقیق بر شرب در شبیه از من فذاب سبک کرده شود یعنی تخفیف عذاب شود و می که از میان این هر دو نگشتن
 من نابل و دیگر در بشیر مرد و انگشتان خود و هر آینه این تخفیف باز کردن من است ثوبه را و قیتکه مرا خوشتر
 داد او بولادت نبی صلعم و بشیر دادن او نبی صلعم را و در معراج المسلمين است از ابن عباس بن عبد المطلب
 گفت من ترا می و مصاحب ابو لهب بودم یعنی با او برادری و صحبت میداشتم پس هرگاه که او مرد و تحقیق خود را بر تو

آنگی داد آن خبر که بود پس خزن کردم بر او و مرا در اندوه آید پس خواستم از خدا تا یکسال که مرا بخوابد و خواب عور را - گفت پس بدیدم آتش
 که زبان میزند و سفلهای آگیزه پس پرسیدم انداز حال او پس گفت که سوخته آتش است در عذاب یعنی حال آتش و عذاب که در وقت باور میان کرد و
 این عذاب از من یک شب شود مگر در شبی که از بر شرب و در زان پس از آن عذاب را در من برگرد و گفتم چگونه است گفت پس را میبرد درین عهد علی علیه السلام

بالا انت المحرمۃ عند عمل المولد الشريف قاله تعالى يثيبه على قصده الجميل
 وسياك بناسبيل السنة فانه حسبا ونعم الوكيل انتهى وهكذا من العلماء
 الصالحاء فيقول الحزین والله ولی التوفیق البدیۃ کلها سیئۃ لقول صلعم
 کل بدیۃ ضلالۃ فالکلام بمنع تخصیص ش هو وجه زائد علی وجه
 متحد الذی به العموم هم البعض من العاصر ش هو مشترک فی وجه متحد
 م بیا ش متعلق بالتخصیص بوجه الذی م یعارض بالضد ما ش
 ای وجه الذی م به العموم فلا یسعه التأویل فلزم التساقط لإفادات الکلم
 التکید والحجج وهو یمنعان الاستدراک والاستثناء والتخصیص وقد لا
 یقید ش الکل التکید والحصر م فهو الاستثناء والاستدراک والتخصیص
 فالفرق ش داهر م بینهما ش ای کل للتکید والحصر وکل لغيرها
 بالاستثناء وغیره المذكور م فان التخصیص لا ینزیل اشتراک ش

ای وجه متحد هم الذی به العموم

ترجمہ بالان و مزامیر محرکہ کہ شرع اور احرام داشتہ وقت عمل مولد شریف پس جزائی برتر اور ثواب دہر بر قصد و کمال
 دیکہ است۔ دہر و ابراہ بہت۔ پس ہر آئمہ اولی است مالا یکتواست وکیل انتہی۔ و بچنان است از علماء کہ
 بچنان اند و صاحب صلاح اند و انوں میگوزایں اوندہ گیس۔ و جزائی برتر صاحب توفیق است۔ کہ برقدہ تمام
 است بیا بر قول او صلعم کل بدیۃ ضلالۃ یعنی ہر بدیۃ گمراہی است۔ پس این کلام شریف باز دارد
 تخصیص بعضی را از عام یعنی از عام تخصیص بعضی را منع میکند۔ و تخصیص دہمی است زائد بر وجه متحد آنکہ یا عموم
 است۔ و عام اگر او مشترک است در وجه متحد۔ و این منع تخصیص بعضی از عام در کلام حدیث ازین وجہ است
 کہ او یعنی دہر تخصیص معارض بضد گرد آید و بصرا کہ با عموم است۔ پس این معارضت کہ بضد است
 تا دلی را گنجایش نہ دارد پس تساقط لازم شد۔ و آنکہ لفظ کل تا کجہ و حصر را فہمی دہد۔ و ہر دو یعنی
 تا کجہ و حصر استدراک و استثناء و تخصیص را منع میکنند۔ و گاہی لفظ کل حصر و تا کجہ را سفید
 نہ شد پس او با استثناء و استدراک و تخصیص ثابت است۔ پس فرق میان ہر دو ظاہر
 است یعنی کمال برائے تا کجہ و حصر۔ و کل برای غیر الی ہر دو یعنی با استثناء و استدراک و تخصیص
 مذکورہ۔ پس ہر آئمہ تخصیص اشتراک را کہ وجہ متحد است آنکہ با عموم است زائل نمیکند۔

البدیۃ کلها سیئۃ و انتہی
 الشریف

بیان آنکہ برتر از ثواب است و تخصیص
 حدیث شریف کل بدیۃ ضلالۃ

تعریف عام و تخصیص

لفظ کل چون مفید حصر
 و تا کجہ است مانع استثناء
 استثناء و تخصیص از
 ہر گاہ نہ بجا نمیشود
 و بیان فرق کل و دہی

والله اعلم بالصواب

سید محمد علی

40



۱۲۱

4 بهمن ۱۳۳۳
مجلس شورای ملی

بیان مراد قول العزیز ثم نعمت الیہ فیہ فیکون

۴ بحکم تخریر اذ یکرم اعلا واسمت نہ یرومہ +

عموم بر چند خصوص در عوارض ارض عارض
شود و در ارض ارض مجتمع نه باشد

بيان المقصد لقرئ المحرر
فقدت المياه عنده

[illegible]

View

276

و در فضل و شرف این شخص معلوم است و نیز در کتب معتبره و کتب معتبره
الانجام است - در اینجا پس از این که در این کتاب ذکر کرده اند -
بعضی گفته اند - در فقه شافعی که در این کتاب ذکر شده است -

هَذَا الْيَوْمَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ فَتَحَ عَلَيْكَ أَبْوَابَ الرَّحْمَةِ
وَالْمَلَائِكَةُ يَسْتَغْفِرُونَ خَلْقَهُ تَابَتْ فَكَيْفَ يَكُونُ بَدْعُهُ حَسَنَةً
لِوُجُودِهِ فِي الْقُرُونِ الْأُولَى شَيْءٌ فَاسْتَدْلَالُ الْخِرَاءِ عَلَى أَنَّهُ لَيْسَ بِبَدْعٍ حَسَنٍ
كَمَا قَالَ قَدْ كَرُوْا لَدُنَّ صَلَاحُ الْحَمِّ فَمَذْكَرُوْا لَدُنَّ صَلَاحُ عَلَى الْحَيِّثَةِ الْمَرْحُومَةِ
أَحْسَنَ عَلَى أَصْلِ الشَّرْعِ فَأَصْلُهُ يَقُولُهُ صَلَاحُ بِقَامِلِ الصَّالِحِينَ حَقُّ الْحَدِيثِ
وَالْتَعَامُلُ الَّذِي لَا يُوْجَدُ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ صَرِيحًا وَاقْتِضَاءً فَالْقِيَانُ
وَالْإِجْمَاعُ تَعَامُلُ يُوْجَدُ فِي الْإِشَارَةِ وَالْإِسْتِثْنَاءِ وَبِاسْتِحْسَانِهِ وَقَوْلُهُ صَلَاحُ
مَنْ سَقَى فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَاجْرَمَ مِنْ عَمَلٍ بِهَا وَمَا رَأَى
الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ وَلَا يَجْتَمِعُ أُمْنِيٌّ عَلَى الضَّلَالَةِ فَاعْلَمْ أَنَّهُ
لَيْسَ الْحَسَنُ إِلَّا وَهُوَ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ صَرِيحًا وَاقْتِضَاءً أَوْ إِشَارَةً

ترجمہ آری روز - پس فرمود بنی صلعم بر آئینہ خدایہ خود را کسے رحمت بکشار و فرشتگان آزمزش میخواست
ترانا آخر حدیث - پس بر آئینہ که افتاب است پس بدعت حسنه چگونه شود از آنکه در قرون اولی یعنی در زمان
معمایه و غیره یافته می شود که وجود او از حدیث ثابت آمده که گفته شد - و اختیار دلیل دیگر زان که او بدعت
حسن نیست این قول است چنانکه گفت - پس ذکر و لادش صلعم برین جمیعت مروجہ نیکوتر است که بر
اصل شرع است - پس اصحی و بقول او صلعم است که تعادل الصالحین حق الحدیث یعنی تعادل
صالحین حق است تا آخر حدیث - و تعادل عملی است آنکه در کتاب و سنت بطور صراحت و بطور
اقتضای آفته نه شود - پس قیاس و جماع تعادل است که یافته می شود در اشارات و استنباط -
یا تعادل استحسان او است یعنی به نیک پنداشش بعمل آورده شد - و بقول او صلعم من سق فی
الاسلام سنبه حسنه قلله اجرها و اجر من عمل بها یعنی هر که رویش گرفت در اسلام شیوه نیک
پس برای او است اجر آن سنت حسن و اجر آنکس که عمل کرد با آن طریق نیکو و صامراة المسلمون حسنا
فهو عند الله حسن به یعنی چیز سے کہ مسلمانان او و انیک دیدند پس او نزد خدایک است
و لا یجتمع اُمْنیٌّ علی الضلالة لانه یعنی است من برگرمی گرد نخواهد آمد - پس بداند که بر آئینہ
کفایت نیست که حسن مگر او در کتاب و سنت است بطور صراحت و بطور اقتضای یا بطور اشارت یعنی حسن
هواست که او در کتاب و سنت بطور صراحت و بطور اقتضای یا بطور اشارت بر آید

تذکره الفح
در قرون اولی است
بر اصل شرع است

حدیث تعادل صلعم
در قرون اولی است

تذکره الفح
در قرون اولی است
بر اصل شرع است

حسن پند است که در کتاب
و سنت است بطور صراحت
یا با اشارت یا قیاس بقول
نص کریمه

قیاسی و تجربی است و در حدیثی که از ائمه
 اوصیاء و اهل بیت قیاسی است در حدیثی که از ائمه

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

سید محمد علی

براهوینے شری گھوڑیہ

توقفه غلامان یکدیگر را در این طریقی مشاهده کرد

حسنة واما احاديث الشريفة المروية في بحث البدعة اصل لها على قولهم
 فيقول المخبرين انما هو في القياس والاجماع على اصل الاحاديث الشريفة المروية
 على قوله ش اي المخبرين هو ولم يقل صلعم بدعة حسنة بل قال صلعم
 حسنة وما راها المسلمون حسنة فيحصل من القول ما ليس بمفسد في
 الدين ليس بدعة بل حسن في حد ذاته وان كان تعامل الصالحين معه وساراه
 المسلمون اليه وما مثله بابدعة حسنة وما خذ قولهم العام مخصوص ببعض
 يعارض بالصدك كل بدعة ضلالة لتعارض بالصدك التخصيص بالحسنة
 عموم الضلالة الذي لا يزيله التخصيص ش فلا يسع التأويل فلزم
 التساقط هم فقد اما هو المذكور ش اي تسمية ما ليس بمفسد بالبدعة
 الحسنة مساهمة اللفظ عجائزا على ما لم يوجد عندهم في الكتاب والسنة
 صراحا واقتضاء هم ومما وقع في المنام للتقارب دليل الى صحة العمل حسنة
 من اصل الدين في المنام وانه ش اي المخبر هم اخذ بنفسه عليه كما اصل
 به لغيره

هم مخبر حسنة است. واما حديث شريفة در بحث بدعة روايت کرده شد اصل اندر اي بدعة حسنة بر قول شال.
 پس خواب گفت اين خبري که او در قياس و جماع بر اصل احاديث شريفة روايت است جز اين نيست که بر قول ابن حزم
 است که نه گفتند صلعم بدعة حسنة بلکه فرمود صلعم حسنة. آنچه که مسلمانان ادرا حسنه و بدعت پس بخبر
 سنت حسنة و حسن خبري از لفظ بدعت نفرو در پس از اين قول حاصل ميشود آنچه که نيت بمفسد و دين بدعت
 نيست بلکه در حد و حسن است. و اگر تعامل الصالحين هم و ما راها المسلمون هم و آنچه مثل اين بر دوش
 بدعت حسنة است. و ما خذ قول شال است العام مخصوص ببعض يعني اين عام مخصوص بعض است که بعض از و خاص
 کرده شده است پس اين هم قول و دعوي حديثي که بدعة ضلالة را بهارض افسد خواب شد. از نيکه تخصيص حسنة
 عموم ضلالة را بهارض افسد است چنانکه آن عموم را اين تخصيص زائل نميکند. پس تاويل در و گني مجدي پس تساقط لازم آمد
 پس اين خبري است که او کرده شده يعني آنچه که مفسد نيست بدعت حسنة نام نهادن مسايت لفظ است از و خواب
 آنچه که نزد شال و کتاب سنت بطور احوال و بطور اقتضا رايافته نشد. و آنچه واقع شد در خوابها با ثقات دليل است او و صحيحه عمل
 با اين عمل حسن است اما اصل آنکه که او در خوابها است يعني اصل اين خبري که حسن است آن خبري است از و صلعم که مبتدعه
 خواب فرمود. و هر آينه اين خبري را آنچه که در حد و حسن خواب است بر نفس خود با دليل گرفته و اخذ است نه بر غير خواب و گفته

قول السلام بحسنة است بدعت و حسنة
 خواب است عموم و خاص و در و گني مجدي پس تساقط لازم آمد
 او و صلعم که مبتدعه خواب فرمود

[illegible]

۴۱۲

روای مصنف از ابن ابی عمیر و ابن ابی عمیر از ابن ابی عمیر
و ابن ابی عمیر از ابن ابی عمیر و ابن ابی عمیر از ابن ابی عمیر

بنی عن البطل عمل الذي تقدم النہی وهو ثبوت متقدم والنتی یستلزم الی
وجوب ما عمل فیقول الحزین ذکر ولا دتہ صلعم بعد اداء الفرض المطلق
مستحب فمن لزومه طاعا فعلیه ان لا یبطله وتویدہ قوله سبحان لا یبطلوا
اعمالکم الا یہ فالاختیار بعد الاختیار لازم ویطعن ما امر به صلعم لیس فیہ
للمتعاقب برافتہ صلعم ولو امر لوجب فاعلم ان معرفتہ شخصہ صلعم فریضہ
والعرفتہ بالوصف المانع المطلق فلما عرفت بوصف اذ اہا فہا بعدہا علی حالہ
فہیہ المعرفۃ من شخصہ ای ہو هو صلعم فی عالم الشہود من بلائہ تشخص
شخصہ ویابانہ صلعم بالاولیۃ والتوسع زمانا ومکانا للمستغرق فاداء الفرض
المطلق ادلی بالاولی فلیس ترکہ الا تترك الاولیۃ

ترجمہ - این بنی از ابطال عملی است کہ بنی را مقدم آمدہ - و او ثبوت متقدم است - و بنی اشارہ میکند بوجوب
چیزی کہ عمل کردہ - یعنی این بنی کہ در خواب صلحا است از وصلعم این منع است از گذشتن عمل زاد عمل کہ پیش از
منع عمل آمدہ پس ابطال عمل ثبوت متقدم شدہ از ان بنی کہ منع است بر ترتیب اثر ثبوت ذہنی گذشتن عمل
و این منع گذشتن عمل اشارت میکند بسوی وجوب ایچہ کہ عمل آمد یعنی وجوب عمل بولہ و برقرار داشتن او - پس بگوید
این حزب کہ ذکر ولادت او صلعم بعد ادائی فرض مطلق مستحب است - پس ہر کہ لازم گرفت اوراد حالیکہ فرما بدوار
است برجا آورندہ امر پس لازم است برو کہ اوراد باطل نکند و گزاردہ باشد - و تأیید میکند اوراد قول او بخانہ کہ در
سورہ محمد رکوع ہجرام است لا یبطلوا اعمالکم الا یہ یعنی شما اعمال خود را باطل نکنید - پس اختیار بعد اختیار لازم
است - و گمان میشود کہ ہر آئینہ حضور صلعم بنا بر تنہیل ادبائی متعاقب آئینہ برافتن خود اوراد امر فرمود - و اگر امر فرمود
بر آئینہ و ہمیب شدی - پس بدانکہ معرفت شخص او صلعم فریضہ است - و معرفت ہی شود بوصف کمانع مطلق باشد
پس اگر گاہ شناخت بوصف بگذارد آل فریضہ را پس ایچہ بعد فریضہ است بر حال خود است - پس بعد معرفت شخص او
صلعم او چنانکہ او است در عالم شہود از ولادت او است کہ این ولادت شخص میکند بشخص اورا - پس چنان معرفت او صلعم
بر پند ان او است صلعم با ولایت و توسع از روز و زمان و مکان برائی ہر معرفت یعنی خواہ بہر شناخت - ای ابتداء
شعرت شخص او صلعم در عالم شہود از ولادت بہریت است کہ شخص او را شخص میکند بہر زمان او صلعم پس
معرفت بسبب اولویت - کہ بدولادتش و پدرانش صلعم بود و بسبب توسع است برائی ہر خواہندہ معرفت در ہر زمان
و مکان پس ہر خواہندہ معرفت این معرفت شخص او صلعم کہ با ولایت و توسع است بر زمان و مکان بالعموم پس قدر پس است
بالخصوص بعد از این خواہ بہر تشخیص است پس از او فرض مطلق با ولایت اولی است - و نسبت ترک او مگر ترک اولیت

ذکر ولادت ثبوت بعد ادائی فرض مطلق مستحب
سورہ محمد رکوع ہجرام است لا یبطلوا اعمالکم الا یہ
و اگر امر فرمود بر آئینہ و ہمیب شدی - پس بدانکہ معرفت شخص او صلعم فریضہ است

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

راہی در سبند

مُطَهَّرٌ لِمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ

و عدم تقید الزمان علی معنی مصدر و تقید الزمان علی معنی مضارع یقیناً
لاستمرار و باعث التوقیر رساله و هی موبده و این الدلیل علی عدم توقیت
لنوموا و توقیت تغزوه و توقیره خصوصاً و اعلم ان خلاف التوقیر
بعدم کفر الا استخفاف بخلاف التفریش ای خلاف التفریش لا یلزم کفر
لعدم الاستخفاف هم و ما ثبت تقیید صلعم فی وقت حضوره صلعم فما هو
بمعنای غیر وقت حضوره صلعم الا تعلم ان لا یرفعه الصلوات فی سبیل النبی صلعم
رائی لان علی نزول یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه
و هو موقت فاما موقت موقت فی حضوره صلعم فی عالم الشهود مستحب
فی غیبه صلعم من عالم الشهود و حضوره صلعم من عالم البرزخ علی الله صلعم
الحی و صلیع و بصیر و علیم مع توسع صفاته عادتاً و اعجازاً لان کما کان صلعم

مقرر حکم از یکبار عطف مذکور این لفظ توقیره که بر معنی مصدر است که در وقید زمان نیست - و بر بنا
اصل معنی مشتق این لفظ برای معنی استمرار مفید است - و باعث این توقیر موصوف رسالت بوده است
که او موبده است - و کجا است دلیل بر نبودن توقیت لفظاً منوا و بر توقیت تغزوه و توقیره از روی
خصوص یعنی دلیل نیست بر این که لفظ منوا را قید زمان نباشد تا در هر زمان بر او صلعم ایمان آورده شود -
و تغزوه و توقیره مخصوص بقید زمان باشد تا تنظیم و تکمیل او صلعم مخصوص مقید بر زمان شود حال آنکه
حلقه و دینای لفظ رسالت همه برای دوام و استمرار مفید آمده بشمار بر او است و بدانکه هر آینه خلاف
توقیر سبب استخفاف کفر در لازم می شود بخلاف تغزیر که در و کفر لازم نیاید سبب عدم استخفاف - و
هرگاه که وقت حضور او صلعم تعیین ثابت است پس او در غیر وقت حضور او صلعم ممنوع نیست - آیا
ندانی که تا انصاف در سجد شمی صلعم آواز بلند نکرده شود بر نزول این آیت کریمه که در سوره حجرات است
یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه امه تا آنکه ایمان
آمده اید آواز نکرده خود را بلند کنید بر آواز نبی صلعم - حال آنکه او موقت است - پس آنچه که اذین
موقت است در حضور او صلعم در عالم شهود - او مستحب است در غیب او صلعم از عالم شهود - و حضور
او صلعم از عالم برزخ بر آنکه او صلعم بر آینه زنده است و شنونده - و بینا است و دانایا توسع صفاتش
بطور عادت و اعجاز است الان کما کان یعنی هنوز بچنان است که بود صلعم ۴۱

ظراف تعلیم و تدریس او صلعم کفر را لازم بخواند که در وقت نیست و در حضور او
نوع توقیت بخلاف کبر و در غیب او صلعم که معمول است

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय
 श्रीकृष्णाय नमः

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

وَقَفْنَا لِمَا نَحِبُّهُ وَنَرْضَاهُ هُمْ وَالْقِيَامُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عِبَادَتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ
كَانِي الصَّلَاةُ فَقُلْنَا لَهُ صَلِّعُمْ أَصْحَابُهُ صَلِّعُمْ كَمَا فِي الْمَشْكُوتَةِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ
عَنْهُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلِّعُ يَجْلِسُ مَعَنَا فِي الْمَسْجِدِ وَيُحَدِّثُنَا إِذَا قَامَ قُنَا
قِيَامًا حَتَّى نَرَاهُ قَدْ دَخَلَ بَعْضُ بَيْوتِ أَزْوَاجِهِ وَوَقَّامَتْ فَاطِمَةُ لَهُ صَلِّعُ كَمَا
فِي الْمَشْكُوتَةِ عَنْ عَمَّاشَةَ رَضِيَ عَنْهَا قَالَتْ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَشْبَهَ سَهْمًا وَهَدْيًا وَدَلَالًا
فِي رَوَايَةِ حَدِيثًا وَكَلَامًا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلِّعُ مِنْ فَاطِمَةَ كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ
فَأَمَّا إِلَيْهَا فَخَذَّ بِرِجْلِهَا فَقَبَّلَهَا وَاجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ وَكَانَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِمْ قَامَتْ
إِلَيْهِ فَاخْتَذَتْ بِرِجْلِهَا فَقَبَّلَتْهُ وَاجْلَسَتْهُ فِي مَجْلِسِهَا وَفَاهُ بِرَوَايَةِ فِي الْمَشْكُوتَةِ عَنْ
أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ لَمْ يَكُنْ شَخْصٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلِّعُ وَكَانُوا إِذَا أَرَادَهُ أَحَدٌ
يَقُومُوا مَا يَعْلَمُونَ مِنْ كَرَاهَتِهِ لَذَلِكَ لَا يَدُلُّ إِلَى أَنْ لَا يَجُوزُ الْقِيَامُ بِلَيْدٍ

این روایت از شیخ طبرسی در معجم
الکبیر و در بحار
و در مناقب
و در مناقب
و در مناقب

از حضرت عیسی

تَوَجَّهَ إِلَيْهِمْ وَقَفْنَا لِمَا نَحِبُّهُ وَنَرْضَاهُ خَدَايَا تَوْفِيقُ دَهْ بِرَأْيِ جَنِيْرَةٍ كَمَا تَوَارَدُ رُوسُ دَارِي وَ
أَوْرَاسِيْنِي كَمِي - وَقِيَامُ بِرَأْيِ خَدَايَا سُبْحَانَهُ عِبَادَتُ هُمْ بِرَأْيِ خَدَايَا سُبْحَانَهُ چنانچه در نماز پس قیام کرده بر
اوصاعم اصحاب او صلعم چنانچه در مشکوٰۃ است از ابی هریره رضی الله عنه - گفت که رسول خدا صلی
علیه وسلم با من نشستند در مسجد و با حدیث می کردند پس هرگاه که بر می خاستند او صلعم بر می خاستیم
از روی قیام تا آنکه می دیدیم که بعد از بعضی خانه از درج خود را - و قیام کرده فاطمه رضی الله عنها برای
او صلی الله علیه وسلم چنانچه در مشکوٰۃ است از عَمَّاشَةَ رَضِيَ عَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گفت دیدیم
کسی را که باشد مانند فرزند روی روشن و سیرت و سکینت و وقار و بهیئت و شکل و شمائل
و غیره - و در روایتی است از روی حدیث و کلام بر رسول خدا صلعم از فاطمه رضی الله عنها -
هرگاه که او در نماز می ایستاد او صلی الله علیه وسلم قیام می کرد صلی الله علیه وسلم بسوی او و میگرفت
دشمن و می بوسید او را و می نشانید او را بر پشت خود و هرگاه که او صلی الله علیه وسلم بر می ایستاد او
رضی الله عنها بر می خاست و بر می بوسید او صلی الله علیه وسلم و میگرفت دست او صلی الله علیه وسلم و
می بوسید او را و می نشانید او را بر پشت خود و چنانچه در روایتی در مشکوٰۃ است از انس رضی الله عنه که
گفت نه بود شخصی محبوب تر از ایشان را از رسول خدا صلعم چنانکه چون می دیدند او را بر می خاستند از آنکه
می نشستند از آنکه است او صلعم از این دلالت نمی شود مگر آنکه قیام جا تر نباشد بلکه دلالت شود

این روایت از شیخ طبرسی در معجم
الکبیر و در بحار
و در مناقب
و در مناقب
و در مناقب

بما هو ثبت من اخذ صلحاء اُمتہ صلعم فتركه بالكسل حرماناً من ثواب الصواب والاعراض عنه بلا حجة يلزمه الاستخفاف وهو كفر واما السكوت عما يلحق في مجلس ذكره صلعم فعلى نزول يا ايها الذين آمنوا لا تقدرّوا على يدي الله ورسوله واتقوا الله طمأنينة شئ اى من ما هو بمنوع في غير وقت صلعم صلعم تعظيماً له صلعم كما هو ثبت من اخذ صلحاء اُمتہ صلعم هم وهم سبوا الذكر بمعنى المذكور على تابد النوى شئ وعليك النظر في معنى الآية وما سبق الى ذكر كيفية النبي صلعم وقال ابراهيم النخعي واجب على كل مؤمن معنى ذكره اذ لم يمتنع ان يجتمع ويخشع ويتوقر ويسكن من حركته وبأخذ من هيبته واجلاله بما كان ياخذ نفسه لو كان بين يديه ويتادب بما ادبنا الله به انتهى فاذا قيل قوموا لتعظيمه صلعم وقامت الجماعة لتعظيمه صلعم

ترجمه چنانچه از اختیار صلحای اُمت او صلعم ثابت شد پس ترکش از سستی حرمان است از مژده و صواب و از درو گردانیدن بلا حجت و دلیل استخفاف لازم کند و او کفر است پس سکوت یعنی خاموش ماندن از آنچه که نزدیک مجلس ذکر صلعم پس برضای نزول این آیت کریمه است یا ایها الذین آمنوا لا تقدرّوا على يدي الله ورسوله اتقوا الله وکذبوا به حجت است یعنی امری آنکه ایمان آورید پیشی مکنید پیش خدا و رسول او و تبرید خدا را پس ارواست یعنی از آنچه که او ممنوع نیست در غیر وقت حضور او صلعم برای تعظیم او صلعم چنانچه او ثابت شده از اختیار صلحای اُمت او صلعم و آنچه ذکر معنی مذکور است بنا بر تابد یعنی یار نمی رسد تقدیم یعنی پیشی نمودن که در این آیت است میوید است پس در بر وقت مجلس حضور و غیر حضور پیشی کردن و از بلند نمودن بنا بر تعظیم او صلعم ممنوع آمد و سکوت لازم لهذا هر چه از تعظیم او بپس و سکوت و وقار در اخلاص برای تعظیم او صلعم کرده آید بهر دست آمد و از صلحای اُمت عمل بر ویافته ثابت گردید و در مجلس این آیه کریمه و آیاتی که در ذکر کیفیت تعظیم النبي صلعم که سابق مذکور آمد بر تو نظر و فکر کردن ضروری است باید که لازم کنی بر نمودن گریستن در آن و گفت ابراهیم نخعی که بر هر مؤمن واجب است وقتی که او ذکرش صلعم کند یا نزدش ذکرش صلعم کرده شود او سبک یا خضوع و خشوع مانند یعنی قروتی کند و بهر سبب و وقار بپوشد و از حرکت خود ساکن ماند و از بهیبت و اجلال او صلعم بر آن قدر که اگر پیش او صلعم بود نفسش بخود در گرفته گیرنده باشد و ادب کند یا آنچه خدای بر تو یا و ما را ادب آموخته است از تهی پس هرگاه که گفته شود بر غیر بیدار است تعظیم او صلعم و هر جماعت بر امای تعظیم او صلعم نهی است

سکوت و وقار و غیره طرق تعظیم ذکر صلعم
بجای آوردن نام است بعضی کریمه و در جریله

[illegible]

۴۰۰

مستوفی شریف
کتابخانه مستوفی شریف

توارث و اجماع بر اختلاف
بیان بر مضمون حدیث +

مفتی اعظم پاکستان
ذکر الکر و تجلیل الذاکر

فلاشارة الى تقيد اليوم من تقيد يوم الاثنين والقياس له على يوم
عاشوراء ولا اجتماع بالطلب وفضيلته من الجماعة في الصلوة بالاذان وفتح
صلعه بيد الله على الجماعة وفي الزهراء جاءني الخبر ان العبد ياتي الى المجلس
الذكر بنحو كمال الجبال فيقر من المجلس ليس عليه شيء فذلك تمام النبي
صلى الله عليه وآله روضه من رياض الجنة وللتعظيم والترفع لذكره صلعه
من الخطيب في الجمعة والعيدين بذكر الله تعالى ورسوله تعالى واني
واحد اليه واتباعه صلعم والسلطان المستقيم ومن نصيبه صلعم مندبر في
المسجد الحسيني وهو ذا كرفحه صلعم قائما عليه كما في المشكوة فثبت حسن
الترفع والقيام تعظيما في حالة ذكر المعظمين وكذا الذي ذكره هو عام الاوقات
في حاله كما ذكر في وقت المعين يا لوجه الحسن احسن فان لم يعين فكان العن

ترجمه آيين اشارت سوى تقيد روز از تقيد روزه يوم دو شنبه است - وقياس اين تقيد بر يوم عاشوراء
است - وبراى گرد آوردن بطلب وبراى فضيلت اجتماع قياس از جماعت است که در نماز باذان است معنی
براى ذکر شریف مردان را طلب کرده نشیندن ذکر شریف جمع آوردن و فضيلت اين اجتماع مجلس بر قیاس
فضيلت نماز باجماعت است و باذان - و بقولش صلعم که دست خدا بر جماعت است - و اين در مشكوة است
و در كتاب زمزمه است که در خبر آمده هر سه بنده سوى مجلس ذکر می آید بگفتا منشی همچو کوهها در کثرت و گرنی
بسر از مجلس برخیزد و در آن حالت که بر چیزی نسبت یعنی از برکت ذکر و اکرین بر هیچ گناه نماند و پس از
گرنی بیک چیز در پس بنابرین می طلعم او را نام نهاده سرافراز شده و وقت را با ضیاء الحسنة غلبه
از باغهای جنات و قیاس برای تعظیم و ترفع براسه ذکر او صلعم یعنی ذکر ذکر شریف را اگر احوال
و بلند نشان از قیاس او از خطبه خواندن در جمعه و عیدین است بذكر خدای برتر و رسول او تعالی - و دیگر
آن و محراب و میر و ان او صلعم و دیگر سلطان عادل و از غیر نهادن او صلعم است از مجد شریف
براى حسان رضی الله عنه که او ایستاده بر ذکر و بر گری او صلعم میکرد چنانچه در مشكوة است پس
فصلی ترفع و قیام یعنی بلند نمودن و بر خاستن که بطور تعظیم است در حالت ذکر معظم بالهمم ثابت مشد - و همچنین است

سکروا
ذکر او در حد و عام الاوقات است یعنی برای ذکر در گردن و قیام نیست بلکه شامل همه اوقات است چنانچه ذکر کرده در تفسیر کبری و
نعم الله الی پس در وقتین بود و دیگر که ذکر کردن پس و دیگر بود - و اگر معین نکرده شود پس عمل با و دشوار شود

علی واسطه القلب فیکف لا یتدم وقال الله تعالی قل بفضل الله وبرحمته
فبذلک فلیقرحوا و هو خیر مما یجمعون هـ ش من یتساءل یرجع لاستدراک
معنی الایة الکریمه الی ذکر کیفیه الاخلاق هم هیئات هیئات صبت
یا الله ربنا وکالسلام دینا ویا القرآن امامنا و بحمل نبیا صلعم و نسیت الاخرة و
نسیت الشفاعة و قلت انما مومن فیما هی المومن کیف قلت لان ذکر ولادة
الرسول الشفیع الاولی بالمومنین من انفسهم و ما فی الوقت من اعجازه
صلعم لانه یدعیه سبیه و انه فرض علینا فبعدا دایه مستحب یا ایها المرء
ان فی صدرك القلب ام الحجر الصلب کیف لا یخضع ولا یجشع ولا یعظم للنبی
الا محیی نبی الرحمة و هو خیر خلق الله کلهم عند ذکرة صلعم فحق ما قال
قال رحمه الله انما نشعر عند هبوط المناشرات علی الحلی بمثل
عضون البان لا الحجر الصلد فاما فعلت الا اخرجت قلوبنا و نسیت الحجارة

ترجمه بر واسطه قلب - پس چگونه شمسار نشوی که فرو و خدای برتر در سوره یونس رکوع ششم قل
بفضل الله و برحمته فلیقرحوا و هو خیر مما یجمعون هـ یعنی ای حبیب من بفضل
خدای پاک که مشرف کردش در دین بچوشت صلعم که جای حصول جمله حسنات و خیرات و برکات کامله
محضه است در تعالی دیگران بغير استحقاق - و برجت او تعالی که حضرت رحمت عالمیان است صلعم
و باین قرآن مجید - پس باید که شاد شودند یا بنهم نواز بشبای حق تعالی که رسانید بایشان -
آن فرخ یا اینهمه عطیات بهتر است از آنچه کمی اندوزند از اعراض و اسباب عیش دنیا و آخرت - هر که
خواهد استدراک معنی این آیت کریمه را رجوع کند سوسه ذکر کیفیه اخلاق - هیئات هیئات تو خدای
بر بپوشید بپندیری و اسلام برادرین و قرآن را امام و محمد صلعم را نبی - و فراموشیدی اخره را - و فراموشیدی
شفاعت زار و گفتی من مؤمنم - پس ای مؤمن چگونه گفتی که ولادت رسول شفیع که اولی است به مؤمنین از نفسها -
شان - و آنچه در آن وقت از عجز او است صلعم ذکر کرده شود از آنکه او بدعت نبیه است حال آنکه حال آنکه لفظی
او فرض است بر ائمه و ائمه مستحب - ای مرد آیا در سینه ات دل است یا سنگ سخت - چگونه فرو و تنی نخواهد کرد و

بیت گمزد و بزرگی گمزد بی ای را وقت ذکرش صلعم که نبی رحمت است حال آنکه او بهتر خلق خدا است از همه خلق پس حق است آنچه گوید که
رحمت که خدای برتر از او را بدو هم بهنگام بلای و زین بر غفار و از شاخای بان چیده که سنگ سخت چه پس کردی تو مگر زخم دای دلها
مارا و فراموش کردی حسرت را

شیخ شیخ السلسلۃ المحمدیۃ رضوان اللہ تعالیٰ علی اصحابہا وجلس مراقباً
فقال رضی اللہ تعالیٰ عنہ انت وھابی فتوحش قلبی وقام ورجع قد اجلس مراقباً فقال
انت وھابی فتوحش قلبی وقام ورجع قد اجلس مراقباً وما بقی الی ظہر مجلس فقال
انت وھابی فتوحش قلبی وقام ورجع الی دارہ فاشتاق قلب الی حداثۃ شیخہ من
السلسلۃ العالیۃ القادریۃ رضوان اللہ تعالیٰ علی اصحابہا فحضر عرض السلسلۃ یعمل
علیہا علی ما ذکرہا فی صدر القصۃ فقال سید اللہ تعالیٰ استغفر وتبک لان العمل من الطریقۃ
الوہابیۃ فاستغفر وتاب فضح قلبہ لان صحبۃ تامتہ بلا مشقۃ فما للذین انکروا التبیان
وهو سنۃ مستحیۃ وانکفوا حق الہما ید من غیر عذر یقارب انا نفوذ بنبیک
ارسل ریحۃ للعالمین من شر و الفسنا ومن سیئات اعمالنا من یمک اللہ فلا مضل
ومن یضلل فلا ہادی ونشہد ان لا الہ الا انت وحدک لا شریک لک ونشہد
ان محمداً عبدک ورسولک اللہ وانت حامدہ وهو محمدک فکیف احسن فادعوا لشیخنا
وافتقاراً لان تصلي علیہ وعلیٰ اٰلہٖ اجمعین وترضاہ ونشفعہ فینا وترحمنا بحالہ

ترجمہ شیخ نور السلسلۃ محمدیہ رضوان اللہ تعالیٰ علی اصحابہا۔ ونشت بطور مراقب پس

فرمود رضی اللہ تعالیٰ عنہ تو و ہابی هستی پس قلبش وحشت گرفت و پر قاست و باز پس آمد یک قدم و مراقب نشست باز
گفت رض تو و ہابی هستی باز داغ و وحشت گرفت و پر قاست یک قدم باز پس آمد و مراقب نشست کہ پس نشست جای نشست نماز
باز فرمود رضی اللہ تعالیٰ عنہ تو و ہابی هستی پس لبش وحشت گرفته پر قاست و سوی خاد خود برگشت۔ باز لبش سوی خدمت شیخ خود
کہ از سلسلہ عالیہ قادریہ است رضوان اللہ تعالیٰ علی اصحابہا مشتاق گردید و پیش آمد و ہر آئینہ آل سلسلہ کہ بر عمل میکرد ہر اہل طریق کہ صدق
قصہ او را ذکر کردہ بیان نمود۔ پس فرمود سید اللہ تعالیٰ کہ استغفار کن و رجوع کن از انکہ ایر عمل از طریقہ و ماہیت است۔ پس
استغفار کرد و جو توبہ آورد۔ پس قلبش در اندام صحت یافت بصحت کلی بلا تکلیف۔ پس چسبیت آماں را کہ انکار کردند
لغین و احالہ او سنت مستحیہ است و تلفت حق نمودند بندگان را بغیر عذر۔ پس بہ رہن ہر آئینہ پناہ بخو اہم بتو بحق
ہی نو کہ رحمت فرستادہ شد برای عالمیان از دہیای نفسانیاں و از گمان علمای مایاں۔ ہر کہ را خداوہ نماید پس نیست گمراہ کنند
اولی کہ گمراہ کند و از پس نیست اورا راہ نمایند۔ و ما گوای مہدیم انکہ نیست چیز و معبود دیگر تو کہ کیلتا۔ نیست شریکی برای تو۔ و گوای مہدیم
انکہ معبودی سترہ و سلم بندہ تو و رسول شست۔ خدا را و تو خدا را و است و او محمود تو پس چگونه محکم اورا۔ پس بعجز و افتقار بخود انم ترا کہ تو رحمت فرستی
بر او و بر حال او چنانکہ تو اورا دوست داری و می پندی اورا و شیخ گردانی اورا میان ما و یا و ما را رحمت کنی

[illegible]

۶۶۷

۱۰
 در گفته ای از الفیاض و شرف الفیاضی
 از دست ملاحظه می شود
 خطی به دست الفیاض
 ۱۱
 در گفته ای از الفیاض و شرف الفیاضی
 از دست ملاحظه می شود
 خطی به دست الفیاض
 ۱۲
 در گفته ای از الفیاض و شرف الفیاضی
 از دست ملاحظه می شود
 خطی به دست الفیاض
 ۱۳
 در گفته ای از الفیاض و شرف الفیاضی
 از دست ملاحظه می شود
 خطی به دست الفیاض
 ۱۴
 در گفته ای از الفیاض و شرف الفیاضی
 از دست ملاحظه می شود
 خطی به دست الفیاض
 ۱۵
 در گفته ای از الفیاض و شرف الفیاضی
 از دست ملاحظه می شود
 خطی به دست الفیاض
 ۱۶
 در گفته ای از الفیاض و شرف الفیاضی
 از دست ملاحظه می شود
 خطی به دست الفیاض
 ۱۷
 در گفته ای از الفیاض و شرف الفیاضی
 از دست ملاحظه می شود
 خطی به دست الفیاض
 ۱۸
 در گفته ای از الفیاض و شرف الفیاضی
 از دست ملاحظه می شود
 خطی به دست الفیاض
 ۱۹
 در گفته ای از الفیاض و شرف الفیاضی
 از دست ملاحظه می شود
 خطی به دست الفیاض
 ۲۰
 در گفته ای از الفیاض و شرف الفیاضی
 از دست ملاحظه می شود
 خطی به دست الفیاض


البائین لہم سجداً وقياماً وعلی اتباعہم القانتین لولایہم خضعاً وصبیاً ما
 اُولئک یُجرّون العرۃ بما صدروا ویلقون فیہا نخیۃ و سلاماً خالداً فیہا حَسَنَتْ
 منسقاً و مقاماً۔ و بعد فیقول الفقیر الی رحمۃ مولای الغنی عجب منظر العجب
 النفس بندگی الاحدی نعمۃ اللہ برحمۃ و غفرانہ و اسکنہ فیہم جنانہ۔ ایہ
 قدم علینا بالمدينة المنورة فی سنة الف و مائتین و ستۃ و تسعین فاضل
 من اهل الهند من جدہم اللہ تعالیٰ الی الحرمین الشریفین و شرفہم بزیارۃ
 روضۃ حبیبہ سید الکونین صلی اللہ علیہ و علیہ وسلم و زادہم تقرباً الیک + و هو
 المولوی عبد العزیز لا زال عابداً رقیباً و معزلاً لدینہ و سالنا عن قیام الزائر فی
 مواجعتہ صلی اللہ علیہ وسلم و وضع عینہ علی اسارۃ کعبۃ الصلوۃ حبیب التسلیم
 علیہ صلی اللہ علیہ وسلم قل هو جائز ام لا فاجبتہ بما فی کتب اصحاب المناسک
 من المتون و الشرح من ادا ب زیارۃ صلی اللہ علیہ وسلم فقال هذا کلام بلا دلیل
 لیس فیہ شفاء لعلیل مع ورود احادیث فی الہی عن التعظیم و القیام مثل ما

تفعلہ الاعاجم

ترجمہ کہ سب زندہ دار اند سجدہ و قیام کنان پروردگار خود نشان را۔ و بر پیر و ان نشان کہ فروزانند و ما بزر
 تر سال و روزہ داران مولای خود نشان را۔ ہمانند کہ بدل دادہ شدہ غرضہا و یا لا فاجبتہما با پنچہ صبر کردہ و ملاقات
 کردہ شوند در ہما پنچتہ و سلامتی۔ ہمیشہ مانند گاندہ در ہما کہ خوش است این از بودی قرا گاہ و قیام گاہ۔ و بعد از
 پس بیگوید اگر تحصیل سوئی رحمتہ مولای خود است کہ غنی است عجب منظر عجب نفس بندگی احمدی۔ یہو شد اور
 خدای برتر رحمتہ و بخشایش خود۔ و آباد کند اورا بفرخ باغبانی خود۔ بر آئینہ آنکہ بیامرد برآمدنہ منورہ در سال
 یک ہزار و دصد و کو و شش ہجری فاضلہ از اہل ہند اہل کساں کہ خدای برتر یکشد شاہزادہ سوئی حرمین شریفین و
 زیارت روضۃ حبیب خود سید کونین کہ رحمتہ خدا و سلامش بر و باد مشرف کند و بیفزاید شانرا بقرب نزد او صلی اللہ
 علیہ وسلم + و او مولوی عبد العزیز است ہمیشہ بار او پروردگار خود را پرستندہ و عزت و ہند دین خود را۔ و او بار پرستار قیام
 را در مواجعتہ او صلی اللہ علیہ وسلم و ہمار دین است خود در چپ سیمو سبت نماز ہنگام سلام خواندہ و صلی اللہ علیہ وسلم

کہ آیا او حاضر است یا نہ عین احوال اہل ادم با پنچہ در گناہی اساکست است از متون و شرحہا از ادا ب زیارۃ او صلی اللہ علیہ وسلم پس او گفت کہ
 بلا دلیل است کہ در و علیل را شفاء نیست یا آنکہ احادیث در ہی از تعظیم و قیام سیمو پنچ کہ عجیب ان اورا کنندہ و امد شدہ اند

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠



॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

تقدر وتوفق بإبرار الخلق ان تصعدوا الزاكر تجابوا الخيرة
الكبرى والتسليم والامانة عليه والتمسوا بها جميعا
والاستعداد اذا كنت مستغفرا بها الخبيث في ويا هو ذا ولي بينه
واربابك وجميع صلهم من اعدائكم الطامعات الخ

تدلیس و کتب ابرار استحقاق ان مصنف را که از رجا نبی

الكر والفر والتمسك والتمسك عليه والتمسك بخانه الله
والاستمساك والاستمساك بخانه الله

در بیان صلح من افضل الطاعات الخ

اخرجه الطبرانی فی المعجم الكبير وعن خايط رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من زارني بعد موتي فكأنما زارني في حياتي ومن مات في احد الحرمين بعث من الامينين وعن النسي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من زارني عتسيا الى المدينة كان في جوارى رواها الحافظ البيهقي كذا في الوافي اللدنية في هذا الباب سبعة عشر حديثا عن سيدنا عمر بن الخطاب وعبد الله بن مسعود وعبد الله بن عمر وعبد الله بن عباس والنسي بن مالك وابي هريرة وغيرهم باسناد متقدمة والفاظ متقاربة يرواها الدارقطني والطبرانی والبيهقي وابن خزيمة وابن عساکر والبيهقي وابي داود والطيا السبي وابي بكر بن المقرئ وابن عبد الوالي جعفر العفيلي وابي الفتح الهروي وابن ابى الدنيا وغيرهم ساقها السيد السمرودي في الوفاء والعلامة ابن حجر في الجواهر المنظم والشيخ محمد عابد السند في طالع حاشية در المختار قال الحافظ السخاوي تحت حديث من زار قبري وجبت له شفاعة هو عند ابي الشيخ وابن ابى الدنيا وغيرهما عن ابن عمر رضي الله عنهما صحيح

ترجمه این حدیث الطبرانی در معجم کبیر بیرون آورده - قاضی خايط است رضی الله عنه که هر آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت که هر که مرا زیارت کرد پس بوی من پس گوید که او زیارت کرده - در زندگي من و هر که مرد و دیده اند و در مرم بر انگشته شد از من یا ننگا کند - و از انس است رضی الله عنه گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر که مرا زیارت کرد مرا بامید ثواب خدای کریم نسیود که مدینه باشد او در محاسن گانم - بدو ایت که در هر دو حافظ بیهقی - همچنین است در باب ایت - و درین باب همده حدیث اند از سیدنا عمر بن خطاب - و عبد الله بن مسعود - و عبد الله بن عمر - و عبد الله بن عباس - و انس ابن مالک - و ابو هریره و غیرشان رضی الله تعالی عنهم اجمعین - باسناد باو متقدمه و الفاظ متقاربه معنی الفاظیکه در لفظه معنی باهم قرین دارند - بروایت دارقطنی - و طبرانی - و بیهقی - و ابن خزيمة - و ابن عساکر - و زیار - و ابو داود و طيا السبي - و ابو بکر بن مقرئ - و ابن عدي - و ابو جعفر عقیلی - و ابو الفتح اودی - و ابن ابی الدنيا و غیرشان که او را رانده و بیان کرده است سید سمهودی در وفا - و علامه ابن حجر در جوهر منظم و شیخ محمد عابد السندی در طالع الاثر حاشیه در مختار - گفت حافظ سخاوی تحت حدیث من زار قبري وجبت له شفاعة یعنی هر که زیارت کرد قبر مرا واجب شد او را شفاعة من - اینکه اندر او شرف و ان ابی الدنيا و غیر این بر و از ان امر رضی الله عنهما صحیح است ۴

درین باب همده حدیث

افصح بیان راویان و اختلافات و اتفاق ظاهر

محمد بن جعفر و

صحت حدیث ۴

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

و لا اله الا الله محمد بن عبد الله

الى ابد الابد فقد راوى في احاديث كثيرة واثار جمة كيف لا وهو سيد
 القبور ومنبع النور وهبط التحليات الالهية ومورد الفيوضات القدسية
 وهو مخفوف بالملائكة المقربين والمحضر الانبياء والمرسلين وهو الموصل الى
 اعلى الدرجات والمفضى الى اقرب المثوبات قال كتب الاحياء من يوم يطالع الانزل
 سبعون الفامن الملائكة حتى يحقوا بقدر النبي صلى الله عليه وسلم يضررون باجسامهم
 ويصلون على رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا المسوا عرجوا وهبطوا فضعوا
 مثل ذلك حتى اذا انشقت عند الارض خرج في سبعين الفامن الملائكة يرفعون
 اخراجه الداعي في مسجده وما احسن ما قال الامام البوصيري في البردة
 هو الحبيب الذي ترجى شفاعته لكل هول من الاحوال معصوم
 فاق النبيين في خلق وفي خلق
 وكلهم من رسول الله ملائكة
 ووافقوا كدابه عند حلهم
 ولصيد انقلا في علم ولا كرام
 غرقا من البحر وشفقا من الدمام
 من نقطة العلم او من شكلة الحكم

ترجمه تا همیشه از همیشه با پس تحقیق روایت کرده شعر در احادیث کثیره و آثار جمة یعنی انبوه و چگونگی نباشد که او سید
 القبور و منبع یعنی چشمه نور و هبط یعنی جای فرود آمدن تحلیات الهیه و مورد یعنی جای و مورد و فیوضات القدسیه
 فیوضهای قدسیه است و او مخفوف یعنی گرد گرفته شده است بملائکة مقربین و محضر یعنی حاضر آمدن برای انبیاء
 و مرسلین است و او موصل یعنی رساننده است سوئی برترین درجه و مفضی یعنی دیر بایسته سوئی نزدیک ترین
 المثوبات است گفت کعب احبار رضی الله عنه که نیست از روزی که در خشد گرانازل شود هفتاد هزار ملائکه تا آنکه گرد
 گیرند بر نبی صلی الله علیه و سلم که بر زمین بازوای خود و در فریشتد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا آنکه بر گاه
 شام کنند بیا لار و مثل شان فرود آیند و بچنان کنند تا آنکه بچون زمین از و سلم بنگاه پذیرد بران هفتاد هزار ملائکه
 که روان در و ان باشند او صلعم را در حرمی او را در مسند خود بر آورده و چه خوب تر است انچه امام البوصیری رحمه الله گفته
 او حبیبی که باو چشم شفاعت دارند
 شست فائق ز همه انبیاء در سیرت و صورت
 زان منظر حق طمئین اندازد همه سر در
 استناده ز بهر او در حسد مرا تهیبا
 بهر بر شمس ز ان هوال بنی مبیا کی
 در علم و کرم نیست باو هیچ تسیری
 چون بحر عذبه بحر مے و یک قطره زابری
 چون نقطه از علمی یا شكلة از حکمی

در احادیث و آثار و در حدیث و تفسیر

فیل اذ خال الحجر فی المسجد وروی ابن زبالة عن سلمة ابن ورد ان قال لربت
 اسن ابن مالک رضی اللہ عنہما اذا سلم علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم یاتی فیقوم اما
 انتہی یقل هذه الاخبار كلها السيد السهموي في وفاء الوفا يا خبار المصطفى
 وخرج سيدنا عنتر رضي الله عنه الى منبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا معاذ
 بن جبل قائم بيكي عند قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما يبكيك يا معاذ
 الحديث اخرجہ الحافظ البزار فی مسندہ نقلہ مولانا عبد السمند في حاشيته
 على الدر المختار وروی يحيى ابن الحسن العلوي عن ابن ابي فديك قال سمعت بعض
 من ادركت يقول بلغنا ان من وقف عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم فقال ان الله
 وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما صلى
 الله على سيدنا محمد وسلم وفي رواية صلى الله عليك يا رسول الله يقول باسعين
 مرة ناداه ملك صلى الله عليك يا فلان لم تسقط لك اليوم حاجة لذي السيف
 الشامية واما استقبال قبر الشريف الذي هو قبلة الامم واما اشياخ من العلويين

فمن جملة پیش از داخل کردن حجره شریف سید - در قایت کرد بن زکاة از سلم ابن ورد ان گفت که دیدم استقبال
 با کبریا صلی اللہ عنہما ہر گاہ سلام میفرستاد بر من صلی اللہ علیہ وسلم می آمد پس می استایش از من - ابن سہبہ اخبار سید
 سہمودی در وفاء الوفا باخبار دار المصطفی نقل کرده است - در آمد سید زکریا عن رضی اللہ عنہ عنی من رسول خدا صلی
 علیہ وسلم پس ناگاہ دیدم معاذ بن جبل بن استاده میگردد نزد قبر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت چو می گردانم
 ای معاذ ای بیت - این حدیث را حافظ بزار در سنن خود بر آورده کہ مولانا عابد سند در حاشیہ بخور برد مختار اور نقل
 کرده - در روایت کرد یحیی بن حسن العلوی از پیر ابی ذر کہ گفت شنیدم از بعض کسے کہ دریافتہ اور میگفت کہ سید
 آن کہ کسی بایستہ نزد قبر من صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين
 امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما صلى الله على سيدنا محمد ودر روایتی است صلی اللہ علیک
 یا رسول اللہ کہ سید زکریا اور ایضا دبار - در آورده اند فرشتہ صلی اللہ علیک یا فلان لم تسقط لك اليوم
 حاجة یعنی رحمت کہ در مقابل تو اسے ظالم امروز بیج جابجاستہ را می تو میفاد رسا قط نشد - همچنین است
 در سیرہ شامیہ - ولکن استقبال یعنی رو آوردن قبر شریف اور احلیم مومکہ اول قبلہ از وراج
 در شہار یعنی کابردا از علویان

و اما استقبال قبر الشريف

باز استقبال قبر شریف را

[illegible]

الیهودی فی الوفا وراوی ابن وهب عن ملائک انه قال اذا سلم علی النبی صلی
 الله علیه وسلم یقف للدعاء ووجهه الی القبر الشریف لا الی القبلة وعن ابن
 حنبل قال ناظر ابو جعفر امیر المؤمنین مالکاً فی مسجد رسول الله صلی الله علیه
 وسلم فقال مالک یا امیر المؤمنین لا ترفع صوتک فی هذا المسجد فان الله اذا
 قوما فقال لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه و مدح قوما فقال ان
 الذین یعضون اصواتهم عند رسول الله الایه و دم قوما فقال ان الذین
 بناؤنک من وراء الحجرات الایه وان حرمتہ میتاً کحرمته حیاً فاستکان لها ابو
 جعفر فقال یا ابا عبد الله استقبل القبلة وادعوا ثم استقبل رسول الله صلی
 الله علیه وسلم فقال ولم تصرّف وجهک عنه وهو وسیلتک و وسیلة ابیک
 آدم علیه السلام الی الله تعالی يوم القيمة بل استقبله واستشفع به فیشفعه
 الحافظ القاضی عیاض فی الشفاء بتعظیم حقوق المصطفی بسند جید
 و قد اتفق العلماء علی انه علیه الصلوة والسلام فی قبره الشریف یعلم زائر

نویسند سید سمودی در وقایع و روایات که از این بزرگوار است که او گفت هرگاه سلام میکرد و بر نبی صلی الله علیه وسلم با دست
 برائی دعا و روی خود سوی قبر شریف بر داشتی نه سوؤتی و نه سودی و از ابن حمید است که گفت مناظره کرد ابو جعفر امیر المؤمنین
 با مالک رضی الله عنه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت مالک ای امیر المؤمنین آواز خود در پیش مسجد بلند کن
 پس تحقیق کرد بر تراب کرده است قومی را و فرمود در سورہ حجرات لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه
 بلند مکنید آواز خود را بر آه از نبی ام و تعریف کرد قومی را و گفت ان الذین یعضون اصواتهم عند رسول الله
 الایه در سورہ حجرات یعنی هر آینه آنکه است کنند آوازهای خود را از رسول خدا و دم کرد قومی را و گفت ان الذین
 بناؤنک من وراء الحجرات الایه در سورہ حجرات یعنی هر آینه آنکه ترایا و از سوراخها و از زیر در و پنجره و از
 او مسلم و حال موت هیچ حرمتی اوست و حیات پس نیست کرد و از ابو جعفر و گفت ای ابا عبد الله بقبله رو آدم و دعا کن یا
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم رو آدم پس گفت مالک رضی الله عنه و چرا بگردانی روی خود از و مسلم که او وسیله شفت
 و وسیله پدر تو آدم علیه السلام سوی خدا می برتر و ز قیامت بگذر و بی که روی با او آرد و شفاعت خواهد پس او شفع گردد
 او را بر آورده او را حافظ قاضی عیاض در شفاء بتعظیم حقوق المصطفی بسند جید و تازه و تحقیق اتفاق کرده
 علماء بر آنکه او علیه الصلوة والسلام زنده است در قبر شریف خود - میباید زائر خود را

۷۴۷

[illegible]

بیان اتفاق علیٰ حریمات و علمات

تذکرہ

پیشہ کا یہ سودا بہت کم ہے۔ اس قدر کہ وہ اپنے والدین کی مدد سے

وَأَمَّا فَخْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَتَمَّ لَهُ الْإِسْلَامُ بِمَا تَرَاهُ فِي الصَّلَاةِ

و اعلم انه صلى الله عليه وسلم عالم بحضرة و قیامک و زیارتک و انه یبلغ سلا
و صلواتک فتمثل صورته الکریمه فی خیالک و احضر عظیم رتبه فی قلبک و یبغی
ان تنفق بینه کما وصفنا و تنروه میتا کما کنت تنروه حیاً انھى کذا فی الوفا
و قال فی السیرة الشامیه و لیستطیع الزائر فی حال وقوفه الی اسفل ما یستقله من
جدار المحجرة الشریفه ما ترصا للحياء و لا دب التام فی ظاهره و باطنه انتهى و
قال العلامة الشیخ رحمه الله المستد فی لباب الناسک فی زیارت ثم قصدا ی
الزائر التوجه الی القبر المقدس و فرغ القلب من کل شیء من امور الدنیا و اقبل بکلیته
لما هو بصدده لیصل قلبه للاستعداد منه صلى الله عليه وسلم و حرام علی قلب شغل
بقاؤرات الدنیا من الشهوات و الامرات ان یصل الیه من ذلک شیء بل ربما
یخشى غلبه من یفزع مقت و اعراض و العیاد بالله تعالی من ذلک فلیجتم بد من
الشیء البقاریم ما امکنه و لیلا حظ مع ذلک الاستعداد من سعة عفوہ صلى الله عليه وسلم
و عطف و رافقه ان یسأل فیما عمن امر الیه من قلبه

ترجمہ: تو میرا کہہ رہا ہے اور صلعم عالم و داناست بخف تو و قیام تو و زیارت تو۔ و ہر گز نہ آنکہ سلام تو و درود تو اور
برسد۔ پس نقش کن ہوتو کریم اور خیال خود۔ و حاضر کن رتبه عظیم اور قلب خود۔ و می رسیدہ آنکہ استادہ شوی
تو پیش او صلعم چنانکہ وصف کریم۔ و زیارت کن اور در حالت حیات ہمچنانکہ زیارت میکردی در حالت حیات نہتی
ہمچنان است در کتاب و قاف۔ و گفت در سیرت شامیہ و باید کہ زائر در حال وقوف خود نظر داشتن سوی زیرین پتہ
کہ در و روشور اور از دیوار حجرہ شریفہ لازم گیرد برای حیا و ادب کامل در ظاہر و باطن خود نہتی۔ و گفت علامہ
شیخ رحمت ابد سندی در کتاب لباب الناسک در زیارت۔ باز قصہ کرد او یعنی زائر رو آوردن را سوی قبر مقدس
و دل را قانع کر دہر چیز از امور دنیای و روی آورد و تمامہ برای آنچه کہ او در پیے او است تاکہ دلش اصلاح یابد برای
باری گرفتار از و صلی اللہ علیہ وسلم۔ و رام است یردلی کہ شغل گرفتہ است۔ بلید یہائی دنیا از خواہشات و ارادت
آنکہ بہ پیوند سوسے او۔ ازین چیزی بلکہ لیس است کہ برو خوف یشتد از قسم مقت و اعراض یعنی از قبیل دشمنی
در و گردانی برود اندیشہ باشد العیاد بالله تعالی من ذلک یعنی میاہ بخند زائرین۔ پس باید کہ بوشید آنچه
ہو اندازن فراغ حاصل کردن۔ و باید کہ نگاہ را بایں ہنر اندازد و سعت عفو او صلعم او علیہ وسلم و عطف و رافقت او و رات
او تاکہ آسانی دہد اورا این ہنر او در پیے کہ عافراست او از دور کردن او از دل خود۔

[illegible][illegible]

يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيلَ اللَّهِ السَّلَامُ
 عَلَيْكَ يَا خَيْرَ خَلْقِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ
 اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمَامَةَ الْمُتَّقِينَ السَّلَامُ
 عَلَيْكَ يَا مَنْ أَرْسَلَهُ اللَّهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَفِيعَ الْمَذْنُبِينَ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُبَشِّرَ الْمُحْسِنِينَ السَّلَامُ يَا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ السَّلَامُ وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ
 وَالْمُرْسَلِينَ وَالْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِكَ وَاهْلِ بَيْتِكَ أَصْحَابِكَ
 أَجْمَعِينَ وَسَائِرِ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ جَزَاكَ اللَّهُ عَنَا أَفْضَلَ وَأَكْمَلَ مَا جُرِيَ بِهِ
 عَنْ أُمَّتِهِ وَنَبِيِّائِهِ قَوْمَهُ وَصَلَّى اللَّهُ وَسَلَّمْ عَلَيْكَ أَزْكَى وَأَعْلَى وَأَنْخَى صَلَواتِهِ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ
 اسْتَمَدَاكَ اللَّهُ الْأَلَهُ وَحَدَّثَكَ وَاشْهَدَاكَ عَيْدَكَ وَرَسُولَكَ خَيْرَ مَنْ خَلَقَهُ وَاشْهَدَاكَ أَنَّ قَدْ
 الرِّسَالَةَ وَأَدْبَتِ الْأَمَانَةَ وَنَفَضْتَ الْأَمَانَةَ وَاقْتَمَتِ الْحُجَّةُ وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَعَبَدْتَ

رَبَّكَ حَتَّى يَأْتَاكَ الْيَقِينُ إِلَى أَنْ قَالَ ثُمَّ يَطْلُبُ الشَّهَادَةَ
 قَوْلُهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَعْنِي سَلَامَتِي بِأَمْرِ رُبِّي وَرَسُولِهِ هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي
 وَحَبِيبِ هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيلَ اللَّهِ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَرَسُولِهِ هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ خَلْقِ اللَّهِ يَعْنِي سَلَامُ
 رُبِّي وَخَيْرِ خَلْقِ هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَرَسُولِهِ هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ
 يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَبِشْرَ مَنْ يَسْتَعِينُهُ هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَرَسُولِهِ هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ
 يَا أَمَامَةَ الْمُتَّقِينَ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَرَسُولِهِ هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ أَرْسَلَهُ اللَّهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ
 يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَرَسُولِهِ هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَفِيعَ الْمَذْنُبِينَ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَرَسُولِهِ هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ
 يَا مُبَشِّرَ الْمُحْسِنِينَ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَرَسُولِهِ هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَرَسُولِهِ هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ
 وَالْمُرْسَلِينَ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَرَسُولِهِ هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ
 وَالْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَرَسُولِهِ هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ وَأَعْلَى وَأَنْخَى صَلَواتِهِ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ
 اسْتَمَدَاكَ اللَّهُ الْأَلَهُ وَحَدَّثَكَ وَاشْهَدَاكَ عَيْدَكَ وَرَسُولَكَ خَيْرَ مَنْ خَلَقَهُ وَاشْهَدَاكَ أَنَّ قَدْ
 الرِّسَالَةَ وَأَدْبَتِ الْأَمَانَةَ وَنَفَضْتَ الْأَمَانَةَ وَاقْتَمَتِ الْحُجَّةُ وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَعَبَدْتَ

وَأَعْلَى وَأَنْخَى صَلَواتِهِ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ اسْتَمَدَاكَ اللَّهُ الْأَلَهُ وَحَدَّثَكَ وَاشْهَدَاكَ عَيْدَكَ وَرَسُولَكَ خَيْرَ مَنْ خَلَقَهُ وَاشْهَدَاكَ أَنَّ قَدْ
 الرِّسَالَةَ وَأَدْبَتِ الْأَمَانَةَ وَنَفَضْتَ الْأَمَانَةَ وَاقْتَمَتِ الْحُجَّةُ وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَعَبَدْتَ

وَأَعْلَى وَأَنْخَى صَلَواتِهِ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ اسْتَمَدَاكَ اللَّهُ الْأَلَهُ وَحَدَّثَكَ وَاشْهَدَاكَ عَيْدَكَ وَرَسُولَكَ خَيْرَ مَنْ خَلَقَهُ وَاشْهَدَاكَ أَنَّ قَدْ
 الرِّسَالَةَ وَأَدْبَتِ الْأَمَانَةَ وَنَفَضْتَ الْأَمَانَةَ وَاقْتَمَتِ الْحُجَّةُ وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَعَبَدْتَ

الحاقہ فی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

محمد علی
لہ لہ لہ
میرزا محمد علی

၂၀၁၇ ခုနှစ်

بیان ہزارہ کو خون عزیز ازایت حضرت
الہیکر صدیق رضی اللہ عنہ

အရှေ့တောင်
အရှေ့တောင်

في تاريخ سنة ١٢٠٠

السلام عليك يا من كمل الله به أربعين السلام عليك يا من استجاب الله فيه
دعوة خاتم النبيين السلام عليك يا من اظهر الله به الدين السلام عليك يا
من اعز الله به الدين السلام عليك يا من نطق بالصواب ووافق قوله محكم
الكتاب السلام عليك يا من عاش حميداً وخرج من الدنيا شهيداً جزاك الله
عن نبيه وخليفته وامته خيراً السلام عليك ورحمة الله وبركاته هو تخرج
فذكر كيف ذاع نيقف بين الصديق والفاروق فيقول السلام عليك يا
صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ان قال ثم يرجع الى حبال وجه النبي
صلى الله عليه وسلم ويقف عند القبر الا قدس على قدس ما حج او اقبل فيحمد الله
تعالى وتبني عليه ويحجده ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم ويستشفع به الى ربّه
ويدعوا لغايد به لنفسه ولوالديه واشيخه ومن شاء من اذاريه واخوانه

توبه **الحمد لله** السلام عليك يا من جعل الله به الأربعين يعني سلام بر تو ای آنکه کامل کردی و خدا
برتر در درجی از مومنین السلام عليك يا من استجاب الله فيه دعوى خاتمه النبيين يعني سلام
بر تو ای آنکه قبول فرمود خدای برتر در حق او دعوت خاتم انبیاء السلام عليك يا من أظهر الله به الدين
یعنی سلام بر تو ای آنکه پشت داد خدای برتر با دین را السلام عليك يا من اعز الله به الدين
یعنی سلام بر تو ای آنکه عزت داد خدای برتر با دین را - السلام عليك يا من نطق بالصواب و افق
قوله **الحمد لله** الكتاب یعنی سلام بر تو ای آنکه گویا شد بصواب و موافقت کرد قول او کتاب بصیو ط را - السلام
عليك يا من عاشى جميعاً و خرج من الدنيا شهيداً بحوائك الله عن نبيه و خليفته و ائمه
خبرای یعنی سلام بر تو ای آنکه درنگی کرده ستوده و بیرون شد از دنیا شهادت کنان - بدل داد از خدای برتر از نبی خود
و خلیفه او و ائمه او بهتر السلام عليك و رحمة الله و رکا ند یعنی سلام بر تو و رحمت خدا و بر کتاهای او -
باز برگرد و قدیمیم گزین بایستد و در بیان حضرت حدیق و فاروق رضی الله عنهما پس بگوید السلام عليكما یا صاخر
رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی سلام بر شما ای هر دو و این رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا آنکه گفت - باز برگرد
سوی قرب روی نبی صلی الله علیه و سلم و بایستد نزد قدیر قدس برقدیر یک نیره یا کتر پس حمد گوید خدای برتر از نبی خود
بر او و بنجد گوید او درود خواند بر نبی صلی الله علیه و سلم و شفاعت خواهر یا دوستی پروردگار خود و دعا خواهد پذیرفت
و دست برداشته برای نفس خود و والدین خود را و شیعیان خود را و برای هر کس که خواهد را و در میان خود و در میان

چہرہ رخ الیٰ احباب و رحمتی صلی علیہ وسلم

میران باز بخت موی نرود و بی صلح و از دهنش از کلام متعلق
و استدعای نمی درود و زیارت حضرت سید الشهدا و اذان است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

في التآيب في زيادة المل السج
وتمهيد واحد رفر

اهل البقيع يستحب أن يخرج كل يوم إلى البقيع بعد زيارة النبي صلى الله عليه وسلم
 وضاحية فيرد القبور التي به خصوصاً يوم الجمعة وقد قيل أن مات بالمدينة
 من الصحابة نحو عشرة آلاف غير أن غالبهم ومن لا يعرف عيناً أو جهة بالبقيع مشهوراً
 عثمان رضي الله عنه ومشهد إبراهيم ابن النبي صلى الله عليه وسلم ومشهد عاصم رضي الله عنه
 ومشهد النبي صلى الله عليه وسلم ومشهد له خيل فيه ثلاث من أولاد النبي صلى الله عليه وسلم
 فليس على هؤلاء كلهم إلى أن قال ولقيت ثلاث مشاهد ليست بالبقيع أحداً
 منهم مالك ابن سنان عمر بن المدينة داخل السور فثانها مشهد النفس الزكية
 محمد بن عبد الله بن الحسن بن علي النشائي المدينة وثالثها مشهد سيد الشهداء
 حمزة عم رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنهم فليست أن يزوره ويرى مشهداً
 أحدهم والكعبة - والأول يوم الخميس ويبدأ بمسجد حمزة فليسلم عليه بخشوع
 وخضوع مع مراعات غاية الأدب والإجلال التام إلى آخره قال في نقله
 منه فحضر وقال الفاضل المحقق الشيخ عبد الحق المحدث الدهلي في كتابه جذا
 القلوب إلى ديار الحسين تكميل في زيارة أهل البيت نقل في كتاب فضل الخطاب

فی المناویٰ زیارۃ المذنبات علیہم السلام

محدث: نه پورى اور قاصد: نه جريد القريب الى الدار المحمدية: نه در زياد قوافل اركيت و منفق له است در قاصد: نه فصل الخطاب

بیان آداب تریاق الی بنیت نبوت و سلام بر او و خیر

السلام علی محال رحمة الله ومساكن بركة الله ومعادن حكمة الله وحفظه
عن الله وحمل كتاب الله وورثة رسول الله صلى الله عليه وسلم ورحمة الله وبركاته
السلام علی الدعاء الی الله عز وجل والا دی لاء علی مرصاة الله والمظهرین لاهر الله وفضیه و
المخلصین فی توحید الله ورحمة الله وبرکاته انی مستشفع الی الله عز وجل بکم ومقدمکم اما
طبی والمراد فی مسئلتی وحاجتی استهدانی بمؤمن بسیرکم وعلائقکم الی ابرء الی الله تعالی من علی
سیدنا محمد وال سیدنا محمد من الجن والانس وصلى الله على سيدنا محمد وال الطيبين الطاهرين
سليما انتهى وقال الحديث المذكور فيه ايضا قال الامام الشافعي رحمه الله تعالى ان قبرا لهما
موسى كالحلم صلى الله عليه عن نزياع اعظم لقبول الدعاء وحاجته انتهى نقلنا من كتاب حبيب القلوب
هذا الذي ذكرناه من كيفية الزبابة الشريفة والا يستشفع والاستمداد من الحضرة النبوية

ترجمہ السلام علی محال رحمة الله ومساكن بركة الله ومعادن حكمة الله وحفظه
عن الله وحمل كتاب الله وورثة رسول الله صلى الله عليه وسلم ورحمة الله وبركاته
برجائنا من رحمت خدا و مسکنهای برکت خدا و کما نهای حکمت خدا و زکمایان را از خدا و برادران گان کتاب خدا و وراثت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم و رحمت خدا و برکت های او - السلام علی الدعاء الی الله عز وجل والا دی لاء علی
مرصاة الله والمظهرین لاهر الله وفضیه والمخلصین فی توحید الله ورحمة الله وبرکاته انی
مستشفع الی الله عز وجل بکم ومقدمکم امام طیبی و مراد فی مسئلتی وحاجتی استهدانی
مؤمن بسیرکم وعلائقکم و انی ابو الی الله تعالی من عبد و سیدنا محمد وال سیدنا محمد من الجن
والانس وصلى الله على سيدنا محمد وال الطيبين الطاهرين وسلم سليما انتهى
برخداوندگان سوی خدای غالب و بزرگ - دراه نمایان بر سید برنامی خدا - و ظاهر کنندگان امر خدا و نبی او را - و خلوص
آوردگان در توحید خدا - و حریف خدا و برکت های او - هر آینه من سپارش خواه سوی خدایم عز وجل شما و پیش گاه شما پیشرو
طلبین است و ارادتین من و خواستین و حاجتین من است گواهی میرم که تحقیق من بونعم به پیش گری شما و تشکله شن شما -
و البته من بر می شوم موسی خدای برتر از خضم سردار محمد وال سردار محمد از جن و انس و رحمت خدا و برادران محمد صلعم وال او
کروی خوش دارا شد و یا کاشد و سلام با و بر و سلام کردن انتمی - و گفت محبت مذکور در و نیز که گفت اما
شافعی بر رحمت خدا و برادران او - هر آینه نیز حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه بر این می قبول ده
و اجابتش تریاق اعظم است انتهى - این دو کتاب حذب القلوب نقل کرده - و این کتاب
اورا بیان کردیم از کیفیت زیارت شریفه و شفاعت و یاری خدایان را حضرت نبویه

[illegible]

1913/14

فِي الْأَفْطَاةِ وَالْمَدِينَةِ الْمَدِينَةِ
وَالْأَفْطَاةِ

الغايين الملوئين قريهيه وامثال ذلك من المستقدرات والمنكرات قال الله تعالى
 وما كان لكم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنكحوا ازواجه من بعده ابدا ان ذلكم
 كان عند الله عظيما وقال جل ذكره ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله
 في الدنيا والاخرة واعدا لهم عذابا عظيما وبين الاخر احوال التعذيب امور مشتهرة
 تناقضت فيها الأدلة واختلقت فيها الأقوال كالطواف حول القبر الشريف
 وتقبيل سدة العلية ووضع الخد عليه ومس جداره والتمسح على اعنانه وهو
 فاشك دون من العلماء حرموها او كرهوها سدا لباب الذم لم لا تنقضوا
 الجهر لان النبي صلى الله عليه وسلم قال ما اسكر كثير فقليله حرام اخرجوه الترمذي
 ابو داود وغيرهم والضعفون منهم اباحوها واستحبوها تبركا بها بالعظمة
 قال الله تعالى ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب وقال سبحانه
 من يعظم حرمات الله فهو خير له عند ربه والصواب عند الحقين منهم لها

بلا اذ لا يضر ولا يوجب شيئا
 نقاضت فيها الأدلة

توهم على غلبه آية قريبا واما ان كان في كونه منكرات - فهو ضد اي يرتد سورة اخراب كمن يهتف وما
 كان لكم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنكحوا ازواجه من بعده ابدا ان ذلكم كان عند الله عظيما
 يستنبط ان اية رسول ضار او ما يكل كغيره اذ ان ليس اية الله حقيقة ايها المستند نردوا في رتبها بزرگ
 ومنتشرة - وقرئوا كذا وكرهوا اخراب كمن يهتف ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله
 في الدنيا والاخرة واعدا لهم عذابا عظيما اية الله انما اية الله رسول الله العنت كذا ايشان اذ اوردوا في آخر
 وقرئوا كذا روى شتان في جواب خوار كنده - ودر بيان افراط وتقریطا مشتهرة انكر معارض شده اند وروايتها وخلق
 اية اندر روق بها احوط بقر شريف ودر بیان آسانه عليه او صلح وفساد نهان بر او ودر بیان كونه كذا
 او حاكم غلبه بر آستانهای او مثل او به پس سخت گیرندگان از علما او احرام کرده اند یا کرده داشته اند برای بازشت
 باب در این فرقی برندگان و نردی كنده گان با ایشان سوی محرم یعنی آنچه حرام کرده شده است لرند - از انكه نبی صلا علیه
 فرمود است آنچه كبرش مستی آورد پس فعل او حرام است - بر آورد و از نردی و اورد و غیر شال - وقرئوا كذا ودر بیان كونه كذا
 كذا ایشان اندر احوط نهان اندر سختی شده اند از راه بركت گرفتن بخت عظم او - بفرموده اي برتر و سورة حج كرم چهارم
 من يعظم شعائر الله قال الله قال الله من تقوى القلوب يعني دهر كبر كبرك دار دشواری نشانی تمام كذا بر كنده نهان بر كبر كبر
 و لها است - وقرئوا كذا در سورة حج كرم چهارم و من يعظم حرمات الله فحق خا كذا الله عند ربه يعني دهر كبر

بلا اذ لا يضر ولا يوجب شيئا
 نقاضت فيها الأدلة

بلا اذ لا يضر ولا يوجب شيئا
 نقاضت فيها الأدلة

السلف انما منعوا من ذلك لمصلحة فظلم الناس عن ذلك المودى التكميل منه
الى مفاسد من العوام لا يتصور كما هو ظاهر قال الغربين جماعة وفى كتاب العلل
والسؤالات لعبد الله بن الامام احمد عن ابيه زوايه ابى علي بن الصوف عند قال
عبد الله سالت ابى عن الرجل يمس منابر النبي صلى الله عليه وسلم ويتبرأ منه
ونقبيلاه ويفعل بالقبير الشريف مثل ذلك رجاء ثواب الله عز وجل قال لا بأس
دروى ابن عساکر بسند جيد ان بلالاً رضى الله عنه لما قدم من الشام ليا
النبي صلى الله عليه وسلم الى القبر الشريف فجعل يبكي عذاه ويبرع وجهه عليه
وقى تحفه ابن عساکر من طريق طاهر بن يحيى الحسينى قال حدثنى ابى عن
جداى عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علي رضى الله عنه قال لما قبر
رسول الله صلى الله عليه وسلم جاءت فاطمة رضى الله عنها فوثقت
على قبره واخذت قبضة من تراب القبر ووضعت على عينيها وبكت

نه مره
دین کرده شد

وانشاءت نقبول

ترجمه سلف که از این منع کرده اند از این نیست که بنا بر مصلحت بازداشتن آدمیان است از این مودى يعنى در
رسايد شده که از تكميل يعنى جا گرفتن است سوى مفاسد از عوام که در حصر نيابند يعنى شمار نيستند چنانچه از
اظهار است گفت غربين جماعه و در کتاب علل و السؤالات که عبد الله بن امام احمد است از پدر او که روايت
ابى علي بن رضا است از او که گفت عبد الله بن سعيدم پدر خود را از ان مردى که کسى ميکند تميز نبى صلى الله عليه وسلم
را و بركت بيايم و بيس او و بوسيدن او و بچين بقبر شريف ميکند يا بايد ثواب خداى عز وجل گفت بلكه نيست
باو و روايت کرد ابن عساکر بسند تازه هر آنکه بلال رضى الله عنه هرگاه که پيش آمد از شام براى زيارت
نبى صلى الله عليه وسلم بيايم بقبر شريف را پس گرماي شد نزد او و دروى خود برود و خاک مى باليد و در تحفه ابن عساکر
است از طريق طاهر بن يحيى الحسينى گفت حديث کرد مرا پدر من از جعفر بن محمد از پدر
خود از علي رضى الله عنه گفت چون قبر کرده شد يا دفن کرده شد رسول خدا صلى
الله عليه وسلم بيايد فاطمه رضى الله عنها و يا ستاد بقبر شريف او و
گرفت شسته از خاک فرار شريف و برود و چشمان خود را باو بگيرد

والا شعرها از خود گفتن گرفت

(Faint handwritten script at the bottom of the page)

၁။ အရှင်မုနိပေတကောရီ
 ၂။ အရှင်မုနိပေတကောရီ
 ၃။ အရှင်မုနိပေတကောရီ
 ၄။ အရှင်မုနိပေတကောရီ
 ၅။ အရှင်မုနိပေတကောရီ
 ၆။ အရှင်မုနိပေတကောရီ
 ၇။ အရှင်မုနိပေတကောရီ
 ၈။ အရှင်မုနိပေတကောရီ
 ၉။ အရှင်မုနိပေတကောရီ
 ၁၀။ အရှင်မုနိပေတကောရီ

تقبیل بیدار آدمی فسبوق فی الادیب واما غیرہ فنقل عن الامام احمد انه سئل عن
عن تقبیل منیر النبی صلی اللہ علیہ وسلم وقبرہ الشریف فلم یر بہ باسا نقل
ذات عنہ ابنہ عبد اللہ کما تقدم وتقل عن ابن ابی الضیف الیمنی احد علماء مکہ
من الشافعیۃ جواز تقبیل المصحف اجزاء الحدیث وقبور الصالحین لمتی کلاً
الحافظ ونقل الطیب الناشری عن المحب الطبری انه يجوز تقبیل القبر ومسحہ
وقال علیہ عمل العلماء الصالحین والستد +

لور اینا سلسلہی آشرًا لَسَجِدَ نَالْفَ الْفِ لِلْأَثَرِ

وقال الآخر

آخر علی الدیار دیار لیلی اُقْبِلْ ذَا الْجِدَارِ وَالْجِدَارِ
وما حب الدیار شغف قلبی ولكن حب من سكن الدیار

ترجمہ بوسہ دادن دست آدمی پس سابق گذشت در بحث آدمی - لیکن خیر او پس نقل کرده شد
از امام احمد کہ ہر آئینہ او پر سیدہ شد از بوسہ دادن منبری صلی اللہ علیہ وسلم وقر شرف
او پس باو ہا کے نزدیک - نقل کرد این از ویرانہ عبد اللہ چنانچہ پیش ازین بیامدہ
وہم قول است از ابن ضیف یمنی کہ یکے از علمائے مکہ است از شافعیہ - جواز بوسہ دادن مصحف
وخر و ہائے حدیث وگور ہائے نکو کاران - تمام شد کلام حافظ -

ونقلی کہ طیب ناشری از محب طبری ہر آئینہ آگہ جائز می شود بوسہ دادن گور و سوزن او
گفت ورواست عمل علمائے صالحین وخواندایں شعر
لور اینا سلسلہی آشرًا لَسَجِدَ نَالْفَ الْفِ لِلْأَثَرِ

ترجمہ

گر ز محبوب نشانی قدمی بینم سجد ہا بہر نشان سجد و بیعت آیم
وگفت دیگر کے

امر علی الدیار دیار لیلی اُقْبِلْ ذَا الْجِدَارِ وَالْجِدَارِ
وما حب الدیار شغف قلبی ولكن حب من سكن الدیار

سیکوم ہر ایک بہت گویا لیلی می بوسم جسد و صاحب لور گفت این لم راجع بہ ہرگز لیکن کسی ساکن شایں دیار

[illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

عند من له اذنى تعلق بشريعة الاسلام ان قبره روضة من رياض الجنة
 او اذا كان القبر كما ذكرناه وقد حوى جسمه الشريف عليه الصلوة والسلام
 الى هو اطيب الطيب فلا مزية انه لا طيب يعدل تراب قبره المقدس واذا
 نزلت ما حزننا في الحوب وفتنت ما حقتنا في الخطاب لا يبقى لك شبهة ففهم
 القليم العظيم هذا الكيفية عند النبي الكريم عليه افضل الصلوة والتسليمة
 لا مناسبة بينه وبين القيام الذي ورد فيه النهي في بعض الاحاديث النبوية
 لان ذلك من اخس الاخلاق الدينية انما قصد به عرض هذا الادنى وهذا من
 اشرف الالام الدينية حيث ارهيد به وجهه رب الاعلى فاستمع لما يقل لك
 من كرام شرع الحديث المخول عليه في القديم والحديث قال شيخ الاسلام
 الحافظ ابن حجر العسقلاني في فتح الباري شرح صحيح البخاري تحت حديث قوموا
 الى سيدكم قال ابن بطال في هذا الحديث امر الامام الاعظم باكرام الكبار
 المسلمين ومشرعية اكرام اهل الفضل في المجلس الامام والقيام فيه غير من

توجيه له وشكيت من كسي را كذا وادنى تعلق بشريعة اسلام باشد تحقيق آنكه قبر شريف او صلى الله عليه وسلم
 عزاري است از اينها هي بهشت بلكه افضل از بهشت و هرگاه اين قبر شريف چنانكه او را ذكر كرديم بهشت است لانه تحقيق
 گرفته است بهيم شريف و عز و صلوة و سلام باو آنكه او خوشترين خوشبينان است پس چنانكه گمان و شكيت
 كه آينه كه بهيت خوشترين كه برابر شود خاك گور مقدس او صلى الله عليه وسلم و چون بدستني آنچه در جواب تحرير
 كرديم و همديهي آنچه در خطاب تحقيق كرديم تراشيمى خواهد بود در قيام عظيم بدین كيفيت نزيكى كريم بر و بزرگترين
 صلوة و تسليم باو و تحقيق آنكه مناسب است درميان او و درميان قيام ميكرد و ديني دارد شده در بعض احاديث
 نبويه از اكرام از نبوي اخلاق دينوي است كه جز اينست كه قصه كرده شد و بيش گشاي اولي اين
 از شريف ترين ارب ديني است چون باور اده كوده شود و وجهه ربه الاعلى يعني روي پروردگار خود را بزرگتر
 از بهر است پس گوشه را بايچه كه فعل كرده شود بر اي تو از كلام شارحان حديث كه بر و هماد و ذكر كرده شد و قدوم
 يعني در عهد پيشين و در و در كلام قديم و جديد گفت شيخ الاسلام حافظ ابن عسقلاني در فتح الباري شرح صحيح بخاري
 حديث قوموا الى سيدكم يعني بر خيزيد و سوي سر دار شما كه گفت ابن بطال در اين حديث كه حكم كرام عظيم را بزرگترين كردن
 در شما مان و به مشروعيه اكرام اهل فضل يعني جاري داشتن بزرگترين بزرگان در مجلس خود و قيام در و برائے غير خود از

تفسير الحديث الشريف قوله الى سيدكم

بيان تضعيف روايات عارضة في كلام

4 و بغير تمام

توضيح كلام حافظ ابن حجر عسقلاني في تفسير حديث قوموا الى سيدكم

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

وَمِنْ أَهْلِهَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي كَالْبَعْدِ إِلَى أَهْلِهَا مَجْمُوعٌ

وفي الوفات النبوية الى اخر ما قاله الحافظ وقال العلامة الشيخ محمد طاهر
 الفتني في مجمع البحار في غرائب التنزيل ولطائف الاخبار وحديث قومه
 الى سيد كوفيته استجاب القيام عند دخول الفضل وهو غير القيام المنهي
 لان ذلك بمعنى الوقوف وهذا بمعنى النهوض وليس هو القيام الذي يقع
 الاعاجم تعظيماً وانما كان سعد وجعل المارش في اكله فامهم بالقيام ليعينوا
 على النزول من الحمار لئلا يتعجز عرقه بالاضطراب ولو اراد التعظيم لقال قومه
 لسيدكم وفيه نظر لان الى انخم كانه قيل قومه واذهبوا اليه تلقياً وكرامته
 يستعرب به وصفت السيادة واحتمل به الجاهل لا كرام اهل الفضل بالقيام اذا
 اقبلوا قال القاصي وليس هو من القيام المنهي عنه انما هو فيمن يقفون عليه هو
 جالس ويمثلون قياماً حول جلوسه وحديث لا تقفوا كالاعاجم يعظم بعضهم
 بعضاً اي يعظموا لاجل ماله ومنصبه بل لا يعظم لصلواته

ترجمه در وفات نبویه تا آخر آنچه که او را حافظ گفت - و گفت علامه شیخ محمد طاهر فتنی در مجمع بحار در غرائب
 تنزیل و لطائف اخبار - و حدیث قوموا الى سيدكم کوهی بر خیزید سوی سید شما - در و استجاب قیام است
 وقت در آمدن افضل - و این غیر است از قیام منی از آنکه او بمعنی وقوف یعنی استادن است - و این بمعنی نهض
 یعنی برخیزانستن - و این قیامی نیست که عجمیان برای تعظیم مقرر کرده اند - و نیز این نیست که حضرت سعد
 رضی الله عنه در دمنده بود از آنکه در رکب او اکل از هفت اندام ترسیده بود پس حکم کرد و صلی الله
 علیه و سلم ایشان را بقیام تا او را بر فروید آمدن از حمار و گفت که با جطر اب رگ او کشاده نه شود
 و اگر ازاده کردی تعظیم را هر آینه گفتی قوموا للسید که برخیزید برای سید خود - و در وظری است
 از آنکه ای انخم است یعنی برای بزرگی است - گویا که او گفته شد قوموا و اذهبوا اليه تلقياً و کرامته
 یعنی برخیزید و بروید سوی او بنابر ملاقات و بزرگی که یا و آگهی شود بوضع سیادت یعنی تا سوار می شوند
 شود - و بحث گرفته اند و همه بر این ائمه اهل فضل القیام و تنبیه پیش بیان اهل فضل - گفت
 قاصی که از قیام منی عنه نیست از آنکه این قیام منی عنه در حق کسی است که همه روی استاده باشند
 او نشسته و تا درازی نشست او همه بخدمت یر یا ایستاده می باشد - و حدیث لا تقفوا
 کالاعاجم يعظم بعضهم بعضاً ای بعضشان تعظیم میکنند یعنی تعظیم میکنند سبباً و منصباً بلکه تعظیم میکنند بر و صلاح او
 یعنی برخیزید و بنمایید و برخیزید که بعضشان تعظیم میکنند یعنی تعظیم میکنند سبباً و منصباً بلکه تعظیم میکنند بر و صلاح او

قول طاهر فتنی در استجاب قیام
 شیخ ابی حنیفه در حدیث قوموا الى سيدكم

قول قاصی در آنکه او را استاده می باشد

فبطلان قاضی در حدیثیه و هوای سید کبریا علی السالوات و القائل تا ولی
رجوای بی بدی و شایع محمود و کبریا و سید کبریا کمالا و اورد و لم یجوز الخ

مجلس

شئی صحیح و قد جمعت کل ذلك مع کلام العلماء علیہ فی جزء و قال الامام
حجة الاسلام القیام مکروهه علی سبیل الاعظام لا علی سبیل الاکرام و کما اراد
بالاکرام القیام للنجية لمزيد المحبة كما تدل علیه المصاحفة و بالاعظام القتل
بالقیام وهو جالس علی عادة الامراء الفخام و قال الملا علی الذکوریہ ایضاً فی

حدیث کأنوا ذراوة لم یفقهوا لما یعلمون من کراهته لذلك ای لقیانهم تواضعاً
لربه و مخالفةً لعادة المتکبرین و المتجبرین بل اختار الثبات علی عادة العلماء
فی ترک التکلف فی قیامهم و جلوسهم و اکلیهم و شربهم و لبسهم و مشیهم
و سایر أفعالهم و اخلافهم و اذ مروی انا و اتقیاء امتی براء من التکلف
قال الطیبری و لعل الکراهية بسبب المحبة المقضية للاتحاد الموجبة لرفع
التکلف و الحشمة و يدل علیه قوله لم یکن شخص احب الیهم من رسول الله
صلی الله علیه و سلم و قال الامام ابو حامد همما اتم الاتحاد خفت الحقوق

ترجمہ
مسئلہ تحقیق جمع کردہ شدایں ہر حادثہ با کلام علماء کبر دست در زوی۔
و گفت امام حجة الاسلام کہ قیام مکروه است بطریق اعظام یعنی بزرگی نمودن نہ بطریق اکرام یعنی بزرگ نشین۔
و باشد کہ او اراده کرد باین اکرام قیام برای نجات و سلام بسبب زیادتی محبت پیرانچہ مصافحہ برود لا تمسکند۔ و
اعظام برای او بخدمت ایشان در خواست در خالیکہ او نشیندہ باشد مر عادت امرای فخام و گفت ملا علی کہ
بزرگ مقامات در باب حدیث کأنوا ذراوة لم یفقهوا لما یعلمون من کراهته لذلك یعنی چوں ایشان

او مسلم را می دیدند بر حق استند از انکہ در خدمت ایشان قیام از ادراک است و باینکه باینکه
نویستی برای پروردگار خود و از روی مخالفت بعبادت متکبرین و تجبرین یعنی بزرگ نشینگان و ظلم کنندگان۔
بلکہ اختیار کرد او مسلم غایت یعنی برجا بودن و قدر دار شدن۔ بر عادت عرب در ترک تکلّف و بر خاست
شان و خوردن و نوش شان و پوشیدن در خمار شان و بجا آمدن و اخلاق شان۔ و این روایت کرده شد
انا و اتقیاء امتی براء من التکلف یعنی من و پیروکاران امت من از تکلف براء اند و پیروکاران
گفت طبری و باشد کہ اگر است بسبب محبت است کہ مقتضی بر آن است کہ موجب است سخن تکلّف و محبت است یعنی این اتحاد و اتقیاء
محبت است و شرم بر داشتن را موجب شد و باز در این شان تکلّف و محبت بر نیز در و در کہ است آورد۔ و لا تمسکند بر او قول او کہ
یکی شخص است البکم من رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی ایشان را شخص محبوب بزرگوار اصلی او علیہ وسلم نمود۔ و گفت
امام ابو حامد ہر چند کہ در دست شد کم و بسک شد در حقوق

تا اول طبعی بخدمت بزرگان

تا اول بزرگان

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

تفسير لاهوتی از الیاس بن ابی زریه
مکتوبه الیاس بن ابی زریه

لکعب بن مالک ولا ينبغي للذي يقام له ان يريد ذلك من صاحبه حتى ان لو قيل
 حفظ عليه او شكاه او عاتبه وقال الملا على المذكور فيه ايضا في حديث لا تقوهوا كما
 تقوام الاعاجم يعظم بعضهم بعضا اى لماله ومنصبه وانما ينبغي التعظيم للعلم والصلاح
 ذكره بن مالك وقال شارح من علمائنا ايضا اذا كان القيام والتعظيم لله فحسبنا انتم
 تكمل الجواب في الاستشفاع بقالى الجواب قال السيد السهم بودى في الوفاء اعلم ان الاستشفاع
 والتشفع بالنبي صلى الله عليه وسلم وبجاهه ويقربه الى ربنا من فعل الانبياء و
 المرسلين وسير السلف الصالحين واقع في كل حال قبل خلقه صلى الله عليه وسلم وبعده
 خلقه في حياته الدنيوية ومدن البرزخ وعرصات القيمة الحال الاولى ومرتبة الثواب
 عن الانبياء صلوات الله عليهم ولحقه على مر احوالهم منهم الحاكم وصلاح اسناده
 عيون الخطاب رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اتت
 ادم الحطبة قال يارب اسئلك بحق محمد لما غفرت لى فقال الله يا ادم وكيف غفرت
 محمد اولم اخلقك

ترجمه
 برائى كعب بن مالك رضى الله عنه بود. ونبى هر يك كسى كه قيام کرده شود برائى او آنكه خواهد از صاحب خود اين آقا را كه
 اگر كند او. كينه كند بر او و او را شكست كه با بر خشم گيرد و گفت ملا على بن كبر در روز و در حديث لا تقوهوا كما تقوهوا الاعاجم
 يعظم بعضهم بعضا اى لماله ومنصبه يعنى بر خيزيد چنانكه بر خيزيد عجميان كه بعضشان بعض را تعظيم ميكند يعنى بـ
 مال و منصب او. و چنانچه است كه سزاوار باشد برائى تعظيم برائى علم و صلاح كه اين ملك او را ذكر كرد. و گفت شارحى از
 علمائى ما بغير نگاه كه قيام و تعظيم خدا را اشرى و جايه بر سر نفس و كينه است البته تكميل جواب در شفاعت خواستن بعالى
 جاب. گفت بغير نگاه بر او و در وقتى كه بر آينه در و شفاعت خواستن بر نبى صلى الله عليه وسلم و بر بزرگوار و در بزرگوار
 او تعالى در فعل انبيا و مرسلين و از سيرة كوكا ان ميشين واقع است در حال قبل پيدائش او صلى الله عليه وسلم و بعد پيدائش او صلى
 در حيات و غيرى او و در زمان مرتبه برزخ و در مرتبه نهاى قياست. حال اول يعنى قبل پيدائش او و در شده است
 بود و از اراذيل و صلوات الله عليه و بر آينه كه كونه ميكشيم رايجه كه روايت کرده است او را جماعه از ائمه
 حاكم است كه او اسناد او صحيح کرده از عمر بن خطاب رضى الله عنه كه گفته است فرمود رسول خدا صلى الله عليه وسلم
 كه چون آدم عليه السلام خطا درزيد گفت اسے پروردگار من از توى خواهم بحق محمد صلى الله عليه وسلم بركے
 بركه كه تو بخشي مرا. پس فرمود خدا بركے برتر اسے آدم بگويد شناختى محمد را حال آنكه او را شناختن بركے

تفسير
 و اقوال
 شارح
 با حاكم
 تعظيم
 روز
 بزرگوار

تكميل جواب در استشفاع
 از و صلعم
 استشفاع از و صلعم قبل
 خلقت او و بعد خلقت
 رضى الله عنه

على وجهه الشريف
 قتل المتعدي من الله عليه وسلم
 احسنه واسم الله عليه وسلم
 وشرفه وعظمته
 الشريعة النبوية
 ما رتبنا في هذه
 اجلا من الدنيا
 على الله عليه وسلم
 انما هو الخلق
 ليعلم ان الله
 ذلت على قلوبنا
 في الدنيا

واما اعتنا به الناس من القياح عند
مكرونا اذ انت الشريعة

بروز و الشریف من بطن امه المنیف و قیل غیر ذلک و لا یخفی ما فیها من
 الاظهار و الامحاث و الذی یفهمه هذا الفقیر ان اصله هو شکر الحق تعالی علی
 ایجاده صلی الله علیه و سلم و خلقته و بعثه النبی من اعظم نعمه تعالی
 علی العالمین و اکبر منده سبحانه علی كافة المؤمنین کیف لا وهی نعمة لولاها
 ما خلق الله الخلق و ما اظهر الربوبية و ما خلق الافلاك و الجنة و النار
 بطق بها الصحف و التوراة و الانجیل و یشر بها الخلیل و الکلم و روح الله
 و الانبیاء و الرسل حبلا بعد حبیل صلوات الله تعالی و تسلیما ته علیهم عموما
 علی فضلهم خصوصا قال الله تعالی لقد من الله علی المؤمنین اذ بعثت
 فیهم رسولا من انفسهم یتلو علیهم آیاته و یریکهم و یعلمهم الکتاب
 و الحکمة و ان كانوا من قبل لفی ضلال مبین و قال سبحانه و ما ارسلنا
 و قال صلی الله علیه و سلم فبما رواه الذی یلی عن ابن عباس رضی الله عنهما ما عرفنا

ایمان الحق ترجمه

ترجمه بروز و شریف ما در شکم خود بسبب خیال بسته شدن غمیر شریف و سلم از شکم ما در بزرگ
 خرد و گفته شد غیر ازین : یوشیده کنی باشد آنچه در دست از نظر ما و کشیدنا و آنکه می فهمد و این فخر که
 بر آینه اصلش او شکر خدا برتر است بر نعمت ایجاد او صلی الله علیه و سلم و پیدایش او و برانگیختن او بر سالت آنکه
 او برتر از نعمتهای او تعالی است بر عالمیان و بلندترین منت های او بخانه است برگرد و ده منان . چگونه
 عالم که او نعمتی است که اگر او نبود و خدا برتر خلق را میا فرید که در بوبیت ظاهر تر بود . و آسمانها است
 و در نوح پیدا کردی که ناطق آسمه اند باوصیها و تورات و انجیل و بشارت داده اند بدو خلیل و کلیم و روح
 و انبیاء و درین لال کرده بعد کرده درودهای خدای برتر و تسلیم های او بر ایشان عموما و در افضل شان خصوصا
 فرموده برتر در سوره آل عمران که مع نفهمهم لقد من الله علی المؤمنین اذ بعثت فیهم رسولا من انفسهم
 یتلو علیهم آیاته و یریکهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان كانوا من قبل لفی ضلال مبین
 یعنی بر آنستحقق منت نهاد خدا بر مومنان از آنکه فرستاد در میان شان رسولا که خبر شان که میخاند بر ایشان آیات او و
 مسافعی که شان را می آموزد ایشان کتاب حکمت اگر چه پیش ازین البته که می بودند ظاهر بجا که اندر رخ . و فرمود
 جمله در سوره انبیاء که مع نفهمهم و ما ارسلنا الا رحمة للعالمین و در قرآنیم ما را که رحمت بر عالمیان . و فرمود

ایمان الحق ترجمه

ایمان الحق ترجمه

بعد و منه صلى الله عليه وسلم وليقومون مجموع ذلك بالمولد الشريف فيبتلون به ليسوا
بحال الشكر في شجره و انما الحبوب و يشكروا الله على حصول هذه النعمة العظمى و الدقة
القصوى و من تمام ذلك الشكر اطعام الطعام عقب ذلك المولد المنيق و هذا
القيام ما هو الا شكرا الحق تعالى على هذه النعمة السنية و قد كان يحق القيام لاداء
الشكر من شروع ذكر المولد الشريف الى انتهائه لان الشكر يلزم ذكر النعمة و حيث
كان في ذلك مرجح و تكليف كفى بالقيام الشكر عند ذكر الجزة الا اعظم من
مباداة صلى الله عليه وسلم الذي هو وضعها المنيق و حين ظهور بدله و جوده
الشريف و تخصيص اداء الشكر بالقيام مدلل بدليل عادة العرب العربا و
بدليل حديث قيامه صلى الله عليه وسلم بعد الختم للشكر و الدعاء و حديث براءة
عائشة رضي الله عنها و بدليل قيام المصلي و شكره على التوفيق لاداء العبودية
للمالك المعبود في الركوع و السجود الا ترى ان من فاتته القيام مع الامام و ادرك
الركوع ادرك الركعة و من فاتته الركوع فاتته الركعة - اما عادلة العرب ففي تلخيص الخميني
قال في المنتقى روى ان امته لما ولدته صلى الله عليه وسلم

نزلوا به ثوبا نسيا و روي او صلى الله عليه وسلم و مجموع اين بولد شريف نامي نهفته پس بنوا اندوا
تا خوشنودن و بنوا بچال سرور و شاد و ميكنند بهر چه ميتوانند كرد - و شكر بجا آرند براي خدايي برتر حصول اين نعمت
عظمي و دولت مفهومي يعني منتها - و لذا تمام اين شكر پس اين مولود بزرگ طعام خورانيدن است - و اين تمام
نست و اگر شكر خدايي برتر برين نعمت روشن - و تحقيق سر او را مي بود اين قيام ادائي شكر را از ابتدا ذكر مولود
تا انتهايي او را بلكه شكر لازم ميشود بجز ذكر نعمت - و هر جا كه درين مرجح و تكليف بود بقيام شكر و پس كرده
شود وقت ذكر جزير عظيم از ميلاد او صلى الله عليه وسلم آنكه او از وضع منيق و است يعني برآمدن او صلى
الله عليه وسلم بزرگ نادرش - و وقت ظهور بدله و وجود شريف او است صلعم كه مراد از وقت تولد است - و ادائي شكر
بقيام خاص كردن مدلل است بگيل عادت عرب يعني عرب خالص - و بدليل حديث قيام او صلى الله عليه وسلم

بعد ختم قرآن مجيد براي شكر و دعاء - و حديث برات حضرت عائشة رضي الله عنها - و بگيل قيام مصلي و حمد و شكر او بترتیب باران بگيل ملك
سجود در ركوع و سجود - اما بگيل يعني كه هر آنكه كسيكه از قيام فوت شده با امام و در ركوع و ركعت يكصد و يكبار از ركوع فوت شده فوت
از ركعت يكصد و يكبار عادت عرب پس در اين مرجح است كه در وقتي كه روايت كرده كه هر آنكه حضرت امه چو بر آيد او صلى الله عليه وسلم را

و قيام شكر بزرگ را چه قدر بايد و كفايت از اين چه حيث
و لا قيام شكر عظيم و چه عظيم و چه عظيم و چه عظيم

[illegible]

سند بخاری

سازمانی که هم بر دلاوری است و هم بر شجاعت

رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يخرج احد من اهل البيت حتى انزل عليه
 فاحذ ما كان ياخذ من البراء حتى انه ليخجل منه مثل حمان من العرق
 وهو في يوم شات من ثقل القول الذي ينزل عليه قالت فلما سري عن رسول
 الله صلعم وسري عنه وهو ليضحك فكانت اول كلمة تكلم بها يا عاشقنا
 الله فقلت ربك فقالت ارحمني ارحمني اليه فقلت والله لا افرم اليه ولا احمد
 الا الله عز وجل الحديث قال القسطلاني قومي اليه صلى الله عليه وسلم
 لا اهل ما اشرك به اى شكرك به على ذلك بالقيام اليه وكان القيام اليه صلى
 الله عليه وسلم هو الاكمل ولا فضل لها في ذلك المقام لاداء حقه وشكره
 عليه افضل الصلوة والسلام ولكن عليها الحال المنزل عليها من الحق المتعال
 حلهما على الاول على الخلق والحال فكيف لا يجب القيام من يجب عليه شكره
 عند تذكر ما انعم عليه بواسطته من النعم الظاهرة والباطنة والدينية
 والاخرية فافهمه فانه هو الاصل عند اولى الالباب وان اردت

تذكر محمد رسول خدا صلى الله عليه وسلم ونبير اول اهل بيت تا آنكه حتى نازل كرهه شديدا واصلى الله عليه وسلم پس در گرفت
 او را بهر چه كرهه و میگرفت از شدت تپانكه هر آينه از وصلعم بچو مر و اريد از عرق مى چكيد حال كنه او در روزى مراد بود او را بار
 كه آن برود و مى آمد كه گفت حضرت صديق رضى الله عنه پس هرگاه كه كشف كرده شد از رسول خدا صلى الله عليه وسلم آنچه
 كه در الاخرى آمد و او صلعم از وفا گرفت بچو در آمد در حال كه او صلعم قسم مى فرمود اے بشكفت آمد پس
 بشد اول كلمه كه برود و كلام فرموده يا عاشق اے ما الله فقلت بركت يعنى اے عاشق بكن خدائى برترين تحقيق ترا
 بر مى فرمود پس او درين گفت مرا بر خير سوى او صدام پس گفتم من قسم خدائى را نحو اهم فرماست سوى او و نه محكمه گر
 خدائى عز و جل را تا آخر حديث كه گفت قسطلاني انقول اين حضرت صديق رضى الله عنه بر خير سوى او صلى الله عليه وسلم از هر چه كه ترا شايه
 و ارباب شيعى است كه شك كنند او را برين شرحه سوكا و اين ده حال تا اير قيام و نه قيام و او صلى الله عليه وسلم بود كه اكل و فصل را او است و نه
 عونا يا راى حق و او بكار او و اهل الفضل الصلوة والسلام و ليكن حضرت صديق رضى الله عنه را در حال حال و اهل علقه كه در حق متعال برود و نه
 از اول كرهه و او در پشت و جل خود را بر رضى الله عنه بياز و كرهه بر ناي حلق و بر حلال پس چگونه واجب نشود قيام كسى كه واجب شود
 شكر او صلى الله عليه وسلم وقت يا در او را و نه آنچه كه انجام كردي او را و اسطفا و صلعم از نعمتها ظاهره و باطنه و دنيوى و اخروى پس

صلى الله عليه وسلم

شرح قسطلاني بر حديث مذکور

بيان آنكه در وقت قيام
 هنگام كه كه دل از تن خلت
 و است و احوال علماء از تقدير
 برود و ايندم عمل بر آن

[illegible]

قیام از مہجرتی بریں اور مہجرتی
والس سبیر کر فرق ۴۵

عند ذلک قام الامام السُّبکی رَحِمَهُ اللهُ تَعَالٰی وَجَمِيعٌ مِنَ الْمَجْلِسِ مُخْضَلٍ
 النُّسْ كَثِيرٌ بِذَلِكَ الْمَجْلِسِ وَيَكْفِي ذَٰلِكَ فِي الْاِقْتِدَادِ وَقَدْ قَالَ ابْنُ حَجَرٍ
 الْقَيْسِيُّ رَحِمَهُ اللهُ وَالْحَاصِلُ اِنَّ الْبِدْعَةَ الْحَسَنَةَ مُتَّفِقٌ عَلٰی نُدْبِهَا وَعَلٰی
 الْمَوْلِدِ وَاجْتِمَاعِ النَّاسِ لَهٗ كَذَلِكَ اَيُّ بَدْعَةٍ حَسَنَةٍ وَمِمَّنْ نَقَّ قَالَ الْاِمَامُ
 ابُو شَامَةَ سَيِّدُ الْاِمَامِ الْنَوَوِيِّ رَحِمَهُمَا اللهُ تَعَالٰی وَفِيهِ احْسَنُ مَا اُبْنِيَتْ عَلَيْهِ
 نَهْمَانَا مَا يُفَعَّلُ كُلُّ عَامٍ فِي الْيَوْمِ الْمُوَافِقِ لِيَوْمِ مَوْلِدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 الصَّدَقَاتِ وَالْمَعْرُوفِ وَاطْهَارِ الرِّبَةِ وَالسُّرُوفِ اِنَّ ذَٰلِكَ مَعَ مَا فِيهِ مِنْ
 الْاِحْسَانِ لِلْفُقَرَاءِ مُشْعَرٌ بِحُبِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَعْظِيمٌ فِي قَلْبِ
 فَاعِلِ ذَٰلِكَ وَشُكْرٌ لِلَّهِ تَعَالٰی عَلٰی مَا مَنَّ بِهِ مِنْ اِيْجَادِ رَسُولِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ الَّذِي ارْسَلَهُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِيْنَ هَذَا كَلَامُهُ قَالَ السُّخَاوِيُّ
 لَمْ يَفْعَلْهُ اَحَدٌ مِنَ السَّلَفِ فِي الْقُرُونِ الثَّلَاثَةِ وَانْجَادَتْ بَعْدُ ثُمَّ لَا
 يَزَالُ اَهْلُ الْاِسْلَامِ مِنْ سَائِرِ الْاَقْطَارِ الْمَدُنِ الْكِبَارِ يَعْمَلُوْنَ الْمَوْلِدَ

ترجمہ میں امام سبکی رحمہ اللہ در بیوقت بر قیامت وہم انان کہ در مجلس بودند پس انس بسیار ازین مجلس
 حاصل شد و پس میشود این ذراقتہ و تحقیق گفت ابن حجر عسقلانی رحمہ اللہ و حاصل اینکه بدعتہ حسنہ بر انحصار
 خود اتفاق کرده شد و عمل مولد و برای او اجتماع آدمیان محبت است یعنی بدعتہ حسنہ است
 و ازینجا گفت امام ابوشامہ شیخ امام نووی رحمہما اللہ تعالیٰ و ازینکو ترین آنچه کہ نو آورہ شد در
 زمانہ ما چیزے است کہ ردہ شود ہر سال درین روز کہ روز مولد او صلے اللہ علیہ وسلم را موافق
 است از صدقہا و احسان و اظهار زینت و سرور پس ہر آئینہ این با چیزے کہ فقر را درو
 از احسان است مشعر است بحبب او صلے اللہ علیہ وسلم و تعظیم او در دل فاعل این
 و ازین شکر است برائے خداے برتر بر آنچه منت نہاد با و از ايجاد رسول خود صلے اللہ علیہ وسلم
 آنکہ فرستاد او را رحمت برائے عالمیان نہیست کلام او
 گفت سخاوی کہ نہ کرد او را کسی از سلف در قرون ثلاثہ و جز این نیست کہ بنا نہادہ شد بعد چنانچہ این
 پس جاری شدہ ہمیشہ شد کہ اہل اسلام از ہمہ گراہا و در شہر سائے بزرگ عمل مولد شریف می کنند

قول ابن حجر عسقلانی رحمہ اللہ
 و ازینجو کہ بدعتہ حسنہ است

قول ابوشامہ نووی
 رحمہما اللہ بدعتہ حسنہ
 مولد و اولی آن

قول سخاوی و این بوزی در انصاف
 از دو کوشش و ازینجا کہ

امثالہ از غنیمت علیہ السلام و انکم دوما الیوم

ایک طرف سے جو کہ ایک طرف سے

എന്നിവിടെ

ကိတ်ကုသကုသ

۱۲۴۳

(Handwritten signature)

وكتبه في سنة ١٢٠٠ هـ في شهر ربيع الثاني
 في مدينة القاهرة بمصر
 في يوم الاثنين الثاني عشر من الشهر المذكور
 في سنة ١٢٠٠ هـ
 في شهر ربيع الثاني
 في مدينة القاهرة بمصر
 في يوم الاثنين الثاني عشر من الشهر المذكور
 في سنة ١٢٠٠ هـ

محمد بن محمد بن محمد بن محمد

422

10

وَاللّٰهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ وَهُوَ حُسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
 وَآخِرُ دَعْوَانَا اِنَّ الْحَمْدَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللّٰهُ وَسَلَّمْ عَلٰى
 سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْاَنْبِيَاءِ وَالرَّسُلِينَ وَشَفِيعِ الْمَذْنِبِينَ
 الْمُبْعُوْثِ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَعَلٰى اٰلِهِمْ
 وَصَحْبِهِ وَمَنْ تَبِعَهُمْ بِاِحْسَانٍ
 اِلَى يَوْمِ الدِّينِ + فَقَدْ قَامَ الْمَكْتُوبُ
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ نُوْرِكَ
 وَعَلٰى اٰلِهٖ وَرَحْمَةً كَمَا تَحِبُّهُ وَ
 تَرْضَاهُ وَشَفِّعْهُ فِئْتَا
 وَتَرْحَمْنَا

ﷺ

ترجمہ: خدا کے برتر حق میگویند۔ و اوہیست کہ راہ راست می نماید۔ و اوہیست
 ارا و میگوید است وکیل۔ و آخر خواست ما آنکہ ہمہ حمد و خدا کے راستہ کہ پرورندہ عالمیان
 است۔ و رحمت کرد خداست برتر و سلام فرستاد بر سر و دنیا کہ نام پاکش محمد است
 نزد ارا نبی است و رسولان و شفیع گنہگار ان کہ رحمت فرستادہ
 شدہ است بہر عالمیان۔ و برال و اصحاب او۔ و ہر کہ پیروی کرد
 شان را با احسان تا روز دین۔ پس تحقیق تمام شد

ایر، مکتوب

اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ نُوْرِكَ وَعَلٰى اٰلِهٖ
 وَرَحْمَةً كَمَا تَحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَشَفِّعْهُ فِئْتَا وَتَرْحَمْنَا
 خدا با رحمت و سلام بفرست بر محمد بنی صلعم کہ نور است و بر اہل و ارا و چنانکہ تو ارا و
 می داری و با و خوشنود شوی و شفیع کن ارا و در میان ما و رحمت کن
 ما را با و

وَاَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ اَيَّامًا مَّعْدُودَةً ۚ فَلَوْلَا اِلَٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ لَخَلِخْتُمْ فِيهَا وَتَغَابَا ۚ فَاِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ۚ لِغُلَامٍ مَّآءٌ مِّمَّا يَشْرَبُ ۚ وَاتَّقِ يَوْمَ تُرْفَعُ السُّرُورُ ۚ اِنَّكَ عِنْدَ رَبِّكَ لَكَاۤتِبٌ عَلِيْمٌ ۚ وَاتَّقِ يَوْمَ تُرْفَعُ السُّرُورُ ۚ اِنَّكَ عِنْدَ رَبِّكَ لَكَاۤتِبٌ عَلِيْمٌ ۚ وَاتَّقِ يَوْمَ تُرْفَعُ السُّرُورُ ۚ اِنَّكَ عِنْدَ رَبِّكَ لَكَاۤتِبٌ عَلِيْمٌ ۚ

بِرَحْمَةِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

وَاتَّقِ يَوْمَ تُرْفَعُ السُّرُورُ ۚ اِنَّكَ عِنْدَ رَبِّكَ لَكَاۤتِبٌ عَلِيْمٌ ۚ وَاتَّقِ يَوْمَ تُرْفَعُ السُّرُورُ ۚ اِنَّكَ عِنْدَ رَبِّكَ لَكَاۤتِبٌ عَلِيْمٌ ۚ وَاتَّقِ يَوْمَ تُرْفَعُ السُّرُورُ ۚ اِنَّكَ عِنْدَ رَبِّكَ لَكَاۤتِبٌ عَلِيْمٌ ۚ

بِرَحْمَةِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

در بیان دعا و احوال و کلمات و غیره

در بیان دعا و احوال و کلمات و غیره

در بیان دعا و احوال و کلمات و غیره

تیس دعا ایک خلاصہ عبادت است بمقصود خشوع و خضوع و انہماک و دل و افتقار مع الضم
 است و تا تاثر اثر فعل دعا افضل است و چوں برگردد سکوت **سُحُ** افضل ہم و دین
 محل دعا باذن الطاعت است و خلاف انہمہ ہوائی نفس است کہ می برد بمغفوم
اَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ الْهَوَاَ زِينًا لِّسِنِهِ است در کیفیت اجابت دعوات
قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ مَنْ قَلْبٌ
غَافِلٌ وَلَا يُوَفِّي الْمَشْكُوتَ وَفِيهِ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ قال قال رسول
اللَّهِ خَالِي صَلَاحُهُ لَا يَرْجُو الْقَضَاءُ إِلَّا الدُّعَاءُ الْحَدِيثُ مرواۃ الترمذی
 ابوداؤد انتہ قضا دابر است میان قاضی و مفضل مراد و دعا دابر است میان داعی
 و مدعو مراد پس اوجہ نہ قاضی است باعتبارے و مدعو است باعتبارے

تفسیر احادیث دعا

تفسیر حدیث شریف
لا یرد القضاء الا

ترجمہ تیس دعا خلاصہ عبادت ہو مراد اس دعا سے جس پر خشوع و خضوع اور ذلت اور خضوع کا اظہار مع رضا ہو یعنی جس دعا
 میں دین عاجزی کرنا اور ذلت اور محتاجی کا ظاہر کرنا افعال ظاہر و خفیہ کے ساتھ ہو جو وہی دعا خلاصہ عبادت ہو۔ اور یہ
 دعوں کے فعل کے اثر کا تاثر ہے دعا اس وقت تک افضل ہے یعنی دعا مانگنا فضیلت میں داخل ہے۔ اور جب دعا مانگنے والا ایک فعل کے اثر
 کا تاثر نہ ہے اور اس حالت کے گدھے کے لئے تو اسکو سکوت افضل ہے چاہے کہ طلب دعا میں خاموشی اختیار کرے۔ اور اس محل میں دعا
 باذن الطاعت ہے یعنی اس محل میں دعا مانگنا صرف بجا آدمی حکم اطاعت کے لئے ہے۔ اور خلاف ان سب کا ہوا نفس ہے جو
 اس کے مفہوم کی طرف توجہ کرنا چاہے کہ سورہ جاثیہ کے رکوع تیسرے میں **اَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ الْهَوَاَ زِينًا لِّسِنِهِ** یعنی ہوائی
 اسکو دیکھا جس نے ہوا کو نفس کو اپنا غذا بنا کر کھا پی یا جو اپنی خواہش کا بندہ بن گیا ہے۔ آپ کو بعد کلام دعاؤں کے قبول ہونے کی کیفیت
 میں ہے۔ قرآن مجید صلی اللہ علیہ وسلم نے جاننا کہ بیشک خدا اس دعا کو نہیں قبول کرتا ہے جو غافل اور بے فکر نے لے لیا
 ہے ہو کہ مشکوٰۃ میں ہے اور اسی میں روایت ترمذی حضرت سلمان فارسی رضی اللہ عنہ سے مروی ہے کہ انھوں نے فرمایا
 رسول خدا پر صلی اللہ علیہ وسلم نے نہیں بھیجی ہے فقہاء کو مگر دعا نا آخر حدیث۔

تفسیر احادیث دعا کی

تفسیر حدیث شریف کی کہ قضا
کی نہیں پھرتی ہے مگر دعا

حقین سے قضا
دعاں سے جبرود

یہاں سمجھنا چاہیے کہ قضا دابر ہے درمیان قاضی کے اور مفضل مراد ہے یعنی جاری کرنا کام کا دابر ہو تا ہے جاری
 کرنے والے اور اس کے درمیان میں جس کا جاری کیا جانا مقصود ہے۔ اور دعا دابر ہے درمیان داعی اور مدعو کے
 یعنی دعا کرنے والے کے اور اس کے جس کا دعا کیا جانا مراد ہے یا مراد جو دعا ہے۔ پس حق سبحانہ ایک
 اعتبار سے قاضی یعنی جاری کرنے والا یا پورا کرنے والا دعا کا ہے اور ایک اعتبار سے مدعو ہے یعنی
 اس سے دعا کی گئی ہے +

وَقَدْ نَصَحْتُ بِهَذَا أَجِيرًا

محمد بن عبد الله

ایداست قضا و قدر از صفات اضافیہ متعلق بصفات حقیقیہ او بجانہ معنی
مخصوص خود است نہ آنکہ قضا مرتبہ اجمال معلوم است و قدر مرتبہ تفصیل معلوم
تا کہ علم قدیم اجمال و تفصیل را بحال بسط خودش تا بدو الّا اجمال در حقیقت لازم است
والّا اجمال و تفصیل باطل و اللہ تعالیٰ اعلم بالصواب و فرمود بجانہ و اذا سألک
عباد عنی فانی قرینک اٰجیب دعوتہ الداع اذا دعان فلیست بحدیثی و
الیوم و لی لعلّکم تترشدون ترجمہ و محقق الوقوع است کہ ہر زمانی سوال
کنند ترا بندگان من بر کیف یا بخوئی المضافات و آل چنان است کہ سوال ازین
بہ تحقیق نزدیک بذات خودش این قید بذات تحقیق در خلاف آنست کہ گفته شد
نزدیک است بصفات خود نہ بذات تحقیق اس در ذکر کیفیت المعیتہ والقربۃ والاحاطۃ
مذکور است ہم برائے اجابہ چنانکہ قبول میکنم دعائے داعی را ہر گاہ کہ خواند مرا

تفسیر کریمہ و اذا
سألک عباد عنی

قضا و قدر ہر ایک صفت مخصوصہ خودی مخصوص ہیں

تفسیر کریمہ و اذا سألک عباد عنی
تفسیر کریمہ و اذا سألک عباد عنی

ترجمہ سمجھنا چاہیے قضا و قدر خودی بجانہ کی ان اضافیہ صفتوں سے ہیں جو حق سبحانہ کی حقیقیہ
صفات سے متعلق ہیں یہ اپنے مخصوص معنی میں ہیں یعنی ان کے وہی معنی میں جنکے وہ طریقہ صفات مخصوص ہیں
نہ کہ قضا اجمال معلوم کا مرتبہ ہر قدر تفصیل معلوم کا مرتبہ اس سبب کہ علم قدیم اپنے علم کے کمال
بسط کے سبب اجمال و تفصیل کی طرف نہیں پھرتا ہے نہ اسکو چاہتا ہے ورنہ اجمال و تفصیل کی صورت
میں ایک ہیئت میں جہل لازمی ہوگا نہیں تو بسبب کمال بسط اجمال و تفصیل باطل ہے تاکہ جہل لازم
نہ ہو واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب

اور غرض با حق سبحانہ نے سورہ بقرہ رکع ۲۳ میں و اذا سألک عباد عنی فانی قرینک اٰجیب
دعوتہ الداع اذا دعان فلیست بحدیثی و لیوم و لی لعلّکم تترشدون کہ یعنی اور محقق
الوقوع ہے یا تحقیق ایسا واقع ہوتا ہے کہ ہر زمانہ میں میری بند و یا بھوئی المضافات کے کیف
پر یعنی اس حالت پر جو مخلوقات میں جائز ہے تجھ سے سوال کریں گے اور وہ اس طرح ہے کہ سوال کچھ
ہے جس معنی میں نزدیک ہوں اپنی ذات کے ساتھ یہ قید ذات کی تحقیق ہے اس بات کے خلاف
ہے کہ کہا گیا اپنی صفات کے ساتھ نزدیک ہونے ذات کے ساتھ اس کی تحقیق کیفیت معیتہ اور قربت اور احاطت
کے بیان میں مذکور ہے قبولیت کر لے جیسا کہ قبول کرتا ہوں میں دعائے داعی و لکی دعا کو جبکہ تجھے بکار ہے

ترجمہ کریمہ از صفت

صفت اختیار یہ عبد است پس ترجی مشیر شفقت و رحمتہ تو اند شد نہ مشیر احتیاج کہ علم
احتیاج خود ظاہر تر است ہم باید دانست اذّا مخصوص است بشرط عام الزمان
و محقق الوقوع پس مقتضی است براباختہ سوال مذکور الکیف و اما و حذف
مفعول ثانی مشیر تو سببش مست و عنیاد بالضافۃ عام است بمنظریہ تفننی و
الترامی بموجودات قدیمہ بنا بر عموم لفظ و خاص است بمنظریہ تفننی بموجودات قدیمہ
بنا بر خصوص محل اسے مسالت بار رسول کریم صلعم و استنارت مفید مبالغہ مشبہ
و قریب ذاتی مسلم اہل تحقیق و حذف مفعول قریب بتوسعش مشیر تفاوت
مراتب قرب بروقت تفاوت مراتب مفعول پس قرب بعید مثل از رسول کریم

ایمان صفت اختیار
بندہ ہے

ترجمہ بندہ کی اختیاری صفت ہو۔ پس بعد ایمان لعل کے لفظ سے جزاء و امیدواری و نیاید لانا
اس بات کی طرف اشارہ کر رہا ہے کہ یہ سب امیدواری براہ شفقت و رحمت ہی نہ اشارہ بغرض احتیاج
ہے کیونکہ عدم احتیاج خود ظاہر تر ہے۔ اس لیے کہ بندہ کا ایمان اسکی صفت اختیاری ہو نیکی سبب احتیاج کا
نہ ہونا اچھی طرح ظاہر کر رہا ہے۔ اور اسی قریب کے معنی میں قرب ذاتی کی قید جیسا ترجمہ کریمہ میں مذکور ہوا میں پایہ
ہے کہ قرب ذاتی کا تحقق و ثبوت ہو جائے بخلاف اسکے جو کہا گیا ہے کہ اپنی صفات سے قریب نہ ذات سے
اہل تحقیق و تردید و کثرت معیت و قرب و احاطت میں مذکور ہے وہاں دیکھو سے ذات مع الصفات قرب
ہو نیکی حال بالتفصیل معلوم ہو سکتا ہے سمجھنا چاہیے کہ لفظ اذّا ایسی شرط کے ساتھ مخصوص ہے جس میں بنا
عام ہر اور اس شرط کا واقع ہونا محقق اور یقینی ہو چکا ہو۔ پس آیت کریمیں اذّا مذکور الکیف سوال کے
ہمیشہ بلیغ رہنے کا تقاضا کر رہا ہو۔ اور مسالک فعل کے دوسرے مفعول کا حذف ہونا اس مفعول کے متوسع
ہو نیکی اشارہ کر رہا ہو۔ اور لفظ عباد جو منکلم حقیقی قدیم کی طرف مضاف سے عموم لفظ کی بنا پر عام ہو کر بندہ
خواہ بموجودات قدیمہ کے تفننی منظر ہوں خواہ الترامی۔ اور یہی لفظ خصوص محل کی بنا پر کہ رسول کریم صلعم
ساتھ مسکت ہو خاص ہو کہ ورنہ بندہ موجودات قدیمہ کے خاص منظر تفننی ہوں نہ الترامی۔ اور یہ استعارہ
کہ رسول کریم صلعم ہر سوال کرنا گویا خدا سے مسئلہ سے مبالغہ مشبہ کو معینہ یعنی رسول صلعم ہی سوال کرنے اور
مانگ کر تین مبالغہ کرنے کے لیے معینہ ہو۔ اور قرب ذاتی جل جلالہ اہل تحقیق کے نزدیک قلم ہے جو اسکو اپنی
مخلوق کے ساتھ ہے۔ اور لفظ قریب کے مفعول کا حذف ہونا مفعول کے متوسع ہو نیکی سبب مفعول کے تفاوت
مراتب کی موافقت پر مراتب قرب کے متفاوت ہو نیکی طرف اشارہ کر رہا ہو پس فرجیہ امیر بندہ جو رسول کریم صلعم

[illegible]

و اسم لعل بسوی عباد بمراد عموم لفظ غیر مخصوص المحل است تدبیر واجب است نہ پند
مغزی و بہر صورت جواب سائل از قریب مذکور نشان نزول است باز یاد مطالب
بیکر تعلیم لفظ احسن دعا و مباغۃ اجابت بدالات ترجیحی و استعارت

ترکیب نحوی اذ اسالک عبادی مشبہ عنی بتقدیر کا نہ سائل عنی مشبہ بہ استعارت
مع عن مقید تجاوز پس شبہ و مشبہ بہ شرط محقق الوقوع عام الزمان بخاصیتہ اذ
است قاتی قریب مع تقدیر بالا اجابت متعلق قریب جملہ متنافہ عنہا مشبہ آجیب
جملہ شرطیہ متنافہ مستعار تقدیر حرف تشبیہ ای کما ارجیب الخ مشبہ بہ پس
ایں محبوبہ جزا شرط اذ اسالک الخ است جملہ خبریہ و اس ستر استیناف و

تشبیہ از فضل مطلق توان دریافت

ترجمہ اور اسم لعل کا راجع عباد کی طرف ہو مخصوص المحل مراد پر جیسا اوپر مذکور ہوا۔ یا رسول کریم صلعم
کی صفات اضافی کی فضیلت کا اثبات ہو ایسے فضائل کے ساتھ کہ یہاں ہیں سنگین کے مقابلہ میں
جس میں بطور اعجاز پیشین گوئی کی اطلاع ہے۔ اور اس صورت میں کہ فلسفہ تجویز یا بمعنی فلسفہ یا بمعنی از خود
جواب کے معنی میں ہے کہ اس میں ہمارا مراد نام لعل کا راجع ان عباد کی طرف ہے جو بنا براد و عموم لفظ
مخصوص المحل نہیں ہیں یہاں تدبیر اور سوچنا واجب ہے۔ پیرا گتہ مغزی۔ اور بہر صورت یہ جواب سائل کا قریب
مذکور نشان نزول سے زیادتی و دوسرے مطالب کے جس میں دعا کے بہت چھوڑنے کی تعلیم ہے اور بدالات ترجیحی و
استعارہ کے قابلیت کا مباغۃ ہے۔ ترکیب نحوی آیت مذکورہ۔ اذ اسالک عبادی مشبہ عنی کا مشبہ
ہے جسکی تقدیر یہ ہے کہ نہ سائل عنی کہ یہ بطور استعارہ مع عن مقید تجاوز ہے۔ پس شبہ و مشبہ بہ مگر شرط ہوا کہ
اس شرط کا عام زمانہ یعنی ہر زمانہ میں واقع ہونا لفظ اذ کی خاصیت پر محقق ہے قاتی قریب کہ اس میں بالاجاب
تقدیر جو بھی قریب کا متعلق ہے۔ یہ اسم و خبر مع متعلق مگر ایک جملہ متنافہ کہ اس سے نیلے مشبہ ہوا جسکی مشبہ
آجیب دعوۃ اللع اذ ادعائے ہے کہ یہ جملہ شرطیہ متنافہ مستعارہ جو میں حرف تشبیہ قدر ہے یعنی اصل بول کے
کما آجیب دعوۃ اللع اذ ادعائے پس یہ جملہ شرطیہ متنافہ مستعارہ مشبہ بہ ہو اسی جملہ متنافہ مشبہ کا یعنی
قاتی قریب بالا اجابت کا۔ اب یہ دونوں جملہ متنافہ کہ مشبہ و مشبہ بہ میں مگر جزا ہوا سے شرط مقدم اذ اسالک
عبادی عنی کے جو مشبہ و مشبہ بہ مگر شرط ہوئے تھے۔ اب یہ محبوبہ جزا مگر خبریہ ہوا۔
اور اس استینافی جملوں اور تشبیہ کا مجید فضل مطلق یعنی وقف مطلق سے جس کا اشارہ حرف
ط سے ہو رہا ہے معلوم کرنا چاہیے

اذا امكن مبروه شود باضی بر حسب سوال تجزیراً جزاء بلفظ قلّ بنا بر سلب
انصال زمانی در جزاء شرط باذا لغواست شش اے شرطیکہ باذاست تحقق
بر انصال زمان خواہد کہ شرط را تا تیر در جزاء است و حال آنکہ شرط
حق الوقوع مفید الزمان بالماضی است پس استقامت معنی تجزیر بلفظ قلّ جو
نہ اند شد ہم و نیز شش عطف است بر جملہ بنا بر دلیل لغویت ہم صحت جزاء
بشرط ممکن الوقوع بجعل جاعل است پس ما وقع شرط نبود مگر بوقت جعل جاعل
بحذف اذکر بشرط اذا وان تحقق شش صیغہ ماضی ہم بشرط ان شش اگر
وقت جعل جاعل وقت شرط است نہ وقت وقوع بحذف اذکر بشرط اذا
وحذف ان تحقق بشرط ان ہم کہ در اینجا مستقیم المعنی نیست بتخالف نظم و شان
نزول در تعیین فاعل شش ای در نظم صیغہ جمع فاعل ساکب است و در
سوال مذکور شان نزول تفرد ساکب ہم فہم سخن بر لبیب است

ترجمہ اور اگر اذا سألک میں فعل ماضی ہو نیکی سبب یہاں کی بروقت پراڈ ارزان ماضی میں گمان کر لیا جاوے
احاط میں نیز کا حرف لفظ قلّ سے مجرد کرنا لبیب انصال زمانی سلب ہو نیکی جزا میں کیونکہ انصال زمانہ کا جزا
مسلوب ہے۔ شرط اذا کے ساتھ لغوی ہے یعنی جو شرط کذا کے ساتھ ہو وہ اپنی چیز کو زمانہ متصل میں تحقق یعنی واقع
ہو گیا جیسا کہ پہلے کہ شرط کی تاثیر جزا میں ہے اور حالانکہ شرط جو زمانہ ماضی کے ساتھ مفید ہو اسکا واقع
ہونا محقق ہے پس جزا میں معنی کا مستقیم ہونا لفظ قلّ کے ساتھ کیسے ہو سکے گا۔ پھر شرط کا لغو ہونا
یہاں اس بنا پر بھی ہے کہ جزا کی صحت جعل جاعل سے ہے جبکہ شرط ممکن الوقوع ہو یعنی واقع ہونا
اُس کا ممکن نہ ہو۔ پس ما وقع یعنی جو کچھ واقع ہوا بشرط نہ ہو گا مگر جعل جاعل کے وقت یعنی
کرنے والے کے کرنے کے وقت کہ وہی شرط کا وقت ہے نہ واقع ہونے کا وقت جس میں اذا
کی شرط کی صورت میں لفظ اذکر یعنی یاد کر۔ حذف ہو گا۔ اور ان سے شرط ہونے کی صورت یہاں
ان تحقق کا حذف مانا جائے گا۔ اس لئے کہ بیان نظم اور شان نزول کے باہم فاعل کی تعیین میں
بتخالف ہونے کے سبب معنی مستقیم نہیں ہیں کیونکہ نظم میں سألک کا فاعل صیغہ جمع ہے اور شان
نزول کے سوال مذکور میں ساکب کا تفرد ہے۔ یہاں کلام کو سمجھنا عفت لمذک کا کام ہے۔

وَفَضْلُ مُطْلَقٍ مَانِعٍ تَوْصِيفٍ وَعُطْفٍ فَلَيْسَتْ تَجِبُوا بِمَعْنَى فَلْيَجِئُوا بِشَرْطِ
 اِذَا اَدْعَوْهُمْ اَوْ دَعَوْهُمْ مَنَافِي اِيْمَانٍ وَطَاعَتٍ مَسْبُوقٍ حَاصِلِ عِبَادَةٍ
 جِدِّ اَمْرٍ بِغَيْرِ حَاصِلٍ تَوَانِدٍ شَدِيدٍ بِمَعْنَى وَلِيُوْمِنُوا نِيْزًا وَنِيْزًا اِيْمَانٍ بِرَايَا حَاصِلِ طُل
 اِسْتِ وَمَعْنَى تَاكِيدٍ رَاشِدٍ طَالِعٍ جِدِّ تَاكِيدٍ بِمَعْدُومٍ بَاطِلٍ تَوَانِوِيلٍ لَعَلَّ اَلْبَقْدَعِ
 وَتَوَعُّشٍ بِفِعْلِ مَانِعٍ وَآفَادَةٍ مَعْنَى تَقْلِيلٍ فَائِدَةٍ فَلَيْسَتْ تَجِبُوا وَلِيُوْمِنُوا رَاقِصٍ مَكْنِي
 وَآلَتِهِ تَاوِيلِشْ بِمَعْنَى رَاحِيْنٍ حَاضِرِيْنَ يَا غَايِبِيْنَ نِيْكَوْتَرِ اسْتِ بِمَوَاقِفَتِ صَلَاحِشْ
 كَيْ مَعْنَى تَهْنِيْ اسْتِ وَنِيْزٍ يَابِدٍ اسْتِ كَيْ اِيْنِ كَرِيْمِهِ دَلِيْلٍ دَعْوِيْ اسْتِغْنَاةٍ اَزْ رَسُوْلٍ
 كَرِيْمٍ صَلَاحِشْ تَوَانِدٍ شَدِيدٍ وَنِيْزٍ دَعَا بِتَوَسُّلِ مَقِيْمَانِ عَالَمِ رُوحٍ وَعَالَمِ شَهُوْدٍ وَعَالَمِ بَرَزَخِ
 عَمُوْمًا اَزْ اَنْبِيَاءِ رَاوِلِيَّارٍ وَطَاكُكْ عَنِّيْ نَبِيْنَا وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فَرَمُوْدُ صَلَاحِشْ
 تَرَسُّوْا اِيْنَ اِلَى رَبِّكُمْ - وَاَنْ خَوَاسِتِ شَفَاعَتِ اَزْ دَوَّاسْتِ صَلَاحِشْ يَا خَوَاسِتِ اَزْ
 حَقِّ تَعَالَى بِكْرَانِيْ كَيْ جَا لَوَّاسْتِ صَلَاحِشْ

نیز دعا تو سب پر عالم روح و عالم شہود و عالم برزخ

ترجمہ اور فصل مطلق یعنی وقف مطلق توصیف و عطف کا مانع ہے۔ اور جزا علیستجبوا بمعنی
 فَلْيَجِئُوا بِشَرْطِ یعنی اِذَا اَدْعَوْهُمْ اَوْ دَعَوْهُمْ کے معنی جبکہ میں انکو بلاؤں یا میں نے
 انکو بلا یا۔ نفی کرنے والی ہے ایسی ایمان و طاعت کی جو پہلے سے بندہ فکرو حاصل ہوا سیلے کہ امر غیر
 حاصل پر ہو سکتا ہے نہ حاصل پر۔ اور اسی طرح وَلِيُوْمِنُوا بھی۔ اور یہی ایمان ایمان حاصل پر طُل
 ہے۔ اور معنی تَاكِيدٍ کے لیے شرط مانع ہے اس لیے کہ تَاكِيدٍ معدوم پر باطل ہے۔ اور لَعَلَّ کی
 تاویل کو قہاں کے ساتھ اس کا فعل پر نہ واقع ہونا مانع ہے۔ اور معنی تَقْلِيلٍ کا فائدہ دینا
 فَلَيْسَتْ تَجِبُوا وَلِيُوْمِنُوا کے فائدہ کو ناقص کرنا ہے۔ اور البتہ لَعَلَّ کی تاویل راحین حاضرین
 یا غائبین یعنی حاضر یا غائب امیدواروں کے معنی میں بسبب موافقت اپنی اصل کے کہ لَعَلَّ کے
 معنی ہوتا ہے میں بہت اچھی ہے۔ اور یہ بھی سمجھنا چاہیے کہ یہ آیت کرمیہ رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم
 استغاثت اور مدد مانگنے کے دعویٰ کی دلیل ہو سکتی ہے۔ اور عالم روح اور عالم شہود اور عالم برزخ کے
 ہر عالمی توسل سے دعا مانگنے کے دعویٰ کی دلیل بھی ہو سکتی ہے عام ہے کہ دعا انبیاء ہوں خواہ اولیاء ہوں
 خواہ مالک علی انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام کہ فرمایا حضور صلی اللہ علیہ وسلم نے تَوَسَّلُوْا اِلَى رَبِّكُمْ یعنی آپ کی طرف
 ہجرت کیا کرو اور جیسے ضرورت شفاعت ہے یا خدا تعالیٰ سے مانگ کر اس کے طفیل میں جو حضور صلعم کے حال ہے

دلیل توسل و استغاثت از نبی کریم و سید انبیاء و اولیاء
 و مالک و توسل بخلعان عالم روح و شہود و برزخ
 و دعوت احوال و شہود و برزخ

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

hvd

توفیق الرحمن

بیان اسکا کہ یہ سرور واقع دوسرے جگہ پر ہوا ہے اور اس جگہ
خدا تعالیٰ کی بے بسی پر جو حق نے فرض کیا ہے۔ مقتضایہ کہ
وہ کرم و کرامت حق پر و اجرت پر بشا کہ وہ وہ ہے۔
وہ وہ یہ مقتضایہ حق و اسکا کہ حق ۴

کہ گفتند حق فلاں گفتن ممنوع است چہرہ خدا سے عزوجل حق از کسی نہ
اسنے وائی دلیل آوردند بریں از عدم وجوب امری بر حق سبحانہ و نظر نہ کردند بر توان
مجید و حدیث شریف ہم نیز پس سخن است و نیز تبت از دعا باجا تبت حق سبحانہ
و آن باحال است حسب مراد تخصیصاً باعجاز شش اشترک غیر اعجاز ہم
و تعیناً غالباً بکرامت شش اسے یا شترک غیر یعنی اعجاز و معنوت ہم و شذوذاً
معنوت یا بالمستقبل تخصیصاً غالباً بکرامت و معنوت و شذوذاً باعجاز غالباً
بحکمت معلوم یا ماول است یہ بدل تخصیصاً غالباً بمعنوت و شذوذاً بکرامت
و آن نیز باحوال است یا بالمستقبل الی الآخرۃ و نیز بدلی است بافادت

در ترتیب اثر دعا باجا
حق سبحانہ

برائے انواع ترتیب اثر دعا باجا

ترجمہ جنہوں نے کہا کہ حق فلاں کہنا منع ہے اس لیے کہ خدا سے عزوجل پر کسی کا کوئی حق نہیں ہوتا ہے اسے
انہوں انہوں نے اس پر وہ دلیل اختیار کی جو حق سبحانہ پر کسی امر کے واجب نہ ہونے کی نسبت ہو اور قرآن مجید
اور حدیث شریف پر انہوں نے نظر نہ کی۔ اس کے بعد کلام ہے دعا کے ترتیب اثر میں خدا کے مقبول ہونے
پر۔ اور وہ موافق مراد باحال یعنی اسی وقت کے بطور خصوصیت اعجاز ہے جس میں غیر معجزہ کا اشترک نہ ہوتا ہو۔
بطور عموم اکثر کرامت و جس میں اشترک غیر یعنی اعجاز و معنوت ہو۔ اور بطور شاذ و نادر معنوت سے۔ یا ماول
مراد بالمستقبل یعنی آئندہ بطور خصوصیت اکثر کرامت اور معنوت ہو۔ اور بطور شاذ و نادر اعجاز سے اکثر
حکمت معلوم کے موافق۔ یا ماول سے بدل سے بطور خصوصیت اکثر معنوت ہو۔ اور بطور شاذ و نادر کرامت
سے۔ اور وہ باحال بھی ہے یا بالمستقبل آخرت تک۔ اور وہ بدل بھی ہے بافادت سے۔ یعنی دعا
خدا کی جانب میں مقبول ہو کر حسب مراد خواہ اسی وقت اسکا اثر ترتیب ہو جاوے اعجاز کے سبب خصوصیت
کی راہ سے کسی پیغمبر کے اظہار معجزہ کے لیے کہ غیر اعجاز کا اس میں اشترک نہ ہو کیونکہ معجزہ سے بمقابلہ پیغمبر
عز کا عاجز کرنا مقصود ہوتا ہے لہذا پیغمبر کے لیے اسکی خصوصیت ہو۔ اور خواہ یہ دعا مقبول کسی ولی
کی اظہار ولایت کے لیے عام طور پر اکثر بدرجہ کرامت ترتیب ہو کہ جس میں اشترک غیر ہے یعنی اعجاز و
معنوت ہر دو مشترک ہیں۔ اور خواہ نادر طور پر مومن متقی کے لیے سبب معنوت ترتیب فی الحال ہو۔ یا ماول
دعا مقبول کا ترتیب اثر آئندہ ہو غالباً بطور خصوصیت سبب کرامت و معنوت۔ اور بصورت نادر نیز باعجاز
اکثر حکمت معنوت کے موافق۔ یا دعا مقبول ہو کر بدل کے ساتھ نادر کر دی جاوے غالباً بطور خصوصیت سبب معنوت
بصورت نادر بدرجہ کرامت یا اس پر اثر باحال یا بالمستقبل آخرت تک کسی دعا اور بافادت کا بدل بھی بخاتی ہے

சீவபிரகாச
சீவபிரகாச

45

تفسیر کریمہ فیکشف
ما تدعون الیہ ان
شار الایہ +

یادداشت در کریمہ فیکشف ما تدعون الیہ ان شاء الایہ ان شار متعلق فیکشف
ماندعون الیہ است ای بحال حسب مراد بالتفارق مراتب مذکور ^{اگر ان باشد} مش کہ در ترتیب اثر
دعا مذکور است ہم پس نفی نمیکند اجابت دعا را کہ ترتیب اثرش بالمستقبل باشد
یا ببدل و در مضامین باشد عموم احیث دعوة الداع را و نیز بدانکہ سلب نسبت احتیاج
محتاج بحتاج الیہ کہ بحقیقت خودش غیر منقطع است مطلقاً ^{اگر ان باشد} مش تمیز از سلب
نسبت احتیاجی ہم سلب مطلق محتاج خواہد فیکشف و بعضاً موافق دعوی است
مش را سے بقضائی بعض حاجات پس نفی بعض اول باشد بدل بحال
یا استقبل یا مافات ہم و اگر قطع نظر کردہ شود از دعا با بجا حاجات گفتہ
استدراجاً الہم شیتہ غیر معلق بدعا و دعوی ہے دلیل خلاف ثابت و بدایت است
نیز پس سخن است در تحقیق معنی وَمَادُعَاءُ الْكَافِرِينَ اَلَا فِي ضَلَالٍ

ترجمہ معنی و مادعا الکافرین الائی ضلال

تفسیر کریمہ فیکشف
ما تدعون الیہ ان
شاء الایہ +

ترجمہ سمجھنا چاہیے اس آیت کریمہ کو جو سورہ انعام کے چوتھے رکوع میں ہے فیکشف ما تدعون
الیہ ان شاء الایہ یعنی پس کسول دیتا ہے وہ انجیز کو کہ تم پکارتے ہو اسکی طرف اگر چاہتا ہے پھر
ان شاء متعلق فیکشف ما تدعون الیہ کہ ہے یعنی ترتیب اثر دعا میں کشف حسب مراد
اسی وقت بحال ہوتا ہے اگر وہ چاہتا ہے مع تفارق ان مراتب کے جو مذکور ہوئے ہیں یضمون
آیت کریمہ اس دعا کی اجابت کی نفی نہیں کرتا ہے جس کا اثر آئندہ ترتیب ہوتا ہے یا اسکا ترتیب اثر
بدل سے ہوتا ہو ورنہ آیت مضامین ہوگی عموم کریمہ احیث دعوة الداع الہم کے اور یہ بھی معلوم ہو
کہ محتاج کی محتاج الیہ کے ساتھ جو نسبت احتیاجی ہے وہ اپنی حقیقت میں غیر منقطع ہے اسکا مطلقاً
سلب محتاج کا سلب مطلق چاہے گا پس محتاج کے ہوتے نسبت احتیاجی کا مطلق سلب کیسے ہو سکتا
اور سلب بعض نسبت احتیاجی کا یہ موافق دعوی کے ہے جس میں بعض حاجات کا پورا ہونا ثابت ہے
پس نفی بعض کی ماول ہوگی بدل بحال کے ساتھ یا بالمستقبل کے ساتھ یا مافات کے ساتھ اور اگر قطع نظر کی
دعا کو فار سے انکی حاجات کے پورا ہونے میں جو انکے لیے استدراج ہو اسلئے کہ مشیتہ حق اس دعا کے ساتھ معلق
نہیں ہے تو دعوی ببدیل خلاف ہے بدایت کے اسکے بعد گفتگو ہے تحقیق معنی میں اس آیت کریمہ کے
جو سورہ مؤمن کے پانچویں رکوع میں ہے وَمَادُعَاءُ الْكَافِرِينَ اَلَا فِي ضَلَالٍ
ضلال یعنی اور نہیں ہے دعا کافروں کی مگر جنس گمراہی میں +

تحقیق معنی و مادعا
الکافرین الائی ضلال

[illegible]

ذکر کیفیت حدیث شریف لا یتخذ واقدیری وثنا و حدیث شریف
لا یتخذ واقدیری عبداً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد للہ و نستعینہ و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی آلہ و اصحابہ
و انبیاءہ اجمعین فرمود صلعم لا یتخذ واقدیری وثنا ترجمہ ہرگز اختیار کنید
قدرا سنگ بت + باید و نسبت خدا ذات سیکند بر معنی ممنوع الجوار میں تخریب
کلام قولہ تعالیٰ خذ و اما انکم الرسول الایس استفادہ تاکید ہی اصل
ست ش اسے باصل اخذ است بعرض حرف تاکید ہم استفادہ ثبوت

مقدم باقتضائے ہی

ترجمہ ذکر بیان حدیث شریف لا یتخذ واقدیری وثنا و حدیث شریف لا یتخذ
واقدیری عبداً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد للہ و نستعینہ و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی آلہ و اصحابہ
و انبیاءہ اجمعین + فرمایا حضور صلی اللہ علیہ وسلم نے لا یتخذ واقدیری وثنا
میں ہرگز مت اختیار کرو میری قبر کو سنگ بت - سمجھنا چاہیے کہ لفظ اخذ ایسے معنی کو مفید
ہے جس میں جواز نہ ہے - پس اتنا بھی اپنی اصل پر کہ فرخ اخذ ہے ہی طرح حکم منع جواز پر
ہے جیسا خدا کے تعالیٰ کے قول میں خذ و اما انکم الرسول الایہ و کھو سورہ حشر و غیر میں
یعنی نہ لو اور اختیار کرو جو اس رسول نے نہیں دیا آخر تک - پس لا یتخذ وا کی ہی سے تاکید کا
حاصل کرنا اس کے اصل مادہ کی بنا پر ہے کہ لفظ اخذ ہے جو جواز کا مانع ہے اور اختیار کا
مگر نہ حرف تاکید کے عارض ہونے کے سبب - اور ثبوت مقدم کا استفادہ ہی کے استفا
ہے کہ کیونکہ ہی ثابت کے عوارض سے ہوتی ہے کہ وہ ثابت اس سے پہلے ہوا اور ہی بغیر اس کے
ہیں ہو سکتی - پس ثبوت مقدم کا مادہ ہی ہی کی خواہش سے حاصل ہو رہا ہے +

ذکر کیفیت حدیث شریف
لا یتخذ واقدیری وثنا و حدیث
شریف لا یتخذ واقدیری
عبداً +

تفسیر حدیث شریف لا یتخذ
واقدیری وثنا +

ذکر بیان حدیث شریف لا یتخذ
واقدیری عبداً +

تفسیر حدیث شریف لا یتخذ
واقدیری وثنا +
میان لفظ اخذ و خذ
مفید معنی جواز تاکید
ہے بنا بر اصل لغت و
ہی حقیقی ثبوت
مقدم ہے +

[illegible][illegible]

بجاریہ پشیمان گوئی میری شہزادہ

۱۰۰

بیان ملک اختیار فطرت بانوار شکر
تسبیح و تحمید خیر فضیلت بیع معقول انانی جزا منع

البتہ دریں زبان کساند کہ قبر شریف حضرت صلعم کو دفن بمعنی غیر نافع
 من اعجاز نیست پیشین گوئی گرفتن قبر مبارک را صلعم غیر نافع و دومی گفتن
 لفظ دفن هم و نیز بعد تحقیق حقیقت عابدیت و معبودیت شش تحقیق حقیقت
 عبادت و معبودیت از بجای تحقیقش در ذکر کیفیت العلم و المعرفت واضح است
 و در اینجا اشارت است باطل الگم و وجه تشبیه بمعبودیت الوثن پوشانیدن ردا و
 غلاب بر قبر و ریختن گل و صندل بر آن گرفته اندای وائی بریں فهم و کاحول
 و کفوفہ الا بالله العلی العظیم هم و عبادت شش تحقیق عبادت در ذکر کیفیت
 صحت آتش ایک وصفی بایہ سجائے مذکور است هم محمول میتوان شد کہ سبب ویت
 مخصوصۃ الوثن کہ از عوارض و ارنیس بعد تشبیه است مقصود باشد چنانکہ
 از حدیث شریف لاحق دانستہ می شود با همان اعجاز اگر انطباق پذیرفته باشد
 و در بعد هم ثبوت متقدم ہنہی بجائی ترسد و معدوم حکمی بمقابلہ موجود حقیقی اعتباری

ترجمہ البتہ اس زمانہ میں ایسے لوگ ہیں جنہوں نے قبر شریف حضور صلعم کو دفن بمعنی غیر نافع کہا ہے
 پہلی چیز کہ حضرت صلعم کو غیر نافع خیال کرنے کی پیشین گوئی یہ ایک اعجاز ہے۔ اور دوسرا لفظ دفن
 یعنی دفن کہنا یہ دوسرا اعجاز ہے۔ اور بعد تحقیق حقیقت عابدیت و معبودیت کے کہ انکی حقیقت کی
 تحقیق ذکر کیفیت العلم و المعرفت میں انکی تحقیق کے موقع پر واضح ہے۔ و مان دیکھو۔ اور یہاں
 اشارہ ہے اس بات کے البطل کا جنہوں نے معبودیت و ثن کے ساتھ قبر چادر و غلاب اٹھانے
 و صندل اور صندل سپر پڑھانے کو وجہ تشبہ میں اختیار کر لیا ہے یعنی یہ باطل ہے کہ چادر پھول وغیرہ
 پڑھانے میں اس کی ایک قسم کی مشابہت ثن کے ساتھ معبود ہونے کی ہوتی ہے اور یہ چیز بک
 و تشبہ میں بکمل میں لہذا ان چیزوں کا وجہ تشبہ میں اختیار کرنا خیال باطل ہے۔ ۱۰ فسوس ایسی کچھ
 کہ لا کفوفہ الا بالله العلی العظیم یعنی کچھ قدرت و قوت نہیں ہے مگر خدا کی برتر و بزرگتر
 کی مدیہ ہے۔ اور بعد تحقیق عبادت کے کہ اسکی تحقیق ذکر کیفیت صحت آتش ایک وصفی بایہ سجائے مذکور ہو و مان
 دیکھو۔ ان میںوکی تحقیقات کے بعد یہ بھی گمان کیا جاسکتا ہے کہ دفن سے ہی معبودیت مقصود ہو و جو ثن

چادر و غلاب و گل و صندل وغیرہ قبر چادر پڑھانے میں
 اور یہی کسی قسم کی تشبہ میں اختیار کر لیا ہے

کے ساتھ جنہوں نے کہ پیش کے عوارض و ارنیس میں و بہت ہی بعد تشبہ ہی اگر اسی اعجاز کے ساتھ جیسا حدیث شریف لاحق ہے سمجھا جاتا و انطباق
 باہل ہو و در ثن متقدم نہ ہو سکتا ہنہی محض نفاق ہوگی۔ اور موجود حقیقی کے مقابلہ میں موجودگی کچھ اعتبار کے لائق نہیں ہے

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

تصحيح من تصحيح المصنف

صم و نیز لفظ یَعْبُدُ مدلل بجوارض عارضیہ فارق است میان مقصود و حدیثین در
 وجہ تشبیہ بجوارض ذاتیہ و عوارض عارضیہ باید داشت کہ از اصل اخذ پیدا است کہ
 مسجد جز قبر انبیا رحمہ را جائز نمیداشتند و الا افضل حیوات در جوارض عارضیہ ثابت است
 ایشان سجده میکردندش نہ بمعبودیت مخصوصۃ الوثن چہ مساجد جمع مسجد یعنی جمیع
 مسجد بمعنی سجده مستقیم المعنی نیست تاں کنی و ریائی و البتہ درینوقت کسانی کہ پیرا
 بخداست می پرستند پس چه اعتقاد باشد بر رسول اللہ تعالی صلعم تو اندشد کہ گویا
 پس اعتقاد در ریاطن خود پرستیدہ باشند از بخا تو اندشد کہ بنا بر از ہنہا عرض
 نمود **اللّٰهُمَّ لا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا يَّعْبُدُ** امید است کہ این از ہنہا کہ
 عارض حضرت صلعم و حرمت قبر شریف عیاں نشود چہ معبودان اصنام نار باشند صلعم
 اللہ تعالی علی قبر محمد بنی القیور و اشتداد جملہ خبریہ بنا بر تخذیر است از بیکہ چہ حال باشد
 در گرگفتن شجرہ نشود و شن

ترجمہ مجمع اور لفظ یَعْبُدُ بھی جس سے عارض عارضیہ پر لالت ہو رہی ہے وجہ تشبیہ میں عوارض ذاتیہ اور
 عارض عارضیہ کے سبب دو نو حدیثوں کے مقصود کچھ درمیان فارق ہے کیونکہ ان دو نو حدیثوں کے
 مقصود میں وجہ تشبیہ سے کہ اول میں عوارض ذاتیہ ہیں اور حدیث آخر میں عارضیہ الی الخ لفظ یَعْبُدُ
 ہے فرق پیدا ہو رہا ہے لفظ بھی دو نو حدیث کے مقصود میں فارق ہے۔ سمجھنا چاہیو کہ لفظ
 کے تعلق سے ظاہر ہے کہ دو سوائے قبر انبیا علیہم السلام کے مسجد جائز نہیں رکھتی تھے ورنہ جو اصلح
 اور عبادت کی فضیلت ثابت ہو۔ یاد سے سجده کے سامنے قبر انبیا و عجم کو لے لیتے تھے نہ بطور معبود
 و نہ تقدس کے اس لیے کہ مساجد جمع مسجد یعنی جمیع مسجد مستقیم المعنی نہیں ہے
 فکر کیا تو ایسے گا۔ اور البتہ اس زمانہ میں ایسے لوگ ہیں جو پیر کو اسکی خدائی کے ساتھ پوجتے ہیں پیر
 کیا یہ نظر ہوگا خدائی کے برسر صلعم پر ممکن ہو کہ گویا جیسی اسی اعتقاد سے لے لیں پوجتے
 ہوئے ہیں یہ ہو سکتا ہے کہ حضور صلعم نے بسبب از ہنہا کہ عرض کیا جناب الہی میں اللّٰهُمَّ لا تَجْعَلْ
 قَبْرِي وَثَنًا یَعْبُدُ کہ میرے خدائی کو کو بت نہ بنائیو کہ پوجی جاوے۔ امید ہے کہ یہ از ہنہا مقصود کی دعا کی کہ
 اور ہر ایک کی حرمت کے سبب ہر نہوا سلیے کہ معبودان اصنام یعنی بت و امیور اٹل میں نہ ہو کہ اللہ تعالیٰ علی قبر
 محمد بنی القیور یعنی اللہ تعالیٰ قبر محمد صلی اللہ علیہ وسلم کی قبر پر حرمت کرے۔ اور اشتداد جملہ خبریہ بنا بر تخذیر ہے یعنی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

زینت عرض ذاتیہ کہ استقامت معنی نیارد شش عرض ذاتیہ عید یقین عبارت از عبادت
 یقین ہر طرح از رحمن درال روز است ہم و حذف حرف تشبیه استفادہ توسع
 تشبیه و تاکید ہستی عنایت افعال بمفعول یہ است شش عطف تاکید بر توسع و
 تکرار تشبیل بر افعال استفادہ ہم پس حاصل آئے کہ ہرگز اختیار مکنید زیارت
 ہر امر از چو لختی مومنین برینیت و سرور روز عید کی کہ کمتر است پس ہی مشیر است
 بر تاکید چنانکہ پیشتر غیر معتقد برینیت و سرور اسے بہر حالیکہ باشد یا رب مع در شش
 ہر دو دیدہ یا کتم یہ آئے کہ ہجوم و زینت و سرور میاید یا آئے کہ ہجوم ناگزیر است
 از انہای و تعظیم و تعالیٰ ثابت قال سبحانہ یا ربی ادم خدایہ و خدایہ
 زینت کہ ہرگز نہ کل مشیجہ الایہ ترجمہ ای اولاد ادم اختیار کنید زینت خود و لباس و غیر
 از ہر یک ہر سجدہ یا بدہشت لفظ خد و معنی اختیار مختار ممنوع الحوائج است
 و لفظ زینت عام است بمعنی زینت لباس و صلاح ظاہر و باطن و تاویل زینت

تفسیر لایائی ادم خدایہ و خدایہ

تفسیر لایائی ادم خدایہ و خدایہ
 زینت ہر سجدہ یا بدہشت لفظ خد و معنی اختیار مختار ممنوع الحوائج است
 و لفظ زینت عام است بمعنی زینت لباس و صلاح ظاہر و باطن و تاویل زینت
 زینت ہر سجدہ یا بدہشت لفظ خد و معنی اختیار مختار ممنوع الحوائج است
 و لفظ زینت عام است بمعنی زینت لباس و صلاح ظاہر و باطن و تاویل زینت

تفسیر لایائی ادم خدایہ و خدایہ
 زینت ہر سجدہ یا بدہشت لفظ خد و معنی اختیار مختار ممنوع الحوائج است
 و لفظ زینت عام است بمعنی زینت لباس و صلاح ظاہر و باطن و تاویل زینت

[illegible]

۴ دستہ ستونگر
خمسہ جیسی تھی

رضی اللہ تعالیٰ عنہ در منع مکت بر مزار بابرکت والوار رحمۃ اللعالمین صلعم
درایت این حدیث شریف و در منع وقوف لازم حضور مروی است از کتب اهل
جماعت باید دریافت چه وقوف حضرات ائمہ اہل بیت صلوة اللہ
علیہم و آلہم و سلم و بریکہم اجمعین بجوار مزار رحمت امار صلی اللہ
تعالیٰ علیہ و سلم خود ثابت است فکیف ممکن الوقوف لازم بحضور
الذات و درین حدیث شریف ہم اعجاز نیست به پیشین گوئی سستی مردمان
بر بارت مزار بابرکت لازم سعادت بدالات بالاثارت

ما في نحيبي من شدة سقم رايها اليها الناس اولا تقولون
 الحمد لله وسبل على محمد بنى الرحمة وعلى
 بكم اليه كما تحبوه وترضاه وشفعه
 فينا وقرهنا

3017

ہی پر وقوف مزاراں دس یکم خلیہ وقوف ثابت اول۔

بنیانِ اجمالیہ تہذیبیں کوئی جدید فکر سے

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۷
ذکر جنبه منبع نشین قرآن مجید از این است
و سوره فتح آی ۱ و ۲ دیگر سطر است

کسب و الصنم والقائم المصحف فی القاذورات والتلفظ بکلمات الکفر
 ۴۰۴ "یثبت بالدلۃ انہ کفر انتہی فالقائم علیہ کذلک العباد باللہ
 قطع نظر از قرآنت کفری دیگر است بانکارش و اگر قرآن مجید نیست پس
 من مع بطر معنی ندارد و از پشت خارج است و غیر آنکہ قطع نظر در عوارض از یکی دیگر
 است نہ در ذات مگر نوشتن متشابہات بقرآن مجید بعضی کفر است بحدیث و سنی
 الکت و جلالت و رسول اللہ تعالیٰ صلعم و بعضی آن مذکور قباحت و سوء ادب تعالیٰ
 و نوشتن بمحو بنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمۃ لعلہ فی ذلک
 کتب اگر اقرار نیست نیست یا بقطع نظر از ان کفر است اگر مستأثر

قرار بمجید است بضمیر متکلم کفر است پس از سوء ادب چه محل سخن است حیرت از انانکہ
 سبب اگر اہ چو از ش فرمودند و حسرت بر انکہ بہوای نفس امارتش نمودند و از انجا کہ سخن در غلط
 اس از بعض قہر بنا بر منافع خلق بقطع نظر از قرآنت یا بقطع نظر از ان مذکور است

ترجمہ ایسے بہت کاسجود اور مصحف شریف کا گندگیوں میں ڈالنا اور کلمات کفر کا بولنا اور مثل اسی کے ہر
 کلمہ کے لہلوں سے ثابت ہو گئے تحقیق و کفر میں تمام وہ مضمون کہ ان میں سے کسی سے قطع نظر کرنا قرآن مجید سے ایک عرض سے قطع کر کے دوسرے
 بابت الہی پر ڈالنا صحیح ہے۔ خدا کی عزت اس سے پناہ میں رکھے۔ اور قطع نظر کرنا قرآن مجید سے اس کے ایک
 دوسرے کفر ہے اس کے انکار کے سبب۔ اور اگر قرآن مجید نہیں ہے تو قطع نظر کرے مجھے معنی نہیں کہ خارج از
 بحث ہے۔ اور معلوم ہو کہ قطع نظر یعنی قطع کرنا عوارض میں ہوتا ہے ایک عرض سے قطع کر کے دوسرے
 قطع کرنا ذات میں۔ مگر جو چیزیں کہ قرآن مجید سے متشابہ ہیں یا وہ الفاظ کہ متشابہت کفری میں ہیں سے
 یاد مسموع و لکھنا کفر ہے جیسا خدا کی عزت و بزرگی کے سہاؤ مبارک۔ اور رسول خدا کی عزت و صلعم
 و متشابہات کا لکھنا کفر نہیں ہے لیکن بے ادبی کی قباحوں سے خالی نہیں ہے۔ اور اگر لکھنے میں
 ل من القرآن ما هو شفاء و رحمۃ لعلہ فی ذلک جو سورہ بنی اسرائیل کی آیت ہے۔ یعنی قرآن
 یہ روہ بخون کر لے شفا اور رحمت ہے۔ وہ تزدہی جبکہ علاج نہیں کیونکہ اگر اس کو اس کے قرآن مجید
 اسنے لکھا ہے اس میں قطع نظر کر کے لکھا ہے ہر حال میں کفر ہے۔ اور اگر قرآن مجید سے قطع کر کے
 مہ سادہ سکوفاست یاد مسموع و لکھنا کفر ہے لیکن بے ادبی کی نسبت کیا گنجائش محل کلام و حیرت ان
 نے لکھا ہے اگر اہ و کرامت اس کو جو از فرمایا۔ اور جس سے ان لوگوں پر خصوصاً بہوای نفس اسکا امر کیا۔ اس نے

قطع نظر عوارض سے ہوتی ہے نہ ذات میں اور لکھنا بعض متشابہات کا کفر ہے اور
 بعض کا نہیں لیکن بے ادبی سے خالی نہیں۔ قطع نظر کرنا قرآن مجید سے
 نسبت احتمال خطا کے احتمال ہے

قطع نظر ذات سے ہوتا ہے نہ ذات میں نہ عوارض میں
 قطع نظر کر کے یا قطع نظر کرنا قرآنت کے دو لکھنا کے خلاف

مذکور ہے وہ

[illegible][illegible]

۱۶۷۹

40

70

جیلان قرآن کا امامت و اعتراض کے کفریہ ضابطہ میں

کتابخانه ملی افغانستان

عاقبت یہ بھی کہیں تیرا اتصال نہ ہو اور تیرے